

تاریخ و فرهنگ زورخانه
و گروه های اجتماعی زورخانه رو
تألیف: غلامرضا انصافیپور
از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر مرکز مردم شناسی ایران

تاریخ و فرهنگ زورخانه و گروه های اجتماعی زورخانه رو

تالیف: غلامرضا انصافیپور

از انتشارات: مرکز مردم شناسی ایران – وزارت فرهنگ و هنر

نقاشی ها: مجموعه تابلوهای سرگیس واسپور

طرح ها: آرشیو مرکز مردم شناسی ایران

نت آهنگ ها: محمد اسماعیلی

عکس ها: آرشیو مرکز مردم شناسی ایران

هزار نسخه از این کتاب در پائیز ۱۳۵۳ در چاپخانه شرکت افست «سهامی خاص» چاپ شد.

«تاریخ و فرهنگ زورخانه»

نهمین کتاب از انتشارات مرکز مردم شناسی ایران است، که منتشر می شود. در این کتاب بنیادهای ورزش باستانی ایران و آداب و اصطلاحات مربوط به آن آمده است، که ارج نهادن به این ورزش کهن، محترم شمردن آئینی است که عیاری و فتوت را گسترش می دهد و در دامان خویش جوانمردانی چون «پوریای ولی» می پرورد. مرکز مردم شناسی ایران آئینهای کهن بازمانده از پیشینیان را همواره گرامی می دارد و پژوهش هایی از این دست را دنبال می کند؛ هم از این روست که «تاریخ و فرهنگ زورخانه» تألیف پژوهشگر فرزانه آقای «غلامرضا انصاف پور» را در اختیار مشتاقان فرهنگ ایرانی می گذارد.

مرکز مردم شناسی ایران

- ۷ • بنیادهای ورزش زورخانه ای در ایران باستان
- ۱۳ • پیشینه آئین های زورخانه ای در میان عیاران و شاطران
- ۲۲ • فتوت، آئین رفتار گرایی پهلوانان و عیاران ایران
- ۲۹ • آثار و مظاهر زورخانه و ورزشهای رایج بعد از اسلام
- ۳۳ • سیر تاریخ زورخانه
- ۳۵ • علم آداب کشتی تا قرن نهم هجری
- ۳۸ • زورخانه از قرن هفتم تا قرن دوازدهم
- ۳۹ • تومار افسانه پوریای ولی
- ۴۶ • تطور نام زورخانه
- ۵۰ • رواج مجدد کشتی های پهلوانی از قرن هفتم به بعد
- ۵۵ • عملیات زورگری
- ۵۸ • گل کشتی
- ۸۳ • ذکر اسامی پهلوانان و ...
- ۸۸ • اوضاع زورخانه ها و فعالیت پهلوانان در دوره قاجاریه
- ۱۰۰ • گروه های اجتماعی زورخانه رو
- ۱۰۵ • آخرین گروه های اجتماعی زورخانه رو
- ۱۰۶ • زورخانه در پایان دوره انحطاط و آغاز دوره جدید

بخش دوم: فرهنگ آداب و اصطلاحات زورخانه

- ۱۱۲ • فرهنگ آداب و اصطلاحات

بخش سوم: ورزشهای باستانی (زورخانه ای)

- ۲۰۸ • عملیات ورزش باستانی
- ۲۱۰ • سنگ و سنگ گرفتن
- ۲۱۳ • شنا (شنو رفتن)
- ۲۱۸ • خم گیری
- ۲۲۰ • گونه های میل ورزی
- ۲۲۷ • چرخ و گونه های چرخیدن
- ۲۳۲ • پای زدن
- ۲۳۵ • کباده و کباده زدن
- ۲۳۸ • دعا کردن
- ۲۴۰ • نام زورخانه ها و مرشد های معروف

توضیح

در این کتاب، قلمرو سخن از حد و مرز زمینه تاریخ و فرهنگ روزخانه در نمی گذرد و وارد سرگذشت و تاریخ پهلوانان و عیاران و شاطران و فتوت آئین ایشان نمی شود. زیرا دامنه موضوعات در تمام این زمینه ها آن قدر گسترده است که می بایست درباره هر کدام کتابی جداگانه تألیف کرد. اما چون تاریخ و فرهنگ زورخانه با نام و آداب و رسوم و ویژگیهای بنیادی زندگی اجتماعی پهلوانان و عیاران و شاطران و آئین فتوت آمیختگی تفکیک ناپذیر دارد و اینان هم عامل و هم معلول پدیده زورخانه هستند، طبعاً عناصر تشکیل دهنده زمینه تاریخ و فرهنگ زورخانه شناخته می شوند. بنابراین آنچه از آنان در این کتاب به شرح آمده نه آن تاریخ ها و سرگذشت ها است بلکه برداشتی به قدر نیاز در زمینه تاریخ و فرهنگ زورخانه می تواند باشد.

پژوهش در این کتاب در قلمرو زورخانه به دنبال یافتن بنیادهای دیرین ورزشهای کهن باستانی ایران به دورترین ازمنه کشیده شده و با سیر تطور ورزشهای گوناگون و آموزشهای پهلوانی و جنگی و آداب و اصول اخلاقی عیاران و شاطران و هدف های آنان از قلمرو افسانه ها و دوران باستان شروع و همراه بعضی مظاهر و عناصر زورخانه و ورزش زورخانه ای، تا قرون بعد از اسلام و همچنان تا به آخر ادامه می یابد.

این کتاب در سه بخش است. نخستین به تاریخ زورخانه و دومین به فرهنگ و آداب و اصطلاحات و سومین به تشریح عملیات ورزش زورخانه ای اختصاص دارد. تاریخ زورخانه را به طور اعم در بخش نخست و سپس به طور اخص در بخش دوم در فرهنگ آن همراه تعریف عناوین زورخانه ای و نام افزار ورزش ها و نام مظاهر و اصطلاحات آن نیز می توان مطالعه کرد. در حقیقت آن فرهنگ هم در موارد بسیار نوعی تاریخ است که سرگذشت اجزاء عناصر زورخانه را از زمان پیدایش و ادوار گوناگون به طور متفرق بیان می کند. این بخش گذشته از داشتن جنبه های تاریخی در عین حال نیز از نظر فرهنگی شرح و معنی ها و تعریف های واژه ها و اصطلاحات و آداب و رسوم و آئین های زورخانه ای و عناصر و مظاهر آن را در بر می گیرد. عنوانی هم روی جلد کتاب غیر از تاریخ و فرهنگ زورخانه به چشم می خورد و آن «گروه های اجتماعی زورخانه رو» است و این هم به مناسبت کوششی است که مولف در شناختن گروه های اجتماعی زورخانه رو و علل اقتصادی آن به عمل آورده تا دانسته شود زورخانه به کدامین گروه های تولید کننده اجتماعی تعلق داشته و اینان چرا به زورخانه می رفته اند و پس از ساخته شدن و عمل آمدن در زورخانه به چه دسته هایی تقسیم می شدند.

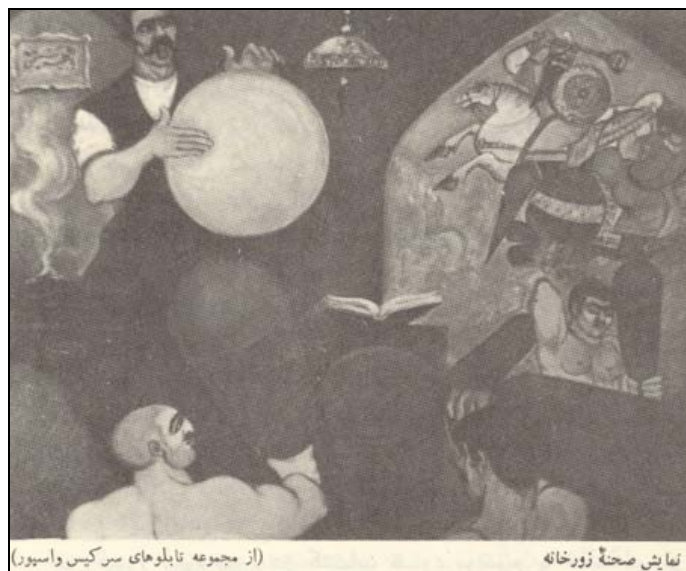
از ویژگیهای شگفت زورخانه آرمان گرایی اجتماعی آن بوده که بر اصول آیین فتوت رواج داشته و از قرون بعد از اسلام و تا چند قرن پیش ده ها بلکه صدها کتاب در خصوص آن غالباً به نام «فتوت نامه» نوشته شده و عیاران و پهلوانان و شاطران موظف به پیروی از اصول طریقت آن بوده اند. در کتاب حاضر نیز به نسبت مباحث اصل موضوع از فتوت به عنوان آیین اهل زورخانه یاد شده است.

ضمناً اهمیت تاریخ زورخانه از این جهت هم هست که بخش قابل توجهی از اساسی ترین اصطلاحات فرهنگ عامه را در بر گرفته چنانچه مجموع آنها می تواند نمایشگر بسیاری از خصوصیات و کیفیات تاریخ اجتماعی کشور ما باشد.

بخش اول تاریخ زورخانه

بنیادهای ورزش زورخانه ای در ایران باستان

ورزش باستانی (زورخانه ای) را نمی توان بدون توجه به ورزش در ایران باستان مطالعه و بررسی کرد. چرا که این پدیده با رشته های گوناگون ورزش و ویژگیهای معنوی آن در دوران باستان پیوند آشکار دارد.



از همان آغاز در ایران کهن ورزش و مسئولیت اخلاقی همزاد و همراه بوده اند. پاسداری از زندگی خانوادگی و قومی و ملی در برابر تجاوزات بیگانگان بدن نیرومند و چابک و مقاوم را ایجاب می کرده و این امر بدون درک مسئولیت اخلاقی به خاطر دفاع از مقدسات و نوامیس انسانی نمی توانست میسر باشد. از اینرو ورزش در ایران دیرین و باستان هم در کسب فضایل اخلاقی و هم در هدفهای نظامی و جنگی شکل گرفته است. در دوره اوستا بنا بر آموزشهای زرتشت، سلامت بدن و تربیت بدنی از فرایض فرد ایرانیان شمرده می شده زیرا معتقد بوده اند که سلامت روح افراد وابسته به سلامت بدن است. در یسنا ۹ فقره ۱۹ آمده که یک انسان اوستایی ضمن پنج چیز که از اهورا مزدا درخواست می کرد اول بهشت و دوم قوت بدن بود.

ایرانی اوستایی تندرستی و برومندی و نیرومندی را از شرایط اولیه زندگی می دانست و همیشه دعا می کرد که اهورا مزدا به وی فرزندی توانا و نیرومند و تندرست بدهد. در پشت ۵ فقره ۷۸ آمده که هر دختر آرزو داشت با جوانی برومند و چابک ازدواج کند تا از او فرزندان نیرومند به وجود آورد.

این خواسته ها، نمودار ارج زورمندی و کارآمدی مرد دلیر برای پاسداری و سربازی از ارزشهای زندگی و دسترنجها و آبادی ها و استقلال شخصیت اجتماعی ایرانیان دوره اوستا می تواند باشد.

دینشاه ایرانی سلیستر در کتاب اخلاق ایرانیان باستان پس از گفتگو درباره اهمیت کمالات معنوی و روحانی توأم با کمال جسمانی در صفحه ۲۱ این کتاب پاسداری و دفاع از روستا ها و شهرها و کشورهای آریایی را بزرگترین وظیفه اخلاقی و نظامی ایرانیان دوره اوستا یاد کرده است.

تربیت بدنی و اخلاقی به منظور پاسداری از قلمرو وسیع شاهنشاهی ایران در دوره های باستان به عالی ترین شکل خود آشکار می شود.

پروفسور Adolf Rapp در کتاب خود موسوم به «مذهب و مراسم ایرانیان باستان» می نویسد: «چیزی که در دوره باستان بیش از هر چیز جالب توجه است و روح معنوی ایرانیان را در زندگانی اجتماعی آنان مجسم می نماید روش آموزش و پرورش آنهاست. این آموزش و پرورش از کودکی در روح جوانان منشأ احساسات کردار نیک گردیده و ایشان را در هر کار به شاهره راستی و ترقی راهنمایی می نمود و از ابتدا چنان نیروی روانی و بدنی آنان را مهیای کار می ساخت و جامعه صحیح و سالمی تربیت می کرد که افراد آن در آتیه به آسانی می توانستند منشأ خدمات شایان شده و وظایف خود را در قبال وطن و ملت خود انجام دهند.

این روش آموزش و پرورش معنوی و بدنی که از عصر مادها تا زمان شاهنشاهی هخامنشیان در «پازارگاد در دربار ایران برقرار بود، در تمام ممالک شرقی نظیر آن دیده نشده بود و به طوری توجه یونانیان به آن جلب شده که از زمان هرودوت به بعد آن روش تعلیم و تربیت را از ایرانیان فرا گرفته در یونان رواج دادند.»

هرودوت (Herodotus, I, 136) می نویسد: «ایرانیان فرزندان خود را از پنجسالگی تا بیست سالگی به سه امر عادت می دهند: اسب سواری، تیراندازی و راستگویی و...».

گزنفون (Xenophon, Anabasis, I, 3) از میدانگاهی که جوانان پارسی تحت توجه معلمین مخصوص، به عملیات ورزشی و ورزشی می پرداختند سخن می گوید و می نویسد: «به جوانان پارسی از ۱۶ سالگی می آموزند که چگونه تیر و کمان و زوبین را به کار ببرند... اگر ایرانیان شکار را ورزشی عمومی ساخته اند و با عملیات چابکانه با استادی از پی صید تاخت و تاز می کنند بدان جهت است که هیچ وسیله ای را برای آماده شدن به جنگ بهتر و مناسب تر از ورزش شکار نمی دانند.»

استرابون (Strabon, XV) سن مقتضی برای آموزش و پرورش را از پنج سالگی الی بیست و چهار سالگی نوشته که در این مدت جوانان به تکمیل فنون تیراندازی و نیزه بازی و سوارکاری می پرداختند.

افلاطون (Platon, Alcibiad Prim P, 121 D) می نویسد:

«پارسی ها با توجه کامل کودکان را با ورزش قوی بنیه می سازند. آموزگاران جوانان و کودکان را با تعلیمات زرتشت به راستی و درستی اندرز داده و در تهذیب اخلاق آنان می کوشند و روح دلاوری و مردانگی و آزادگی و جنگاوری را ر ایشان می دمند.»

پلوتارك (Plutarque , Alex . 23) مي نويسد: «در ايران رشادت و تناسب اندام از محاسن جوانان شمرده مي شود و ايرانيان مي كوشند به وسيله ورزش حرکات مختلف ديگر بر زيبايي بدن خود بيافزاييند.»

مورخين يونان باستان در موارد متعدد ديگر از ورزشهاي پهلواني و جنگي ايرانيان باستان سخن مي گویند: چنانکه گزنفون در كتاب كورشنامه از ورزشهاي گوناگوني كه به جوانان ايران آموخته مي شد، ياد مي كند. و باز استرابون از انواع ورزشها بدین شرح سخن مي گوید: «راه پيمائي، اسب سواري، تيراندازي پياده و سوار، زوبين اندازي پياده و سوار، شنا به سوي هدف، پرتاب فلاخن، پرش، شكار، بازي گوي پياده و سوار ... رياضت براي تحمل سرما و گرما كه ايرانيان به آنها مبادرت مي ورزیدند.» گزنفون مي نويسد: «ايرانيان اقسام دانستتي هاي ورزشي را فرا مي گرفتند و چون تمام اين مراحل را مي گذرانند به خصال پهلواني متمايز مي گشتند و آنان را گردك يعني جوان گرد مي نامیدند. ايرانيان به علت علاقه به كشتي و نيرومندي هميشه به جنگ تن به تن روي مي آوردند. هنگام عزيمت به جنگ سلاحهاي كه در جنگ تن به تن به كار رود به خود مي آرايند. زرهي بر سينه، سپري بر بازوي چپ و كرد بلندي در دست راست ...».

هرودوت در كتاب اول بند ۱۳۶ مي نويسد: «ايرانيان از شنا در آب غير از حفظ سلامتي و پاكيژگي منظور جنگي و علمي داشته اند.»

گزنفون هم در باره شنا در كورشنامه (۱: ۲ - ۱) مي نويسد: «پس از آن كه جوانان در شناوري مسلط مي شدند ايشان را مي آموختند كه با تمام اسلحه از رودخانه عبور كنند بدن آنكه جامه و اسلحه آنها خيس شود و يا آسيبي ببيند.»

ورزشهاي ميداني حتي از دوره پيش از مادها در ايران رواج داشت. ايرانيان اوستايي زمين مخصوصي كه براي مسابقه هاي اسب دواني داشتند «چرتا» مي نامیدند. چرتا به معني زمين و دویدن مي باشد. گزنفون در كتاب كورشنامه مي نويسد: «در زمان هخامنشيان مسابقه ها در ميدانهاي عمومي انجام مي شد و مردم براي تماشا و شركت گرد مي آمدند و برنده را جايزه مي دادند.»

چون از اسب در خيلي از موارد مثل جنگ و شكار و مسافرت و چوگان بازي بهره گرفته مي شد، به پرورش آن اهميت بسيار مي دادند و براي سلامتي اسبهاي خود هميشه در مراسم مذهبي دعا مي كردند. داريوش اول در يكي از كتيبه هاي خود اسبهاي كار آمد ايران را چنين ياد کرده است: «به ياري اهورا مزدا من كه داريوش شاه هستم... چون اينجا(درايران) اسب خوب و مرد خوب زياد است ايراني را از هيچكس باك نيست.»

از ورزشهاي ديگر ميداني در عهد هخامنشيان قيقاج زدن با انواع روشهاي تير اندازي بوده است. گزنفون مي نويسد: «براي اين بازي يك يا چند دكل به ارتفاع شانزده پا در خط سير سوار نصب مي كنند و بالاي آن پياله هايي به رنگهاي گوناگون قرار مي دهند. سوار تير و كمان به دست به سوي دكل مي تازد و همين كه از دكل رد شد از راست و چپ به عقب برگشته و در همان حالات تيرهاي پيالي به طرف پياله مي اندازد. اين ورزش در تمام شهرهاي ايران رواج دارد و حتي سلاطين در آن شركت مي كنند.»

معروفترين ورزش ميداني گوي زني يا چوگان بازي بوده كه از قديمترين و باستاني ترين ورزشهاي ايران است. اين ورزش و قيقاج زني به خصوص به دوره صفويه در حضور پادشاهان به طور نمايشي با شكوه و جلال تمام برگزار مي شده است.

قدمت بازي چوگان و گوي زني هم در بخش پهلواني شاهنامه و هم در بخش تاريخي آن ديده مي شود. اولين ذكري كه از بازي گوي و چوگان در شهنامه آمده در شرح نجات يافتن

كاووس به دست رستم از زندان است که به افتخار این پیروزی جشنی بر پا می کنند که با بازی گوی و چوگان پایان می یابد.
و دیگر در داستان سیاوش آمده که به شکل مسابقه بین این شاهزاده و دسته اش از یک طرف و افراسیاب با دسته اش از طرف دیگر روی می دهد. باز یکبار دیگر همین مسابقه میان سیاوش و گرسیوز انجام می شود.
در داستان گشتاسب از بازی گوی و چوگان او در رم سخن آمده و طبری هم از فرستادن یک گوی و یک چوگان به وسیله داریوش سوم به اسکندر یاد می کند.
باز در شاهنامه و هم در کارنامه اردشیر بابکان درباره گوی و چوگان سخن رفته است. مورد اول قدغن کردن اردوان آخرین پادشاه اشکانی آموختن چوگان و فرهنگ را بر اردشیر و مورد دوم گوی بازی شاپور و کودکان دیگر به امر اردشیر می باشد.
شاپور ذوالاکتاف هم به چوگان بازی و گوی زنی علاقه بسیار داشته و بهرام چوبینه نیز به قول فردوسی:

«همه بوم و نخجیر بد کار اوی
دگر اسب و میدان و چوگان و گوی»

از بیان شاهنامه می توان دریافت که گوی و چوگان را هم سواره و هم پیاده بازی می کرده اند.
در بازی سواره دو تن همآورد هر یک هفت یار می گزیدند که مجموعاً هر طرف بازی هشت نفر می شده اند و بازیهای رسمی را با ساز آغاز می کرده اند و در میان بازی ساز مخصوص نواخته می شده و فردوسی در این باره می سراید:

«از آواز سنج و دم کرنای
تو گفתי بنجنید میدان ز جای
سیاوش بر آنگونه برداد بوس
بر آمد خروشیدن بوق و کوس»

گزنفون می نویسد: «زمین چوگان بازی میدان پهنی است که در دو انتهای آن دو دروازه به صورت دو میله سنگی قرار دارد و سواران چوگان به دست به دنبال گوی در میدان می تازند و چون دسته چوگان کوه است هر بار برای زدن گوی مجبورند حتی المقدور از بالای اسب به طرف زمین خم شوند. گوی در حال تاخت زده می شود. در این قبیل میدانها عده هر دسته حدود ۱۵ تا ۲۰ نفر است. وقتی هر گروه گوی را از دروازه گروه دیگری رد کند با اوست.»
اکنون که نمونه هایی از ورزش گوی و چوگان از شاهنامه فردوسی آورده شد شایسته است در پایان این گفتار چند نمونه دیگر هم از ورزشها و آموزشهای جنگی و کشتی پهلوانی از این کتاب آورده شود.
فردوسی چگونگی تربیت پهلوانی و آموزش جنگاوری را به وسیله رستم به سیاوش چنین شرح می دهد:

«تهمن ببردش به زابلستان
نشستگهی ساخت در گلستان

سوار ي و تير و كمان و كمنند
عنان و ركيب و چه و چون و چند
ز بيداد و داد و ز تخت و كلاه
سخن گفتن و رزم و راندن سپاه
نشستگه و مجلس و ميگسار
همان باز و شاهين و يوز و شكار
هنرها بياموختش سر به سر
بسي رنج برداشت كامد ببر»

كشتي گرفتن در ايران ديرين و باستان از نتايج ورزشهاي پهلواني و مقصد نهايي درگيريهاي جنگي بوده است. در موارد ي از صحنه هاي جنگي شاهنامه فردوسي در آخرين لحظات نبرد تن به تن دو همورد، از كشتي گرفتن به مثابه مؤثرترين چاره براي پيروزي بر يكديگر، ياد مي شود:

«چو شيران به كشتي برآويختند
ز تن خوي و خون همي ريختند»

در جنگ رستم و سهراب. زور آزمائي دو حريف نيرومند به انواع سلاح ها نشان داده مي شود. در اين جنگ كشته شدن هر يك به دست ديگري سرنوشت جنگ ايران و توران را معين مي كند.
رستم و سهراب براي انجام اين مقصود به كشتي متوصل مي شوند:

«به كشتي گرفتن نهادند سر
گرفتند هر دو دوال كمر
غمين گشت رستم بيازيد چنگ
گرفت آن سر و يال جنگي پلنگ
خم آورد پشت دلير جوان
ز دوش بر زمين به كردار شير
بدانست كوه نماند به زير»

در جنگ بيژن و هومان هم دو حريف پس از نبرد آزمائي با انواع سلاح ها سرانجام به كشتي روي مي آورند:

«بدان ماندگي باز برخاستند
به كشتي گرفتن بياراستند
ز هر گونه زور آزمودند و بند
فراز آمد آن بند چرخ بلند
بزد دست بيژن به سان پلنگ
ز سر تا به پايش بيازيد چنگ
گرفتش به چپ گردن و راست ران
خم آورد پشت هيون گران

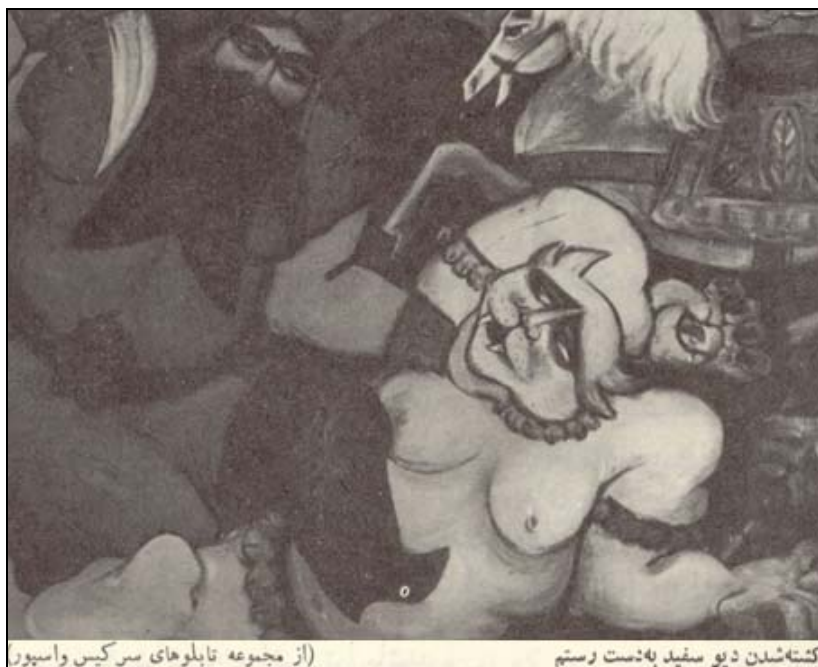
- :

ملاحظه شد که در ایران باستان ورزشهای شناوری، شکارورزی، سوارکاری، راه پیمایی، قیاج زنی و چوگان بازی و کشتی گیری هم مانند فلاخن افکنی، شمشیربازی، نیزه بازی، زوبین پرانی، تیراندازی به خاطر هدفهای نظامی و جنگی بوده و این آموزشها در تمام مراحل همانگونه که یاد شد با آموزشهای معنوی و اخلاقی اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک همراه بوده تا مرد دلیر و برومند و جنگاور ایرانی هم به شکوه نیرومندی و هم به فضایل اخلاقی آراسته باشد.

این ویژگیهای پسندیده و با آفرین بعدها هم دیده می شود که در ورزش باستانی (زورخانه ای) رایج و معمول است و ورزشکاران و عیاران و پهلوانان و شاطران به صفات جوانمردی و نوع دوستی و فداکاری پای بند و به اصول انسانی نیز معتقد می باشند.

پیشینه آینه‌های زورخانه ای در میان عیاران و شاطران

از دیرترین روزگاران در ایران، ندای یاری کردن اهورامزدا در بیکار با اهریمن یک دعوت است. بر همگان واجب بود که به این ندا پاسخ دهند و با تمام نیرو با مظاهر اهریمن یعنی دروغ، تجاوز، حق‌کشی، پلی‌دی، ناجوانمردی، تفرقه، سستی، تنبلی، بیکاری، خشکسالی و ... به یاری اهورا مزدا به نبرد برخیزند.



در حقیقت فلسفه و جهان بینی ایرانیان در دوران باستان فلسفه مبارزه است و اهورا مزدا و اهریمن دو قطب این فلسفه را تشکیل می دهند و نور و ظلمت از کهن ترین اندیشه های آریایی است و توجه به این دو عامل همواره مشی اجتماعی ایرانیان بوده است. در کتاب مینو خرد پهلوی باب ۴۳ برای تجهیز یاران اهورا مزدا در جنگ با اهریمن چنین ندا داده شده: «روان دانش را بر خود بیار ایید و جامه اعتماد به نفس و اطمینان بر تن کنید و سپر راستی و درستی در دست بگیرید و با گرز سپاس و کمان تدارک آماده به جنگ اهریمن بشتابید».

این عجب نیست که ورزشکاران باستانی همچنان با حفظ سنن نیاکان خود، با درک مسئولیت اخلاقی، در تمام دوران تاریخ زورخانه ضمن آموزش خصال پسندیده انسانی، خود را با ورزش پهلوانی به جامه اطمینان و اعتماد به نفس می آریند سر اویل (نطعی) شلوار کشتی می پوشند و به جای سپر با سنگ، به جای گرز با میل و به جای کمان با کباده بدن خود را برای جنگ با زور و بی عدالتی اهریمن نیرومند و آماده می سازند.

احساسات ضد اهریمنی و جانبداری از اهورامزدا، از بعد از ظهور اسلام در کسوت عیاری به صورت لعنت به غاصبین خلافت و ستایش علی (ع) مبدل شد و در پیشبرد این شعارها بیش از همه عیاران و شاطران راسخ بودند. چنانچه هنوز هم ورزشکاران باستانی در زورخانه ها در ابراز ادامه آن شعارها اصرار می ورزند.

خرمندان وطن پرست ایران ضمن دویست سال جنگهای استقلال طلبانه با اعراب صلاح کار را در آن دیدند که دین اسلام را بر پایه مدعاهای مخالفین بنی امیه و بنی عباس یعنی شعائر ائمه اطهار (ع) و علویان بگذارند و بنای عقاید شیعه را که مطابق تعالیم علی (ع) و ائمه جانشین وی از اصالت و حقیقت مبرهنی برخوردار بود به صورت آیین و مذهب ایرانیان در آورند و معتقداتی را پی ریزی کنند تا مردم ایران با دلبستگی به آن به آرمانهای ملی در کسب استقلال ایران هنگام جنگها با اعراب کوشاتر و جانبازتر باشند. بنابراین مبانی نوین در آرمانهای ملی، ایرانیان از نهضت های علویان مثل قیام زید بن علی در کوفه و قیام پسر او یحیی ابن زید در خراسان و دیگر قیامهای علویان در گیلان و مازندران پشتیبانی می نمودند. به ویژه در راه این هدف بیش از همه عیاران در سراسر ایران گذشته از یاری کردن علویان، در هر گونه قیامی به خاطر استقلال ایران مانند: قیام ابومسلم (۱۲۹ هـ - ۱۳۷ هـ) قیام سنباد (۱۳۷)، قیام هاشم المقتنع (۱۵۸ - ۱۶۹)، قیام مازیار (۲۱۳ - ۲۲۷)، قیام بابک خرم دین (۲۰۱ - ۲۲۳) نیز شرکت می جستند.

درخشان ترین آرمان های ملی ایرانیان که با قیامهای عیاران به ثمر رسید، نخست کسب استقلال ایران به وسیله یعقوب لیس صفار و دوم به وسیله آله بویه بود که تشیع را مذهب رسمی ایران اعلام کردند.

عیاران

بیان احوال عیاران در این تاریخ از آن جهت است که اصول فکری و آداب ورزش پهلوانی یا زورخانه ای، از خصایص جنگجویی و پهلوانی و کشتی گیری و ورزش گرایي و همچنین مبانی آیین فنوت یعنی عقاید آنان ناشی می شود. به ویژه آنکه پسندیده ترین و کارآمدترین عیاران ورزیده ترین آنان به ورزش بوده اند و هر کس که اندامی نیرومند و چالاک و خصلت پهلوانی داشته برای پذیرش در جماعات عیاران سزاوارتر شمرده می شده است.

از جوه تشابه رسوم ورزشکاران باستانی با عیاران و شاطران نمونه های متعددی می توان آورد. مثلاً عیاران به پیروی از حمزه سید الشهداء در موقع جنگ با نهایت از خود گذشتگی با بدن برهنه به میدان می رفتند و فقط لنگی بر کمر خود می بستند و ما هنوز پس از هزار و چهارصد سال می بینیم برهنگی در گود و ورزش کردن با بر کمر بستن لنگ از مراسم حتمی الاجرای زورخانه هاست.

شلوارهای باستانی هم که امروز در پای پهلوانان می بینیم از نوع پیشبند است که شاطران در موقع جنگ می بستند و بستن آن پیشبند که از چرم و به نام «نطعی» بوده تا دویست سیصد سال پیش فقط برای پهلوانان بزرگ مجاز دانسته می شده است. سابقه لنگ بستن هم از دوره باستان به عیاران رسیده که در بخش آینده از آن سخن خواهد رفت.

رسم دیگر شلنگ اندازي است که تا چهل سال پیش هم در زورخانه ها رواج داشته و اسن حرکت مقدمه تمرينات شاطري (شاطر يعني مرد چالاک دونده خستگي ناپذير) بوده که احتمالاً در قديم از زورخانه شروع و بعد به صورت شغل براي صاحبان اين حرفه در مي آمده است.

عياران بعد از ظهور اسلام دوباره از اواسط قرن اول هجري از ميان گردنکشان ايران در برابر سلطه اعراب پديد آمدند. بنا بر اخبار برخي از مورخين عياران نه فقط در دوره ساسانيان بلکه در دوران پيش از آن هم بوده اند. اينان در دوران باستان جنگجوياني آزاد و حرفه اي بودند که از راه شرکت در جنگهاي بين اميران محلي و گاه راهزني روزگار مي گذراندند و ضمناً به صفات اهل فتوت منصف و از گروه هاي جوانمردان بودند.

عياران يکديگر را يار خطاب مي کردند. اعضاي سابقه دار را پير، و کم سابقه را جوان مي خواندند و مراکز جمعي داشتند که آنرا خانه مي گفتند. چند مرکز تجمع را حزب و چندين حزب را احزاب مي ناميدند و هر يك از اين احزاب رهبري داشت که به او سرهنگ خطاب مي کردند براي آگهي از شرح کامل آن بايد به کتاب تاريخ سيستان مراجعه شود.

مدارج کسوت عياري مراحل داشت که طالبن مي بایست آنرا طي مي کردند. اعضاي وفادار و جدي حزب را مطلوب و جوانان تازه کار را طالب مي گفتند. طالب پس از گذراندن دوران سخت آزمایش ها، موفق به دريافت پيشبندي مي شد و از آن پس او را عضو کمر بسته مي خواندند.

در تاريخ سيستان آمده: عياران در موقع جنگ برهنه مي شدند. از فرار ننگ داشتند. در جنگ بر يکديگر سبقت مي گرفتند. يك تنه با هزار تن مي جنگيدند.

پروفسور تيشنر Tesehner مستشرق آلماني در رساله گروه فتوت خود مي نويسد: «... دادن لباس مخصوصي به نام لباس الفتوت که قسمت عمده اش از يك سراويل يعني شلوار تشکيل مي شد بر ما معلوم مي کند که پايه و منشاء فتوت و فتیان اجتماعي از ايران است. زيرا شلوار در ايران که مردمی سوارکار بودند، اقلاً از زمان آغاز فرمانروايي هخامنشيان متداول بوده است در صورتي که اعراب به آن احتياج نداشتند.»

ملك الشعراي بهار در حاشيه اي که بر تاريخ سيستان نگاشته عياران را چنين تعريف کرده است: «عرب اشخاص کاري و جلد و هوشيار را که در هنگامه ها و غوغا ها، خودنمايي کرده يا در جنگها جلدی وفر است به خرج مي داده اند عيار ناميده است. از تواريخ مي آيد که در زمان بني عباس عياران در خراسان و بغداد فزوني گرفتند و خاصه در سيستان و نيشابور و يعقوب لیس صفار هم از سرهنگان اين طايفه بوده است. چه عياران در هر شهري براي خود رييسي انتخاب کرده، وي را سرهنگ مي خوانده اند و گاهي در يك شهر چند سرهنگ عيار موجود بوده است.»

عياري گذشته از دوران بعد از ظهور اسلام چنانکه در بالا هم ياد شد در دوران باستان هم در ايران رواج داشته و به اشکال گوناگون ظاهر شده و مواردی که در شاهنامه فردوسي آمده مؤيد آن است. مانند: «به عياري رفتن رستم به دژ تورانيان براي ديدن سهراب، به عياري رفتن گيو دلاور به توران زمين به جستجوي کيخسرو، به عياري رفتن رستم به جامه بازگانان براي رهايي بيژن از چاه، به عياري رفتن اسفنديار به روپين دژ، داستان اردشير و کرم هفتواد در بخش تاريخي شاهنامه که بایست براي مطالعه شيوه هايي که در اين حرفه پهلواني به کار بسته مي شده به قسمتهاي مربوط آنها در شاهنامه مراجعه شود.

اين قبيل داستانهاي عياري در شاهنامه از روي واقعياتي که در زمانهاي وقوع آنها در ايران باستان و قرآني که بعدها وجود داشته نقل شده و به تحقيق ارزش آن را دارد که در اینجا مورد توجه قرار بگيرد.

بعد از ظهور اسلام، عیاری به صورت عمومی و نهضت های دسته جمعی ایرانیان به ضد تسلط اعراب بروز نموده و بدین مناسبت بوده که حکام عرب و عمال خلفای عباسی، عیاران دلاور و وطن پرست ایران را «خارجی» لقب می دادند و هر عیار فتنی را که بر آنان خروج می کرده، به دنبال نامش کلمه خارجی را می افزودند، مثل: «عمار خارجی»، «حمزه بن عبدالله آذرك خارجی»، «صالح بن نصر خارجی»، و یعقوب لیث صفار خارجی» که هر يك به نوبه رییس و فرمانده عیاران و سرهنگ عیاران بوده اند.

عیاران را که پیرو آیین فتوت و اخوت بودند، «فتنی» نیز می نامیدند و فتنیان عیار، سخت معتقد به اصول خاص تعلیمات این مکتب - وفا، صدق، امن، سخا، تواضع، نصیحت، هدایت و توبه بوده و اجرای آنها را اکیداً برای خود واجب می شمردند که شرح مفصل آن در فتوت نامه های دیگر نیز آمده است و در مبحث آینده قسمتهایی از فتوت نامه ها برای نمونه آورده می شود.

احزاب و دسته جات عیاران، دارای سازمانهایی سیاسی بوده که حلقه های آن در سراسر ایران از بغداد تا سیستان به هم زنجیر شده بود که متحداً در زیر لوای طرفداری از علی (ع) و فرزندان او و شعائر مکتب فتوت با اعراب مبارزه می کردند.

در تاریخ سیستان مذکور است که عیاران مردمی جوانمرد و شجاع و جنگجوی و متصف به صفات عالی انسانی هستند و شفقت و مردانگی و ضعیف نوازی آنها به منتهای حد می باشد.

در قابوسنامه آمده که «جوانمرد ترین عیاران آن بود که او را چند گونه هر بود. دلیر و مردانه بود. به هر کاری بردبار باشد. به کس زیان نکند. پاکدل و پاک عورت باشد. به عهد خود وفادار و زیان خود به سود دوستان روا دارد. از اسیران دست بکشد. به بیچارگان ببخشد. بدان را که از بدکردن باز دارد. راست گوید، راست شنود. از تن خود داد و عدل بدهد. بر آن سفره که نان خورده باشد بد نکند. نیکی را به بدی مکافات نکند. زبان را نیک نگه دارد. بلا را راحت ببند. چون نیک بنگری اینهمه بدین سه شرط باشد. اول: خرد، دوم: راستی، سوم: مردمی».

بعض عیاران در قرن دوم هجری در سایه تعالیم مکتب فتوت و آیین دیرینه پهلوانی ایران را با ابراز دلاوریها و از خودگذشتگی ها و قدرت تشکیلاتی ملی خود آنقدر قدرت یافتند که بارها لشکریان خلفای عباسی را شکست داده و از قسمتهای وسیعی از ایران بیرون راندند. از جمله نام آورترین آنها «حمزه بن آذرك» بود که چندین بار لشکریان هارون الرشید را شکست داد و او را وادار به مصالحه کرد و دیگر یعقوب لیس صفار بود که خاک ایران را از تسلط اعراب آزاد ساخت.

برای نشان دادن آزادی و سجایای ارجمند عیاران چندسپه در باره آمدن به نماینده خلیفه به نزد یعقوب لیث برای تطمیع او به امارت خراسان و سیستان و کرمان و منصرف کردنش از آزادی کامل ایران و شکست قطعی دشمن و همچنین جواب او به نماینده خلیفه از سیاستنامه خواجه نظام الملک نقل می شود:

«به فرمود تا تره و ماهی و پیازی چند بر طبق چوبینی نهاده و پیش آورند. آنگاه (یعقوب) بفرمود تا رسول خلیفه آوردند و بنشانند. پس روی سوی رسول کرد و گفت: برو خلیفه را بگویی من مردی رویگر زاده ام و از پدر رویگری آموخته ام. خوراک من نان جوین و ماهی و پیاز بوده است و این پادشاهی و گنج خواسته از سر عیاری و شیرمردی به دست آورده ام، نه از پدر میراث یافته ام و نه از تو دارم. از پای ننشینم تا خاندان تو ویران نکنم، یا آنچه گفتم به جای آورم و یا باز به نان جوین و پیاز و تره قناعت کنم».

از قرن هفتم تا قرن نهم که دوره تسلط مغولان و تاتاران بر ایران است. باز عیارپیشگی همچون دوره تسلط اعراب قوت و رونق گرفت و همه جا شهرت عیاران ایرانی که به انحاء طرق باحکام بیگانه در ستیز بودند به آفاق بود.

پهلوانی و عیاری در این دوره زیر لوای فتوت و مذهب شیعه و مبارزه با بیگانگان عمومیت یافته بود. نام پهلوانان و کشتی گیرانی که در عین حال عیار نیز بوده اند و در ورزشخانه ها در کسوت خویش می کوشیدند از این دوره در تذکره ها و تواریخ آمده است. در اینجا چند سطر از مشخصات یکی از عیاران آن عهد خراسان برای نمونه از بدایع الوقایع نقل می شود:

«... در دروازه فیروزآباد یتیمی (عیاری) بود که او را حیدر تیرگر می گفتند. چنانکه بهادران در روز جنگ از نوک ناوک زره شکاف او می ترسیدند. هرگاه که کمر به شبروی بستنی، ماه ترک شبروی کرده، پس خم زده در گوشه نشستنی و چون خنجر به دست گرفتی، تیغ بر دست بهرام بر فلک پنجم به لرزه در آمدی...».

در زمان استیلای مغولان. عیاران خراسان قیام کردند و نهضت سریداران را در آن دیار به وجود آوردند. اینان هم که خود از شیعیان علی (ع) بودند در گرد مکتب فتوت و آیین جوانمردی با بیگانگان مبارزه می کردند.

یکی از سرکردگان ایشان که از طریق پهلوانی در کسوت عیاری دست عوامل مغول را از خطه خراسان کوتاه کرد، پهلوان عبدالرزاق بیحقی بود که به قول ابن بطوطه سیاح مراکشی (سال ۷۳۸ هـ) سر سلسله پادشاهان عیار خراسان شد.

همچنین شاه اسماعیل، سر سلسله دودمان صفوی، پهلوانی از سلك عیاران فتی بود که به نیروی بازو که به نیروی بازو و اراده و قدرت معنوی که در یمان عیاران داشت به تخت سلطنت تکیه زد و حکومتی را که هر یک در بخشی از ایران تسلط داشتند برانداخت و کشوری واحد و نیرومند به وجود آورد.

ارادت شاه اسماعیل به اهل فتوت و عیاران آزاده و جوانمرد، آنقدر زیاد بود که در دیوانی که با تخلص «خطایی» به لهجه آذری سروده، فتیان را ستوده و ایشان را بزرگترین غازیان و ابدالان و پشتیبان فداکار سلطنت خود به شمار آورده است.

در کتاب رستم التواریخ صبحه ۱۵۷ و ۱۵۸ بسیاری از خصوصیات اعمال اعیان دوره آخر صفویه آمده که چه عجایب و غرایبی از خود نشان می دادند و اسباب عیاری شان چه بوده و چطور «هر ظالم مردم آزار و ناپاک را به پهلوانی و رندی» مجازات کردند و «هر ستمکار نامرد بی مروتی را از دیوار خانه اش بالا می رفتند اگر چه زرع ارتفاع آن بود و...» و «با هر کس هم که نمک می خوردند حق نمک او را منظور می داشتند و هرگز خیانت و نامردی نمی نمودند و با دوستان و آشنایان از در بی وفایی در نمی آمدند».

عیاران در داستانهای عامیانه، از قدیمترین آنها تا دوره صفویه، از مهمترین و شکفت انگیزترین قهرمانان به قلم آمده اند. عیاران در اینگونه کتابها پهلوانانی فداکارند که تن به هر گونه خطر می سپارند و نیز بی باکانه به میدان نبرد به مقابله و مبارزه با دشمن می شتابند و هم برای کشف خبر از حدود نیروی دشمن به لباس مبدل وارد اردوی آنان می شوند.

اینان پهلوانانی ورزیده و پر دل و توانا به هر کار هستند. با تجهیزات ویژه عیاری به مأموریت می روند و آنچه در اینکار مورد نیاز بوده مثل: جبه سیاه آستین، نیم جبه. قبای زره دار که می پوشیدند، داروی بی هوشی، کارد، خنجر، زنبور، کنجاو، چکشی کوچک به نام خایسکه، اره، سوهان، مقراض، کمند، و آنچه را که برای نجات دوستان از زندان و وارد شدن بر قلعه دشمن لازم می شده با خود بر می داشتند.

در داستانهای خاورنامه، اسکندر نامه، حسین کرد، رموز حمزه، ابومسلم نامه، دارابنامه، سمک عیار، هزار و یک شب، مختارنامه همه جا ترسناک ترین و جالب ترین و اصلی ترین نقش ها را عیاران بر عهده دارند. سمک عیار، شبرنگ عیار، عمرو امیه و حسین کرد از جمله بلند آوازه ترین عیاران در داستانهای عامیانه بشمارند.

شاطران یکی دیگر از شیوه های پهلوانی حرفه شاطری است. این حرفه از دیرترین روزگار به سبب اهمیت برقراری ارتباطات میان بعد مسافتات مواقع و جوامع انسانی، چه در زمان صلح و یا در هنگام جنگ ارزش و اهمیت فوق العاده داشته است.



فرستادن قاصدی پیاده و تیزپا به مأموریت، نسبت به سواری چشم گیر که از هر راهی نمی توانست برود و به آسانی از عهده اختفای خود بر نمی آمد، در حفظ موضوع مأموریت خطری کمتر در بر داشت. شاطران از میان کسانی انتخاب می شدند که در عین قدرت دوندگی، نیروی بدنی کافی برای مقابله با دستبرد دشمنان داشته باشند.

در قدیم الایام تند دویدن کاری بود بس خطیر، از اینرو احتیاج به آموزش و پرورش در این فن، داوطلبان را و اوا می داشت تا زیر دست استادان شاطری کارآموزی کنند.

آداب و آیین شاطران هم بعد از اسلام بر همان شیوه عیاران و پهلوانان کشتی گیر بوده است. تقوی، طهارت، صداقت، امانت و دیگر خصال پهلوانی رابه پیروی از مکتب فتوت درکسوت خودمدعی می داشتند.

به طور کلی بآنکه شاطری کسوتی غیر از عیاری بوده، معذالک در عمل دارای ویژگی و رشوهای همسان باعیاری بوده همان مراجعی بودند. که عیاران بناگفته نماند که شاطران هم گاه همچون عیاران برای کشف وضعیت و کسب خبربه پشت اردوی دشمن می رفته اند.

شاطران و عیاران بیش از هر دوره، در دوره تسلط اعراب بر ایران مشترک المسلك و متحدالامال بودند و شاطران هم ضداعراب بایکدیگر همداستان می شدند. به خصوص در بغداد در دوران ضعف حکومت خلفای عباسی دولتی در دولت به وجود آوردند و از داخل به سستی بیشتر ارکان حکومت خلفای عباسی به نفع ایران کمک کردند.

علت آنکه از شاطران در داستانهای عامیانه و یادر تواریخ پیش از دوره صفویه ، نسبت به عیاران کمتر سخن رفته ، برای آن است که ایشان در مواقع عادی که مملکت دارای ثبات سیاسی و اجتماعی بوده ، در سازمانهای منظم و تشکیلات دولت خدمت می کرده اند و اوضاعی وجود داشته که از خود قدرتی نشان بدهند ولی در مواقع تسلط بیگانگان به به جرگه عیاران در می آمدند . چنانکه همکاری شاطرها عیارها در مدت نه سال در بغداد از نشانه های عدم لزوم حرفه شاطری به طور معمول در زمانهای غیر عادی می باشد .

در ادوار معتدلف تاریخ ایران رواج کثرت حرفه ای شاطری و عیاری در یکدیگر نسبت معکوس داشته است . هرگاه شاطر پیشگی رواج می یافته عیاری از اعتبار می افتاده و بالعکس هرگاه عیاری پیشگی رونق پیدامی کرده شاطری ارزش کمتری می یافته است .

به طوری که تواریخ و تذکره ها نوشته اند از زمان صفویه به بعد تربیت شاطرو شاطر پیشگی اهمیت فراوان داشته است . داوطلبان این حرفه پس از احراز شرایط لازم که عبارت بود از داشتن سلامت کامل و قدرت بدنی و چالاکي و ایمان به مذهب شیعه اثنی عشری و داشتن معرف معتبر ، در این حرفه پذیرفته می شدند . آنگاه دوره نسبتاً طولانی کارآموزی را شروع می کردند که طی آن ریاضت دوندگی و فنون خستگی ناپذیری و تحمل گرسنگی و تشنگی برای بالارفتن قدرت مقاومت بدن در برابر پیش آمدهای سخت تعلیم داده می شد .

داوطلبان شاطری ، چون مراحل آموزش را به پایان می رساندند ، بایک آزمایش به رتبه یی از مقام شاطری نایل می گشتند . این آزمایش که جنبه مقدماتی داشت در طول خیابان و یاجاده یی به مسافت ده کیلو متر صورت می گرفت و شاگردان می بایست این راه را با سرعت ، در حال دویدن بروند و برگردند .

یک مسابقه دو نامحدود هم معمول بود . در این وقت شاطران با گیوه های سبک و مچوبیچ تازی رز انوی و قبای بلند دورچین دار و کلاهی بلند و صوفیانه و کمر بندی سخت به کمر ، آماده آزمایش می شدند . همچنین کولباری نان بردوش و مشکي کوچک آب به کمر حمایل می کردند و بعد هم منتظر فرمان حرکت (دوومقاومت) در یکسر جاده می ایستادند ، در حالی که هر کدام تیر کوتاه سفیدی به دست داشتند تا در طول آن جاده که مثلاً در حدود ۱۰ کیلومتر بود شبانه روز تاجایی که توانایی در بدن داشتند بدوند .

در مسابقات نهایی وقتی فرمان حرکت داده می شدند ، همه شاطرها با تیرهای سفیدی که به دست داشتند با هم شروع به دویدن می کردند . برای هر دونده دوفنر تیر می داد . با هم شروع به دویدن می کردند . برای هر دونده دوفنر تیر می داد . یکی در مبدأ تیر می داد . دیگری در مقصد پانزده کیلوم تر آن سو تر تیر سفید را تحویل گرفته و تیر سیاه می داد . و دونده می بایست تیر سیاه را به مبدأ برساند و هر بار تیر سفید بگیرد و مجدداً برگردد .

در این مسابقه یا آزمایش دو امتیاز قایل می شدند . یکی برای تعداد دفعاتی که می رفتند و برگشتند که آن نیز از روی عدد تیرهای مبادله شده تعیین می گشته است .

مدت زمانی که شاطرها در حال دویدن بودند ، اغلب از سه تا چهار روز طول می کشید چنانچه گرسنه یا تشنه می شدند ، می بایست بدون توقف ، از انبان نان و خورشتی که بردوش و از مشک آبی که به کمر بسته بودن سدجوع و رفع عطش می کردند .

وقتی شاطران در این حرفه ممارست نشان می دادند و به کمال مرتبه آن نایل می گشتند زنگ حیدری به بازو و دامن و کمر خود می بستند که این نشانه چابکی و قدرت عمل آنان بود .

شاردن Shardin و تاورنیه Tavernier که در عهد صفویه سالها در ایران بودند اند هر یک در سفرنامه های خود به تفضیل از رواج و اهمیت شاطر پیشگی در ایران و مسابقات و جشن شاطری در حضور شاهان صفوی مطالب مفصلي نوشته اند . در کتاب رستم - التواریخ آمده (ص ۲۳۴) از پی احمدشاه افغان (۱۸۰۵هـ) هنگام حرکت ، سیصد نفر شاطر همه بازینت

وگرزهاي زرین وسیمین دردست و دشنه هاي خونریز به کمر، ازپیش رویش روان ... بودند
 «.



محمد هاشم (رستم الحکما) نویسنده همین کتاب صفحه ۱۸۷ از شاطر باشی مخصوص نادرشاه به نام محمدخان شاطر باشی یاد می کند .
 جمیز موریه در کتاب خود صفحه ۱۵۹ از شاطرائی که هنگام عزیمت فتحعلی شاه به سلیمانیه حرکت می کردند ، سخن می گوید .
 تصاویر و مطالب فراوانی از شاطران دوره صوفویه وقاجاریه در سفرنامه های خارجیان ضبط است که از اعتلای این حرفه در این دوره حکایت می کند .
 شاطران و از دیرترین روزگار غیر از انجام اموریکی ضمناً دنبال کاروانها وبامردمی که می خواستند از معابر ناامن بگذرند اخیر هم معمول بوده وجیمز موریه در صفحه ۷ کتاب خود از

همراهی یتیم ها (عیارها) باکاروانهایاد می کند در موارد بسیار هم در رکاب بزرگان در عقب و جلو اسب می دویدند تا از آنان در برابر مردمان پشתיبانی نمایند.

پس از پیداشدن وسایط نقلیه و تلگراف و تغییر جوامع شهری از صورت قدیم به شرایط جدید ، دفتر تاریخ کهنسال شاطری در ایران بسته شدو امروز جزنامی از آنها واز «شاطر- سلطنتی» و «شاطر خانه گمرک» باقی نمانده است .

زنگ حیدری بستن شاطران به بازو دامن و کمر که با زنگ بستن پهلوانان عالی مقام به بازو و همچنین به زنگ زدن در زورخانه برای پهلوانان صاحب زنگ ، و پیشبند یا «نطعی» بستن که با بستن لنگ ، و تمرین دوو شلنگ اندازی که با شلنگ تخته درگود شباهت دارد و داشتن شرایط مساعد بدنی و نیرومندی و ورزیدگی که نیاز آن به ورزش است و پیروی از مکتب فتوت و یکسانی ویژگی ها و صفات با پهلوانان و عیاران از موارد بارزی است که سلسله شاطران راهم با تاریخ زورخانه پیوند می دهد .

علاوه بر این ها «خانه» بی که مانند زورخانه مرکز تجمع عیاران بوده ، عنوان هایی به الفاظ «طالب» و «مطلوب» و «پیر» که مانند نوچه و نوخاسته پس از گذراندن مراحل به آن می رسیدند ، شلوار کشتی (کستی) هایی که به نام سراویل فتوت می پوشیدند (و در زمان ساسانیان در کتاب مینو خرد پهلوی نام آن جامه اطمینان و اعتماد آمده) خصایص دیگری است از تاریخ آثار و آیین های زورخانه بی که میان عیاران نیز معمول بوده است .

فتوت (جوانمردی) آیین رفتارگرایی پهلوانان و عیاران ایران

چون پیشتر ، از آن سخن رفت که فلسفه و جهان بینی ایرانیان در دوران باستان فلسفه مبارزه بوده و از دیرباز ندای یاری کردن اهورامزدا در پیکار با هریمن دعوتی مقدس شناخته می شده اکنون سخن در اینجا بر سر آن است که نشان دهد چگونه این فلسفه و جهان بینی بعد از اسلام ، باز زیر شعائر مکتب فتوت یا آیین جوانمردی به صورت مشی اجتماعی ایرانیان همچنان ادامه یافته است .

نظر به اهمیت اساسی آیین فتوت در تاریخ زورخانه و نهضت های پهلوانی و عیاری ایران لازم است شرحی منحصر برای معرف دستور عمل ها و راهنمایی های آن من باب نمونه آورده شود تا بتوان بدین وسیله به اخلاق و رفتار و ویژگی های پهلوانان و عیاران ، این پاسداران استقلال ایران ، پی برد . البته این دستور – عملها و راهنمایی هاتوسط عرفا و متصوفین خردمند ایرانی که اندیشمندان اصلی ترین جوامع تولید کننده شهری یعنی پیشه وران بودند به مردم القا و آموخته می شده است .

برای آگاهی از وسعت دامنه دستور عملها و راهنمایی های مکتب فتوت ابتدا نام تعدادی از فتوت نامه ها در این جا گفته می شود . گرچه سراسر کتب کلاسیک ایرانی مانند شاهنامه فردوسی، تذکره الاولیاء. منطق الطیر، خمسه نظامی ، بوستان و گلستان ، دیوان حافظ ، مثنوی معنوی مولوی مشحون از آموزش های درخشان انسانی آیین فتوت است ، با این وجود می توان از صدها کتاب و رساله نام برد که تنها موضوع آن ها در خصوص فتوت تألیف شده مانند فتوت نامه سلطانی ، تحفه الاخوان فی خصایص – الفتیان سمرقندی، رساله فتوتیه ، فتوت نامه چیت سازان ، فتوت نامه عطار ، فتوت نامه ابو عبدالرحمن نیشابوری ، فتوت نامه علی بن عبدالرسول ، فتوت نامه تحفه الاخوان خواجه عبدالله انصاری ، کتاب الفتوت حنبلی، قواعد الفتوت عبدالرزاق کاشانی ، رساله فتوت امام فخر رازی ، فتوت نامه منظوم ناصری سیواسی ، رساله فی الفتوت شیخ علاء الدوله سمنانی ، رساله فتوتیه میرسید علی همدانی ، فتوت نامه ابن معمارو ... که تمامی می توانند نمایشگر عواطف عالی انسانی و مردم گرایی تاریخی ایرانیان باشد .

آقای دکتر محمدجعفر محجوب در مقدمه فتوت نامه سلطانی می نویسد : «فتوت تصوفی است عوامانه و راه و رسم های آن ساده و عملی و درخور فهم پیشه وران و صنعتگران و کشاورزان و خلاصه عامه مردم است . از همین روی کاشفی «علم فتوت» را شعبه یی از «علم تصوف» خوانده است . پدید آمدن و رواج و رونق فتوت بر اثر جریان های اجتماعی خاصی بود» . ایشان همچنین می افزاید: «در این گفتار بارها از وابستگی کامل آیین فتوت و آداب و رسوم آن به عیاری و شاطری سخن در میان آمده است . درحقیقت عیاری – که شاید ریشه های آن به دوران های قبل از اسلام تاریخ ایران وابسته – (و از ساختمان لفظ عیار نیز این حدس تقویت می شود) بعد از اسلام به صورت فتوت درآمد» .

به شهادت تمامی فتوت نامه ها ، دستور عمل ها و راهنمایی های فتوت نامه ها در عین حاله به صنوف مختلف پیشه وران و زحمتکشان شهری هم تعلق داشته ولی به طور کلی

شعائر این مکتب و کلمه فتوت مظهر شخصیت عیاران و پهلوانان و شاطران و مترادف نام ایشان بوده است. چنان که در قابوسنامه هم عنصر المعالی ضمن آن که برای بازاریان و سپاهیان جوانمردی را آرزو کرده این صفت را درباره عیاران کلیت داده و آن را صفت محض ایشان خوانده است.

نمونه هایی از بعضی صفحات چندفتوت نامه که حاوی فشرده ترین و خلاصه ترین دستور عمل های برای عیاران و پهلوانان و دیگر اهل طریقت جوانمردی است نیلاورده می شود. اولین آن ها از نجم الدین زرکوب است که پس از برشمردن دوازده اصل از آیین فتوت بایادگردن از چهل صفت زشت و چهل صفت نیک کسان را به تبدیل اخلاق از آن به این دعوت می کند.

فتوت دار را شرط است : اول- آزاد باشد . دوم - بالغ باشد . سیم - عاقل باشد . چهارم - آن قدر علمش باشد که تربیت جوانی تواند کردن ؛ اگر بسیاری نباشد تفاوت نکند . پنجم - یتیم پرور و درویش نواز باشد . ششم - خلق خوشش باشد . هفتم - امانتش باشد . هشتم - صالح باشد . نمازکننده نهم - به زبان نگوید الا ب خیر خلق خدا . دهم - حلمش باشد . یازدهم - پرحیاباشد که حیا در آدمی نشان حلال زادگی است دوازدهم - خوب صورت باشد ، چنان که در هیچ عضو خلل مادرزاد نباشد .

صاحب فتوت رامی باید که تبدیل اخلاق باشد، چنان که نفس او پاک شود از چهل صفت بد و مخصوص شود به چهل صفت نیک اما صفت های بد چنان که : حرص، حسد، حقد، بغض، تکلیف، تصنع، تزویر، جهل، حقد، نفاق، تکبر، ظلم، فسق، خیانت، فحش، دنائت، خست کسالت، تعصب شهوانی، صحبت به علت ذلت، خوی بد، بی وقایبی، بی حیایی، وقاحت، حیلت مکر، سخن چینی، سفاهت، کدورت، دروغ، ناسپاسی، ایذا، عجب، بخل، ملالت، نامحرمی، مردم شکنی، غیبت، بهتان .

و باید آن چهل صفت بد مبدل به این چهل صفت خوب : علم، حکم، عزت، کرم، سخاوت، شجاعت، ثبات، وقار، وفا، حیا، شفقت، زهد، تقوی، لطف، صلاحیت، ایثار، خوی، نیک، امانت، دیانت، حق شناسی، بی تکلیفی، تواضع، صدق، صفا، دعا، مرحمت، انعام، احسان، صبر، شکر، تسلیم رضا، توکل، قناعت، مجامله، ایمان، اسلام، محبت، خدمت، مرحمیت .

و آنچه بدین ها ماند و این معنی در چهل سال تمام شد همچنان که در پانزده سالگی بلوغ معنی ؛ چون مرد راه رورا چهل سال تمام شود ؛ اگر نبی است نبوت بدو فرواید و اگر ولی است ولایت . ولی حامل ولایت وقتی گردد که مخصوص شود بدین چهل صفت خوب که تقریر کردیم .

شیخ شهاب الدین سهروردی از اجله عرفانی عالی قدر ایران که اورا ملک المشایخ و قطب المحققین و قدره السالکین عنوان داده اند ، در فتوت نامه کامل خود تمامی شرایط آدمی بودن را در احراز مقامات مسلک فتوت دانسته است . این عارف کبیر گذشته از آوردن مباحثی در امور قضا و جزا، تربیت و تعلیم و حتی لباس - پوشیدن و غذا خوردن ، فضایل مرد فتوت دار (جوانمرد در مقامی بالاتر چنین تقریر می فرماید :

« ... و باید که در انواع هنرها چنان استاد بود که اگر وی را در محفل دانشمندان و صاحب فتوتان ، کسی مدعی شود و از او سوال کند ، چنان بر آن سوال چابک سوار بود چنان که هیچ دقی و نکته یی بر او نتواند گرفت ، و این نتواند بود ، الا به طریق فراغت و ارادت تمام در این خصلتها (که به) رنج و تواند برد و به حاصل تواند کردن . چنان که علم، حلم، حکمت، فضل، زهد، ریاضت، مجاهده، ... تجرید ، تأمل، فنا، فناء، فنا، مشاهده، بقا، تقرید و توحید .

انگاه درباره تربیت روان به ریاضت به طور مشروح سخن می گوید :

از تربیت نفس . صحت دل، تربیت زبان ، تربیت گوش و بالاخره تربیت تمامی رفتار اعضای بدن که آوردن بیش از این سخن از آن دریای معانی ، بیرون احد این گفتار است و موجب سردرگمی طالب و سالک طریقت در دریای معانی تقریرات آن قدوه سالکین میگردد . عبدالرزاق کاشی سمرقندی در فتوت نامه خود به نام تحفه الاخوان فی خصایص الفتیان ضمن تعریف موارد حقیقت ، توبه تواضع ، صدق ، هدایت ، نصیحت و فایده مرورت و ... طریق اکتساب فتوت و خصایص آن در باب فرق میان فقی و مفتی و مدعی می نویسد :
 فقی جوانمرد است ، و جوانمرد شخصی بود در فضایل خلقی کامل ، و از دنیا و رزایق نفسانی مجتنب از معرفت حق عز و علا بریقینی واضح و از حال خویش بر بصیرتی لایح صاحب قدمی راسخ ، و طمأنینتی متمکن که اجناس فضایل چهارگانه به انواع آن در نفس او ملکات باشند بروجهی که تغییر و تبدیل بدان راه نباید و تلون و تکلیف بر نیابد . به دقایق آفات و تقاریق عاهات عارف و بینا و در جزئیات نفاق و ریا و عوارض سهو و خطا بیدار و بر حذر و از شرب نفس و از تربیت و بهاء خویش برکنار و باخیر خداوند نفسی منقاد»
 مولانا حسین واعظ کاشفی سبزواری در فتوت نامه سلطانی که از فتوت نامه سلطانی که از فتوت نامه های جامع و کامل است در اول کتاب بزرگ خود تحت شرف علم می نویسد :
 بدان که علم فتوت علمی شریف است و شعبیهی است از علم تصوف و توحید و اکابر عالم در این علم رساله ها ساخته اند و ... در کتاب قواعد الفتوه این بیت ها را به شیخ فرید الدین عطار قدس سره اسناد کرده ، نظم :

<p>هر که از علم فتوت بهره یافت دیده دل از فتوت روشن است گر بود علم فتوت بر سرت</p>	<p>روسوی دین کردو از دنیا بتافت روضه جان از فتوت گلشن است هر زمان بخشد صفای دیگر</p>
--	--

و دیگر رساله آداب الفتوت ، و فتوت نامه شیخ کبیر ، عوارف المعارف و مرصاد العباد ، حدیقه و رساله سیرجانی و زاد الآخره و ذریعه اصفهانی و تذکره الاولیاء ذکر این علم و شرف فتوت و تعریف کسی که مظهر این صفت باشد مسطور است .
 در تمام فتوت نامه ها برای احترام به مادر اهمیت و مقامی شامخ قائل شده اند چنان که در همین فتوت نامه سلطانی در فصل دوم باب پنجم آمده : ... بهشت زیر قدم های مادران است . حاصل آن که به روضه رضوان بی رضای ایشان نتوان رسید . بیت :

<p>جنت که رضای ما، در آن است (خواهی که رضای حق بیایی)</p>	<p>در زیر قدم مادران است آن کن که رضای مادران است)</p>
--	---

در فتوت نامه سلطانی تحت عنوان در معانی و فواید متفرقه که تعلق به شد دارد درباره شرایط میان بستن (یا کمر بستن = کستی یا کشتی که از آداب دینی ایرانیان باستان بوده) و در میان جوانمردان بعد از اسلام هنگام رسیدن به مرحله «شد» صورت می گرفته اصولی از آیین فتوت مخصوص شد بیان گردیده که آداب و دستور عمل های آن می بایست به عیاران و شاطران تعلق داشته باشد (شد: روزی به مبارزه نهادن، استواری در کسوت یافتن، دویدن یا یکباره وارد مرحله بزرگی شدن، نیرومند شدن معنی می دهد) استاده هنگام رسیدن شاگرد به مقام شدی طی انجام تشریفات و آدابی کمر او را با پوشاندن شلوار کشتی می بست و در همان حال کلماتی مثل دستور عمل گل کشتی منتها درباره فوت بر او می خواند . در مباحث آینده درباره کمر بستن یا سر اوایل پوشیدن عیاران در دوره خلفای عباسی تا نطعی

پوشیدن پهلوان بيك كاشي و شرح جواز نطعي گرفتن او در زمان سلطان سليمان صفوي سخن خواهد آمد. اکنون در اینجا سخنانی که به وسیله استفاد به شاگرد هنگام کمر بستن او در قرن نهم گفته می‌شده از فتوت نامه سلطانی آورده می‌شود:

«اگر پرسند که کلماتی که استاد در وقت میان بستن بر شاگرد می‌خواند چند است؟ بگویی دوازده.

اگر پرسند آن دوازده کلمه کدام است؟ بگویی: اول - تولا به دوستان خدا. دویم - تبرا از دشمنان خدا. سیم - امر به معروف. چهارم - نهی از منکر. پنجم - عدل کردن. ششم - دست از حسد برداشتن. هفتم - شرایط فتوت (دانستن) و به جای آوردن. هشتم - جوانمردی کردن. نهم - با پیر مرید بودن. دهم - مرید را پیر بودن. یازدهم - غالب را نازل بودن. دوازدهم نازل را غالب شدن.

اگر پرسند که بستنی چند است و گشادنی چند؟ بگویی دوازده چیزی بستنی است و چهارده چیز گشادنی.

اگر پرسند که بستنی‌ها کدام است؟ بگویی:

اول - بستن چشم از نظر حرام و نادیدنی.

دویم - بستن گوش از ناشنیدنی‌ها.

سیم - بستن زبان از ناگفتنی‌ها

چهارم - بستن فکر از غیر

پنجم - بستن سینه از حسد و کینه.

ششم - بستن دل از شك و شرك

هفتم - بستن دست از آزار خلق و از ناگرفتنی‌ها.

هشتم - بستن حلق از لقمه حرام و ناخوردنی‌ها.

نهم - بستن بند فتوت از زنا و ناکردنی‌ها

دهم - بستن پای از مواضع تهمت و نارفتنی‌ها.

یازدهم - بستن خاطر از فکرهای بیهوده.

دوازدهم - بستن راه بخل و طمع

اگر پرسند که گشادنی‌ها کدام است؟ بگویی:

اول - گشادن در به روی مهمان

دویم - گشادن بند سفره برای گرسنگان.

سیم - گشادن پیشانی برای ملاقات مردمان.

چهارم - گشادن چشم به دیدار پیران و مریدان.

پنجم - گشادن گوش به سخن استادان و عارفان.

ششم - گشادن زبان به ذکر ضرب سبحان.

هفتم - گشادن دست به شفقت و احسان.

هشتم - گشادن سینه به محبت مردمان.

نهم - گشادن دل به عشق الهی.

دهم - گشادن در فکر به حقایق اشیاء کماهی.

یازدهم - گشادن قدم به کارهای خیر و صواب

دوازدهم - گشادن خاطر به نکته‌های اولوالالباب.

سیزدهم - گشادن در اخلاق به نیکویی

چهاردهم - گشادن راه سخاوت و دل‌جویی.»

يك مطلب ديگر هم براي نمونه از ميان فتوت نامه هاي موجود آورده مي شود و آن شعري است از فتوت نامه نجم الدين زرکوب که اصلي ترين دستور عمل هاي اين آيين را با بياني زيبا و روان و دلنشين اين چنين به نظم در آورده است:

کسي کورا فتوت پاسبان است
به هر کاري که باشد کام ران است
دلي کورا فتوت هم قران است
ز هر آفت که داني در امان است
فتوت شيوه هر بي ادب نيست
فتوت چيست؟ - صرف علم کردن
چو طالب مستعد آن بيان است
فتوت چيست؟ - ترك جهل کردن
که جاهل در فتوت بدگمان است
فتوت از خود انصاف است دادن
که بي انصاف دايم در فغان است
فتوت چيست؟ در بازار معني
ز اخلاق حميده کاروان است
فتوت اعتقاد عقل و قلب است
فتوت استواي جسم و جان است
به معني آفرينش يك وجود است
فتوت آفرينش را دهان است
فتوت فرض کردني چون دهاني
مروت اندرو همچون زبان است
فتوت همچو صاحب حسن شخص است
مروت حسن او را همچون آن است
فتوت در مثل آينه يي دان است
مروت چون صفاي روي آن است
فتوت ديگر انسان را حوايج
مروت چون نمک اندر ميان است
فتوت خان و مان معنوي دان
مروت زينت آن خان و مان است
فتوت روز و خورشيد است و شب ماه
مروت چون ضيا و نورشان است
فتوت گلستاني دان سراسر
مروت هچو گل در گلستان است
کسي کش چشم معني باز باشد
فتوت در همه اشيا روان است
نه هر چيزي درو خاصيتي هست
که آن خاصيتش خورشيدسان است
نمودن در مهم خاصيت خویش

ز هر شیئی فتوت را نشان است

فتوت باستان و شرع چون تخم
طریقت چون درخت باستان است
حقیقت میوه های نغز و شیرین
که در باغ فتوت جاودان است
نه هر کورا فتوت دار خوانند
فتوت را به هر معنی ضمان است
نه هر کورا فتوت دار دانند
به معنی در فتوت کاردان است
همه جا را زمین گویند لیکن
به جایی خار و جایی گلستان است
اگر چه هر دو مروارید باشد
ز در تا با شبهه فرقی عیان است
به هر صد سال مردمی را توان دید
که در دین قبله خلق جهان است
فتوت گوهر است و لعل و یاقوت
فتوت دار همچو بحر و کان است
فتو دار را در هر دو عالم
از آ عز و خدمت در میان است
فتوت دار را بر فرق معنی

ردای کبریایی

فتوت بوستان و شرع چون تخم
طریقت چون درخت بوستان است
حقیقت میوه های نغز و شیرین
که در باغ فتوت جاودان است
نه هر کورا فتوت دار خوانند
فتوت را به هر معنی ضمان است
نه هر کورا فتوت دار دانند
بعه معنی در فتوت کاردان است
همه جا را زمین گویند لیکن
به جایی خار و جایی گلستان است
اگر چه هر دو مروارید باشد
ز در تا با شبهه فرقی عیان است
به هر صد سال مردی را توان دید
که در دین قبله خلق جهان است
فتوت گوهر است و لعل و یاقوت
فتوت دار همچو بحر و کان است
فتوت دار را در هر دو عالم
از آ عز و خدمت در میان است
فتوت دار را بر فرق معنی

رداي كبريائي طيلسان است
فتوت دار آن باشد كه او را
اگر مال است و گر جان در ميان است
فتوت دار مي داني كه باشد؟
فتوت دار آن كو مهربان است
فتوت دار آن كو عيب پوش است
فتوت دار آن كو خوش عنان است
فتوت دار آن كول دل نواز است
اگر خود نيم ناني ملك دارد
فتوت دار دايم ميزبان است
اگر خود ميهمان مست است و كافر
فتوت دار خاك ميهمان است
فتوت دار هرگز بد نگويد
و گر گويد همه سودش زيان است
فتوت دار هرگز بد نبيند
كه او در نيك بيني ديده بان است
جهان را خلق همچون گله دايمي دان
فتوت دار مانند شبان است
فتوت خواهي از «زرکوب» واپرس
كه او در فتوت داستان است
بقدر آنج از اين معني كه گفتم
كسي دارد در اين ره قهرمان است
زهي مردمي كه در راه فتوت
چنين باشد كه ما را در بيان است

با اين چند شعر نمونه نيز كه نمودار بسط فكر فتوت گرایی در آثار شعراي ايران است به
اين مبحث خاتمه داده مي شود:

از فردوسي:

جوانمردي و راستي پيشه كن
همه نيکويي اندر اندیشه كن

از عنصري:

جوانمردي از كارها بهتر است
جوانمردي از خوي پيغمبر است

از عطار:

هر كه از علم فتوت بهره يافت
رو سوي دين كرد و از دنيا بتافت

از سعدي:

جوانمرد باشي دو گيتي تور است
دو گيتي بود بر جوانمرد راست
جوانمرد اگر راست خواهي ولي است
كرم پيشه شاه مردان علي است

آثار و مظاهر زورخانه و ورزش‌هاي رايج بعد از اسلام

تاريخ ايران از چشم انداز پديده هاي حماسي، تاريخ پهلواني شناخته مي‌شود و نشانه آن رواج کشتي گيري و آموزشي آيين جنگاوري و جنگ‌هاي ميهني در تمام ادوار تاريخ است. سابقه کشتي گرفتن و پهلواني در ايران آنقدر کهن است که آغاز آن معلوم نيست. از آنجا که بدون ورزش و آموختن فنون کشتي ممکن نبود به مقام پهلواني رسيد مي‌توان نيز به وجود و رواج ورزش پهلواني در ايران باستان عقیده يافت.

کتاب مجمل التواريخ و القصص که در سال ۵۲۰ هجري تاليف شده از رواج کشتي پهلواني و حفظ رسوم جهان پهلواني و وجود اصطلاحات زورخانهيي مثل نوحاسته در زمان مؤلف و دوران قبل از اسلام خبر مي‌دهد:

«اندر عهد نوذر و زاب پهلواني به زال رسيد. اندر عهد کيقباد رستم پسر زال نوحاسته بود. اندر عهد کیکاووس جهان پهلواني رستم کرد. اندر عهد لهراسب بازماندگان بودند از پلوانان کيخسرو - اسفنديار پسر گشتاب نوحاسته بود.»

کثرت و رواج عناوين و القاب پهلواني مانند: گو، گرد، دلير، دلاور، يل، هژبر، نيو، نيوزاد، تهمتن، پيلتن، نبرده، نستوه، پهلو، نژاده، جوانمرد، رادمرد، شيردل، اردشير، شيرمرد، شيرافکن، نامبردار، نامور، نامدار، آزرده، آريا و ... از سابقه کهن آيي پهلواني و جنگاوري و کشتي گرفتن در کشور ما حکايت مي‌کند.

در مبحث اول، از سابقه ورزشهاي گوناگون در ايران باستان سخن رفت و در اين مبحث از چگونگي انواع ورزشها در دوران بعد از اسلام نيز گفتگو خواهد شد.

ايرانيان در دوره تسلط اعراب، ورزشهايي را که مطابق فقه اسلامي مثل سبق و رمايه يعني اسب دواني و تيراندازي مجاز، و شناگري در آب مستحب دانسته مي‌شد با آيين باستاني باز از سر گرفتند.

از جمله ورزشهايي که تحت نظر استادان فنون جنگي و پهلواني به عمل مي‌آمد، ورزشهاي جنگي و باستاني بود که ضمن آن با تمرين به وسيله آلات بدني يعني ميل به جاي گرز و تخته سنگ به جاي سير و کباده به جاي کمان به تربيت بدني و رياضيت‌هاي جنگي پرداختند.

جاياگاه اينگونه ورزشها را بيت (خانه)، حزب و بعدها پاتوق و لنگرگاه مي‌گفتند و استادان و مربيان آنرا کهنه سوار مي‌خواندند. کهنه سواران از دوره باستان مسئوليت تربيت و آموزش امور پهلواني و جنگي را به نوحاستگان داشتند چنانکه از شاهنامه فردوسي هم برمي‌آيد اين نوحاستگاه به دست استادان پهلوان و نبرد آزموده هم تربيت جنگي و ورزشي مي‌ديدند و هم همراه آنان به جنگ مي‌رفتند. اين خبر از بخش تاريخي شاهنامه و در اجراي فرمان اردشير بابکان است:

فرستاد به هر سویی رهنمون
نماند که بالا کند بی هنر
به گرز و کمان و به تیر خدنگ
به هر جستنی در بی آهو شدی
بیارستی کاخ و ایوان اوی
برفتی ز درگاه با پهلوان

به درگاه چون گشت لشکر فزون
که تا هر کسی را که دارد پسر
سواری بیاموزد و رسم جنگ
چو کودک به نیرو به کوشش شدی
نوشتی عرض نام و دیوان اوی
چو جنگ آمدی نورسیده جوان

اعراب چون از فعالیت‌های جنگی و ورزشی جوانان در نهان‌گاه‌ها یا خانه‌های (بیوت) وابسته به احزاب، زیر دست کهنه سواران پهلوان آگاه شدند تمام ورزشگاه‌ها را تعطیل کردند. ولی ایرانیان پیکار جو و نوخاستگان دلاور تسلیم استیلاگران عرب نشده باز ورزشگاه‌ها را به طور پنهان در زیرزمین‌ها دایر کردند. عیاران که گردنکش‌ترین و مبارزترین وطنخواهان بودند این ورزشگاه‌ها را میعادگاه خود ساخته و به ورزش و تمرینان جنگی خود ادامه دادند

از این زمان شاید برای چندمین بار پهلوانان، به کشتی‌گیران و عیاران و شاطران تقسیم شدند. گرچه مستشرق انگلیسی ادوارد براون زورخانه را از موسسات ورزشی قبل از اسلام دانسته است ولی آنچه مسلم است پهلوانان و عیاران و شاطران که دارای آیینی هم به نام فتوت و سازمانی به نام احزاب بوده‌اند از دیرباز برای رسیدن به مرتبه پهلوانی و گذراندن مراحل آموختن فنون کشتی‌گیری و آیین نبرد و ادامه ورزش سنتی باستانی زیر دست کهنه سواران در جایی گرد می‌آمده‌اند که آنرا بیت یا خانه یا پاتوق و گاه لنگرگاه می‌خوانده‌اند تا چنانکه در کتاب مینو خود پهلوی باب ۴۳ سفارش شده در آنجا جامعه اطمینان در بر کنند و سپس راستی (تخته سنگ) در دست گیرند و با گرز شکرگزاری (میل) و کمان آمادگی (کباده) خود را برای نبرد با اهریمن آماده سازند.

ذکر نام برخی از اعمال با افزار زورخانه‌یی به وسیله ابوبکر اخوینی در قرن چهارم در کتاب **هدایة المتعلمین** (ص ۱۷) مثل سنگ گرفتن و کمان گروه کشیدن و کشتی گرفتن در ردیف دیگر ورزشها می‌تواند از سابقه دیرتر ورزش باستانی در ایران حکایت کند.

در قرن‌های سوم و چهارم و پنجم چنانکه مورخین نوشته‌اند ورزشهای گوناگون همچنان گذشته در میان جوانان رواج داشت. رونق عمومیت ورزش سبب شده بود که پادشاهان آل بویه و غزنویان به ورزش گراییده و ورزشکاران را تشویق کنند. این مسکویه در موارد گوناگون جلد ۶ تجارب الامم ضمن و صف خصوصیات معزالدوله دیلمی از علاقه او به ورزش و تشویق ورزشکاران سخن می‌گوید. از جمله از ورزشهای مورد علاقه او می‌نویسد کشتی‌گیری و شناگری بود.

سیوطی در صفحه ۲۶۲ تاریخ الخلفا می‌نویسد: جوانان در اثر تشویق معزالدوله چنان در شناگری مهارت پیدا کردند که شناگر در حال شنا منقلی در دست می‌گرفت که در روی آن دیگی بود و با این وضع آنقدر به شنا ادامه می‌داد تا گوشت داخل دیگ پخته می‌شد».

در کتاب **حکایة ابی‌القاسم** (ص ۱۰۷) از آثار قرن چهارم نام سیزده گونه شنا برده شده است. ابوالفضل بیهقی در تاریخ خود از ورزشکاری سلطان مسعود غزنوی که نشانه رونق و رواج ورزش در آن عصر است (ص ۱۴۹) می‌نویسد: «سلطان مسعود ریاضتها کردی، چون زورآموزدن و سنگ‌گران برداشتن و کشتی گرفتن و آنچه بدین ماند. این مورخ همچنان از زورمندی مسعود به ورزش می‌نویسد: به شکار شیر رفتی تاختن ... و پیش شیر تنها رفتی و چندان زور و قوه در دل داشت که اگر سلاح بر شیر زدی و کارگر نیامدی به مردی و مکابره شیر را بگرفتی و پس به زودی بگشتی».

ابوبکر اخوینی (از پزشکان قرن چهارم) در صفحه ۱۲۷ کتاب هدایة المتعلمین درباره ورزشهای گوناگون که به حال بدن سودمند است از بسیاری از ورزشها یاد می‌کند. از جمله: سنگ گرفتن، کمان کشیدن، کشتی گرفتن، سکندر زدن، کنده جستن، شمشیربازی، تیراندازی، تند راه رفتن، دویدن، گوی زدن و پهنه باختن (برهان قاطع: پهنه باختن چوگانی سرکفچه وار است که هنگام بازی گوی را با آن در هوا زنند و نگذارند که به زمین افتد) و شمشیر بازی.

زمخشری در کتاب مقدمة الادب نیز به پارمی از اینگونه اصطلاحات ورزشی اشاره می‌کند. درباره گونه های دیگر ورزشها ابوعلی سینا در کتاب قانون می‌گوید که لازم است با وسایلی از جمله ورزش تن را نیروند ساخت. می‌بایست با ورزش نیرومند شد و به غذا و خوراک درآمد و نتیجه خود را از بیماری مصون داشت. سپس به شرح انواعی از ورزش پرداخته و خاصیت هر نوع را بیان کرده و این مطلب را متذکر شده که برای هر کس نوعی ورزش مناسب است و برای تقویت هر عضو و عضله حرکات مخصوصی ضرورت دارد. در اینجا گونه هایی از ورزشهایی را که ابوعلی سینا در صفحات ۱۳۱۸ تا ۳۲۴ کلیات قانون شرح داده آورده می‌شد:

۱- کشتی که چند نوع بود و شدیدترین آن مباطشه نامیده می‌شد و شبیه به کشتی کج امروز بود. در این کشتی دو حریف به سختی به یکدیگر حمله می‌کردند. نوع دیگر این بود که هر يك از دو طرف دست خود را دور کمر دیگری حلقه می‌کرد، و کسی برنده بود که بتواند خود را رها سازد یا حریف را به زانو در آورد. دیگر آنکه طرفین با سینه زور آزمایی می‌کردند. دیگر آنکه یکی گردن دیگری را می‌گرفت و به پایین می‌کشید. یکی دیگر آنکه هر يك پای خود را در پای حرف می‌پیچید.

۲- راه پیمایی و دویدن

۳- تیراندازی و زوبین افکنی

۴- چوبی یا چیز دیگری را در ارتفاع معین قرار دادن و در حال جستن به آن آویزان شدن.

۵- جست و خیز با دو پا

۶- بر روی دوپا ایستادن و دو دست را به جلو و عقب کشیدن به سرعت حرکت دادن.

۷- شمشیر بازی، همچنین بازی با نیزه (به شرح زمخشری به این نحو که نیزه را با پرتاب از حلقه‌یی بگذرانند، یا نیزه‌دار در حال تاخت با اسب، حلقه را با نیزه برباید).

۸- اسب سواری.

۹- ورزش میدانی به این ترتیب که ورزشکار در میدانی تا آخر میدان بدود، سپس به سرعت به عقب برگردد و همواره مسافت را کوتاه کند تا در دور آخر در وسط میدان قرار گیرد.

۱۰- چوگان باز با گوی بزرگ و کوچک.

۱۱- پهنه بازی یا ورزش با طباطب یا تبتاب (چوگان سر کفه‌چوبی) که با آن گوی را در هوا آنقدر زنند که به زمین نیفتد.

۱۲- جا عوض کردن به این نحو که دو نفر با سرعت و جست خیز به طرف عقب و جلو، جای خود را با یکدیگر عوض کنند.

۱۳- ورزش با سوزن، به این ترتیب که ورزشکار دو سوزن بزرگ در طرف راست و چپ خود به فاصله يك و جب به زمین فرو برد، سپس با سرعت زیاد سوزن سمت راست را در جای سوزن سمت چپ و سوزن سمت چپ را در جای سوزن سمت راست فرو برد.

۱۴- ورزشهایی برای تقویت دست که معمول بوده است.

۱۵- تقویت سینه و اعضای تنفس به وسیله فریاد کشیدن یا تند حرف زدن (که هم در ایران باستان و هم هنوز در زروخانه‌ها معلول بوده و هست) یا هر دو را با هم انجام دادن که این

ورزش براي تقويت دهان و زبان و گردن نيز مفيد دانسته مي‌شده. ابن سينا در اينجا يادآور مي‌شود كه براي مدت طولاني صدا را بلند كردن خطر دارد. بايد نخست صدا ملايم باشد، سپس به تدريج صدا را بلند كند. ابن سينا در ضمن اين فصل گويد: براي هر طبيعتي يك نوع ورزشي مناسب است و براي تقويت عر عضوي يك نحو و ورزش لازم مي‌باشد و اينكه ورزش بايد در اوقات معينه (كه خود آنها را ذكر کرده) انجام گيرد. ابن سينا در فصل‌هاي ديگر از دلك (ماساژ يا مشتمال) و موارد آن و كيفيت استحمام و شستشو با آب سرد به تفصيل سخن گفته است.

همين ورزشها بنا به نوشته هاي شاردن، تاورينه، اولئاريوس رابرت شرلي تا زمان صفويه همچنان ادامه و رواج داشته است.

هر يك از اين ورزشها كه از دوران باستان تا قرون اخير رواج داشته نمي‌توانسته به تنهائي ورزشي پهلوان ساز باشد و گردن و سينه و دست و پاي نيروند گردانه به عمل آورد، مگر ورزش زورخانهيي با تنوع حرکات و ادواتي كه ابوبكر اخويني در قرن چهارم هجري از كمان گروهه كشيدين (كه وجود الكوي بدلي خود. كمان پولاد و چله زنجيري (كباده) را تايبد مي‌كند) و كشتي گرفتن و سنگ گرفتن آن ياد کرده است.

گرچه بعداً درباره رابطه كباده با كمان و كمان گروهه سخن خواهد رفت ولي در اينجا لازم است مقدمتاً اين توضيح داده شود كه كمان گروهه، كمان تيراندازي نبوده بلكه كماني بوده احتمالاً از فلز و با آن مثل فلاخن وزنه‌يي را به سوي هدفي پرتاب مي‌كردند و اين رويه در ايران از دوره باستان معمول بوده است. خاقاني اين كمان را با اين ابيات چنين وصف مي‌كند:

كمان گروهه گبران ندارد آن مهره

كه چهار مرغ خليل اندر آورد زهوا

صد مهره به يك كمان گروهه

در دامن آسمان شمارند

×××

گردون، كمان گروهه بازي است، كاندر او

گل مهره‌يي است نقطه ساكن نماي خاك

در فرهنگ لغات دهخدا از نوعي كمان مشقي ياد شده: «كه در مشتق تيراندازي به كار آيد خواه چله آن از زنجير باشد كه در ورزش كشتي‌گيران به كار آيد و كمان پولاد نيز همين است»

بعضي كباده هاي قديمي كه هنوز در كهنه‌ترين زورخانه ها ديده مي‌شود در وتر آن به رسم كهن مهره هايي شبیه مهره‌يي كه در كمان گروهه مي‌نهادند ديده مي‌شود كه به زنجير كشيده شده‌اند و به نظر مي‌رسد چندان اختلافي نسبت به اصل خود در دورترين زمان‌ها پيدا نكرده باشد.

به نظر مي‌رسد مهم‌ترين ورزش‌هاي بعد از اسلام همان ورزش كشتي (زورخانه‌يي) بوده و عياران و پهلوانان و شاطران در آن با حفظ سنت‌هاي نيكان خود، با درك مسئوليت‌هاي اخلاقي خود را همان‌طور كه در مينوخرد پهلوي آمده با سراويل و نطع پوشي به جامه اطمينان و اعتماد به نفس مي‌آراستند و به جاي سپر با سنگ و به جاي گرز با ميل (مغير يا مخير) و به جاي كمان با كباده بدن خود را براي جنگ با اهرمين بيگانه و بي‌عدالتي‌ها و ياري اهورامزدايي حق آماده مي‌ساختند.

سیر تاریخ زورخانه

از وقتی عملیات زورخانه‌یی به ورزش باستانی زیانزد شد که ورزش‌های جدید مثل نرمش‌ها (حرکات سوئدی)، فوتبال، والیبال، بسکتبال، زیبایی‌اندام، و مشت‌زنی و هالتر در دهه اول قرن اخیر (هجری شمسی) در کشور ما رواج پیدا کرد.



اطلاق ورزش باستانی به عملیات زورخانه‌یی، احتمالاً از نما و شمایی عمومی آن برداشت شده مثل شلوار چرمی‌ها و آیین‌های کشتی پهلوانی و اسباب و آلاتی مثل میل که به گرز و کباده که به کمان و سنگ که به سپر سربازان ایران در دوره باستان می‌ماند، و هم طبل آن که وسیله‌یی برای تهییج سربازان در هنگام جنگ بوده است. به ویژه که در موقع پیدا شدن این نام، این ورزش از هند و افغانستان گرفته تا عراق رواج داشت. یعنی سرزمین‌هایی که پیشتر بخشی از ایران یا تحت نفوذ آن بودند.

از عمده‌ترین هدف‌های این کتاب، روشن کردن تاریخ ورزش باستانی و فرهنگ و آداب و رسوم زورخانه است. این امر نیاز به اسناد و مدارکی دارد که باید پاسخ بدهد به اینک آیا این ورزش با شکل و ویژگی‌های کنونی از کی وجود داشته است. آنگاه اگر بر تاریخ معلوم آن حدی بگذاریم باز این پرسش پیش می‌آید که چرا باید سابقه پیشتر آنرا به سبب آنکه مدرک و

سندی به دست نیامده نادیده انگاریم. مگر نه اینست که زورخانه و ورزش باستانی در مقطع جریان تاریخ معلومش نمی‌تواند پدیدمی ناگهانی باشد و باید دیرتر از آن با نام دیگر و جایگاهی به شکل دیگر و اسبابی کمی متفاوت و با آداب و رسومی نه چنین جامع رواج می‌داشته است.

تاریخ معلوم زورخانه با شکل و وضع کنونی از قرن هفتم است ولی در قرون پیشترش فقط به آلات و بعضی آثار آن به طور متفرق برمی‌خوریم. در این بخش و بخش دوم برای آگاهی بهتر از تاریخ زورخانه و ورزش باستانی و آداب و رسوم و فرهنگ و سابقه آثار آن، هم به طور کلی و هم به طور جداگانه و مبسوط صحبت خواهد شد.

به نظر می‌رسد که جایگاه عملیات ورزش باستانی را از از حمله اعراب تا آغاز دوره صفویان به ترتیب: خانه، لنگرگاه، عبادتخانه و ورزشخانه می‌گفته‌اند. ورزشخانه در گل کشتی میرنجات و عبادتخانه در تومار افسانه پریای ولی آمده که اولی به دوره صفویه و دومی به پیش از آن مربوط است. اما لنگرگاه از دوره سلجوقیان تا مغولان و خانه به شهادت تاریخ سیستان به دوره تسلط اعراب و کمی بعد از آن تعلق دارد.

همانطور که این مؤلف با نام مستعار ده سال پیش در کتاب نقش پهلوانی و نهضت عیاری وی حدس و قیاس نوشت که هنگام تسلط اعراب نخستین جایگاه های انجام عملیات ورزش کشتی (زورخانه‌یی) در مکان‌های زیرزمینی و مخفی گاه‌ها بوده و عیاران و پهلوانان در آنجاها، پنهان از چشم بیگانگان با مبادرت به این ورزش خود را برای مقابله با آنان نیرومند و آزموده می‌ساختند هنوز هم این نظر خود را به دلایلی که در این کتاب آمده معتبر می‌داند. به دلایل زیاد، قدر مسلم این است که ایرانیان از دورترین دوران باستان تا بعد از اسلام و همیشه، جاها و محل‌هایی برای انجام عملیات ورزش‌های سبک و پهلوانی خود داشته‌اند. مثلاً Xenophon در کتاب خود به نام I.3 - Anabasis می‌نویسد: «جوانان در دوره هخامنشی‌ها در فضایی باز و گشاده، تحت توجه معلمین مخصوص آموزش و پرورش بدنی می‌بینند». در مبحث نخست هم با استناد به اشعار تاریخی شاهنامه فردوسی ملاحظه شد که در آغاز دوره ساسانیان نیز جوانان در محل‌هایی مخصوص زیر نظر پهلوانان آموزش ورزشی و پهلوانی می‌دیند. با اشاره به باب ۴۳ مینو خرد پهلوی هم آمد که در این کتاب به همه سفارش شده بود تا خود را به جامه اطمینان و اعتماد به نفس (یعنی پوشیدن شلوار کستی و کشتی) و دانش بیارایند و سپر راستی در دست گیرند و با گرز شکرگزاری و کمان آمادگی با آنچه مظاهر اهریمنی است جنگ کنند. به خوبی آشکار است که سنگ و میل و کباده چه همانندی و مقارنه‌یی با آن سه آلت جنگی و همچنین ورزش کشتی یا زورخانه‌یی و عملیات با آن آلات چه ارتباط نزدیکی با این دستور کتاب مینو خرد پهلوی از عهد باستان دارد.

کشتی گرفتن و رونق پهلوانی که در شاهنامه فردوسی به تفصیل از آن سخن آمده و خبر کتاب مجمل التواریخ و القصص هم درباره وجود پهلوانان پایتخت‌ها و جهان پهلوانانو ذکر واژه نواخته که از اصطلاحات کشتی پهلوانی و زورخانه است در قرن پنجم هجری که در زمان تألیف آن کتاب بوده و خبر کتاب هدایة المتعلمین درباره سنگ گرفتن و کمان گروه کشیدن و ذکر اهمیت کشتی در قرن چهارم همه و همه از امکان وجود جایی‌ها و محل‌هایی حکایت می‌کند که در آن‌ها ورزش‌های پهلوانی و باستانی صورت می‌گرفته و قبلاً هم گفته شد که ادوارد براون از جمله شرق شناسان بزرگ قرن اخیر تاریخ رواج زورخانه را نیز از دوره باستان دانسته است. ضمناً می‌دانیم که کشتی از واژه کشتی k osti یعنی کمبرند و لنگ (سدره) بستن گرفته شده بخصوص قبضه بسته شده لنگ (سدره) را روی شکم که به هنگام کشتی به دست می‌گرفته‌اند کستی می‌گفته‌اند و این رسم پیش قبض گرفتن

یعنی کشتی گرفتن هنگام شروع کشتی با دورترین رسم زرتشتیان در ایران باستان ارتباط دارد.

از موارد دیگری که می‌تواند دلیل بر رواج ورزشگاه‌های زورخانه‌یی بعد از اسلام باشد. وجود آیین‌های پهلوانی، مکتب فتوت (جوانمردی)، جنبش‌های عیاری و شاطری با طی مقامات و مراتب بستن لنگ یا پیشبند و برهنه جنگ کردن، شلنگ اندازی و داشتن شرایط مستعد بدنی و دلیری و بستن زنگ بوده که پیشتر از آن یاد شد.

در مقدمه فتوت نامه سلطانی آمده از شرایط گرویدن به آیین فتوت در دوره رواج عیار بعد از اسلام، یکی داشتن نیروی بدنی کافی و پرداختن به ورزش‌های جسمانی و آماده شدن برای جنگ و مبارزه بود و کسانی که در آن روزگار به این آیین می‌گرویدند، نیروند ساختن تن خویش و آماده شدن برای مبارزه و ستیزه را جزء اولین وظایف خود می‌شمردند. پیوسته الناصرالدین الله به گروه جوانمردان و در بر کردن سر اوایل فتوت (شلوار کشتی یا کشتی) در جزء وقایع بسیار بزرگ و قابل ملاحظه تاریخ فتوت بلکه بزرگترین حادثه آن است.

این خلیفه به کار و کردار جوانمردان به چشم تحسین می‌نگریست. نشانه زدن با کمان گروه، بازی در حمام (چاله حوض - بازی) که تا چهل سال پیش از بازی‌های تمرینی مخصوص ورزشکاران زورخانه‌یی بود و دیگر کارهای جوانمردان و ورزش پیشه‌گان را دوست می‌داشت. بی‌گمان رواج روی آوری مردم در آن دوره به گروه‌های جوانمردان و ورزشکاران و پیوسته ناصرالدین الله به گروه فتوت در حدود هشتصد سال پیش نمی‌تواند با وجود ورزشخانه‌های پهلوانان و عیاران با ویژگی‌های زورخانه‌یی ارتباط باشد.

بنابر خبر بدایع الوقایع کشتی گرفتن پهلوانا درویش محمد با پهلوان علی روستای در حوض باغ زاغان هرات در حضور سلطان حسین بایقرا و زغما و اهالی شهر از رواج گود و زورخانه در قرن نهم هجری حکایت دارد و کشتی گرفتن در حوض خالی شده از آب نشانه عادت پهلوانان آن عصر به عملیات ورزشی و کشتی در گود زورخانه است.

همچنین ادعای پهلوان علی روستای در مورد به هرات آمدن و به زمین زدن پهلوان سر تکیه نشین این شهر جایگاه پهلوانان بودن لنگرگاه‌ها را تایید می‌کند و هم این عقیده را که احتمال دارد که زورخانه هم در یکی از محل (زاویه)‌های هر لنگرگاه (تکیه) بوده باشد.

شرح مفصل آداب کشتی‌گیری در باب ششم فتوت نامه سلطانی نمودار آن است که این کار، بدون وجود مکتبی و محلی که بشود در آن تعلیمات فتوت‌نامه‌ها و دستورات کهنه سواران را آموخت و دوره فراگیری فنون کشتی و مراتب پهلوانی را گذراند، ممکن نبوده است. برای آن که از اهمیت کشتی که نمودار رواج ورزش‌های زورخانه‌یی تا پیش از قرن نهم است آگاهی یابیم چند صفحه‌یی از دستور عمل‌های آداب کشتی‌گیری و آنچه که می‌بایست یک کشتی‌گیر درباره گذشته کشتی می‌دانست عیناً از فتوت نامه سلطانی نقل می‌شود:

علم آداب کشتی تا قرن نهم هجری

«بدان که کشتی گرفتن هنری است مقبول و پسندیده ملکوک و سلاطین، و هر که بدین کار مشغول می‌باشد، اغلب آن است که به پاکی و راستی می‌گذراند.

اگر پرسند که این هنر از که مانده؟ بگویی از اولاد یعقوب بیغمبر (ع) که حضرت یعقوب (ع) این علم را می‌دانست و فرزندان خود را تعلیم می‌داد و می‌گفت بدانید که ان علم شما را به جهت دفع دشمن به کار آید و گفته‌اد آدم (ع) از جمله چهارصد و چهل هنر که می‌دانست یکی کشتی بود. و در نقل آمده است که حضرت رسول (ص) با ابوجهل کشتی گرفت و این نقل موثق نیست. اما نقل صحیح هست که سید الشهداء حمزه که با کافران جنگ کردی، اکثر را به صنعت کشتی گرفت، و دیگر نقل است که شاه زاده امام حسن و امام حسین با یکدیگر

کشتی گرفتند و میان ایشان قایم شده و از اولیاء این امت سالك مجرد، عارف موحد، قدوه ابرار، پهلوان محمد پوکیارد (پهلوان محمد پوریای ولی) با حضرت شیخ صدرالدین ابراهیم حموی قدس سره کشتی گرفته‌اند و آن قصه طولی دارد. حال سخن آن است که این علم را به انبیاء و اولیاء نسبت می‌دهند و اگر در صورت نبود البته در معنی خود ثابت است.

اگر پرسند که معنی کشتی چیست؟ بگویی آن که آدمی تبدیل اخلاق کند و حقیقت این سخن آن است که پیوسته میان صفات حمیده و اخلاق ذمیمه کشتی واقع است. یعنی هر يك می‌خواهند که ضد خود را دفع کنند، بلکه چون به حقیقت بنگري توحید و شك، کرم و بخل، و تقوی و فسق، و یقین و شك، صلاح و فساد و حسن و قبح، و تواضع و تکبر، و حب و بغض (و حیا و وقاحت) و حضور و غفلت، و رحمت و قساوت و حکمت و ملامت و مانند این، همیشه در کشتی است که ممد صفات و پسندیده باشد تا به قوت ریاضت خوی‌های بد را زیر کند.

اگر پرسند که اصل در کشتی گرفتن چه چیز است؟ بگویی علم این صنعت. اگر پرسند که قوت چگونه است؟ بگویی قدرت اعتبار ندارد به واسطه آن که حیوانات (باشند که ایشان را) قوت بسیار باشد و چون دانش ندارند (هیچ) حرمت ندارند. اگر پرسند که علم با قوت چگونه است؟ بگویی: در غایت نیکویی، به واسطه آن که بزرگان گفته‌اند قوت بی‌دانش چون پادشاه بی‌عدل است و دانش بی‌قوت چون پادشاه عادل و بی‌لشکر، و چون دانش و قوت یار باشند با یکدیگر کارها به مردها گردد. اگر پرسند که کشتی‌گیری علم است یا عمل بگویی: علمی است متقرن به عمل؛ و هر که چیزی آموزد ممکن که بدان عمل نکند، و در این هنر تا علم نبود عمل نمی‌توان کرد، پس علم و عمل با هم آراسته است.

اگر پرسند که آداب استادان کشتی چند است؟ بگویی دوازده:

اول - آن خود پاک و بی‌علت بود.

دویم - شاگردان را به پاکی ارشاد کند.

سیم - بخیل نباشد و چیزی از شاگردان دریغ ندارد.

چهارم - مشفق باشد بر شاگردان.

پنجم - طامع نبود به مال ایشان.

ششم - هر يك را به قدر قابلیت ایشان تعلیم دهد.

هفتم - روی و یا نکند.

هشتم - به شاگردان خود بد نخواهد.

نهم - اگر کسی کشتن بد بگیرد نگوید بد گرفتی، بلکه به نرمی سخن گوید.

دهم - اگر تعلیم گوید در معرکه، پوشیده گوید که خصم واقف نگردد.

یازدهم - باید که از علم کشتی با خبر باشد.

دوازدهم - در هیچ معرکه ذکر پیرو استاد خود را فراموش نکند. اگر پرسند که آداب

شاگردان چند است؟ بگویی آن هم دوازده.

اول - آن که راست باشد.

دوم - آن که پارسا بود و نیک معاش.

سیم - نیکوسیرت و پاکیزه اخلاق باشد.

چهارم - نیک نیت باشد.

پنجم - در طاعت الهی تقصیر نکند.

ششم - خدمت استادان به صدق کند.

هفتم - بر هیچ کس حسد نبرد.

هشتم - بخل نوزد و هر چه دارد فدای (پیر) کند.
 نهم - با دیگر شاگردهای متفق باشد به دل و زبان.
 دهم - از دل ها دریوزه کند.
 یازدهم - به زور خود مغرور نشود.
 دوازدهم - به شکست خصم خود، خوشدل نشود.
 اگر پرسند که استاد کامل کدام است؟ بگویی آن که از شش علم صاحب وقوف باشد:
 اول - از علم طلب تا داند که شاگردش را چه زیان (می) دارد.
 دوم - از علم نجوم تا ساعت و وقت کشتی گرفتن بر وجهی اختیار کند که موافق باشد.
 سیم - از عمل رمل، تا غالب و مغلوب (را بداند و شناسد) که کدام شاگرد به کدام شاگرد غالب می آید.
 چهارم - علم دعوات تا پیوسته دفع سحر از شاگردان بکند.
 پنجم - علی فراست تا از شکل و هیأت شاگرد معلوم کند که از او چه کار می آید.
 ششم - علم صنعت (فن) کشتی و آنچه از او مشهور است. سیصد بند (فن) و گره است و هر یکی رویی دارد و باز هر رویی دفعی دارد که مجموع هزار و هشتاد مسأله باشد.
 هر استاد که این علوم و مسایل را نداند کامل نباشد. اگر پرسند که پهلوان که را توان گفت؟
 بگویی پهلوان را دوازده صفت باشد:
 اول - ترس خدا.
 دوم - متابعت شرع.
 سیم - تن قوی.
 چهارم - زبان خوش.
 پنجم - دل دلیر.
 ششم - خرد کامل.
 هفتم - صبری تمام.
 هشتم - علمی به کمال.
 نهم - جهد دائم.
 دهم - خلقی پسندیده.
 یازدهم - مستوری از حرام.
 دوازدهم - نعمتی پر دوام.
 اگر پرسند که بغرا (نوعی آتش رشته) پختن کشتی گیران از کجاست؟ بگویی از پهلوان محمد بوکیار (محمود پوریای ولی) که ولی عصر خود بوده است.
 اگر پرسند که کشتی چند نوع است؟ بگو دو نوع.
 اول - قبض (خراسانی وار)
 دوم - اضطرار (دیلمی وار)
 اگر پرسند که هر يك چگونه است؟ بگویی قبض کشتی گرفتن اهل خراسان و عراق است که آن را شهریوار گویند. و اضطرار کشتی (گرفتن اهل) گیلان و شیروان و بعضی از آذربایجان است و آن را دیلموار خوانند.
 اگر پرسند که زبان کشتی گیران کدام است؟ بگویی دست، تا دست فرو نکوبند بر نچسبند.
 اگر پرسند که دست فرو کوفتن چند است؟ بگویی دو:
 اول - آن که در اول کشتی دست فرو کوبند و آن را نقاره جنگ گویند و پیش از آن که خصم دست فرو کوبد گرفتن پسندیده نیست.

دوم - آن که در میان کشتی دست فرو کوبند و آن نشانه زنه‌ار خواستن است و موافقت در آن شرط است. یعنی چون خصم در میان کشتی دست فرو کوبد. معنی آن است که زنه‌ار خواستم. ترا نیز دست فرو باید کوفت. یعنی زنه‌ار دادم.
اگر پرسند که اختیار کشتی‌ها کدام است؟ بگویی پای گرفتن.
اگر پرسند که دست گیر کشتی‌گیران کدام است؟ بگویی پشت افکندن.
اگر پرسند که مادر کشتی‌ها کدام است؟ بگویی پشت دست گرفتن از پشت دست به همه جای‌ها برسد. هم به سر و هم به پای و هم به میان.
اگر پرسند که افتادن از چیست؟ بگویی یا از آن که نداند، یا از آن که نتواند. و الله اعلم

زورخانه از قرن هفتم تا قرن دوازدهم

ضمناً از کتاب فتوت نامه ملاحسین و اعظ کاشفی می‌توان دریافت که در قرن نهم هجری فعل و انفعالات عیاران و فتیان در امور سیاسی و مملکتی از صورت تند و شدید شایق برگشته و باز در جامعه پیشه‌وران به شکل آیین صنفی درآمده است. در این موقع که حکومت کلا رنگ ایرانی دارد و جامعه در آرامش به سر می‌برد عیاران شهر گزین در نقش جدیدی ظاهر می‌گردند و به عنوان نمایندگان اصناف پیشه‌ور و دیگر گروه‌های طبقه زحمتکش شهری درآمده و «کلو» می‌شوند.

این اصناف عبارت بودند از: سرکه‌گیران، ناوه‌کشان، طبق‌کشان، کفش‌گران، سلاخان، قصابان، خراشان، درودگران، بنایان، آهنگران، دوزندگان، مسگران، عصاران، کوره‌بزان، رنگ‌زان. حلاجان، دباغان، قفل‌سازان، چلنگران و ... که به منظور حفظ موقعیت و منافع صنفی خود ضمن توافقی با دولت‌های حاکم آنها آمده و به طور مشروط تکیه‌گاه اجتماعی آن‌ها می‌گشتند. در حقیقت قبل از همه قدرت، یعنی حفاظت شهرها، همچنان در دست نمایندگان اصناف یعنی «کلو» هافتاد. به قول آقای دکتر محبوب در مقدمه کتاب فتوت نامه سلطانی وظیفه حفاظت شهرها و همچنین مقامات سپاهسالاری به دست (اصناف زورخانه رو) یعنی پهلوانان و عیاران سپرده شد.

این بطوطه در سفرنامه خود می‌نویسد: «هر دسته از پیشه‌وران اصفهانی رییس و پیشکسوتی برای خود انتخاب می‌کنند که او را کلو می‌نامند.» در کتاب تذکرة تحفه سامی هم دیدم که چند جای نام پهلوانی را با عنوان کلو برده شده است. وجود این اصناف که تا چند ده سال پیش هنوز گروه‌های اصلی زورخانه رو را تشکیل می‌داند، می‌تواند از رواج زورخانه در آن زمان به ما آگاهی دهد.

متداول شدن کشتی پهلوانی در حضور اوکتای قاآن و پیدا شدن پهلوانانی چون پهلوان فیله همدانی و پهلوان محمد شاه در قرن هفتم که در جهانگشای جوینی آمده و بلندآوازی عملیات پهلوانی پوریای‌ولی بنابر این اخبار معتبری که پیشتر ذکر شد در اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم دلیل دیگری بر رونق ورزش باستانی و زورخانه است.

تومار افسانه پریای‌ولی که از دوره صفویه باقی مانده می‌تواند بهترین نمایشگر رواج زورخانه و عملیات ورزش باستانی در قرن‌های هفتم و هشتم باشد. از کلی‌ترین تا جزئی‌ترین عملیات زورخانه‌یی و کار با آلات و ابزار زورخانه‌یی در این تومار به دقت وصف گردیده چنان که همسان امروز است.

در این افسانه مانده از دوره صفویه در موردی نویسنده قصه خوان آن، از وضع و شکل ساختمان زورخانه از خیلی پیشتر، از پوریای‌ولی یعنی از ایران دوره تسلط اعراب به مان نشان می‌دهد:

«... گفتند تو را که به عبادتخانه پهلوان مضراب می‌باید رفت. پهلوان فرمود که من آن منزل را راه نمی‌برم و آنرا نمودند... روانه آنجا شد. چون بدان منزل رسید زیرزمینی را به نظر درآورد دوازده ذرع طول و دوازده ذرع عرض آن بود و به سنگ و ساروج تمام شده بود و محرابی از سنگ مرمر به طرف قبله آن بود و چهار ذرع طول آن بود و سه ذرع عرض آن محراب بود و خطی سبز دور محراب نوشته بود که ای پهلوان محمود اگر خواهی که مراد تو حاصل شود می‌باید دوازده سال در این عبادتخانه به سر ببری...»

در این تومار به تفصیل سخن از کهنه سوار، می‌شد، تنبانهای کشتی، کشتی پهلوانی، نطع، سنگ گرفتن، شنا رفتن، میل گرفتن، شلنگ تخته زدن، پای زدن، چرخیدن، کباده زدن و آیین فتوت و رسم پهلوانی آمده است.

این افسانه در توماری نوشته شده که عرض آن ۱۷ سانتی‌متر و طول آن سه متر و نیم است و از قراین پیداست که به خط یکی از قصه خوانان عصر صفویه می‌باشد. این تومار را مرحوم پرتو بیضایی از آقای مهدی زرشکان کاشانی کتابفروش به دست آورده و مندرجات قابل رویت و پاره نشده آنرا در کتاب تاریخ زورخانه خود با توضیحات لازم به چاپ رسانده است. مؤلف این کتاب از نظر ارزشی که این تومار در شناساندن فرهنگ عامه پهلوانی و ورزشی دوره صفویه و پیش از آن دارد آن را ضمن طلب آمرزش برای شادروان پرتو بیضایی در اینجا نقل می‌کند:

تومار افسانه پریای ولی (پوریای ولی)

«... از خوی سرماس^۱ بوده و نژاد به پهلوان شهاب می‌رساند... پهلوان تراب نژاد به پلوان طهماس می‌رساند و طهماس نژاد... به پهلوان شمس می‌رساند و پهلوان شمس نژاد به پهلوان... مضراب نواده کبودر... پهلوان محمود در دامن کوه خوی سرماس... دید که از فراز کوه دو شیر روی به وی آوردند. پهلوان به عبادت مشغول بود تا آن دو شیر به وی رسیدند. آنوقت نماز تمام کرده بود. پهلوان از جای جست. به یک دست قفای شیر گرفت و به دست دیگر قفای شیر دیگر را و رفت کله کله بر کله زند صدایی شنید. پهلوان را گفتندی که این دو روزه عاریت را بر عبادت ترجیح مده. پهلوان یافت که این اشارت از کجاست. روی به شهر آورد. شب در واقعه دید که آنرا گفتند تو را به عبادتخانه پهلوان مضراب می‌باید رفت، پهلوان فرمود که من آن منزل را راه نمی‌برم و آنرا نمودند. چون صبح بیدار شد از قضا آن شب، شب جمعه بود. پهلوان صلوات فرستاد و روانه آنجانب شد که بدو نموده بودند. چون بدان منزل رسید زیرزمینی را به نظر آورد دوازده در دوازده ذرع طول و عرض آن بود و به سنگ و ساروج تمام شده بود و محرابی از سنگ مرمر به طرف قبله آن بود و چهار ذرع طول آن بود و سه ذرع عرض آن محراب بود و خطی سبز به دور آن محراب نوشته بود که ای پهلوان محمود این عبادتخانه پهلوان مضراب می‌باشد. اگر خواهی که مراد تو حاصل شود می‌باید که دوازده سال در این عبادتخانه به سر ببری. چرا که گفته‌اند:

**پیش از من و تو بر رخ جانان کشیده‌اند
طغر ای نیک بختی و نیل بداختری**

دویست و سی سال قبل از این که تو از کتم عدم به وجودی آیی تقدیر چنین شده بود که دوازده سال به عبادت به سر ببری تا مراد تو حاصل شود. القصه پهلوان سر بسجده گذاشت و شکر به جای آورد و دوازده سال به عبادت به سر برد و بعد از دوازده سال شبی در واقعه

دید جمال شاه و ولایت را که گفت فردا روز جمعه است. می‌باید ترا به میدان خوی سرماس رفتن. در آنجا چهل و یک نفر به تو می‌رسند تا ترا حیات هست از تو جدا نخواهند شد و همه مطیع تو خواهند بود. پهلوان از خواب جست. دید که صحیح دمیده است و صلوات فرستاد و از آن زیرزمین بوی مشک و عنبر شنید. پهلوان روانه میدان شد. چون به میانه میدان رسید، شخصی را دید ایستاده مانند رستم زال، پهلوان از دیدن او بسار خوشش آمد و آن شخص که پهلوان را دید به استقبال او رفت و به پای پهلوان محمود افتاد و او را عزت بسیار کرد و پهلوان پرسید که کیسی و از کجای و تو را نام چیست. در جواب گفت که مرا شیردل نام است و اصل من از تبریز است و در کوه سرخاب به سر می‌بردم. چهل سال در مقام پهلوانان بودم و کسی با من برابری کند نبود. الحال بیست سال است که در مقام کهنه سواری به سر می‌برم. یک شبی در خواب دیدم مرا گفتند که آنچه تو می‌خواهی در میدان خوی و سرماس است. چون از خواب بیدار شدم روانه این جانب شدم و مدت شصت سال است که در عالم گشته‌ام. چه در صورت پهلوانی چه در صورت کهنه سواری. آنچه من خواستم به دست نیامد. تا امروز که تو را به من دادند. پهلوان محمود از دیدن کهنه سوار بسیار بسیار خوشش آمد. دست او به دست گرفت و صحبت بسیار کرد و گویند که پهلوان شیردل کهنه سوار را دو سنگ بود از مرمر به وزن صد هشت من تبریز. هر صبح پنجاه مرتبه آنرا گرفتی و هر شام پنجاه مرتبه این را و این سنگ که الحال در میان پهلوانان است نمونه‌ی از سنگ پهلوان شیردل است و در آن زمان کسی نبود که پهلوان شیردل را ببندازد و سنگ او را بگیرد. القصه پهلوان محمود با پهلوان شیردل کهنه سوار در میان میدان نشست. پهلوان محمود دید که از طرف قبله ده مرد دلیر پیدا شدند. همه کلاه‌های اشرفی^۲ بر سر و نمدهای پازهری دب بر و زیر تتبان‌ها بر کتف در برابر پهلوان ایستادند و پاهای خود را جفت کردند و سلام کردند. پهلوان پرسید که کیستید و از کجا آید و به چکار آمده‌اید. در جواب گفتند که از جانب فارس آمده‌ایم. در خدمت شیخ روزبهان^۳ بودیم و ما به اشارات شیخ وارد این جانب شده‌ایم و شیخ ما را گفت شما را به خدمت پهلوان محمد پوریای‌ولی باید رفت و ما دوازده سال بود که در خدمت شیخ بودیم و شیخ ما را گفت شما به خوی سرماس می‌باید رفت و لباسی که در نظر است ما را پوشایند. الحال به خدمت تو آمده‌ایم که تا حیات باشد در خدمت تو باشیم. و یاران از دیدن شیردل کهنه سوار در حیرت بماندند. دستیاران پرگاروار در دور پهلوان ایستادند و ساعتی از این پیش نگذشت که دید از جانب شمال ده کس دیگر پیدا شدند و همه مانند سام نریمان. چون پهلوان را دیدند در پای پهلوان افتادند. پهلوان احوال پرسید از کجایید و به چه کار آمده‌اید. گفتند ما از جانب حاجی بکتاش ولی آمده‌ایم و آن سر ماست که ما را به خدمت تو فرستاده است تا حیات داشته باشیم در خدمت تو باشیم. پهلوان یاران را محبت کرد. دستیاران دایروار دور پهلوان را در میدان گرفتند. ساعتی بگذشت. دید از جانب صبا ده دلیر دیگر پیدا شدند. مثل همه رستم زال همه کلاه‌های اشلیلی در سر و نمدهای چاچی در بر و زیر تتبانها در کتف. چون پهلوان را از دور دیدند، همه کرنش و تعظیم نمودند. پهلوان یاران را محبت کرد. پرسید از کجا می‌آید: دستیاران در جواب گفتند از مشهد مقدس می‌آییم و از پیش حضرت امام رضا (ع) و به اشاره آن شه‌ریار به خدمت تو آمدیم تا حیات داشته باشیم در خدمت تو به سر بریم. پهلوان یاران را عزت کرد و در پهلوی خود جای داد. ساعتی دیگر نگذشت که دید از جانب جنوب ده دلیر دیگر پیدا شدند، همه مانند فرامرز. از قرار یاران همه پیراق پوشیده چون پهلوان را

دیدند يك يك پیش آمدند و دست پهلوان را بوسیدند و پهلوان ایشان را گفت از کجا آمده‌اید. گفتند ما از جانب شیخ مرشد قاضی و به اشاره آن شهریار به خدمت تو آمده‌ایم که همه جانهای خود را فدای پهلوان کنیم. پهلوان یاران را گفت که گرامی دارید ایشان را، آنوقت پهلوان را آرزوی کشتی شد و حیا مانع او می‌شد. شیردل کهنه سوار به فراست دریافت. به پهلوان محمود گفت. الحال ساعت بسیار خوب است و روز جمعه است. اگر رخصت پهلوان بوده باشد خاک بیاورم و در معرکه بباشم. پهلوان اجازت داد. در حال دستیاران الله الله کشیدند و فاتحه خواندند. کهنه سوار پهلوان را برهنه کرد و زیر تنبانها حاضر کردند و نطعی^۱ از خام گاو، شیردل کهنه سوار با خود داشت که مدت بیست سال آنرا با روغن و شیره پرورش داده بودند و زیر تنبان پهلوان با خود آورده بود. فی الحال پهلوان را در بالای جا بنشانید و دستیاران مثل ستاره که دور ماه حلقه زده باشند در دور پهلوان حلقه زدند. کهنه سوار زیر تنبان و پیاله پر از روغن بید انجیر پیش آورد و صلوات فرستاد و گفت **لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم** و پهلوان گفت بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و علیه توکل. پس پای راست خود را در تنبان کرد. کهنه سوار دست پهلوانرا بگرفت و گفت الله ولي التوفيق. پهلوان قد راست کرد و تسمه زیر تنبان را قایم کرد. باز بر جای خود بنشست. آنوقت دستیاران از روی قاعده يك يك بر جای خود بنشستند و رخصت از کهنه سوار طلبیدند و کهنه سوار رخصت داد و گفت: الله ولي التوفيق. همه جواب دادند: جل جلاله و عظم شأنه و کبر کبریائه لا اله الا غیره. همه يك مرتبه دست بر بالای زیر تنبان کردند. آنوقت دهن زیر تنبانها به خود گردانیدید و از روی قاعده پای راست به تنبان کردند و بعد از آن پای چپ را. انشاء الله قاعده ها گفته خواهد شد. بعد از آن يك يك دست یکدیگر گرفتند و راست شدند. کهنه سوار روغن پیش پهلوان آورده دست را چرب کرد و به نطع رسانید و قاعده این انشاء الله گفته خواهد شد. پنجه خود را بالای نطع رسانید. کهنه سوار پیش آمد و نطع را از یکدیگر گشود و چرب کرد و او را کشش داد و به چهار انگلشت سر شیرازه آنرا دور افکند و بر یکدیگر زد که صدای آن در معرکه افتاد. دستیاران پای جفت کردند و هر دو دست راست و چپ را بر هر دو کتف خود گرفتند و کرنش نمود. بعد از آن پس خیز^۲ پیش آمد و برابر پهلوان زانو دوتا کرد. کهنه سوار اشاره نمود پس خیز، نطعی را برداشت و از روی قاعده برابر پهلوان بداشت. انشاء الله گفته خواهد شد. پهلوان دست دراز کرد و دهن نطعی را بگرفت و ببوسد. کهنه سوار گفت حي لا يموت. پهلوانسر پنجه پای چپ را بر شیرازه نطعی رسانید و پای راست در نطعی کرده و باز شست پای راست بر شیرازه نطع بند کرد و پای چپ را در نطع کرد. کهنه سوار پیش آمد و از دست راست پس خیز و از دست چپ کهنه سوار دست پهلوان را گرفت. پهلوان راست شد و پشت به معرکه آورد و بند فتوت^۳ که از پشم شتر بود محکوم کرد و روی به معرکه کرد. کهنه سوار پیاله روغن پیش آورد. پهلوان با دو انگشت به پیاله زد. کهنه سوار روغنی که به سر و کله پهلوان رسیده بود به سر و کله پس خیز رسانید. نوبه دستیاران رسید. يك يك پیش می‌آمدند و يك انگشت به روغن می‌رسانیدند. احال این یاران که بدن خود را چرب می‌کنند قاعده پهلوان محمود پریای ولی است. انشاء الله قاعده آن گفته خواهد شد.

بعد از آن کهنه سوار به دست راست پهلوان ایستاد و پس خیز به دست چپ و به اشاره کهنه سوار روی به قبله آورد. پهلوان هفت قدم پیش آمد. کهنه سوار و پس خیز با پهلوان موافقت نمودند. پهلوان سر به سجده نهاد و پس خیز در عقب پهلوان به سجود رفت و دستیاران از

عقب یاران به سجود رفتند. کهنه سوار گرفت: رب المشرقین و رب المغربین. باز پهلوان به سر پنجه چپ گشت و رو به شمال آورد و سجده نمود و بازگشت و روی به صبا آورد و سجده کرد و بازگشت و روی به جنوب آورد و سجده نمود و دستیاران بر همین قاعده سجده نمودند. پهلوان برخاست و میان معرکه بایستاد و پس خیز در برابر پهلوان ایستاد و دستیاران برابر یکدیگر ایستادند. کهنه سوار گفت: بسم الله الرحمن الرحیم. پس خیز با پهلوان دست به دست یکدیگر داند و یا یکدیگر گشتند و دستیاران به همان قاعده عمل کردند و این را در اصطلاح کشتی چهار روی بغل گویند. سی مرتبه بر یکدیگر گشتند و باز ایستادند. پس خیز آمد و بازوی راست پهلوان را و ازگون بمالید و بازوی چپ را بدان منوال و هر دو دست را بر کتف پهلوان نهاد و روی به قبل هداد و پس خیز پشت به قبله داد. دستیاران به همین دستور عمل کردند. کهنه سوار گفت بسم الله الرحمن الرحیم و یاران جل جلاله جواب دادند و این را در اصطلاح کش می گویند. پس خیز پهلوان هفت قدم عقب کشید تا سه مرتبه و دستیاران به همین قاعده عمل نمودند و باز دور یکدیگر بایستادند. کهنه سوار به دست راست و پس خیز به دست چپ و دستیاران دایره وار بایستادند کهنه سوار گفت: بسم اله الرحم الرحیم و به نستعین علیه التکلان. ستایش و سپاس بی اندازه و قیاس صانعی را که جوهری صنّعت بازار کائنات به جواهر ثوابت و سیاره آراسته داشته حاکمی که صیرفی حکمش دینار آفتاب و در اهم کواکب در بازار روزگار روان گردانید.

بعد از آن کهنه سوار فاتحه مرشد را کامل خواند و پهلوانی چند از مرده و زنده را یاد نمود و دستیاران را اسم برد و بعد از آن گفت تحفه سلام و صلوات محمدی برزاکیات با برکات رفیع الدرجات از آنجا که آفتاب برمی آید تا بدانجا که سر بر چاهسار مغرب می کند هر کجا مردی اهل دردی هست به یک صلوات محمدی یاد نمودیم و پهلوان با دستیاران کرنش و تعظیم کردند و پهلوان چهار سجاده دیگر گفت که به جای آوردند و بعد از آن برخاست و کهنه سوار پیش آمد گفت عجب روز جمعه ایست. جان جگردار غیردار، هر که را خوش آمد گفتم بر محمد صلوات.

بعد از آن پس خیز برابر پهلوان ایستاد و یاران به یکدیگر نظر داشتند. برابر یکدیگر ایستادند و فرو کوبیدند. بعد از آن کهنه سوار لنگ رسانید و گفت کشتی از شما نیست از پهلوان است. دستیاران بر جای خود نشستند. کهنه سوار اشاره به پیش خیز کرد. پیش خیز برخاست و پیش آمد و زانوی پهلوان را بوسه داد. بعد از آن هر دو برخاستند و دست فرو کوفتند و پیش آمدند. پیش خیز به اشاره کهنه سوار فرو نشست و پای راست پهلوان را در بغل گرفت و به اتفاق از جا برخاستند. پهلوان بینی بر زمین گذاشت و معلق کشید. چون پهلوان بینی بر زمین گذاشت تأثیری را بدید و چون پشت او بر زمین آمد تا عرش برین را بدید. معلوم اهل کمال بود که افتادگی را مراتب بلند باشد. چون پهلوان برخاست کهنه سوار لنگ رسانید و خاک از پشت پهلوان پاک کرد و گفت مردان را شکستگی و بستگی و خستگی نباشد. هر که را خوش آمد گفتم بر محمد صلوات.

پهلوان روی به قبله سجده شکر کرد تا آنوقت زور پهلوان از یک بود. چون سجده شکر به جای آورد زور پهلوان ...

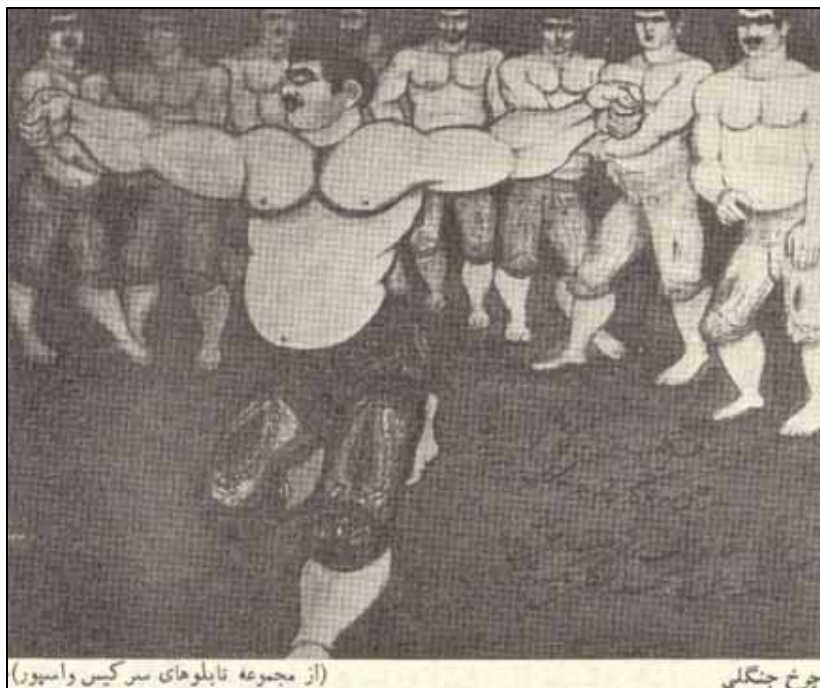
کهنه سوار پهلوان محمود را گفت: چهل دستیار داری. می باید هر کدام را سه مرتبه بیندازی و هر یکی را به فنی بیندازی که عبارت از یک صد و بیست دست کشتی باشد و صد و بیست فن. پهلوان قبول نمود حرف کهنه سوار را...

بعد از آن، دوم خیز پیش آمد، او را به فن لنگ کمر انداخت.
چون سیم خیز پیش آمد، آنرا به فن لنگ اندر آن شاخ انداخت.
چهارم خیز پیش آمد، او را به فن صیر خطر انداخت.

- پنجم خيز پيش آمد، آنرا به فن لنگ سرکش انداخت.
- ششم خيز پيش آمد، او را به فن لنگ بهمن انداخت.
- هفتم خيز پيش آمد، او را به فن لنگ زنگي بينداخت.
- هشتم خيز پيش آمد، او را به فن گازروار بينداخت.
- نهم خيز پيش آمد، آنرا به فن تتگ بيلاق بينداخت.
- يازدهم خيز پيش آمد، آنرا به فن ظفر انداخت.
- دوازدهم خيز پيش آمد، آنرا به فن كفروه انداخت.
- سيزدهم خيز پيش آمد، آنرا به فن تتگ خطر انداخت.
- چهاردهم خيز پيش آمد، آنرا به فن تتگ شکر انداخت.
- پانزدهم خيز پيش آمد، آنرا به فن تتگ اياغ بينداخت.
- شانزدهم خيز پيش آمد، آنرا به فن کشش بينداخت.
- هيجدهم خيز پيش آمد، او را به فن يکپا در کار انداخت.
- نوزدهم خيز پيش آمد، او را به فن شير گير بينداخت.
- بيستم خيز پيش آمد، آنرا به فن گرگ بند بينداخت.
- بيست و يکم خيز پيش آمد، آنرا به فن عوج بينداخت.
- بيست و دوم خيز پيش آمد، آنرا به فن لنگر بينداخت.
- بيست و سوم خيز پيش آمد، او را به فن قصابي انداخت.
- بيست و چهارم خيز پيش آمد، او را به فن پاعلم بينداخت.
- بيست و پنجم خيز پيش آمد، او را فن گوسفند جع (جمع؟) بينداخت.
- بيست و ششم خيز پيش آمد، آنرا به فن سرطان بينداخت.
- بيست و هفتم خيز پيش آمد، آنرا به فن دست در شلوق بينداخت.
- بيست و هشتم خيز پيش آمد، آنرا به فن گرگ بينداخت.
- بيست و نهم خيز پيش آمد، آنرا به فن زمين راست بيانداخت.
- سيام خيز پيش آمد، آنرا به فن زمين چپ بينداخت.
- سي و يکم خيز پيش آمد، آنرا به فن مخالف بينداخت.
- سي و دوم خيز پيش آمد، او را به فن سرين بينداخت.
- سي و سيم خيز پيش آمد، آنرا به فن چرخ دولاب بينداخت.
- سي و چهارم خيز پيش آمد، او را به فن بر کمر نشسته و از سر در انداخت.
- سي و پنجم خيز پيش آمد، آنرا به فن سر پيچيده و از سر در انداخت.
- سي و ششم خيز پيش آمد، آنرا به فن نيم نيم بيانداخت.
- سي و هفتم خيز پيش آمد، آنرا به فن گرگ گرد و يك زمين بيانداخت.
- سي و پنج خيز پيش آمد، او را به فن دراز کرده بيک طرف بينداخت.
- بيست و هفتم خيز پيش آمد، او را به فن برگير کرده و يکسر نشست در انداخت.
- بيست و هشتم خيز پيش آمد، او را به فن سرقوچ و چپ پيش انداخت.
- بيست و نهم خيز پيش آمد، آنرا به فن قل بند و سبيل بوس بينداخت.
- سيام خيز پيش آمد، آنرا به فن کفشک و تتگ در عمر بينداخت.
- سي و دوم خيز پيش آمد، آنرا به فن پلنگ گير دو سراچه بينداخت،
- سي و سوم خيز پيش آمد، آنرا به فن ديوبند حيدري بينداخت.
- سي و چهارم خيز پيش آمد، آنرا به فن ترك بند و هيکل وار بينداخت.
- سي و پنجم خيز پيش آمد، آنرا به فن هوا در زمين بينداخت.

سي و هشتم خيز پيش آمد، آنرا به فن مضرابي و جيلافي بينداخت.
سي و هفتم خيز پيش آمد، آنرا به فن هلال و غل و غش بينداخت.
سي و هشتم خيز پيش آمد، آنرا به فن سرکش و رکابي بينداخت.
سي و نهم خيز پيش آمد، آنرا به فن زيردست و زمين راست بينداخت.
چهارم خيز پيش آمد، آنرا به فن يك ضربي و تنگ طراق بينداخت.^۱
ديگر بر ضمير اهل کمال مخفي نماناد که آنچه فن کشتي است که از پهلوان محمود پرياي ولي مانده است. سيصد و شصت بند (فن) بود. چون در دسر خواننده مي شود. آنرا به يك صد و بيست فن انتخاب نموديم. الحال در ميان کشتي گيران بيش از پنجاه و پنج فن مجري نيست. گر آن فن ها به گوش اهل دانش نرسد عجب مدار. چرا که کشتي گيران ثبت دفتر قرار نداده باشند و آنچه ايشان مي کنند خلاف قاعده پهلوان محمود پرياي ولي است، دوازده قاعده ديگر که از پهلوان محمود مانده است کشتي گيران يکي را به جاي نمي آوردند:
اول عزت کهنه سوار که از پدر بهتر باشد. اگر چنانکه عزت کهنه سوار ندارد، مي بايد که مکمل نشود، بلکه در حين شباب فوت شود.
دوم - آنکه دشنام از دهن او بيرون نيايد. چرا که اين کار به راستي کرده اند.
سوم - آنکه مي بايد فاسق نباشد که بدترين کار هاست.
چهارم - آنکه مي بايد دروغ نگويد که خدای تعالي دروغگو را دوست ندارد.
پنجم - آنکه مي بايد نماز از خود ترك نکند که از بي نماز بدبخت تري نمي باشد.
ششم - (قاعده ششم از قلم کاتب افتاده است).
هفتم - آنکه اگر کسي چيزي به او بدهد يا ندهد با کسي بد نکند و با همه محبت کند.
هشتم - اگر نوحاسته به عزم کشتي آمده باشد و خود را از او بهتر داني بايد به وجه احسن او را از خود راضي کني و اگر کشتي به جد داشته باشد يك کشتي با او بگيري و او را نگاهداري تا دل شکسته نشود و اگر چنانچه نادان باشد و عزت خود را نداند او را بايد انداخت.
نهم - مي بايد که هر چه نوحاسته از تو بيفتد شب او را بيري دلداري کني و روز ديگر به معرکه آري و دستياران خود را نصيحت کني و با او مدارا سر کني. دوراني که در معرکه زني آنچه به هم رسد پيش او گذاري و او روانه شهر خود کني.
دهم - آنکه مي بايد پهلوان از آنچه به معرکه گرفته شد، از ده چهار حصه به کهنه سوار دهد و دستياران را از ده دو، و قاعده آن باشد که همه را پيش کهنه سوار گذارند تا قسمت خود را بر دارد و باقي در پيش ياران گذارد.
و ديگر آنکه مي بايد پهلوان در هر يك شهري، چهار فصل باشد و در آن شهر زياده از آن نماند. چرا که قرب نوحاسته بر طرف مي شود و آنچه پهلوان محمود مسافرت کرد، دور از شهر رفت و در هر شهري چهار فصل ماند. چون پس مي بايد هر نوحاسته در هر شهري چهار فصل بماند. چون سال دوازدهم شد، مي بايد که از آن شهري که اول بيرون رفته است باز در آن شهر مقيم شود. چرا که نوحاسته بيش از دوازده سال سرخانه^۲ نباشد. اگر خواهد بعد از دوازده سال پهلواني کند مي بايد چنان کند زيرا چند وجه در آن باشد. يکي آنکه قرب پهلوان بر جاي باشد و ديگر آنکه مکرر نمي شود و مردم به همان چشم پهلوان را نگاه مي کنند و ديگر آنکه در هر شهر آوازه او مي رسد و اگر خواهد بعد از دوازده سال و دوازده شه باز مسافرت کند بايد که کشتي را مهر کند و در تقحص نوچه باشد که آنرا تربيت کند و مثل خود کند.

آمدیم بر سر قاعده ورزش کشتی (مقصود از ورزش کشتی چنانکه در سطور زیر دیده می‌شود، همان ورزش زورخانه است که مقدمه کشتی و برای کشتی‌گیری است). بدانکه قاعده ورزش کشتی ده چیز است:



اول - آنکه می‌باید شروع در چرخ کند که اثر آن بر چهار روی بدن است به شرط آنکه آهسته بگردد و بعد از آن تند بگردد جهت آن است که چون آهسته بگردد خون در بدن او حل شود و چون تند بگردد قوت بگیرد. بدن آدمی چون درختی می‌باشد که ساق او قوی بود و شاخ او یک بار از پنجه پای آدمی تا کمر پر قوت است و از کمر به بالا باریک و رگ در بدن او همچنین بود.

دوم - آنکه می‌باید پای راست بر دیوار گذارد و مرتبه دیگر پای چپ تا صد مرتبه. جهت آن است که پی نرم کند.

سوم - آنکه دست راست بر دیوار گذارد و پس از آن دست چپ تا صد مرتبه. آنوقت مثل موم نرم می‌شود، به شرط آنکه رو، به قبله باشد و این دلیل که گفته شد از روی حکمت است.

چهارم - آنکه می‌باید نوحاسته در نشست و برخاست صد مرتبه بغل باز کند و به هم آورد. خواصش آن است که چون نوحاسته خواهد که خصمانه (یعنی حریف دستی) را در بغل گیرد او را قوت باشد که از زمین برآید و چون برخیزد خواصش آن است که چون خصمانه ساعد بر جناق تو زند و ترا تکان دهد، مبادا بر سرین بر زمین آیی.

پنجم - آنکه صد بغل کباده باید کشید. خواصش آن است که بر پستان‌ها را پر کند و زرد آب بر می‌کند. بازوی را قوی می‌کند و می‌باید که در وقت کباده زدن هفت قدم پیش رود و هفت قدم به عقب رود. خواصش آن است که ران را پر می‌کند.

ششم - آنکه شلنگ بر سنگ باید زد نه بر تخته. چرا که سنگ حرکت نمی‌کند. خواصش آنکه شلنگ بر سنگ زدن، گوشت در بدن سخت می‌کند و شلنگ بر تخته زدن گوشت را نرم می‌کند. سرو گردن از شلنگ بر سنگ زدن زور می‌بیند و هر دو بند دست سخت می‌کند و زردآب برگرداند، به شرط آنکه یکصد و پنجاه شلنگ بیش نزند. چرا که شلنگ که بسیار زدی برای اندرون زیان دارد.

هفتم - در باب سنگ گرفتن می‌باشد که چون نوحاسته به پشت خوابد، زیر پشت سخت باشد نه نرم. چون سخت باشد گوشت در بدن سخت کند و چون نرم باشد گوشت در بدن لمس کند. بدانکه چون پشت بر زمین گذاشتی در حرکت کردن سنگ از زمین جدا باشد و کمر از زمین جدا باشد و گاه سرین راست بر زمین و گاه سرین چپ بر زمین باشد و کف پا که بر زمین داری زور به پنجه پا نشود، زور به پاشنه پا باشد و سنگ را بیش از صد مرتبه نباید گرفت و هم زانوها باید از هم جدا باشد. خواص این کار آن است که نوحاسته را کمر و پشت و پاشنه و بازو و بند دست قوی می‌گردد و بسیا خوار نمی‌شود.

هشتم - در باب میل گرفتن می‌باید که هر بار میل بر روی کتف بری چهار انگشت به عقب سر حرکت دهی و بعد از آن بر روی بازو بگردانی و باز بر کتف بری و صد مرتبه زیاده از این نکنی که نقصان به بند انگشت هر دو دست می‌دهد. خواص میل گرفتن آن است که کتف را قوی کند و وقتی که نوحاسته در زمین تو باشد و در وقت کنده کردن زور او زیاد شود و بازو و پشت قوی شود. آنوقت حریفان را آسان کنده کنی و از سر دراندازی.

نهم - ورزش شنا را صد مرتبه باید رفت و زیاده از آن نکنی که زیان دارد و قاعده شنا آن است که هر دو کف دست و دو پنجه پا بر زمین باشد و زانو به زمین نرسد و شکم بر زمین نرسد و این جماعیت که شصت بر پشت کاسه خود سوار می‌کنند؟! و دست بر پشت قبض می‌گیرند و شنا می‌کنند (گویا شنا یکدست باشد) از برای نوحاسته زیان دارد. خواص شنا آن است که اگر نوحاسته در زمین تو باشد و آنرا دراز کرده باشند زود بیرون می‌آید. اگر همه ترا قوچ بند کرده باشند. شنا را چهار خصلت بود... انتها.

تطور نام زورخانه

از جالبترین و ارزشمندترین مواردی که از تومار افسانه پریای ولی دریافت گردید آنکه دانسته شد که در قرون هفتم و هشتم بلکه هم پیش و پس از آن ورزش زورخانه‌یی را ورزش کشتی می‌گفته‌اند و این نمودار آن است که اینهمه پهلوانان با آن آیین پر رونق فتوت در طی آن قرون جز از راه انجام ورزش کشتی یعنی ورزش زورخانه‌یی امکان نداشتند بدان پایه و کثرت برسند. چنانکه از تواریخ برمی‌آید محل این ورزش کشتی را تعلیم خانه، عبادتخانه، و تا زمان صفویه ورزشخانه می‌گفتند.

ورزش کشتی تا جایی رونق و پیشرفت یافت و به کار و موقعیت اجتماعی (اصناف زورخانه رو) و کلوها اعتلا بخشید که در قرون هشتم و نهم و دهم منجر به ظهور سپهسالاران و فرمانروایان پهلوان گردید که هر یک در ناحیه‌یی از ایران مثل فارس. کرمان، یزد، خراسان و ... به قدرت و گاه همچون پهلوان اسد کرمانی و عبدالرزاق بیهقی به حکومت رسیدند.

یکی هم از این زمره پهلوانان که در قرن نهم از ایران به هندوستان رفته و در آن سرزمین از راه ورزش کشتی به مقام بزرگ پهلوانی رسید و زورخانه را رواج بیشتر داده و از سران کلوها شد و بالاخره به پادشاهی بیجارپور هند رسید پهلوان یوسف ساوی بود. تذکره مجالس النفایس امیر علیشیر نوایی درباره کشتی گیری عملیات پنهانی، پهلوان یوسف ساوی و ایجاد زورخانه به وسیله او در هند، اخبار و گزارش مشروحی داده شده است بنا به نوشته تاریخ بیجار پور موسوم به (بساطین السلاطین) تألیف میرزا ابراهیم زبیری، یوسف ساوی که معروف به یوسف عادلشاه شده، خود و خانواده‌اش از سال ۸۹۵ تا ۱۰۹۷ هجری در یک منطقه بزرگ از هند سلطنت کرده‌اند و مذهب شیعه دوازده امامی را در آن سرزمین رواج داده‌اند و زورخانه‌ها دایر کرده‌اند. ناگفته نماند که مطابق اخبار رسایل جوانمردان زورخانه و ورزش باستانی ایران، حتی از پیش از رفتن یوسف ساوی به هند

یعنی از قرن هفتم در آن سرزمین وجود داشته که به آن تعلیم خانه می‌گفته‌اند. مثلاً در تاریخ بیجارپور در این باره آمده که «پهلوان حسین آقا روی پهلوان معروف بیدر به سلطان محمد بهمنی گفت: «من پیر شده‌ام، اما در تعلیم خانه من کشتی‌گیران جوان و زورمند هستند.» با مطالعه چگونگی رفتن یوسف ساوی به هندوستان در تذکره‌ها و تواریخ مثل سوار کردن یوسف ساوی که جوانی تنومند و خوش صورت بود به کشتی به وسیله خواجه زین الدین سمنانی در بندر جرون که در آنجا مشغول داد و ستد بود و بردنش به «بیدر» مقر سلطنت بهمنیان می‌توان دریافت که داستان رفتن حسین کرد به هندوستان و کارهای پهلوانی او و پیروزیهایش چقدر به سر گذشت پهلوان یوسف ساوی شبیه است.

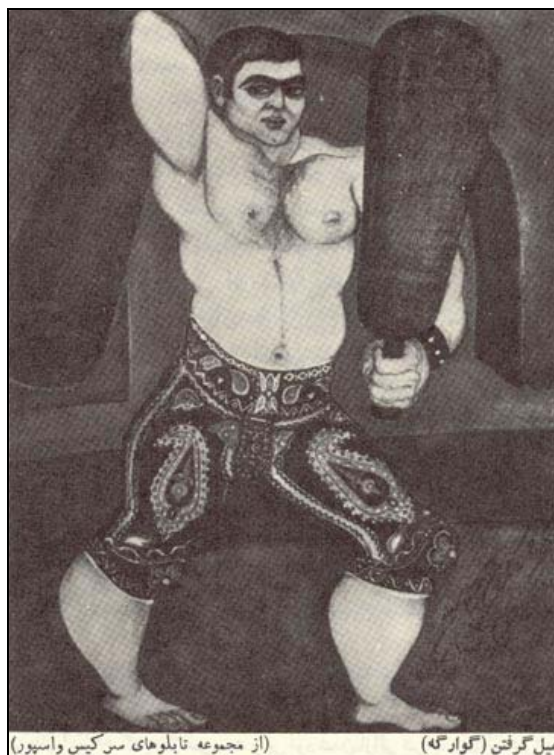
آثار عملیات پهلوانی و زورخانه در هندوستان همچنین در کتاب رموز حمزه که مثل حسین کرد در زمان صفویه به رشته تحریر در آمده منعکس است. در این کتاب هم می‌بینیم که قهرمان داستان امیر حمزه به هند می‌رود و در آنجا در محلی با تک بنایی برمی‌خورد و داخل آن می‌شود. زورخانه‌یی می‌بیند می‌پرسد از آن کیست. نگهبان می‌گوید از آن عوج بن عنق پادشاه هند است. امیر حمزه آلات ورزشی آنرا می‌آزماید و به چنان قوتی میل را به هنگام بازی به هوا پرتاب می‌کند که تاق زورخانه خراب می‌شود. به نظر می‌رسد از زمان صفویه است که زورخانه در کنار اصطلاح رایج ورزشخانه بر سر زبانها می‌افتد و این دو نام برای اولین بار در مثنوی گل کشتی میرنجات در این زمان دیده می‌شود.

دل پیر فلک از رشگ کنی دیوانه

چون زنی چتر چو طاووس به ورزشخانه

باز دو نرگش آن خوش نگه مستانه

می‌کند ورزش بیداد به ورزشخانه



گاه روی ضرورت شعری ورزشخانه را خانه ورزش می‌گوید:

خانه ورزش ما هست علیرغم فلک
سرزمینی که بود پاک‌تر از چشم ملک
خانه ورزش ما جای هوسناکان نیست
جای پاکان بود این منزل ناپاکان نیست

اما در موقع خود کلمه زورخانه را به کار می‌برد:

زورخانه استدلا چند گهی ماوا کن
به خرابات و مناجات رهی پیدا کن

در این دوره پس وند خانه، در جلو بسیاری از نامها رایج بود. مثلاً در صورتحسابهای دربار صفویه که در کتابی تحت عنوان تذکرة الملوك به وسیله مینورسکی به چاپ رسیده این مورد را دیدم: کتابخانه، آبدارخانه، قیجایخانه، حویج خانه، مطبخ خانه، مرغخانه، ایایخانه، نقاره خانه، شعرباخانه، قورخانه، توپخانه، میوه خانه، رکابخانه، خیاطخانه، شربت خانه، سفاخانه، نقاشخانه، مسگرخانه، فیلخانه، قاطر خانه، شیرخانه، درویش خانه ... به وسیله همین پس وندهاست که ورزشخانه با بر زبان افتادن زور در کار ورزش تبدیل به زورخانه شده است.

پدیده زورخانه و ورزش باستانی، در سیر تاریخ خود در دوره صفویه و قاجاریه به عنوان يك واقعت اجتماعی مورد توجه قرار می‌گیرد و حتی آثار و محل آن در اسناد مصور سیاحان غربی منعکس می‌شود و در این کتاب نیز نمونه هایی از آنها چاپ شده است. از آنجا که بنای زورخانه ها بر خلاف مساجد و کاروانسراهای معظم که از طرف بزرگان و پادشاهان برپا می‌گشته به وسیله مردم خرده پا یا به قول شاردن طبقات نسبتاً پایین در هر جا فقط برای مردم يك محل ساخته می‌شده، طبعاً نمی‌توانسته بنایی پردوام و ماندگار باشد تا بعد از گذشت روزگاری ارزش تاریخی پیدا کند. از اینرو نباید انتظار داشت از گذشته ها آثاری از زورخانه به صورت بنا به یادگار مانده باشد.

در تأیید این که زورخانه متعلق به مردم عادی کوچ و بازار بوده و افراد طبقه بالا نه به آن میلی و نه در آن دستی و راهی داشته‌اند آن که چون در زمان ناصرالدین شاه قاجار زورخانه رونق گرفت و پهلوانی و کشتی‌گیری ارج یافت، کم کم پای اشراف و طبقه بالا هم در اثر مرادده با پهلوان اکبر خراسانی باز شد و حتی بعضی آنان در خانه های خود زورخانه دایر کردند. طرفداران حفظ اصالت زورخانه که کهنه سواران و فتیان مخالف اشراف و اهل فقر پیرو مولا علی (ع) بودند این پیش آمد را برای این کسوت و ورزش کشتی بد فرجام اعلام نموده و پهلوان اکبر خراسانی را مسئول و مقصر معرفی و او را متهم کردند که «پای بچه خان‌ها را به زورخانه باز کرده است.» هنوز این جمله معترضه معروف را پیران زورخانه به یاد دارند و هر گاه آنرا بر زبان می‌آوردند.

با این شرح در کاری که طبقه بالادست نداشته نه می‌توانسته از نظر فرهنگی مورد اعتنا باشد و نه مانند بسیاری از آثار اجتماعی و ویژگی‌های دیگر زندگی مردم در گزارشات و کتابها ثبت شود.

بدین ترتیب آثار زورخانه، نه در معماری‌ها و نه در مکاتیب کلاسیک بلکه در آثار قلمی اشخاص معمولی، مثل قصه خوان کم سواد تومار افسانه پریای ولی و یا گل کشتی میرنجات اصفهانی که خود نیز پهلوان بوده ممکن است یافت شود.

در افسانه پریای ولی می‌بینیم ورزش زورخانه در قرن هفتم و هشتم «ورزش کشتی» ذکر شده و نامی از زورخانه نیست ولی از عبادت خانه هست که احتمالاً همان زورخانه بوده که پهلوان پوریای ولی مدت دوازده سال در آن ریاضت کشیده و برای کشتی آماده شده است. در گل کشتی میر نجات نام ورزشخانه و زورخانه مترادف آمده که به نظر می‌رسد از اواسط صفویه ورزشخانه به زورخانه تبدیل شده است.

شاردن که در اواخر دوره صفویه به ایران آمده بود می‌نویسد: «کشتی‌گیری ورزش مردم طبقات نسبتاً پایین است و محلی که این ورزش در آنجا انجام می‌شود به آن زورخانه می‌گویند. در خانه های بزرگان به خصوص حکام ایالات، محلی برای تمرین کشتی هست. هر شهر هم کشتی‌گیرانی دارد که همه به قصد رسیدن به مقام پهلوانی و کشتی گرفتن نمایشی، تمرین و ورزش می‌کنند.

کشتی‌گیران بزرگ را پهلوی می‌گویند که دلاور و زورمند و دلیر معنی می‌دهد. کشتی‌گیران هنگام کشتی برهنه می‌شوند و شلواری که از چرم است به پا می‌کنند و تن‌شان را روغن می‌مالند و یک کمر هم می‌بندند که آن هم از چرم و روغن مالی شده است و این را برای آن می‌کنند که دست حریف به بدن‌شان بند نشود.

وقتی دو پهلوان در میدان با هم روبه‌رو می‌شوند اول فرو می‌کوبند و بعد با هم سرشاخ می‌شوند. سپس با گربه بازی چند بار دست یکدیگر را گرفته و رها می‌کنند و آنگاه برای زور آزمایی و شروع به حمله پیش قبض‌های یکدیگر به چنگ می‌گیرند.

در تمام مدتی که کشتی ادامه دارد برای تهییج دو پهلوان یکی تنبور و یکی هم تنبک می‌زنند. در این کشتی کسی پیروز مشود که پشت حریف خود را کاملاً به خاک برساند.»

به نظر نمی‌رسد در اواخر صفویه مثل اواخر قاجاریه بزرگان و حکام در خانه های خود زورخانه دایر کرده باشند اگر هم جایی بیش از یک میدانگاهی یا محوطه‌یی برای کشتی بوده آن هم بر خلاف مبانی اجتماعی زورخانه و نشانه پیدا شدن آثار انحطاط در آن زمان است.

بنا به تحقیق لویی ماسینیون Louis Massignon هم زورخانه در قرن هفتم هجری در هند نیز رواج داشته و طبق تذکره مجالس النفایس امیر علیشیر نوایی در قرن نهم در هند به زورخانه تعلیم خانه می‌گفته‌اند.

همانندی نژاد و فرهنگ هند و ایرانی سبب شد که در هند بعد از رواج دین اسلام و تعمیم شعر و ادبیات فارسی دری جریانهای فکری و اجتماعی مثل نهضت عیاران و کلوهای ایران پدید آید.

یکی از معروفترین نهضت‌های عیاری، مربوط به فرقه‌یی بود به نام روشنیه که در قرن دهم و یازدهم در قسمت شمال پاکستان کنونی علیه دولت تیموریان مبارزه می‌کرد.

با توجه به همسانی ویژگی‌های تاریخی و اجتماعی این همسایه شرقی و کشور ما، عجیب نیست که اگر باز هم پس از گذشت ۸۰۰ سال از تاریخ معلوم زورخانه در آن سرزمین هنوز زورخانه‌هایی وجود داشته باشد. بنا به قول آقای دکتر ریاضی خان استاد زبان اردو و فرهنگ پاکستان در دانشگاه تهران زورخانه‌هایی مثل «زورخانه گاما رستم زمان» در لاهو و «زورخانه باشگاه ملت» در کراچی در پاکستان وجود دارد.

یک واقعیت انکار ناپذیر تاریخ زورخانه آن که ورزش پهلوانی یا زورخانه‌یی از دوران بعد از اسلام هم مانند همبستگی ورزش و مسئولیت‌های اخلاقی در ایران باستان، با آیین فتوت در قالب مذهب شیعه و شعائر آن همزاد و همراه بوده است. چنانچه پیشتر نیز گفته شد این ورزش با تمامی نهضت‌های شیعی علویان، شعوبیان، عیاران و شطاران و اسماعیلیان و سربداران پیش رفته و تحت تعالم و شعائر آن بالنده شده است.

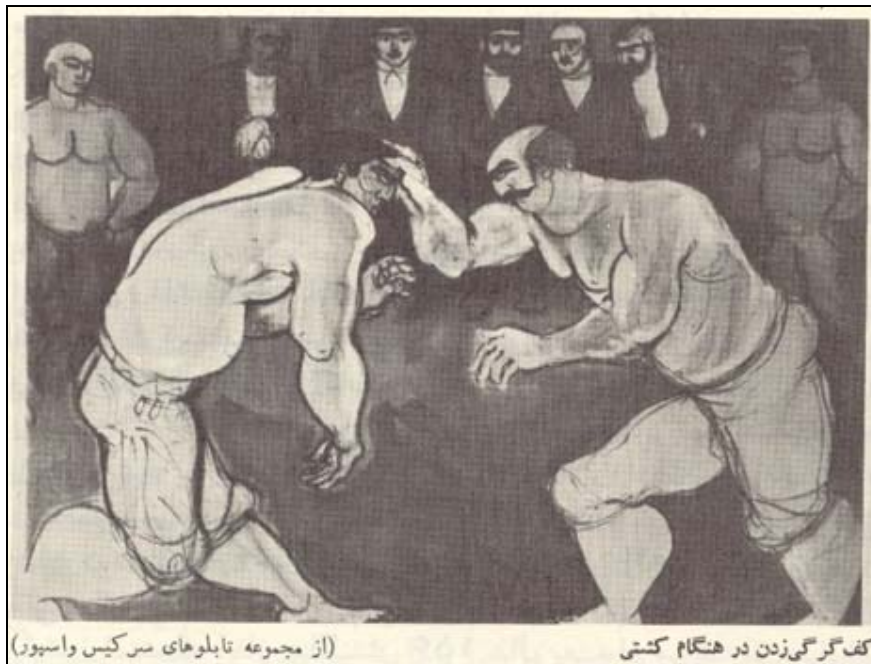
در دوران تسلط اعراب و ترکان غیر ایرانی نهضت‌های ملی و آزادی بخش فقط زیر شعار ارادت به علی (ع) و علویان می‌توانست ایرانی پسند و قابل اعتماد باشد، از اینرو شعارهای اهورایی گردان ایرانی، در کسوت اهل فتوت که شخصیت مهر مظاهر علی (ع) مظهر آن بود برای جنگ با مظاهر بی‌دادگر اهریمن شکل گرفت. پرچم این مبارزه در نخستین وهله در دست عیاران و شاطران فتنی بود و جایگاهی هم که در آن با کمان مشقی فولادین سپر سنگ آسا و گرز اهورایی خود را برای پیکار با بیگانگان آماده می‌کردند غیر از همان خانه ها و لنگرگاه ها و عبادتخانه های پیش گفته نمی‌توانست باشد که احتمالاً فقط در دوره تسلط اعراب گاه مخفی و گاه علنی بود.

بنابراین نباید تصور کرد که چون محتوای ذهنی زورخانه با شعائر شیعی آراسته شده ناگهان بدون مقدمه در زمان صفویه به وجود آمده، بلکه باید در نظر گرفت که این پدیده همپای عقاید شیعی و مانند آن، شاید پس از هزار سال پویایی در آن زمان به اوج و آشکاری خود رسیده است.

محتوای تومار افسانه پریای ولی و گل کشتی میرنجات و نوشته شاردن و سودا جواز تنکه پوشیدن میرزا بیک کاشی و دیگر آثار نوع آنها حاکی از دوران اوج و گزارشهایی مثل اخبار رستم التواریخ از اعمال زشت کشتی‌گیران و پهلوانانی چون پهلوان محمد علی بیک بیلدار باشی از انحطاط آرمان و شکست اخلاقی نهضت عیاری و زورخانه‌یی در اواخر سلطنت شاه سلطان حسین خبر می‌دهد.

رواج مجدد کشتی‌های پهلوانی از قرن هفتم به بعد

کشتی که در حرفه پهلوانی، کمال مرتبه کسوت ورزشهای زورخانه‌یی بوده، نسل به نسل در هر دوره پاییده و هر چه پیش‌تر رفته بالندتر گردیده و این پویایی به جایی رسیده که سعدی در گلستان از کشتی‌گیری حکایت می‌کند که سیصد و شصت بند (فن) فاخر می‌دانسته است. باز سعدی در همان کتاب از پهلوانی یاد می‌کند که در سفر بلخ بامیان با کاروان همراه بوده «سپریاز، چرخ انداز، سلحشور، بیش زور که ده مرد توانا کمان او را به زه نکرده و زو آوران زمان پشت او را به زمین نیاوردی و اما چون متنعم بود و سایه پرورده...» همچنین سعدی در بوستان از مشیت زنی حکایت می‌کند که بخت و روزی نداشت. این حکایات سعدی ضمناً از رواج ورزشهای پهلوانی در دوران پیش از قرن هفتم به ما آگاهی می‌دهد.



(از مجموعه تابلوهای سرکیس واسپور)

کف گرمی زدن در هنگام کستی

پس از حمله مغول، که فعالیت‌های پهلوانی و ورزش کشتی (زورخانه‌یی) مدتی تعطیل شده بود به زودی دوباره رایج گردید و کشتی‌گیران و پهلوانان پراوازه‌ی از نو پدید آمدند. رواج مجدد کشتی‌گیری و کسوت پهلوانی در ایران، توجه اوکتای قآن (۶۳۹-۶۳۴ هجری) را به خود جلب کرد و او به تقلید از شاهنشاهان ایران، دوباره کشتی را در حضور شاه برقرار ساخت.

از این زمان به بعد نام و احوال کشتی‌گیران و پهلوانان به طور مشخص در تواریخ آمده است. پهلوانان فیه همدانی و پهلوان محمد شاه از پهلوانان معروف عهد اوکتای هستند که شرح حال آنان در جامع التواریخ رشد الدین فضل الله و جهانگشای جوینی به تفصیل آمده است.

پوریای ولی

بزرگترین و نامدارترین پهلوانان ایران در پایان قرن هفتم و آغاز قرن هشتم پیدا شده. نام او محمود، اهل خوارزم، چون شعر می‌گفته متخلص به قتالی بوده و لقب او در آثار منقذین و متوسطین اختلاف روایت: پوریا، پوربا، پریار به اضافه کلمه «ولی» ضبط شده. کمال الدین گازر گاهی نویسنده تذکره مجالس العشاق (قرن نهم هجری) که پهلوان پوریای ولی را «تکیه دار دار الصفا» خوانده سال در گذشت او را ۷۲۲ هجری و در واقع در خوارزم ذکر کرده است. اسماعیل پاشای بغدادی در کتاب هدایة العارفین وفات او را (۷۲۲ ه) و تقی الدین او حدی لبنانی اصفهانی مؤلف تذکره الشعراي موسوم به عرفات العاشقین مولد پوریای ولی را اور گنج خوارزم و زمان پیدایی دیوان اشعار او «کنز الحقایق» را (۷۰۳ ه) دانسته علی قلیخان والله داغستانی مؤلف تذکره ریاض الشعرا، وفات او را (۷۲۲ ه) و مدرفن او را خیره ثبت کرده و محمد حسن خان اعتماد السلطنه نیز در منتظم ناصری گزارشی همچون دو مورخ اخیر آورده است. قدیمترین آثار درباره پوریای ولی تذکره مجالس العشاق (فی تراجم و التصوف) تألیف سلطان حسین بایقرا است که آغاز سلطنتش ۱۵۶ سال بعد از مرگ آن پهلوان بود. وی در این تذکره اخبار جالبی از او نقل کرده که باید در کتاب جداگانه‌یی جزو تاریخ پهلوانان آورده شود.

با توجه به گزارش کتاب هدایة العارفين و تذکره هاي مجالس العشاق و رياض الشعرا و کتاب منتظم ناصري چون سال درگذشت پهلوان ۷۷۲ هجري بوده و سال اتمام مثنوي کنزل الحقايق به گفته خود قتالي (پهلوان) ۷۰۳ هجري «ز هجرت هفتصد و سه شد، نهادم اساسش را به ششم مه نظم دادم» و عمرش نیز در زمان سرودن آن به گفته خودش ۵۰ سال: «چه خفتي عمر بر پنجاه آمد - کنون بيدار شو گرگاه آمد». بنابراین ۵۰ سالگي وي در سال ۷۰۳ به اضافه ۱۹ سال بقيه عمر، مدت زندگي آن پهلوان ۶۹ سال در مي آيد و اين ۶۹ سال منتهي سال فوت ۷۲۲ زمان تولدش را روي سال ۶۵۳ هجري ثابت مي کند.

نظر به اهميت و مقام پيشوايي و تقديس اين پهلوان که به فضایل دانش و ادب و جوانمردي آراسته بوده مختصري هم اوصاف جميل و بزرگوار يها و خصال عالي انساني و فداکاري هاي وي براي ارشاد مردم و آثارش در اینجا آورده مي شود:

کمال الدين گازرگاهي در مجالس العاشق مي نويسد که او «در خوارزم به کشتي گيري اشتغال مي نمود» که اين خبر از مقام استاد ي پوري ي ولي در کسوت پهلواني و کهنه سواري در زورخانه ها حکايت مي کند. در اين تذکره که در قرن نهم تصنيف شده آمده: «براي هدايت عوام ... و تاثير سخنش در ايشان ... ملبس به لباس ايشان شده و در لباس کشتي گيري هر قدر که توانسته آن طبقه را ترقي داده، چنان که از مقررات کشتي گيري (يا ورزش زورخانه) است بايد سحرخيز و پاک نظر بود و فرايض را بايد به جا آورد و از سنن هر قدر که بتواند عمل آورند بهتر است».

توضيح آنکه سنت سحرگاهان به زورخانه رفتن و ورزش کردن تا زمان پهلوان اکبر خراساني رايج بود، ولي به پهلوان با وجود فشار مخالفت هاي طرفداران اين سنت، ورزش شب هنگام را نیز در زورخانه ها متداول کرد. اين سنت را بعدها هم پهلوان حاج محمد صادق بلور فروش موکدا رعایت مي نمود و همه قديمي هاي زمان ما ديده اند که سحرگاهان به زورخانه مي رفته و پيش از نماز صبح از آنجا بيرون مي آمده است که شرح آن خواهد آمد.

صاحب رياض الشعرا (۱۱۶۱ ه) عليقلي خان داغستاني اين مرشد عال مقام و پيشوايي مقدس ورزشکاران باستاني را چنين وصف مي کند:

«پهلوان معرکه که دانش پژوهي، زور آزمايي عرصه و الاشکوهي، نعطي پوش ميدان ولايت، سرحلقه کشتي گيران ورزشخانه شجاعت بوده، پير فلک که عالمي را افکنده افتاده وي، چرخ کهن که جهاني را انداخته ناف بر زمين نهاده اوست. به سنت والد بزرگوار عالي مقدار خويش در کسوت کشتي جهاني را زنده کردي و در لباس آزادي عالمي را بنده نمودي، هر که را ديده تحقيق بينا باشد دريافت مي تواند نمود که از براي هدايت عوام هيچ تدبيري بهتر از اين نمي باشد که آن قائد طريق ارشاد و هدايت نموده است. چه تا اينکه هادي به رنگ مهتديان بر نياید، سخنش را در نفوس ايشان تاثير نخواهد بود و هدايت عوام خلق نهايت صعوبت دارد. لهذا ملبس به ايشان شده، در لباس کشتي گيري هر قدر توانستند آن طبقه را ترقي و (بدین فرمايشات تعليم) داند: چنان که از مقررات و اصول کشتي گيري است بايد سحرخيز و پاک نظر و متهدج و مصلي بود و فرايض را همگي بايد به عمل آورد، بلکه از سنن نیز هر قدر که بتوانند به عمل آورند بهتر است و وقت غلبه بر خصم کم فرصتي نبايد کرد و او را در نظر خلق خفيف نبايد ساخت. همين قدر که آثار غلبه خود را بر وي معلوم کرد، به شکر از اني معني بايد مروت را کار فرموده و حريف را دليل نکند و به نظر حقارت به احدي نگردد و خود را به هيچکس تفوق ندهد و غالب نشمارد و پيوسته با خلق در کمال انکسار و حسن خلق معاش کند و مباشرت بسيار نکند و هر گاه پس از چندي به ضرورت اتفاق افتد مرتکب به حرام نشود و مساكين را به قدر مقدور چيزي مي داده باشد

و بعد از فراغ از تهجد به ورزش کشتی مشغول شود، تا وقت صلوة فجر و بعد صلوة فجر نیز تا چاشت ورزش کند که این اطوار موجب قوت و شوکت و غلبه و مزید توفیق و سرافرازی می‌شود. اگر در اینها قصور راه یابد یا اهمالی رود بیم هلاکت و باعث خفت و ذلت و شکست و عدم ترقی و نام‌آوری است.

در این صورت باید ملاحظه نمود که قوت نفس آن قطب زمان (پوریای ولی) تا چه حد است که حال هم آن آثار ظاهر می‌گردد و الحق راه به جایی دارد چه افعال حسنه و اخلاق حمیده همه جا موجب مزید توفیقات می‌شود و صاحب اخلاق رذیله اگر دو سه روزی به عرصه آید مثل شعله خس ترقی او ناپایدار است و البته در آخر حال به بلای ذلت گرفتار می‌گردد. اصل گنج وجود این خازن راز الهی از خراب آباد (اور گنج) است. مثوی کنز الحقایق که دست قدر افهام از ادراک حقایق آن عاجز است از آن محمود دارین است که در سنه ۷۰۳ صورت اتمام یافت و شیخ محمود شبستری قدس سره گلشن راز را هفده سال بعد از آن فرموده «در سال ۷۲۲ رخصت به عالم بقا کشیده قبرش در خیوق خوارزم است. قتالی تخلص می‌کرده این رباعیات مرآت شاهد جمال کمال آن صاحب عزت و جلال است.

جز پای تو سوی تو نیارست دوید
کان روی بجز چشم تو نتواند دید

جز دست تو زلف تو نیارست کشید
از روی تو چشم من از آن بر بندند

×××

تا پیرو نفس بت پرستی پستی
چون شیشه آرزو شکستی رستی
با ملک دو کون عور می‌باید بود
می‌باید دید و کور می‌باید بود

تا بر سر کبر و کینه هستی، پستی
از فکر جهان و قید و اندیشه او
با قوت پیل مور می‌باید بود
این طرفه نگر که عیب هر آدمی

×××

مرکب پی این قافله میران و مگویی
می‌بین و مگو ظاهر و میدان و مگو

از دفتر عشق راز می‌خوان و مگویی
خواهی که دل و دین به سلامت ببری

×××

چند شعر هم از مثوی کنز الحقایق پوریای ولی متخلص به قتالی در اینجا نقل می‌شود که معرف جهان‌بینی انسانی این عارف جوانمرد و پهلوان است.

که تا باشد ببیند دل خدا را
به صورت آدمی، معنی دوآب است
بهشت خاصگان از ذوق جان است
در این جا زیر کان باشند یکسر

به زیر پای کن نفس و هوا را
کسی کش میل سوی نان و آب است
بهشت عاصیان بر آب و نان است
در آن جا ابلهان باشند اکثر

×××

که بودی بر سرش از معرفت تاج
نمی‌دانست بودن بیش خاموش

شنیدستی که با منصور حلاج
چوزد با عشق حق بر جان حق جوش

بر این معنی انالحق گفت حالی
از آن قوت انالحق گفت حلاج
از آن کردند جمله قصد کارش
انالحق می‌زد و می‌سوخت چون عود

ز حق بد پردل و از غیر خالی
درون خود ز نورش دید موج
کسی محرم نبد در روزگارش
ولی منصور غرق عشق حق بود

×××

بدان صوفی‌ی سرگردان و حیران
ردا بردار و قرآن خوان و عابد
دیانت ورز و خلوت کیش و ناجی
مدرس در وقوف حال و ماضی
کنون وقت است دگر گردی مسلمان
بگویم با تو رمزی کان کدام است

چه نیکو گفت آن پیر سخندان
که صوفی و امام و شیخ زاهد
موقع پوش و جم جم وار حاجی
خطیب و واعظ و مفتی و قاضی
همه گشتی و کارت شد به سامان
مسلمانی برون از این مقام است

رباعیات و غزلیات دیگری هم، غیر از این‌ها در بخش دوم آمده که چون مرشدها آن‌ها را هنگام شروع ورزش برای تربیت رفتار و تهذیب اخلاق ورزشکاران می‌خوانند در آن بخش زیر عنوان سرنوازی ادبیات زورخانه‌یی آمده است.

نامدارترین پهلوانان بعد از پوریای ولی تا پایان دوره صفویه

از معروف‌ترین پهلوانان اوایل قرن هفتم و اوایل قرن هشتم که نام آنان در تاریخ آل مظفر و تاریخ کرمان آمده عبارتند از: پهلوان اسد کرمانی که بر شاه شجاع اتابک فارسی یابی شد و مدتها با وی جنگید. بعد از او پهلوان خرم خراسانی، پهلوان شرف الدین طالب، پهلوان طغانشاه، پهلوان اکبر بازاری و پهلوان علیشاه بمی هستند.

در نیمه اول قرن هشتم، عیاری بلند آوازه به نام پهلوان عبدالرزاق بیهقی از خراسان برخاست. به سلطانیه پایتخت سلطان ابوسعید گورکانی رفت و با پهلوانی به نام ابومسلم کشتی گرفت و او را به زمین زد و در دربار آن سلطان ماند و چون صاحب خرد و تدبیر و هوش سرشار و مهارت در عملیات جنگی بود به سرداری لشکر نایل شد و پس از فوت آن سلطان به خراسان رفت و در رأس نهضت سرداران آن حدود خروج کرد و در سال (۷۳۸ هجری) در سبزواری بر اریکه فرمانروای خطه خراسان تکیه زد که شرح آن در حبیب السیر آمده است.

از بلند آوازه‌ترین پهلوانان ایران در قرن نهم باید از پهلوان یوسف ساوی نام برد که مطابق تاریخ بیجارپور و تذکره مجالس النفایس امیر علیشیر نوایی از ایران به هندوستان رفت و در آن سرزمین همه جا کشتی گرفت و تمامی حریفان خود را به زمین زد و به زودی به سائقه هوش و استعداد جنگی که از مبادرت به عملیات ورزش باستانی داشت، از سرداران سلطان محمد شاه بهمنی پادشاه دکن شد و بالاخره کار وی رفته رفته تا جایی بالا گرفت که در سال ۸۹۷ هجری در بیجار پور هند به سلطنت رسید و به عادلشاه معروف شد. از این سال او و اولادش که از مروجین مذهب شیعه نیز بودند تا ۱۰۹۷ هجری، بر قسمتی بزرگ از خاک هند سلطنت کردند و زورخانه را که در آنجا «تعلیم خانه» می‌گفتند بیش از پیش رونق بخشیدند.

زین الدین محمود و اصفی مولف کتاب بدایع الوقایع شرح حال پهلوانان بزرگ قرن نهم مانند پهلوان ابوسعید و پهلوان محمد مالانی و پهلوان درویش محمد و پهلوان مفرد قلندر را که در دربار سلطان حسین بایقرا در هرات کشتی می‌گرفته‌اند با قلمی شیرین حکایت کرده است.

نام پهلوانان بسیاری از دوران صفویه و زندیه و قاجاریه نیز در کتابهای دیگر و تذکره ها آمده که هر یک در دوری هنگام جشنها و عیدها در میدانهای زورآزمایی، در حضور شاهان وقت کشتیها گرفته، مایه افتخار تاریخ پهلوانی ایران گشته‌اند. اینان در هر دوره با هدف قرار دادن احراز مقام پهلوانی پایتخت مانند گذشتگان خود، آیین پهلوانی و رسم جوانمردی و اصول فتوت را در گود زورخانه ها به نوخاستگان تعلیم داده و برای شکوفایی خصال عالی انسانی، مسئولیت اهورایی و باستانی خویش را به وسیله ورزش از پیش می‌بردند.

معروفترین پهلوانان دوره اول صفویه مطابق نوشته های تذکره عرفات العاشقین و تذکره مجمع الخواص پهلوان مذاقی عراقی و پهلوان بیک قمی و مطابق سندی دیگر پهلوان میرزا بیک کاشی هستند. وجود پهلوان باشی در ردیف تفنگدار باشی، توپچی باشی، یوز باشی و ... در دربار صفویان از سمت ریاست آن پهلوان به پهلوانان وابسته به دستگاه سلطنت و کثرت کشتی‌گیران و رواج و اوج عالی زورخانه در آن دوره حکایت می‌کند.

از اسنادی که وضع کشتی ورزشکاران زورخانه‌یی را در دوره صفویه نشان می‌دهد تصویری است از سفرنامه «فرایر» مربوط به عهد شاه عباس کبیر که به شماره (۱) در صفحه (۱۴۴) دیده می‌شود. معلوم نیست چرا نقاش به تنبان کشتی باستانی که شهادت اسنادی از قبیل تومار افسانه پریای ولی و جواز تنبان پوشی پهلوان میزراییک کاشی و مثنوی گل کشتی میرنجات و نوشته شاردن در آن زمان رواج داشته توجه نکرده و شلوار کوتاه فرنگی کشیده و حال آن که در تصاویر مشابه آن به وسیله شیلینگر و آدام اولیاریوس آلمانی در عهده شاه صفی تهیه شده تنبان باستانی در پای کشتی‌گیران دیده می‌شود.

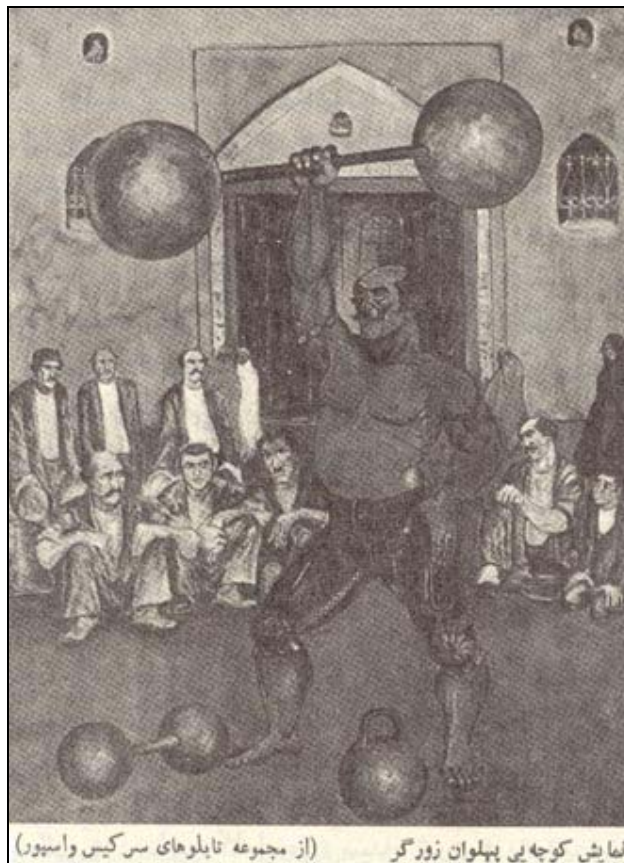
تصویر اولیاریوس که به شماره (۲) در صفحه (۱۴۵) دیده می‌شود می‌تواند نمودار دیگری از کشتی پهلوانی با تنبان کشتی در دوره صفویه باشد. این کشتی هنگام شرفیابی هیئت نمایندگی آلمان به حضور شاه صفی در تالار دیوان عالی قاپو تصویر شده است. در تصویر دیگری از سفرنامه شیلینگر آلمانی مربوط به اواخر صفویه که به شماره (۳) در صفحه (۱۴۶) چاپ شده ورزشکاری را با بدن برهنه و تنبان کشتی و یک جفت میل در حال گرفتن گورگه در کنار یک مرد روحانی و یک خانم می‌بینیم. تصویر این ورزشکار با برهنگی و تنبان کشتی و میل در دست، در حال گورگه گرفتن از شباهت تام ورزشی باستانی دوره صفویه با امروز به ما خبر می‌دهد.

عملیات زورگری

از زورخانه غیر از پهلوانان کشتی‌گیر و جنگاور یک گروه پهلوان هم برمی‌خاسته که به آن‌ها زورگر می‌گفتند. زورگران معمولاً از تنومندترین و نیرومندترین ورزشکاران باستانی بودند. اینان پس از آن که بدنشان با آلات سنگین ورزشی زورخانه‌یی به ورزیدگی و رسایی کامل می‌رسید، شروع به تمرین عملیات زورگری می‌کردند. وقتی در کار زورگری آموخته و استاد می‌شدند به نمایش آن می‌پرداختند. اغلب زورگران این کار را پیشه خود قرار داده و با نمایش آن در محل‌های عمومی و یا خصوصی نزد رجال درجه اول از آن ارتزاق می‌کردند. در این نمایش‌ها توأم شدن قدرت بدنی و مهارت در انجام کارهای زورگری سبب ابزار عملیات پهلوانانه فوق‌العاده می‌شد که برای تماشاگران بسیار جالب و حیرت‌انگیز بود.

به نظر می‌رسد عملیات فنی و پهلوانانه زورگری به خاطر خصلت نمایشی خاص خود از دیرترین ازمنه وجود داشته و هنوز هم در زمان ماگه این زورگران را می‌توان دید که نه

به قوت و رونق سابق در این کار پابرجا مانده‌اند. در پایان همین گفتار از آن سخن خواهد رفت.



نمایش کوچکی پهلوان زورگر (از مجموعه نابلوهای سرکیس واسپور)

در اینجا با آوردن مطلبی درباره زورگران از کتاب فتوت نامه سلطانی با انواع و اشکال کارهای زورگران تا پیش از قرن نهم آشنا می‌شویم. ملاحسین واعظ کاشفی در این فتوت نامه هر یک از کارهای زورگران آن زمان را ابتدا یکی یکی معرفی و سپس هر کدام را مانند گفتگوی معرکه گیران به صورت سؤال و جواب مطرح و تشریح کرده و ما بدین وسیله می‌بینیم که با کارهای زورگری این زمان مقداری تفاوت دارد.

«و ایشان انواع کارها دارند: اول - مردگیری. دویم - سنگ شکنی. سیم - استخوان شکنی. چهارم - دربازی. پنجم - سنگ افکنی. ششم - سنگ آسیا برداشتن. هفتم - پیل زور کردن، و دیگر کارها هست از تیر (گذرانیدن جهنگی و مانند آن) در می‌گذرد و موجب ملال قاری و سامع می‌گردد.

اگر پرسند که مردگیری (مردی را بر سر دست داشتن و بر زمین نیفکندن) از که مانده؟ بگویی: مردگیری به حضرت رسالت (ص) می‌رسد که چون اراده آن حضرت بدان تعلق گرفت که بتان خانه کعبه برداشته شود... حضرت علی (ع) به حکم حضرت رسالت پای بر دوش مبارک وی نهاد و بتان را برکند و بر زمین افکند و شاعر در این باب گوید:

آن دم که پای بر کتف مصطفی نهاد
عرش برین به مقدم او افتخار کرد

و از اینجا معلوم می‌شود که سند کسانی که مردان را بر دوش و گردن می‌گردانند این نکته می‌تواند بود و اگر پرسند که در حقیقت معنی مردگیری چیست؟ بگویی هر که را بردارند نه افکنند.

اگر پرسند که معنی سنگ شکنی چیست؟ بگویی (که به) آن صفت درشت خویی و سنگ دلی را بشکنند و از خود دور کند.

اگر پرسند که استخوان شکنی از که مانده؟ بگویی از حضرت عیسی (ع).
اگر پرسند که معنی استخوان شکنی چیست؟ بگویی استخوان حجاب است و مغز حقیقت. پس استخوان شکستن آن است که به زور بازوی مردی و جوانمردی حجاب خودی از پیش بردارد و به مغز حقیقت بینا گردد.

اگر پرسند که معنی دار بازی چیست؟ بگویی معنی این است که ما از همه چیزها راستی (را) اختیار کرده‌ایم و برداشته؛ چه دار شکل الف دارد و الف را دلالت به راستی باشد.

اگر پرسند که سنگ افکنی به که می‌رسد؟ بگویی به شاه و لایت (ع) که در محلی که در قلعه سلاسل جنگ می‌کرد و اهل قلعه سنگ به مقدار صد و پنجاه من زیاده از منجیق بر سر حضرت امیر (ع) رها کردند و آن سنگ در پیش حضرت امیر (ع) بر زمین افتاد و آن حضرت برجست و آن سنگ را به دست گرفت و به جانب قلعه افکند. چنانچه برجی از آن قلعه ویران شد و این سنگ انداختن سند سنگ‌انداز آن شد.

اگر پرسند که معنی سنگ افکنی چیست؟ بگو همان است که صفت غلظت و درشت خویی و سخت دلی را از خود دور کند. اگر پرسند که آسیا برداشتن از که مانده؟ بگویی [از حضرت رسالت (ص) که در سنگ آسیا از گردن ابوجهل بیرون کرد] او بر بالای سر برد و این معنی شرح داده شده است.

اگر پرسند که معنی سنگ آسیا برداشتن چیست؟ بگویی سنگ آسیا اشارت به دو صفت است: سنگ بالا حرکت دائم دارد و آن نشان جد و جهد است در طلب، و سنگ زیر سکون دائم دارد و آن علامت بردباری است. پس هر کس سنگ برمی‌دارد اشارت به تربیت کردن آن صفت است که منسوب بدو است.

اگر پرسند که پیل زور کردن چگونه است؟ بگویی از شمعون پیغمبر (ع) منقول است که به يك دست پیل را برداشتی، در تفسیر طبرسی هم آمده: «پس آن‌ها که پیل زور می‌کنند سند ایشان به شمعون پیغمبر می‌رسد».

اگر پرسند که جهندگی از که مانده؟ بگویی از حضرت شاه و لایت که روز حرب خیبر دامن در میان زد و از خندق خیبر که به قولی چهل گز پهنا داشت و به قول اصح هیجده گز، بگذشت و در بر کند و بر دست گرفت.

اگر پرسند که جهندگی چه معنی دارد؟ بگویی معنی آن است که نفس دشمن خانگی است از او بپاید جست و پناه (به خداوند باید برد تا) توفیق محاربت دهد با وی که بی‌مدد حق دفع این دشمن متعذر باشد. و به یقین باید دانست که حقیقت زورگویی آن است که دشمن نفس را پایمال سازند و اگر نه بعضی چهار پایان و ددان را قوت از آدمی زیاده است. پس به قوت فخر نباید کرد و از سر هوای نفس نباید گذشت تا پهلوان معرکه مردی شد.»

آنچه از عملیات زورگری تا پیش از قرن نهم نسبت به امروز تفاوت کرده يك پیل زوری است که زور آزمایی و کشتی گرفتن با فیل بوده چنان که کشتی گرفتن پهلوان محمد مالانی با فیل در حضور سلطان حسین بایقرا که در بدایع الوقایع آمده و این زمان را به زور آزمایی با گاو میش تبدیل شده همچنین سنگ آسیا برداری به وزنه برداری و استخوان شکنی به آجر شکنی با مشت تغییر شکل داده است. امامردگیری که به هم پیچیدن و کشتی گرفتن پهلوانان زورگر با مرد نیرومند دیگر و سر آخر بر سر دست بلند کردن و بر زمین نزدن او سنگ شکنی روی سینه پهلوان که با کمی قوس به پشت روی شیشه دراز کشیده و سنگ بزرگی را با پتک به وسیله چند نفر روی سینه او خرد کردن هنوز دیده می‌شود.

معروفترین زورگرانی که نویسنده این کتاب دیده به ترتیب قدمت عبارتند از پهلوان بهمنی، علی جامی، پهلوان حسن مینویی قمی و خلیل عقاب که هر کدام از نیرومندترین زورگران زمان خود بوده‌اند از جمله سی و چند سال پیش تماشاگر عملیات زورگری پهلوان علی جامی در زورخانه باغ ایلچی بدهام و این زورگر در جشن گلریزانی که بسیار از پیشکسوت‌ها و لوطی‌ها و داش‌های تهران جمع بودند (دیدم) بیست لای نخ قند را پاره کرد. یک مجمه مسی را پاره کرد. چند نفر با پتک روی سندان که روی سینه‌اش بود قطعه سنگی بزرگ را خرد کردند، در حالی که به روی مقداری خرده شیشه به پشت قوس زده بود. علاوه بر این یادم است کارهای دیگری هم کرد مثل شکستن تخم مرغ لای دو انگشت از درازا و پاره کردن یک دست پاسور نو و در امجدیه هم روی شانه‌اش تیر آهن خم کردند. از روی سینه پهلوان بهمن ماشین رسد می‌شد و با گاو میش کشتی می‌گرفت. عجیب‌تر از همه کارهای پهلوان حسن مینویی قمی را باید نام برد که علاوه بر انجام بسیاری از چشمه‌های عملیات زورگری سر دو سیم مثبت و منفی حامل برق ۲۲۰ ولت را تا یک دقیقه در دست خود نگه می‌داشت.

عکسی از این پهلوان در صفحه (۱۵۰) می‌بینیم که در نمایشی در کلوپ تهران به سال ۱۳۰۳ (۵۰ سال پیش) در حال پاره کردن مجمه‌ی مسین است.

همه پهلوانان زورگر پرورده ورزش‌های زورخانه‌ی بوند. مثلاً پهلوان بهمن را در سنین پیری در سال ۱۳۳۶ میاندار زورخانه باشگاه بانک ملی و خلیل عقاب را در زورخانه‌ها و میان ورزشکاران باستانی دیده‌ام. همچنین ورزش و عملیات زورگری پهلوان حسن مینویی قمی را در زورخانه‌ها دیده و درباره کشتی‌های تمیزی هم که در گودها می‌گرفته حکایت شنیده‌ام. پهلوان حاج حسام هم پیش از آن که به مشهد برود و در آن جا مقیم شود در تهران زورخانه‌دار بوده است.

گل کشتی

همان طور که پیشتر کشتی پهلوانی در زورخانه‌ها رسم بود، گل کشتی خواندن هم از زورخانه‌ها رخت بر بسته است.

به نظر می‌رسد. سابقه گل کشتی خواندن، همچون تاریخ کشتی پهلوانی در ایران خیلی کهنه باشد.

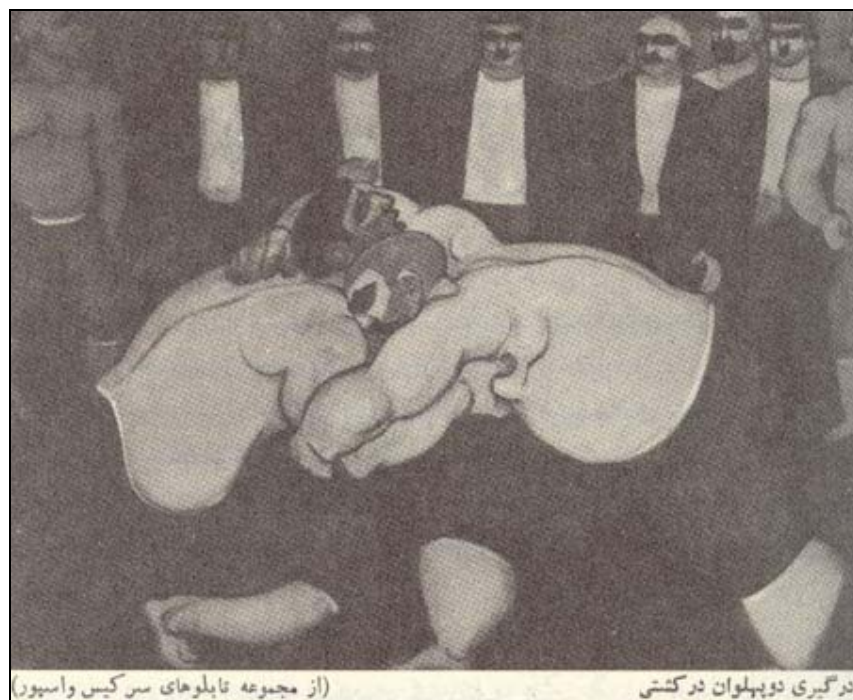
گل کشتی در زورخانه‌ها، در پایان دور ورزش و در آغاز درگیری دو کشتی‌گیر توسط کهنه سوار یا پهلوان حاضر خوانده می‌شد. نگارنده سی سال پیش در زورخانه باغ ایچی شاهد گل کشتی خواندن پهلوان حاضر در زورخانه بود. گلریزان بود. ورزش که تمام شد دو نوحاسته که یکی بچه میدان و دیگری بچه گذر لوطی صالح بود کشتی انداخته شدند. در آغاز دیگری آندو، پهلوان حاضر که پهلوان اکبر جگرکی بود این دو بیت شعر را من باب گل کشتی به آهنگ حماسی و صدای تندر آسا خواند:

گرفتند هر دو دوال کمر
یکی اژدها و دگر نره شیر

به کشتی گرفتن نهادند سر
دو نیزه، دو بازو، دو مرد دلیر

گل کشتی (که آنرا گل همکاری و گل جنگ و گل همچشمی هم می‌گفته‌اند) در فرهنگ‌های مخصوص اصطلاحات مانند بهار عجم، غیاث اللغات، چراغ هدایت، مصطلحات الشعرا و غیره به معنی گل تعریف شده که پهلوانی به کنایه از طلب کشتی به سوی پهلوان دیگری می‌فرستد و یا به طرف وی پرتاب می‌کند.

با اینکه به شهادت گل کشتی میر نجات می‌دانیم که گل کشتی در زمان صفویه رواج داشته، مع‌هذا این واژه تحریف و تصحیف واژه قول کشتی می‌باشد که پیش از آن دوره زبانزد بوده است. به ظن قوی و به اعتبار آنکه غالب از مراسم زورخانه مأخوذ از اصول تصوف است و همچنین به اعتبار آنکه در مقدمه سماع صوفیان شعر یا نثری به وسیله قوال‌ها و به عنوان قول برای تحریک احساسات اهل سماع خوانده می‌شود، در زورخانه هم این قول‌ها برای تشویق ورزشکاران رایج گشته، نهایت به مرور ایام و با سابقه ذهنی که اهل فن از گل کشتی (یعنی گلی که فرستادن آن کنایه از طلب کشتی بود) داشته‌اند، قول کشتی تبدیل به گل کشتی شده است.



در آغاز درگیری کشتی، کهنه سوار و یا پهلوان حاضر موقعی که دست دو حریف را در دست هم می‌گذاشت ابتدا روی به یک حریف کرده می‌خواند:

چون زلف یار کشتی پرپیچ و خم خوش است
 نی همچو مار، چشم جفا و ستم خوش است
 تو شاخ و لنگ سرکش و رودست و عوج بند
 با مهوشان کلاته پا در علم خوش است
 گهواره دیو و غقربک و قوس و دم شیر^۱
 رد و بدل نمود آنها، به هم خوش است

سپس روی به حریف دیگر نموده این فنون کشتی را به هم به او یادآوری می‌کرد.

ای تازه نوجوان و خوش اندام و تیزچنگ
 دادی تو دست از پی کشتن برای جنگ

يك فتح و پا نما و كف گر گيش بزن

چون قد علم نمود تو برداريش به چنگ

يكي از رايج‌ترين گل كشتي‌ها كه هنوز هم بعضي از مرشدها و پيشكسوت‌ها آنرا در خاطر دارند و پيشتر مي‌خواندند اين است:

اول بنوشته بسم الله اندر اول قرآن

بود ورد ثنائي من، دعاي خالق يزدان

سلام و رخصت و عشقي ز وي مرشد و عارف

ذکر بر پهلوان و نوچه و هم جمله خوبان

ز اوصاف دليران مي‌نمايم من شکرريزي

بگويم قوه بازوي اين سر پنجه گردان

و يا اگر خواننده گل كشتي مردی مدین و يا خيلي مذهبي بود مي‌خواند:

شبي به واقعه ديدم علامت عرصات

که مي‌زند به ميزان عدم صوم و صلوات

من از افعال بد خویش مانده بودم مات

که ناگه از طرفي هادي طريق نجات

به من بگفت که اي بازمانده از حسنات

غمين مباش و بگو اين کلمات با برکات

که بر حبيب خدا ختم انبيا صلوات

اين رباعي را هم در دوره پهلوان اکبر خراساني مي‌خواندند:

جان من لاغري بهانه مکن

هوس گرد زورخانه مکن

نتواني شدن به آساني

پهلوان اکبر خراساني

گونه‌يي ديگر از اشعار مقدمه گل كشتي که منسوب به سرباز شاعر بروجردي است به شرح زير خوانده مي‌شود:

چندي پي درس و بحث رفتم

ديده ره دور و پاي لنگ است

چندي به شرابخانه رفتم

ديدم که پاي خم درنگ است

چندي به قمارخانه رفتم

ديدم سر آس و جفت جنگ است

با خيل قلندران نشستم

ديدم همه حرف چرس و بنگ است

پير خردم به گوش گفتم

اينها هم صحبت جفنگ است

برخيز و برو به زورخانه

آنجا که سخن زميل و سنگ است

آوازة ناي و رنگ طنبور
كباده و تخته شلنگ است
بازار متاع كشتي آنجاست
جنسش همه حرف قوس و لنگ است
آن يك به دلاوري چو شير است
اين يك به شناوري نهنگ است
گرديدن ببر گرد پيل است
در بند زبان ز نظم سرباز
طلبان بزن كه طبل جنگ است

و باز اشعار ديگر كه براي دو حريف جهت ياداوري فنون كشتي گوشزد مي شده است:

اول به قوس و ميان كوب به هم كند آهنگ
دوم به ركبي و تو شاخ بكنند پلنگ
سوم به زيركشتي دست در مخالف و لنگ
به چارم ار نبود اژدر و مجال درنگ
كند به خاك ورا، كنده ناگهان كشدا
دو پهلوان، دو زبردست كوفتند به هم
دو گرد از پس كشتي نهاده روي علم
نه آن زيادتر از آن، نه آنهم از اين كم
كه تا نهند به زخم خيال خود مرهم
هر آنكه فتح كند سر به آسمان كشدا
حريف طبع به گل كشتي ام زبان كشدا
هميشه دامن طبعم در اين ميدان كشدا
خوش آن كه مدح ز ساقى كوثرم كشدا
مراسم ميل به صلوات خاص پيمغمبر
محمد آنكه فلک پاس آسمان كشدا

گونه‌يي ديگر كه ظاهراً براي پهلوانان قدر خوانده مي شده:
خوشدل نشوي از آنكه عنوان داري
يا آنكه نژاد از كي و ساسان داري
بايست برهنه همچو شمشير شوي
تا جوهر خويش را نمايان داري

گل كشتي ديگري كه براي حريفان پهلوان و كهنه كار مي خواندند:
در فصل بهار، سبزه و ابر خوش است
غريدن شير شرزه با ببر خوش است

با پیر، هر آن زمان که کشتی گیری
پیوسته به کار کشتی‌ات صبر خوش است

در موقع روشن شدن تکلیف دو پهلوان که کشتی‌شان از پیش مانده بود، خوانده می‌شد:

از اول زنگبار تا سر حد روم

با دوست مسافریم با دشمن شوم

یا سخت چو سنگ باش با نرم چو موم

یا زنگی زنگ باش یا رومی روم

آنگاه گل کشتی خوان، خواه کهنه سوار و یا پهلوان حاضر و یا هر کس دیگر که بود پس از خواندن یکی از اشعاری که نمونه های آن در بالا آورده شد یا گل کشتی دیگر، در موقع به دست دادن دو حریف یکی از قطعاتی را هم که در زیر پس از رباعی آورده شده بر آن می‌افزود در شروع اول روی به حضار می‌کرد و می‌گفت: «آهای همه جا رخصت». سپس با حرکت دادن دستهای خود برای بهتر فهمانیدن موضوع گل کشتی به آهنگ حماسی (نه به آواز) اول می‌گفت: «آهای» و بعد می‌خواند:

در معرکه ها درنگ می‌باید کرد

خون بر جگر نهنگ می‌باید کرد

پوشند یلان زره به پیکار اینجاست

جایی که برهنه جنگ می‌باید کرد

ولی نه يك بار و دو بار، سیصد هزار بار تحفه سلام و صلواة. با رفراف، خدای خواند به مجموع انبیاء اشرف، محمد بن عبدالله در رسد باز الله (آنگاه روی به مرشد می‌نمود و شروط کشتی را اعلام می‌کرد) ولی به شرطها و شروطها: اول به نبوت خاتم الانبیاء دوم با ولایت علی المرتضی، سوم به رخصتی پهلوان حی و حاضر... تحفه صلوات (که همه حضار جمعاً صلوات ختم می‌کنند). با برکات، مزد استاد، نازجون شیرینکار، مزد دست کهنه سوار، سلامتی دین مبین اسلام خدا را سجود، پیرا را عزت، جوانان را قدرت، رب المغربین و رب المشرقین، فیای آلاء ربکما تکذبان.

یا گل کشتی خوان پس از خواندن اشعاری از نمونه های بالا چنین ادامه می‌داد:

شاه ولایت، میرشجاعت، حیدر کردار، شیر یزدان، شاه مردان، امیر مؤمنان، مولی الموالی، اسدالله الغالب، غالب کل غالب، علی بن ابی طالب (در این هنگام مرشد می‌گفت به جمال علی، صلوات ختم کنید و همگی با صدای بلند صلوات می‌فرستادند و باز خواننده گل کشتی با همان آهنگ خطابی ادامه می‌داد):

تعز من تشاء و تدل من تشاء بیدک الخیران الله علی کلی شیئی قدیر. خدا را سجود (خیلی قدیمها در این موقع ورزشکاران در گود پیشانی به خاک می‌نهادند و سپس همینکه گل کشتی خوان هر چه می‌گفت حضار جواب می‌دادند آمین) پیران را عزت، جوانان را قدرت، حق پیر، مزد استاد، برایش ذوالفقار، تندرستی حضار، نیستی جان کفار، سلامتی پادشاه اسلام، نازقدمیا ندار.

پس از پایان خواندن گل کشتی و قطعات دعا هر دو حریف کشتی‌گیر زانو به زمین زده دست راست پهلوان را با هر دو دست خود گرفته روی زانوی خود نهاده و می‌بوسند و از جای بلند می‌شوند و در کشتی را باز کرده درگیر می‌شوند.

معروفترین گل کشتی‌ها مثنوی گل کشتی میرنجات است که می‌تواند ضمناً از معتبرترین اسناد در زمینه تاریخ ورزشهای زورخانه‌یی باشد. این مثنوی در ۲۶۸ بیت در اواخر پادشاهی سلطان سلیمان صفوی یا اوایل سلطنت شاه سلطان حسین صفوی سروده شده و برای اولین مرتبه در شماره های ۳ و ۴ و ۵ مجله ادبی ارمغان به سال ۱۳۱۲ شمسی هجری و سپس در کتاب زورخانه مرحوم پرتو بیضایی به سال ۱۳۳۷ به چاپ رسیده است. مجله ارمغان هم این اشعار را از دفاتر یادداشت ادیب الممالک فراهانی استخراج و استفاده کرده و توضیحی نیز بدین شرح در پاورقی آن آورده است:

«نجات نامش سید عبدالعادل و اهل اصفهان است. در عصر شاه سلطان حسین صفوی مستخدم کتابخانه دولتی بوده و خط نستعلیق را به کمال خوبی می‌نوشته است. آذر بیگدلیب ظاهراً به سبب کدورتی که از او داشته برخلاف حق او را در شاعری نکوهش کرده است. مثنوی موسوم به گل کشتی که تمام اصطلاحات زورخانه و فنون کشتی به تلمیح و کنایت در آن آمده از شاهکارهای ادبی این شاعر بلند پایه عصر خویش است. دیوان وی ما را به نظر نرسیده و این مثنوی از دفاتر یادداشت استاد بزرگ سخن ادیب الممالک فراهانی نقل می‌گردد.»

یک کتاب خطی هم در کتابخانه ملک هست به نام سفرنامه و تاریخ افغان و هند به قلم میر عبدالکریم بن میر اسماعیل سر کتاب ایلچی بخارا در دویست و شصت ورق. نویسنده در آخر این کتاب برای حسن ختام گل کشتی میرنجات را آورده و بعد بسم الله نوشته: «رساله از میر نجات (قمی؟) است که در احوال جوان رعنا و زیبایی این اشعار را گفته و آن جوان زورخانه کار بوده و اشعاری را به مناسبت حالت زورخانه و پهلوانی سروده هر کس از اصطلاحات زورخانه اطلاع و استحضار داشته باشند میدانند چه قدر بامزه و بانمک است چون این سبک شعر دیده نشد و تازگی داشت.»

و اما نام سراینده این مثنوی «میر عبدالعادل» و نام پدرش «میر محمد مؤمن» و تخلص او در شعر نجات بوده که بنا به عرف زمان به خاطر نسبت سیادتش او را «میرنجات» می‌گفتند. پدر شاعر در دیوان خانه شاه سلطان سلیمان حسابدار و در نتیجه می‌توان دانست که اهل اصفهان بوده است. میرنجات از شعری معروف زمان خود به شمار می‌رفته که غیر از گل کشتی آثار دیگر نیز دارد از جمله مثنوی دیگری را به نام «سیر السالکین» باید نام برد که آنرا در سال ۱۰۸۵ به پایان رسانده. دیوان شعرش به تصریح تذکره روز روشن و تذکره ارمغان آصفی در حدود ده هزار بیت است.

مثنوی گل کشتی میرنجات ضمناً می‌تواند نمایشگر دوره اوج رواج ورزش زورخانه‌یی حتی خیلی کاملتر از صورت امروزی آن در زمان صفویه باشد. با این تفاوت که ورزش رودست کاری و شلنگ تخته و تخته آن و از همه اساسی‌تر کهنه سوار و تنبورزن و همچنین آداب متعددی که در آن روزگار وجود داشته امروز دیگر از آنها خبری نیست. از محتوای گل کشتی میرنجات با آن خبری که از آراستگی و کمال ورزش‌های زورخانه‌یی می‌دهد می‌توان دریافت که زورخانه و ورزش کشتی از قرن‌های زیادی، پیش از دوره صفویه وجود داشته، چنانکه خواهد آمد، پیدایش زورخانه با وجود پیشه وران یعنی گروه‌های تولید کننده جوامع شهری در نظام اقتصاد فئودالی وابسته بوده کارآمدترین وسیله ارتباط جمعی حزب یا سازمان اجتماعی و اقتصادی اینان در برابر دولتهای حاکم و مردم مصرف کننده محسوب می‌شده و ما بعد از اسلام مظاهر آن را در آداب و خصایص و احزاب عیاران که نخبگان و برگزیدگان این تولید کنندگان بودند شناخته‌ایم.

علاوه بر اینها مثنوی گل کشتی میرنجات سرشار است از اصطلاحات فنون کشتی، الفاظ بدیع عامیانه، ادبیات عاشقانه با سمبل‌ها و استعارات زمان، آمیخته با صنایع لفظی و

معتقدات عرفانی و معتقدات مردم، تشبیهات پهلوانی و تعریف ادوات موسیقی و الفاظ و عباراتی که برای تشویق ورزشکاران آن زمان معمول بوده است. از مطالعه این مثنوی می‌توان دریافت که پیروی از آیین فتوت و از سر دنیا گذشتن و پا بر سر تعلقات مادی نهادن و اهل فقر بودن از اصول مکتب زورخانه و پهلوانی بوده و اهل زورخانه ورزش را وسیله وصول به روش درستی و محبت و پاکی و صفا و برادری و مبنای برقراری مناسبات صحیح انسانی می‌دانسته‌اند. این مثنوی در عین حال معرف شخصیت شاعر آن نیز هست و می‌توان دانست که مردی درستی، آزاده، پاک و دارای صفات نیک یک انسان اهل طریقت و پیرو حقیقت بوده و به این انگیزه به منافقان و دینداران ریکار زمان که در تحمیق مردم با خداوندان زور و زر هم‌آواز و هماهنگی داشته‌اند تاخته و از آنان ابراز بیزاری و تفرنموده است. چون این مثنوی در حقیقت فرهنگی است از الفاظ بدیع و اصطلاحات فنون کشتی و آداب و رسوم ورزش زورخانه‌یی معمول آن زمان و بسیاری دیگر از خصایص و معتقدات مردم که از لحاظ فرهنگ عامه ارزش شامخ دارد و ضمناً چون این مثنوی از سابقه و چگونگی ورزش زورخانه‌یی در گذشته‌های دور به ما آگاهی می‌دهد و در حقیقت نمایشگر این ورزش در دوران صفویه است الزاماً تمامی ۲۶۸ بیت آن با توضیحات لازم در حاشیه در این مبحث (سیر تاریخ زورخانه) آورده می‌شود:

گل کشتی میرنجات اصفهانی

در گپ^۱ عشق، هر آن نامه که دلخواه بود
 زینتش نام خوش حضرت الله بود
 لغتش نام گل حضرت خاص^۲ است
 کشتی عشق که فن و فرجش^۲ اخلاص است

×××

باز دل برده زمن، پر فن با تدبیری
 شیراندام بتی نوچه کشتی گیری
 نامی جور و جفا، شهره به انواع ادا
 نغز رندی است حریفان، همه جا نام خدا^۳
 سر و بالا صنمی آمده خوش بر سر پا^۴
 از سر صدق بگویم همه جا نام خدا
 نوجوانی به فنون ستم آراسته‌یی
 تو نیازی، صنمی دلبر نوخاسته‌یی

شعله کردار نگاهی هم طور و انداز^۵
 تلخ و پر زور و بلا همچو شراب شیراز
 مژه خنجر به کف و مد نکه دشنه به دست

= = -
 = = -
 = = -
 = = -
 = = -
 = = *

غمزه هوش ربا، شوخ بلایي سرمست
 کاکلش سنبل و عارض گل و بالایش سرو
 بر سرش همچو کلاه نمودي بال تدور^{xx}
 کله قند به و ارفتگی خویش نکوست
 کله کوب^{xxx} دگران کله مردانه اوست
 جبه هاش لوح طلسم در گنجینه دل
 سرنوشت همه را دیده در آینه دل
 xxx
 طرفه شیرین و هنرمند و رسا آمدهی
 ای جوان خوب به کام دل ما آمدهی
 وعده هستی غیر از به قیامت باشد
 سر قوچ^۱ تو الهی به سلامت باشد
 طاق مردانه ابروی ترا هر کس دید
 چون مه نو به فلک با دل روشن بالید
 جبه هات آینه چشمه حیوان باشد
 طاق ابرویت نظرگاه دلیران باشد
 نگهت حوصله پرداز دل حور و ملک
 چشم گیرای تو گیرنده تر از حق نمک
 پرادا هوش ربا، چشم فریبده تست
 عسس دزد نما، نرگس گیرنده تست
 خلق مشغول دعاگویی مد نگهت
 متوجه همه بر آیه خط سیهت
 هست چون سوره و الشمس رخت صبح امید
 که خطت سوره و الیل بدو خواند و دمید
 لب میگون تو خصمانه^۲ گلبرگ تر است
 دهند نام خدا بندر تنگ شکر^۱
 به تمنای لبیت ای صنم سیم اندام
 باده چون برگ گل از شوق بلرز در جام
 هست خال لبیت ای دلبر خورشید لقا
 روح اسکندر رومی به لب آب بقا
 خال مشکین که بر آن لعل خوشاب افتادست
 ذره مشک تو گویی به شراب افتادست^۳
 خال مشکین نفتاده است به گلبرگ ترت
 مورکی چشم سیه کرده^۴ به تنگ شکرت^۱

= - xx
 = - xxx
 = -
 = = -
 = *
 = -
 = -

خال در گوشه لعنت که دلم را قوت است
 نقطه‌یی از قلم نسخ خط یاقوت است
 خال چون بوسه گره کشته به کنج دهن
 سیب آرایش^۲ سري ز دليلي زقت
 رخ خوبت ز خط سبز بهشت آباد است
 در چمن جوش بنفشه است که در فریاد است
 خط مگو، چهره مگو، سبزه بگو، لاله بگو
 سبزه و لاله مگو، ماه بگو، هاله بگو
 رنگ در رنگ و چمن در چمن و بو در بو است
 سنبلستان خط این، یا چمن عنبربوست^۳
 این چنین آینه مهر کجا صاف بود
 گردنت صبح امید است، گر انصاف بود
 سینه باز تو ای سیم بر خوش پرگار^۴
 در گلزار بوده و اشده بر روی بهار
 سینه بز ترا هر که گه ورزش دید
 سینه‌اش سینه باز، از سر ناخن گردید
 دل پاکت چمنستان حقیقت باشد
 سینه‌ات آینه حسن عقیدت باشد
 کمرت هست ز تنگی به نظر حلقه میم
 دهن
 دهن
 تنکه^۵ در قدمت زود ز هم می‌پاشد
 هر که رویش تنک^۶ افتاد چنین می‌باشد
 داو اول^۷ به تماشای تو از کار شدم
 بی‌سکون دیدمت از دور و گرفتار شدم
 دردمندان ترا گفت و قدم^۸ می‌باید
 همه را گفت و قدم هم‌ره هم می‌باید
 ماه من، حسن ترا، چشم فلک محرم نیست
 شاه من، بزم ترا، روح ملک محرم نیست
 دست در دست غمت، بنده و آزاد نکرد
 پنجه در پنجه^۹ سیمین تو فولاد نکرد

که ز سیلی^۱ سر زانوی تو نیلی شده است

×××

میل گیری چو کند غمزه آن چشم سیاه
میل در دیده دشمن کشد از بیم نگاه
باز در معرکه آن تازه نهال گلپوش
چرخکی زد که دلم چرخ زنان رفت از هوش
چون زند با قد او لاف رعونت جایی
کیست شمشاد به جز جنگلینی یک پای^۲
دعوی قد تو داریم به سرو گلزار
گرد بالات بگو، حرفی و پای بردار
خوش بود گوشه زندان به من زندانی
این سرو آن سر^۳ گلزار به گل ارزانی
به کباده چو بری دست تو ای رشک ملک
چو کمان است به خمیازه کشی کار فلک
مشت بر سینه زنان باش از آن خوش برو دوش
آتش عشق چو داری به چگر گرم به جوش
مشت بر سینه زدن قاعده خوشحالی است
سینه کوبی نکنی از چه؟ دو دست خالی است
آنقدر سعی که در مالش دلها دارد
مشتمالش اگر ایام دهد جا دارد.
چهره آل^۴ ترا ماه ندارد به خدا
یال و کوپال ترا شاه ندارد به خدا
چارشانه^۵ است به پیش قد سروت شمشاد
آسمان سرو قدی چون تو ندارد در یاد

در چمن، تنبک^۶ تعلیم غمت غنچه گل
رند باغاتی و طنبور نوازت بلبل
هر که قربان تو غلمان^۷ نشود آدم نیست
صدقت^۸ می شوم، ای مثل تو در عالم نیست
ای فرشته به خدا مایل رخسار توام
به دعا روز و شبان طالب دیدا توام
بنده هوش تو و معرفت می گردم
گرد طور تو و دور صفت می گردم
ای سرپا همه گل، بنده بالا شوم

مخلص، اي شوخ به قربان سراپات شوم
شيوه تو همه زور و ستم و شلتاق است
در جفا ابروي جفت تو به عالم طاق است
عالمي را بکشي گر زجفا مي چلدي^۱
هر چه خواهي بکن اي شوخ به ما مي چلدي
همچو گندم ز ازل چاک تو داريم به بر
سینه چاکان سر کوي تو داريم اي سرور
ماه من از نظر سوختگان شاهي تو
نوچه شير خدا^۲ ، لوطي الهي^۳
دل روشن گهرت، درج در معرفت است
گرد بالاي تو گردم که سراپا صفت است
اي حريفان بت ما لاله عذار عجبی است
به خدا، نام خدا^۴، طرفه نگار عجبی است.

×××

دل دگر، گرم طپیدن شده در سینه تنگ
مي زند آن بت عيار مگر تخته شلنگ^۵؟
چون شود تخته شلنگ تو بلند آهنگش
زنگ ناقوس شود کر ز صدای زنگش^۶

هست آواز شلنگ تو به اين زيبايي
که زند تخته^۷ به هنگام سحر ترسايي
اي که در هند جفا تيغ تو کاري باشد^۸
منصب تخته شلنگ تو هزاري^۹ باشد
چه عجب تخته اگر عود قماري^{۱۰} گردد
جاي گير^{۱۱} قدمت هشت هزاري گردد
در شلنگ است، عرق ريزد گر دلبر ما
گل شبنم زده گرديده، ستم گستر ما
تا دو صد معني روشندي ادارک کند
کو گهر تا عرقش راز جبين پاک کند

×××

= = -
() = -
= -

مطربا، بلبل باغي چمن زندان را
 گرم کن از دم خود انجمن زندان را
 تنبک محفل ارباب وفا را بردار
 بلبل باغ دلي، شور و نوا را بردار
 نغمه‌ات صیقل آئینه جانست بله
 تنبکت تاج سر سوختگانست بله
 تو که از اهل تلنگي^۱ برارباب نیاز
 ناتلنگي^۲ مکن و بهر حریفان بنواز
 محفل پیر و جوان است مقامي شد^۳ کن
 بزم خونابه کشان است مقامي شد کن
 بي اصول قدمش سکه رایج نرني
 واقف خارج دم باش که خارج نرني
 تنبک عربده جو را به سر چنگ بگیر
 راک را سر کن آنگاه ره رنگ بگیر
 جرگ^۴ را دیده حیرت زده محشر کن
 تازه کن زمزمه و شد عراقي^۵
 تا به معشوق کند درد دلي عاشق زار
 قال کن، شور کن و وجد کن اندیشه مدار
 مطربا، حق حق ما از دم گوینده تست
 این همه کل مکمل^۶ از تنبک کوبنده تست
 ارغنون و ني و قانون برد از دل شک را
 ساز کن توتک^۷ و طنبور و ني و تنبک را
 نوبت تخته شلنگ است حریفان دستي
 تنبل ما به تلنگ است حریفان دستي
 به جز از مستي و رندي چه خیال است اینجا
 جق جق^۸ و کل مکمل و قال مقال است اینجا
 همه در ساغر وحدت مي منصور کنید
 همه در وجود درآیید و همه شور کنید
 ترسم افتد به زمین شاهد گل مست و خراب
 چمن بر سر گل خیمه^۹ کشیده است سحاب
 بالبي زمزمه آرا چه خفي و چه جلي
 جرگه را گرم کنید از دم پریای ولي

= -
 = -
 = -
 : = -
 = -
 = -
 = -
 = -
 = -
 = -

قابل اهل دل و لایق الفت نبود

جرگ و نرگی^۱ که در او شور محبت نبود

بی می و شیشه همه مست محبت باشند

مست و بی هوش هم از نشئه صحبت باشند

تا که آگه نشود هیچکس از راز و نیاز

به نوای دف و طنبور برآوار آواز

تا بگویم به جانان غم تنهایی را

تند سازید، دف و تنبک گویایی را

به خروشید و به جوشید و طربناک شوید

باعث ربط من و آن بت چالاک شوید

مطربا ای سخنت تازه تر از آب حیات

غزلی لطف کن از سید ما میرنجات

میرنجات در اینجا باب غزل گشوده و احساسات خود را نسبت به پهلوان باستانی کار

محبوب خود به آهنگ دیگر چنین وصف می کند:

غزل

باز بیگانه ز حس و حرکت خواهم شد

محو رخسار تو آئینه صفت خواهم شد

مطربا خانه ات آباد شود جزم بدان

که به یک ناله دیگر برکت^۲ خواهم شد

هر کسی را به تماشا طلبی روز وصال

گر بدانی به چه شوقی صداقت خواهم شد

از تغافل جگرم سوخت ندانم آخر

کی سزاوار عتاب و شفقت خواهم شد

گرچه دردی کش میخانه ام ای میرنجات

دم نگهدار^۳ که صاحب عظمت خواهم شد

شاعر پس از رفتن روی موضوع اصلی به زبان مثنوی، از شاهد هنرآفرین خود یاری

جسته، باز با غزل دیگری حالات درونی اش را به پهلوان محبوب و با صفای خود بیان

می کند:

مطربا خوش سخنا از دل آگاه بگویی

سخنی بهتر از این نیست که بالله بگویی

یک غزل هم شفقت کن که به شور آمده ایم

موسی ایمن عشقیم و به طور آمده ایم

غزل

چون مکرر به وفا گرد درت می گردم

می روم گرد غلام و نفرت می گردم

()

-

-

=

سود، گر خاک مرا محنت دوران چه زیان
 تو تیا می شوم و خاک درت می گردم
 به کمانخانه ابروت نمی ماند تیر
 تا به قربان قد جلو هگرت می گردم
 گرچه مویی شده ام باز چو مژگان کجت
 گرد چشم و نگه شوخ ترت می گردم
 من نه آنم که تلافی نکنم ناز ترا
 صدقت می شوم و گرد سرت می گردم
 نیست در بزم تو امروز اگر میرنجات
 گرد هنگامه بی شور و شرت می گردم

شاعر دیگر بار بر سر سخن اول خود باز می گردد و به آهنگ مثنوی به وصف کشتی گیر و فنونی که پهلوان محبوبش به کار می زند می پردازد:

باز رفتیم به حرف فن کشتی گیری
 تا در آریم جهان را ز غم دلگیری^۱
 باد در معرکه فتح و ظفر، حقش یار
 آن برد کار که برده است دلم را از کار
 باز بوسید^۲ ز نو شیر صفت آهویی
 باز هنگامه کشتی است حریفان هویی
 نیست خورشید که در چرخ در افتاده به چرخ
 گل کشتی است که تیر نگهش داده به چرخ
 گشت عریان پی کشتی بت شیرین حرکات
 به جمال چمن آرای محمد صلوات^۳

×××

بنگر از دلم ما کشتی، و دق از دل بر
 کاین نهالی است که دارد ز روعونت دل بر
 بوسه پی زد، به لب خویش^۴ دگر مستانه
 رفتم از کار از این کش زدن^۵
 داد در کشتی خصمانه دگر دست به دست
 به نگاهی همه را کشت و در کشتی بست
 در کشتی به گل و سرو و سمن بسته اوست
 پیش قبض^۶ همه در پنجه شایسته اوست
 تا بر اندام چو شمع، آمد و روغن مالید
 روغن از دیده خورشید جهانتاب کشید
 بهر تکبیر مسیحای خوش انفاس کجاست

« » « »

-
=
-
=
-
=
-
=
-
=
-

روغن یاس به کف حضرت الیاس کجاست
چرب کرد آن بت مستانه نگاه دلجو
بدن از روغن بادام نگاه آهو

×××

ای جوان سازی و خوش، بر سر نازی به خدا
به دم نطعی صد ناز و نیازی به خدا
کلهت پر تدزوی است که بر سر داری
کسوت جامه مردیست که در برداری
آری آری هوس کشتی همکار^۲ خوش است
چار تکبیر بر این عالم غدار خوش است
شاید از فخر اگر پای بر افلاک نهی^۳
به سجود صمدی جبهه چو بر خاک نهی^۳
گوش بر حرف تو باشند، ز مه تا ماهی
گاه کشتی چو کشتی بانگ خلیل الهی^۴
آفرین باد به گفتار خوش کهنه سوار
آن پسر خوانده پریای ولی در همه کار
پیر گردید و همان عزم جوانی دارد
خلجانی نه به دل از خلجانی دارد
لنگ بر دوش چو آید به میان میدان
چوب تعلیم به کف وای به حال زندان
دارد آن پیر جهان دیده در فن ماهر
هر فنی را بدلی همچو فلک در خاطر

هر فنی را به حریفی بدلی داده نشان
همه دلباخته از آفت سبکت همه سان
چون رباعی اش^۵ به میدان فصاحت سر شد
خضر گویی که نصیحت گر اسکندر شد
وقت کشتی است از آن شوخ پسندیده صفات
بر جمال چمن آرای محمد صلوات



(از مجموعه تابلوهای سرکیس واسپور)

گیاده کشیدن نمایشی

چون گل از باد صبا، آن گل گلزار دمید
 دست با هر که رو کوفت دگر کوفت ندید
 ای جوان لطف نما، با همه همکاری کن
 با میانی که ترا هست میانداری کن
 کرده کم^۱، از نگهت، هر صنم گلبویی
 زده زانو به زمین، پیش تو هر آهوئی
 دل شاد است ترا، پیشرو^۲ و خدمتکار
 پیش خیز^۳ گل و گلشن که بود غیربهار
 همچو گل ساغر صهبای مروق نکشند
 تا به پیشت همه چون بید معلق^۴ نکشند
 حمله‌گیری^۵ ترا کی ز کسی غم باشد
 هیز حمله است و گر حمله ز رستم باشد
 برتر از نخل و گل و سرو و سمن پایه تست
 هست پس خیز^۱ تو آن سایه که همسایه تست

همگان تو همه چابک ورنند و قچاق
دستیاران تو چون سرو همه بالا چاق
با حریف دغلت کشتی خصمانه خوش است
زدن او به زمین نغز و دلیرانه خوش است
چه غم از خصم کج اندیش هوایی داری
بر سر زوری و نیروی خدایی داری
یوسفی را که به نسبت تو بهشتش کردی
با تو گر دست فرو کوفت تو زشتش کردی^۲
مشت از طعنه به فولاد زند جا دارد
فتح^۳ بر قلعه بغداد^۴ زند جا دارد
شیوه خصم تو در معرکه ها بد روشی است
پیش کشی دشمنی خود را که خر پیشکش است
جان من اول فتح است و مترس از تک و تاز
بیضه کن مشت و بر آن گردن سختش بنواز
همه افتاده اطوار توایم ای سرور
می زند طور تو بر کوه و کمر، لنگ کمر
روی دستی مخور از چرخ که کارش بازیست
توی شاخی بز نش کار فلک گو تازیست^۵
همه رنگ و همه مکر و همه دیو است رقیب
بی سخن صورت گهواره دیواست رقیب
چه خوری غصه گردون و غم و تلواش^۶
قامت افراخته بنواز بریز کاسش^۷
مدعی گرچه خود آزار مراقی^۸ دارد
باب قصاب شکن گردن چاقی دارد
گر فلک با تو هماور شود در هر باب
زیر کاسش بز ن و نیست کنش همچو حباب
مدعی گرم تلاش نمکین خواهد شد
گر سر آویز شوی بهتر از این خواهد شد
چند در نالم از آن کوی و رقیبم در پی
سگکی های سر پی ز رقیبم تا کی
شیر غلتیده ز زور بت سیمین تن ما
شیر غلت است فن دلبر شیر افکن ما

= -
-
.
-
()
=
=
-
-

لطف كردي كه چو حلواست مرا، دست به چك
گرد خلق تو و طور تو شوم مقرضك

×××

اي وفا چند به ما سر الفت باشي
كنده پاي اسپران محبت باشي
همچوم معشوق عرب زاده جمالزاده سوار^۱
يك شتر غلت درستي و بغلگيري يار
همچو دستار كثيفي كه به پيچد ملا
به كلافه^۲ است فنت اي صنم حور لقا
كردمي باز كلاتش كه از او رفته حيات
بگذر از غير و چه ميخواهي از اين كهنه كلات
هيچ كه گوهر شهوار نماند در خاك
ز چه در خاك حريفی بدر آخوش چالاک
كمتر از كاكل خود نيستي اي شوخ دلير
بر سرش پيچ حريفانه دهانش برگرير
كلف^۳ چهره ماه است نشان دستت
روي دستي تو خورده است كه نازم شستت
بهتر است از همه فن گرد سرت گردیدن
دست برداشتن از پا به سرت پيچیدن
طرف بد^۴ مرو و روي متاب از هر باب
طرف نيك^۵ سخن هاي دلم را درياب
مدعي با تو سخن هاي بد و رد دارد
طرف نيك ندارد، طرف بد دارد
بدلي نيست ترا ز انكه تو شيراندامي
فكر بي جا چه كني بهر چه چندين خامي
كننده اش را بكش و بر سر خاكش انداز
بعد از آن شد مخالف كش و پاكش انداز
دل و جان را صنما هر دو يكي خواهي كرد
غير را در سر كويت سگي^۶
چه شود گر به مخالف رسي از يزداني
پاش برداري و برگرد سرت گرداني
در مخالف كه ترا گفت كه سر خواب بزن
كوه اگر بر سرت افتاد كمر تاب بزن
در مخالف ز حريف دغل آشفته مشو
پا به دور سرش انداز و بگردان و برو

تلخ و تند است ز چشمت نظري مي خواهد
 آسمان از نگهت نيم بري^۱ مي خواهد
 جان من خون به دل دشمن بد آيين كن
 به نوازش به زمين پا علمي رنگين كن
 خصم را كنده چو كردي ز غمش فارغ ساز
 دست را بر شكمش بند و به دورش انداز
 دست شويد ز حيات آنكه نگاهت يكبار
 بر سر سنگ محبت زندش گازروار^۲
 خصم تير آور^۳ اگر دم زند آماجش كن
 به زنش كفشكي و چكمه مرحاجش كن^۴
 هر كرا قوت بازوت ز هم در باشد
 پا نگیرد به جهان گر همه رستم باشد
 نه همين است جعل از غمت اي ملا داغ
 مي ربايي به فنون طعمه تو از چنگ كلاغ
 يخ مجو^۵ پوچ مگو، طعنه چون برف مزن
 اي مخالف تو همي راه رو و حرف مزن
 بسكه شربت زده از كاسه رندان همه جا
 شكم شيخ به عينه شده مشك سقا
 نيست ممكن كه تو ملا ز پي ملايي
 سر انبان دانش همه جهانگشايي

×××

مدعي ورزش بي جا چه كني؟ هيچي هيچ!
 چند باريك بريسي شدهيي پيلته پيچ
 شوخي از حد گذران گشت به شيخ و ملا
 خانه فقر بود، باب فقير مولا
 پير و برنا همگي عاشق و معشوق^۶ هميم
 همه گر در يتيم و همه گر مرد يتيم^۷

خانه ورزش ما هست علي رغم فلك
 سرزميني كه بود پاك تر از چشم ملك
 ورزش فقر بود روز و شبان در سرما
 خاك كشتي است همه بالاش ما بستر ما

بوریايي که از آن بوي ریا مي آید
کي سزاوار، به سر منزل ما مي آید
بوریا نيست به سر منزل ما در دسر است
بله از کيسه ما منزل ما پاک تر است
هست ما را ز جهان پاره لنگي به میان
آنهم از کهنه سوار است به جاي رندان
کر گرداييم ز غيرت دل ما پر پيچ است
پادشاهي جهان در نظر ما هيچ است
خانه ورزش ما جاي هوسناکان است
جاي پاکان بود اين منزل ناپاکان نيست
زورخانه است دلا چند گهي ماوا کن
به خرابات و مناجات رهي پيدا کن
هر چه کوبي در ارباب نعم گوید نيست
منزل ماست که بي در همه از پاکدليست
ما که با يك فتنی^۱ ساخته ايم و کينک^۲
به دادايي^۳ چه کشيم از فلک و پير فلک
چه بزرگي کني اي غير به ما سوخته ها
پيش ما نيست بزرگي به خدا غير خدا
نسرطاير^۴، به رهنمون چون دل و دين بگذارد
چقدر قوت دل بال پرستک^۵ دارد
اي که در عرصه کشتي فلک افتاده تست
فلک از روي ارادت دل و دين داده تست
مدعي را چه شود کشته کشتي سازي
روي ما را تو در اين فن به زمين نندازي
چه شود گر به زمين آري و در خاک کني
با فلک کشتي خصمانه خود پاک کني
همچو نقش قدمش خوش بنوازي چالاک
لنگ خاکی که دگر غير نخيزد از خاک

×××

پا بکش از صنم از بزم رنود و او باش
لنگ سرکش ز حريفان نخوري واقف باش
خنده اش بي خبر از هستي خود ساخت مرا
آخر آن شوخ به تنگ شکر انداخت مرا
بسکه ورزيده جور و ستم و بيداد است
همه جا با همه کس در همه فن استاد است

دشمنان را همه با خویش مؤلف دارد
طرفه دستي است که در فن مخالف^۱ دارد
می برد دل ز حریفان به نگاهی از دور
این حریفی است که دل می برد از خلق به زور
چه بهشتی است که آن شوخ غضبناک شود
از نگاهی بکشد کشتی ما پاک شود
غیر برگشت فغان زین سگک وارونه
فیل زور است مبارک بود این میمونه^۲

×××

شیخنا آمده‌ی بر سر کشتی. بشنو
گاو ریشند مشایخ تو چرایی دم گو
شیخ مرطوبی ما دنبه سستی دارد
گوسفندی است که انداز^۳ درستی دارد
شیخ را دلشده از بوسه چون قندش کن
اول ای دوست لواطش^۴ کن و پابندش کن
سفره برداشتن از شیخ نه آسان باشد
بهتر آن است که یخدان کش^۵ رندان باشد
پای بر کیست از این لوطی درگاه الله
که زمین فرش الهی است به نزد آگاه

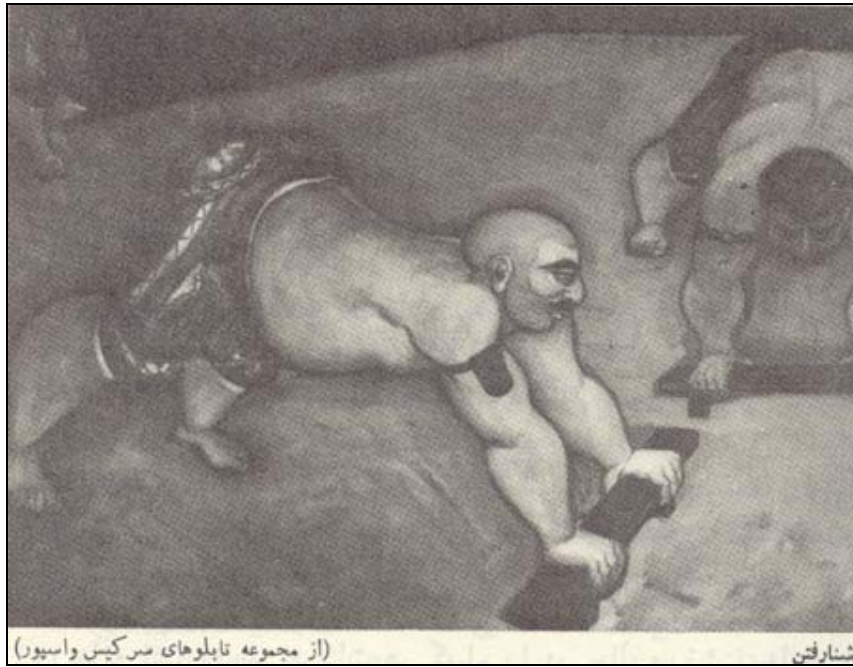
×××

بارالها! به حریفان خرابات نشین
که سوی اهل وفا از نظر لطف ببین
به رخت راهنما، این دل فریادی ماست
نالاه سوختگان مهدی ما، هادی ماست
چون ستاره ز نظر اشک وفا ریزانیم
چون گل صبح به کویت ز سحر خیزانیم
اعتبار دل ما در رخت از خواری ماست
زور ما نیست، به ورزش همه جا زاری ماست
ما مجرد صفتان، آینه روی توایم
همه عریان بدنان دلشده کوی توایم
بارالها، به خدا ما سگ کوی خودتیم
سگ کوی خودت و بنده روی خودتیم
استخوان ها که شکستیم به درگاه تو ما
گر سگ خویش نگویی چه بگویی حاشا
جامگاهيست^۶ ز انوار جمالت ناهید

يك كلاهي به سراپرده قدرت خورشيد
 بلبل از شوق تو تا بانگ خليلي بكشيد
 چهره گل به دل آتش نمرود بديد
 گاه ورزش همه دلداده رخسار تو ايم
 سنگ بر سينه زنان عاشق ديدار تو ايم
 لاله و گل به رهت ساغر غم ريزانند
 سرو و شمشاد به كويت ز سحر خيزانند
 اي تو متصود، چه در گنج و چه در ويرانه
 وي تو معبود، چه در كعبه چه در ميخانه
 پيش هر كس كف يارب بنموديم دراز
 در حقيقت بدمان جانب تو روي نياز
 در سر كوي تو ايم از هر كس كمتر تو
 شيني^۱ بسته زبانيم به خاك در تو
 همه حيرت زده عالم ادارك تو ايم
 با تن خاكي مسكين همه در خاك تو ايم
 فرش ويرانه ما اين دل ديوانه ماست
 خانه ما به سر كوي تو، سرخانه ماست^۲
 مشكل ما كه زجان و دل پر مشكل ماست
 هست در بند نيازت جگر بي دل ماست
 زخم امر تو به جان و دل رندان كاري است
 ما عرق ريز^۳ تو و حكم تو بر ما جاري است
 گنه از بنده و بخشيدن عصيان از توست
 بله، ستاري و ستاري رندان از توست
 درد و غيرت، تو به بي غيرت و بي درد مده
 ذلت مرد مده، عزت نامرد مده
 گرم خدمت به سر كوي تو در فرمانيم
 با دلي چاك تر از ابر فلك گريانيم
 سينه چاكان سر كوچه و بازار تو ايم
 ته ميداني^۴ نعمت خور ديدار تو ايم
 ما گدايان سر كوي تو ايم اي تو رحيم
 مفردانيم^۵ به درگاه تو اي فرد قديم
 نظر ما، همه بر لطف تو و رحمت توست
 دل و جان وقف سنوال كردم و منت توست
 روز محشر كه بدرد دل شيران ز صدات
 به كريميت كه لطف و كرمي كن به نجات
 اي درت قبله ارباب وفا، رحم نما

= -
 = -
 = -
 = -
 = -
 = -

که کند طوف سر کوی تو این بی‌سر و پا
تا بدانند که از بندگیت آگاهم
تا بخوانند همی حاجی بیت اللهم
چه شود از گل لطف ز ازل تا به ابد
ذره‌یی از کرمت بر من مسکین تابد
تا نجات از کرمت بنده‌نوازی ببند
خویش را در صف رندان حجازی ببند
تانب از کوی تو برگردد و تا زنده بود
بر در طاعت و اخلاص کمین بنده بود
ای زت ناله عشاق به عیوق^۱ شده
حسن و عشق تو به هم عاشق و معشوق شده
عندلیب از گل عشقت به چمن دیوانه
شمع شوق تو فروزان، به دل پروانه
ای نهان عش تو در جان نجات محزون
داغ سودای تو دیباچه جای مجنون
ای نمایان و هویداز تو الطاف عمیم
از رخ حاجی^۲ او از چهره چون ماه رحیم^۳
باز از این اسم چه شور ی به دل عام افتاد
کارم از دوست به تاکید قسم زان افتاد
اول ای دوست خدا را به سر یار قسم
پس به آن کاکل و آن طره طرار قسم
به سحر حیزی مهتاب و گل صبح بهار
به صفا بخشی پیشانی نورانی یار
به حریفی که بود روز به وضع اجلاف
شبه سیه مست چو شمشیر در آید ز غلاف
به مه مست شوی می به کسان زود دهی
به گل دشنه کشی چون شرر از جای جهی
به غم عشق که آن شوخ چرا در بند است
ز محصل متحصن که جریمه‌اش چند است
گاه در بند عسس، گاه به دام حکام
چون می صاف گهی در خم و گاه در جام
بسکه با هر دغلی بر سر جنگ آمده‌اند
کدخدایان محلات به تنگ آمده‌اند
آفرین باد به رندی که بخواند گاهی
و آورد یاد ازین گفته غم جانکاهی



(از مجموعه تابلوهای سرکیس واسپور)

شنارفتن

با مطالعه گل کشتی میرنجات و ملاحظه تصویر شماره (۴) و نوشته شاردن و ... به نظر می‌رسد - چنان که گفته شد - زورخانه همراه و همپایه دوره کمال و اوج مذهب تشیع این همزاد معنوی‌اش بعد از اسلام در دوره صفویه به بلندترین مرتبه اوج خود رسیده و باز با مطالعه این کتاب می‌بینیم بعد از این سلسله کم کم رو به فرود و قوس نزولی نهاده است. پس از صفویه اگر در دوره قاجاریه آوازه پهلوانان و آثار زورخانه‌یی به فراوانی به چشم می‌خورد از آن روی است که به زمان ما نزدیک‌تر است، و بر خلاف سابق که امروز و شئون مردم ساده مورد توجه بزرگان و خواص و اهل قلم نبوده و از آن عار داشته‌اند در این دوره ابتدا با ارزش‌گزار سیاحان غربی که به خصایص زندگی شرقی و مردم ساده علاقه داشتند و تصاویری از آن‌ها کشیده‌اند و بعداً با پیدایش دوربین عکاسی که صحنه‌هایی زنده ضبط کرده‌اند اسناد و اخباری زیادتر نسبت به زمان‌های دورتر برای ما بر جای مانده است. به خصوص که رجال و اشراف در اواخر دوره قاجاریه تحت تأثیر تحولات غرب، برای تظاهر به نودوستی و مردم‌گرایی به زورخانه‌ها روی آوردند و بعضی از آنها در خانه‌های خود زورخانه نیز دایر کردند و با اجیر کردن پهلوانی و مرشد سرخانه‌یی بر اعتبار زورخانه و اهمیت خود افزودند که به موقع از آن سخن خواهد رفت.

مؤید در مرتبه اوج بودن زورخانه در عصر صفویه تصویری است به شماره (۴) و در صفحه (۱۴۷) کع کارتنس نیبور دانمارکی در ۲۵۰ سال پیش از یک زورخانه مانده از عصر صفویه کشیده. این زورخانه با شکوه باستانی و تاریخی خود آن‌طور که این مولف پیشتر هم در کتاب «نقش پهلوانی و نهضت عیاری...» نوشته و به حدس بعد از حمله اعراب آن را جایگاهی مخفی دانسته به زیر زمین شباهت دارد.

کارستن نیبور برای آن که وضع یک یک ورزشکاران را در زورخانه نشان دهد حرکات هر کدام را در حال ورزشی خاص با وسیله‌یی خاص، انفرادی نه دسته‌جمعی که این مقصود را تأمین نمی‌کند - با کهنه سوار (مرشد) و ضرب‌گیر و تنبور زن و اسباب و اعمالی که دیگر دیده نمی‌شود تصویر کرده است.

در کتاب رسم التواریخ، نام و عنوان و شغل بسیاری از پهلوانان عهد شاه سلطان حسین آورده شده که در مقایسه از نظر ترکیب‌بندی با نام و عنوان و شغل پهلوانان دوره قاجاریه تفاوتی جالب دارد.

مؤلف کتاب رسم التواریخ عمدی از این پهلوانان را جزو بدکارها قلمداد کرده که علت آن را باید مربوط به شرایط انحطاط اجتماعی پایان دوره صفویه دانست. متأسفانه هم نام ایران پهلوانان و هم نام پهلوانان و عیاران جوانمرد و فتی و پیرو مکتب فتوت بدون تفاوت و تقسیم‌بندی یکجا در هم نوشته شده که در حقیقت ای نمودار آن است که در مرحله انحطاط اجتماعی تر و خشک و گناهکار و بی‌گناه همه دچار یک سرنوشت شده و با هم می‌سوزند. چنان که مؤلف رسم التواریخ نام و مشخصات و عناوین همه را با هم یکجا به شرح زیر آورده است:

ذکر اسامی پهلوانان و زبردستان و گردان شب رو، عیار، مکار، طرار، خونخوار، چالاک، چابک، و چست و بی‌باک آن زمان از هر قوم و قبیله

پهلوان حسین ماربانی	ندر محمد بیگ خویی
محمد غلاف‌گر لبنانی اصفهانی	فتح الله بیگ گنجی
زنگنه شیخ علی خانی	محمود خان بیگ دربندی
امیر محمد سمیع کارخانه آقاسی	افر آسیاب بیگ نخجوانی
گنجعلی خانی	بیژن بیگ شقاقی
دایی ظهیر الدین هفت شویی	ملا باقر دیو سفید اصفهانی
دایی کثیر هفت شویی	علی عسکر بیگ طوقچی باشی
حمد شریف اونچی باشی لبنانی	حاجی عشور لر شیروانی
غلام علی بیگ آنالو	امیر شمس الدین گنجعلی خانی
سلطان محمد بیگ ارشلو	قادر بیگ نجف آبادی عرب
آدینه قلی بیگ تخماق لو	پهلوان حسین شیر سبیل
حسن علی بیگ بیات	گنجعلی خانی
محمد خان ارومیه	محمد بیگ عطار باشی لبنانی
نجف قلی شاملو	عون الله بیگ قزوینی
ندر قلی بیگ قرخلو	قنبر علی بیگ رشتی
اسماعیل خان ولد حاجی علی خان	گلایه آقا قوالو
سجاده‌دار باشی	علی قلی آقایی قباخلو
حسین علی بیگ کردجان بگلو	رشید بیگ دوالو
جعفر قلی بیگ تبریزی	خنجر بیگ چیشلو
یار محمد بیگ شیروانی	بهادر بیگ لکزی
شیر علی بیگ مراغی	صفدر بیگ ذوالقدر
الله ویردی بیگ بادکوبه‌یی	یکل گلدی بیگ قورد
برزو بیگ دملی	محمد ولی بیگ محمد حسنی
گرگین بیگ شماخی	ناهد بیگ بلوچ
بهرام بیگ اردبیلی	فیض الله بیگ طالش
داراب بیگ بلخی	سلیم بیگ قراباغی
عمر آقا بیگ هراتی	محمود علی بیگ جهانشیر

شیر محمد کابلی
شهباز بیك کرمانی
رستم بیك سیستانی
غضنفر بیك بهبهانی
بهرام علی بیك نیشابوری
صفور بیك طوسی
عرب بیك ترشیزی
محراب بیك بوجنوردی
فرامرز بیك خوشانی
قلیچ بیك کلاتی
یار علی بیك بندری
حسین یار بیك کمری
محمد باقر بیك نهاوندی
الله یار بیك شوشتری
محمد جعفر بیك حویزمی
صمد بیك طهرانی
شهباز بیك همدانی
طهمورث بیك کزازی
جعفر علی بیك کرمانشاهی
پیرویس بیك بروجردی
شاهپور بیك فیلی
نور محمد بیك کاشانی
مظفر علی بیك قمی
اسدالله بیك مازندرانی
کر معلی بیك لاهیجی
علی مدد آقای عضدالو
داراب بیك افشار
سعید بیك قرآزلو
ذوالفقار بیك عثمانلو
نور علی بیك برکشاطی
حمید خان بیك قشقایی
محمد رحیم بیك بوالوردی
محمد رضا بیك گرایلی
شمشیر بیك قرآبیات
فضل الله قرآباغی
مضراب بیك خمسه یی
علی مردان چهار لنگ
توشمال کریم زند بکله
صفر بیك مافی
دوست علی بیك کارخانه
عباس علی بیك زوله

نصیر آقای هفت لنگ
سلطان علی بیك زند هزاره
سهراب بیك نانکلی
پیرجان بیك بوالحسنی
سعید بیك شکی
غلامعلی بیك ایروانی
عثمان قلی بیك قندهاری
مقصود علی بیك خراسانی
محمد تقی بیك یزدی
حیدر بیك کهگیلویه
رضا قلی بیك مشهدی
رحمان بیك قاینی
قزلباش بیك کیوان آبادی
ترخون بیك درگزی
هرمز بیك تربتی
صندل بیك نسا ابیوردی
هشام بیك سه دوزهی
خدایار بیك قلچهی
خسرو بیك دامغانی
محمد مؤمن بیك آسترآبادی
جعفر بیك قمشه
برات علی بیك کراچی
شاهوردی بیك جرقویه
اسفندیار بیك زمانی
سمندر بیك چهار محلی
رستم بیك فروشانی
زبردست بیك فریدنی
رحمان بیك گزی
علی بیت هداوند
شوکت علی بیك خضر
امام وردی بیك کوکلان
عثمان بیك درانی
عبدالملك بیك قلچهی
ولی محمد بیك سمنانی
دلاور بیك کردستانی
محمد علی بیك بیلدر باشی خلج
محسن بیك سمیرمی
شیر محمد بیك لنجانی
زال بیك تبرکی
داراب بیك قهابی
طهماسب خوزانی

جعفر علي بيك ورنسفاد راني
گودرز بيك حبشي
مير ابراهيم بيك برخواري

قربان علي بيك با جلان
بهرام علي عبدالملكي
سبحان علي بيك يموت
عمر بيك عيماق

و امثال اينان كه ذكر اسامي ايشان باعث طول كلام مي شود كه هر يك از ايشان در پهلواني و زبردستي و رزمجويي مانند رستم، زال و گودرز و گيو و فرامرز و بيژن و قارن بوده اند و آن سلطان جمشيد نشان، در تشبيه ايشان عاجز بود. به سبب آنكه از كان دولت ايشان را حمايت و اعانت مي نمودند و هر كار ناصوابي كه از ايشان مي شد به همين علت به سياست ايشان نمي توانست پرداخت و عنان اختيارشان را از كف رها نموده و بر دوش ايشانت انداخته».

همچنين مؤلف كتاب رستم التواريخ درباره پهلوانان قرن دوازدهم دوره كريم خان زند مي نويسد: ديگر آنكه در آن ايام پهلوانان و كشتي گيران بسيار بوده اند كه هر يك به نيروي سرپنجه و قوت بازو چنار ده ساله را از زمين برمي كنند و تا به آهن رامانند موم از هم پاره مي نمودند و به زير انگشت سكه را از درهم و دينار محو مي نمودند و صد من بار بر دوش مي گرفتند و از منزلي به منزل ديگر مي بردند مانند: پهلوان حسن، پهلوان كبير پهلوان باشي پايخت سلطاني، پهلوان آقاي لندره دوز، پهلوان صالح و اين چهار پهلوان اصفهاني بوده اند و در همه بلاد ايران امثال اينان بسيار بوده اند كه بختي (شتر خراساني) مست در دست ايشان مانند بزغاله شيرخوار و فيل منگلوسي از حقارت نزد ايشان چون قرمل (شتر دو كوهانه) خوش اطوار بوده.

در مدح پهلوان كبير و پهلوان آقا گفته:

نديده است چشم فلک در جهان

به ماننده آن دو نر پهلوان

به فر و به شوکت به نيروي زور

به اخلاق و آداب اندر امور

كبير گزين و مير آقاي خاص

كه بر اين دو، نيروست را اختصاص

از پهلوانان او آخر قرن دوازدهم بايد از پهلوان كلب علي آقا قاجار نام برد. اين پهلوان در حضور محمد حسن خان قاجار با پهلواني به نام عثمان بهادر كه معروفترين و بزرگترين پهلوانان امپراتوري عثماني بود كشتي گرفت و او را به فن كله كوب به سختي شكست دارد.



(از مجموعه تابلوهای سرکیس واسپور)

کبادزدن

در قرن سیزدهم، در دوره قاجاریه با نام پهلوانان بسیاری برخورد می‌کنیم که راجع به شرح احوال هر یک از آنان باید در کتاب دیگری به تفصیل سخن گفت. معروفترین پهلوان دوره فتحعلی شاه پهلوان شریف چاله میدانی بود و در خبر است که با پهلوانی فرانسوی در زورخانه کشتی گرفته و او را به زمین زده است. از بزرگترین پهلوانان دوره محمد شاه باید از پهلوان عسکر یزدی و پهلوان محمد مازار یزدی نام برد.

نامدارترین پهلوانان دوره ناصرالدین شاه تا برسد به پایان سلسله قاجاریه عبارتند از:

- | | |
|-----------------------------|---------------------------|
| پهلوان حاجی رضا قلی | پهلوان شعبان سیاه قمی |
| پهلوان تقی سرابی | پهلوان ابراهیم یزدی بزرگ |
| پهلوان اکبر خراسانی | پهلوان حبیب مراغی |
| پهلوان جعفر کرمانشاهی | پهلوان اکبر قاپچی کاشانی |
| پهلوان کاظم دباغ کاشانی | پهلوان میرزا طارم اصفهانی |
| پهلوان نعمت الله خراسانی | پهلوان حسین سرابی |
| پهلوان مهدی کلاه دوز کاشانی | پهلوان حمزه کاشانی |
| پهلوان رضا گرجی کاشانی | پهلوان حسین ماست بند |
| پهلوان بخش قزوینی | پهلوان ابوالقاسم قمی |
| پهلوان حسین گلزار کرمانشاهی | پهلوان حسین کله پز (قمی) |
| پهلوان محمد عبدل (یزدی | پهلوان صادق قمی |
| کوچک) | پهلوان اصغر نجار |
| پهلوان یوسف سیستانی | پهلوان ابوالقاسم ارکی |

پهلوان علي ميرزاي همداني	پهلوان اسماعيل كلاه مال
پهلوان اكبر كاشي	پهلوان رمضان بابا تهراني
پهلوان عبدالله كلاه دوز	پهلوان عبدالله تبريزي
پهلوان فرج كاشاني	پهلوان ميرزا باقر در اندوني
پهلوان آقا سيد محمد علي مسجد حوضي	پهلوان رضا قلي جماروني
پهلوان فريدون قفل ساز	پهلوان صفر كرمانشاهي
سبزواري	پهلوان ميرزا امير اعظم
پهلوان حاج علي رستم آبادي	پهلوان حاج حسين سيد حسن رزاز
پهلوان مهدي خان سيف الملك	پهلوان حاج محمد صادق بلور - فروش
پهلوان حسام السلطان (زورگر)	پهلوان حسين مينويي قمبي (زورگر)
پهلوان سيد تقوي كمالي قمبي	

شرحي بر چند تصوير و عكس

در اين كتاب - چنان كه گفته شد - از تاريخ زورخانه به طور اعم و از تاريخ هر يك از آثار و ابزار ورزشها و فرهنگ و ديگر ويژگيهاي آن به طور اخص سخن رفته و هر مورد به موقع ترتيب در جاي خود آمده يا خواهد آمد. اکنون در اینجا نوبت سخن نیز از زورخانه در دوره قاجاریه است.

جواز تنكه يا تنبان كشتي پوشیدن پهلوانان ميرزا بيك كاشي (۱۰۸۱ هجري) در زمان شاه سلطان سلیمان صفوي و تنبان كشتي پوشیدن كلب علي آقاي قاجار براي كشتي با عثمان بهار در حضور محمد حسن خان قاجار نمودار ادامه جريان رسوم زورخانه‌يي از دوره‌يي به دوره ديگر است.

آثار زورخانه از زمان قاجاریه به انگیزه آشکار شدن اهمیت و ارزش واقعي مردم در برابر اشراف و توجه سياحان خارجي به تمدن و فرهنگ ايران كم كم توسط صاحبان قلم و عقلاي ملت هم در كتابها راه پيدا مي‌کند. از جمله تصويري از زورخانه به شماره (۵) در صفحه (۱۴۸) از يك جنگ خطي مي‌بينيم كه در اواخر زمان فتح علي شاه قاجار به خط ميرزا اسدالله خان نوه حاج ميرزا ابراهيم خان شيرازي صدر اعظم وقت نوشته شده است.

در اين تصوير مي‌بينيم كه زورخانه همان مشخصات امروزي را دارد. گود، سردم، آتشدان روي سردم، شنا و تخته شنا، ميل و بر شانه گذاشتن آن پيش و يا بعد از حرکت، مشتال كردن به وسيله مشتالچي، سرشاخ شدن، به پاداشتن تنكه هاي كشتي، بر سر يا بردوش گرفتن لنگ در حال ايستادن کنار گود و مرشد روي سردم با طبلي كه ضرب مي‌گيرد.

اما همين تصوير در سنجش با تصوير ديگري از زورخانه زمان صفويه يا نزديك به آن كه در دست است به ما توجه مي‌دهد كه زورخانه زمان فتح علي شاه مقدار زيادي از ويژگيهاي خود را نسبت به زمان (پيشتر) دوره صفويه از دست داده و در آن ديگر از تخته شلنگ و مرد تبورزن همكار ضرب گير و عملياتي مثل رودست كاري خبري و اثري نيست. با وجود اين چون به دوره اوج و كمال زورخانه (دوره صفويان) نزديكتر است هنوز صفا يا غرفه هاي دوره گود و كهنه سوار را در آن مي‌بينيم كه همينها هم بعداً تا برسد به زمان ما باقي نمانند و منسوخ مي‌شوند.

این دو مورد (در تصویر مانده از زمان فتحعلیشاه) یعنی کهنه سوار و غرفه ها یا صفه های دور نشان می‌دهد زورخانه همانطور که نسبت به دوره صفویه، باز هم از دویست سال پیش به این طرف (یعنی زمان ما) رفته رفته سیر نزولی طی کرده است. این دو مورد یکی کهنه سوار است که در این تصویر می‌بینیم کنار ضرب گیر نشسته و به زورخانه و ورزش و کشتی دو ورزشکار وسط گود نظارت می‌کند و دیگر از لحاظ ساختمانی با غرفه های دور گود اصالت زورخانه را همچنان محفوظ مانده، نشان می‌دهد.

شکل زورخانه زمان صفویه نسبت به قدیمترین جاهای زیر زمینی نوع خود باز از اصالتی زیادتر برخوردار است. تصویر این زورخانه به شماره (۴) در صفحه ۱۴۷ این کتاب که در سفرنامه کارستن نیبور دانمارکی چاپ شده و مربوط به دوره زندیه و مانده از روزگار صفویه وضع زورخانه های حدود سیصد سال پیش یعنی دوره صفویه را مجسم می‌کند.

در غرفه سمت چپ این تصویر مردی دراز کشیده در حال سنگ گرفتن است. در غرفه رو به رو مشتمالچی ورزشکاری را مشتمال می‌دهد و مرد دیگری نزدیک آنها نشسته غلیان می‌کشد. در غرفه سمت چپ کهنه سوار (مرشد) را می‌بینیم که میان ضرب گیر و تنبور زن نشسته و عملیات ورزشکاران را نظارت می‌کند. آن که سمت راست کهنه سوار نشسته ضرب گیر و آن که سمت چپ او، تنبور زن است.

معلوم است نقاش ورزشکاران را نه در حال یک ورزش دسته جمعی که همه هماهنگ به ضرب و تنبور، با یک ابزار ورزش کار می‌کرده‌اند بلکه به منظور بهتر نمایاندن تمام حالات و وضع‌های عملیات ورزش باستانی، ورزشکاران را در حال فعالیت‌های انفرادی با ابزار ورزش‌های گوناگون تصویر کرده است.

جلو غرفه (صفه) سمت راست یکی تازه وارد گود شده در حال بوسیدن کف گود است. دو نفر تخته شلنگی را در میان گرفته یکی به آن پشت داده تا تکیه گاه دیگری باشد که بر آن سرازیر روی دست شنا می‌رود. یک نفر هم نزدیک آن‌ها لب گود در حال پای زدن است. وسط گود یکی شنا می‌رود و یکی میل می‌گیرد و یکی نرمش و یکی رو دست کاری (بالانس) می‌کند. گوشه سمت چپ غرفه دو نفر سرشاخ شده‌اند. جلو غرفه سمت چپ یکی شنای پیچ می‌رود و یکی هم در گوشه شلنگ تخته می‌زند.

یک عکس جالب هم به شماره (۶) در صفحه (۱۴۹) از یک مهندس آلمانی به نام ارنست هولتسر دیده می‌شود که در سال ۱۸۶۳ در ایران جزو مأمورین ایجاد خط تلگراف سراسری بود. در این عکس دیده می‌شود که ورزشکاری به پشت دراز کشیده و دو سنگ را برای برداشتن و گرفتن بالای سر در دست گرفته و ورزشکاری دیگر زانو به زمین گذاشته و دستها را به کمر زده و خود را جلو دوربین عکاسی گرفته جلو این ورزشکار دو میل گورگه برای گرفتن آماده شده و به پای هر دو آنها تنکه کشتی است.

اوضاع زورخانه و فعالیت‌های پهلوانان

در دوره قاجاریه

از دوره فتح علیشاه می‌شنویم که پهلوانانی به نام شریف چاله میدانی که پهلوان پایتخت و صاحب باز و بند بوده گذشته از زورآزمایی‌های میدانی در حضور پادشاه، کشتی‌های فراوانی در زورخانه گرفته و هنرهای فوق‌العاده‌ی نیز از خود نشان داده است.

مشهور است در زمان فتح علی شاه یک پهلوان و زورگر فرنگ که گویا فرانسوی بوده برای قدرت نمایی به ایران می‌آید و ادعا می‌کند که می‌تواند با بزرگترین پهلوان ایران

کشتی بگیرد. پهلوان پایتخت او را به زورخانه دعوت می‌کند. پهلوان فرانسوی دعوت پهلوان شریف را پذیرفته به زورخانه می‌آید.

پهلوان شریف پس از انجام ورزش و دعا روی به پهلوان فرانسوی کرده و به وسیله دیلماج به او می‌گوید اگر کشتی می‌خواهد لخت شده توی گود بیاید. اما پهلوان فرانسوی که بدن نیرومند و حرکات چابکانه حریف را هنگام ورزش دیده بود از کشتی در زورخانه سرباز می‌زند. قرار زورآزمایی در میدان عمومی و هوای آزادی می‌گذارد. روزی مطابق این قرار دو پهلوان در حضور شاه با هم روبه‌رو شده و کشتی می‌گیرند. پهلوان شریف دقیقه‌ی طول نمی‌کشد که حریف را از زمین کنده و به سختی با پشت به زمین می‌زند.

در دوره قاجاریه رسم کشتی گرفتن پهلوانان در حضور پادشاه که از زمان اوکتای قان دوباره به تقلید از شاهنشاهان پیشتر ایران برقرار شده بود همچنان ادامه می‌یابد.

این کشتی گرفتن‌های میدانی که یکی از هدف‌های ورزش‌های زورخانه‌ی بوده و آن پهلوانان معروف که از دورترین زمان در حضور شاهان کشتی می‌گرفته‌اند، بی‌گمان سر منشائی سواری گود و خاستگاهی جز زورخانه و ابزار ورزشی غیر از کباده، تخته‌شنا، میل، سنگ و تخته‌شلنگ نداشته‌اند.

میدان را در دوره قاجاریه برای انجام کشتی و مبارزه پهلوانان، باید مانند گذشته‌های دور، آزمایشگاه نهایی ورزش‌های زورخانه‌ی دانست که پس از پشت سر گذاشتن مراحل کار دیدگی و ورزشی حاصل می‌شده است.

زورخانه در دوره قاجاریه در سراسر ایران تنها مرکز ورزش‌های کشتی و پهلوانی بود. تا نزدیک اوایل این سلسله کهنه سواران یا مرشدها غیر از ورزش به جوانان بنابر اصول آیین فتوت (جوانمردی) حسن اخلاق، گذشت، راستی، پرهیزگاری، فداکاری آموزش می‌دادند. در نتیجه ورزشکار مطابق آیین فتوت این آیین باستانی و اهورایی ایران هم به خصال عالی انسانی و هم به نیروی بدنی و ورزشی و چالاکي آراسته می‌شده.

چون تا پیش از انقلاب مشروطه مراجعی برای رسیدگی به دعوی مردم وجود نداشت و دستگاه صلاحیت‌داری هم نبود، تا بتواند در برخوردهای میان مردم مداخله کند و مانع زورگویی و تجاوز افراد به یکدیگر گردد، ورزشکاران زورخانه دیده و عیاران و پهلوانان و کهنه سواران در مقام این مرجعیت قرار داشتند و در موارد بسیار از بروز تجاوز از طرفی به طرف دیگر جلوگیری کرده و حافظ حدود و حقوق، عدالت و ناموس در میان مردم بودند.

عزت و احترام این گروه نزد مردم سبب شده بود که زورخانه همچنان در تمامی شهرها وجود داشته باشد و جوانان به آن نیز روی آوردند به خصوص به علت اهمیت هر شهر در بعضی بیش از جاهای دیگر زورخانه پیدا شده بود. از کثرت و قلت تعداد پهلوانانی که از هر شهر برخاسته‌اند به کم یا زیاد بودن تعداد زورخانه در آن شهر می‌توان پی برد. روی این ضابطه به نظر می‌رسد بیش از هر جا به ترتیب در قم، کاشان، تهران، یزد، مشهد، قزوین، همدان، تبریز، کرمانشاه، مراغه، سبزوار و سراب زورخانه رواج داشته است.

به نظر می‌رسد در دوره قاجاریه، در وهله اول، بنیه زورخانه‌های یزد از نظر کیفی در پروراندن پهلوانان بزرگ بیش از دیگر شهرهای ایران بوده چنانکه پهلوان عسکر یزدی و پهلوان محمد مازار در زمان محمد شاه قاجار و پهلوان ابراهیم یزدی بزرگ و پهلوان محمد عبدل در زمان ناصرالدین شاه از این شهر برخاسته‌اند.

در زمان ناصرالدین شاه کیفیت زورخانه‌های قم از یزد هم پیش می‌افتد. در این خصوص در مراحل بعد باید از کاشان و تهران یاد کرد.

از زمان محمد شاه جنب و جوش براي احراز مرتبه پهلواني پایتخت شدت مي يابد. چنانکه پهلوان عسکر يزدي به منظور بر آورد نيروي حريفي به نام پهلوان حسين نعلبد که قرار بود در تهران در حضور شاه با او کشتي بگيرد به قزوین مي رود و با کسان ديگري براي رسيدن به مرتبه پهلواني پایتخت و از ميدان به در کردن پهلوان عسکر دسيسه کرده در حمام در چشم او زرنیخ مي ريزند.

آيين زورخانه در دوره قاجار به در آراستگي پهلواني با جلوه زيادي به چشم مي خورد. در آغاز دوره ناصر الدين شاه پهلوان حاج رضا قلي پهلوان پایتخت هميشه هنگام کشتي ورزش تنکه آينه به پا مي کرد. اين تنکه از همان شلوار هاي کشتي است منتهي روي پيش کاسه (زانو) هاي آن آينه تعبيه شده بود. تنکه آينه را پهلواني به پا مي کردند که مي دانستند با هر چند نفر که کشتي بگيرند همه را همان سر پا به زمين مي زنند بي آنکه زانويشان به خاک برسد. بارها پهلوان حاج رضا قلي با چنين شلوازي (تنکه آينه) در گود زورخانه ها حتي کشتي دور گرفته و همه را انداخته بود بي آنکه زانو هابيش به خاک برسد.

تعريف مي کنند که پهلواني از خراسان به عزم کشتي گرفتن با پهلوان حاج رضا قلي وارد پایتخت مي شود. پهلوان حاج رضا قلي نزد اندرزگر خود که کهنه سوار ي سالخورده بوده مي رود و از او راهنمايي مي خواهد. آن کهنه سوار که گویا حاج دايي نام داشته مهلت مي خواهد و براي بر آورد پهلوان خراساني به ديدن او که در زورخانه دانگي ورزش مي کرده مي رود و پس از ملاقات مجدد با پهلوان حاج رضا قلي به او مي گوید که حريف خيلي نيرومند است و از پس او بر نخواهد آمد و توصيه مي کند پولي بدهد و خلاص شود. حاج رضا قلي پهلوان خراساني را به خانه خود دعوت مي کند و پس از پذيرايي و دادن پول و هدايي از او پيمان مي گيرد که با هم کشتي نگیرند و قرار مي شود پهلوان خراساني با آن پول به کربلا برود.

رقبا و بدخواهان پهلوان حاج رضا قلي از اين قرار آگاه شد و پهلوان خراساني را از حفظ پيمان منصرف کرده و مي گویند اگر حاج رضا قلي به برتري برخورد مطمئن نبود چنين مايه يي نمي گذاشت. پهلوان خراساني به وسوسه بدخواهان از پيمان خود سر باز مي زند و پول و هدايي پهلوان حاج رضا قلي را باز مي گرداند و ادعاي کشتي با او را از سر مي گيرد.

اين بار چون حاج رضا قلي نزد مرشد خود براي چاره انديشي مي رود، مرشدهش به او مي گوید برود و کشتي خود را بگيرد و خاطر جمع باشد که او را شکست خواهد داد. حاج رضا مي پرسد چطور؟ کهنه سوار (مرشد) جواب مي دهد چون او پيمان خود را شکسته است.

قرار کشتي دو حريف در زورخانه سنگلج که محل ورزش پهلوان حاج رضا قلي بوده گذاشته مي شود. عده يي از رجال و جمعيتي از اهل زورخانه ها در روز مقرر در آن زورخانه حضور مي يابند. ورزش و بعد از آن دعا پايان مي گيرد. دو حريف فرو کوبيده درگير مي گردند. پهلوان خراساني به خاک مي رود. پهلوان حاج رضا قلي به صد کنده کشيدن شصت پاي او را محکم مي گيرد و هر دو شروع به کشيدن مي کنند، به شدتي که شصت پاي حريف خراساني کنده و خون ب کف گود روان مي شود پهلوان خراساني عجز آمده مريزاد مي گوید و به شکست خود اقرار مي کند.

اغلب کشتي هاي آزمائشي در گود زورخانه گرفته مي شد و به ندرت اتفاق مي افتاد به پيشهاد پهلوان باشي يا فرمان شاه ناگهان در ميدان انجام گيرد.

هنگامي که پهلوان شعبان سياه پيدا شد، پهلوان حاج رضا قلي پس از سنجش نيرو و آزمودگي خود با آن جوان تازه نفس راضي نشد که ضمن يك کشتي ميداني از او شکست

خورده و از میدان بیرون برود. از این روی چاره کار در آن دید که با ترتیب يك دور کشتی در زورخانه، آزمایشی از حریف به عمل آورد.

روزی طبق دعوت و قرار قبلی شعبان سیاه را در زورخانه سنگلج با ورزیده‌ترین و کارآزمودترین دست پروردگان خود برای کشتی رو در رو کرد. پس از انجام ورزش و دعا حاج رضا قلی که خودش لخت نشده و بالای گود ایستاده بود به حریف گفت که اگر همه ورزشکاران توی گرد را ببندازد چنان است که او را انداخته است. پهلوان شعبان سیاه را به محض شنیدن این سخن به میان گود قدم پیش نهاد و از آنجا که به برتری خود اعتماد داشت گفت که همه حریفان را با فن «توشاخ» به زمین خواهد زد.

حریفان به نوبت یکی پس از دیگر پیش آمدند و هر کدام بی‌درنگ با فن پیش گفته زمین خورده و خود را کنار کشیدند. چون آخرین نفر هم که از همه نیرومندتر بود با همان فن شاخ شکست خورد، پهلوان حاج رضا قلی او را تحسین کرد و شایستگی‌اش را ستود. آنگاه بازوبند پهلوانی پایتخت را از دست خود باز زد و به شعبان سیاه داد و او را پهلوان پایتخت اعلام کرد.

ورزش زورخانه‌یی از این شعبان سیاه هم اعجوبه‌یی ساخته بود. تعریف می‌کنند در یکی از کشتی‌های که در حضور ناصرالدین شاه با حریفی به نام پهلوان اسد خیر الله داشت، در حین کشتی يك کف گرگی به حریف زد و برگشت و به نشانه پایان کشتی به شاه تعظیم کرد. شاه گفت هنوز که نخورده، او جواب داد قربان خورده، هنوز حرف شعبان تمام نشده بود، حریف که پس پسکی می‌رفت نقش زمین شد.

داستان پیدا شدن پهلوان ابراهیم یزدی از این قرار است: که چون حاج حسن بدافت پهلوان باشی دربار با پهلوان شعبان سیاه مخالف بود درصدد برآمد تا حریفی پیدا کند که بتواند او را از میدان به در کند. به دنبال این مقصود به شهرهای پهلوان خیز مسافرت و از هر زورخانه‌یی دیدن کرد. تا اینکه در یزد نشان جوانی به نام ابراهیم حلاج را به او دادند. حاج حسن به دکانی که ابراهیم کار می‌کرد رفت. جوانی دیدتومند، سنبر بازو، کشیده قامت به اندازه دو متر با چنان صولتی که به قول معروف چشم روزگار همانند او را کم دیده بود.

حاج حسن از او پرسید برای این کار هر روز چقدر مزد می‌گیرد. گفت: يك عباسی. پیشنهاد کرد آیا حاضر است برای او کار کند و روزانه دو عباسی مزد بگیرد ابراهیم پرسید آن چه کاری است؟ حاج حسن گفت ورزش. او گفت که ورزش که کار نشد. حاج حسن گفت: اگر ورزش برای کسی کار نشود برای او هست. ابراهیم قبول کرد. مشتبه و کمان پنبه زنی را زمین گذاشت و همراه حاج حسن رفت.

حاج حس ابراهیم را به زورخانه برده پس از آزمایش نیروی بدنی او، دریافت آن کس را که می‌جسته یافته است. گرچه یزدی از دوازده سالگی برای رفع پادرد خود به تجویز پزشکان شروع به ورزش کرد گاه کشتی‌هایی هم گرفته بود ولی هیچگاه به تمرین مداوم آنها زیر دست يك استاد به قصد پهلوان شدن نپرداخته بود.

ابراهیم روزی دو عباسی می‌گرفت و به کشتی و ورزش و آموختن فن ادامه می‌داد تا اینکه به مرتبه‌یی رسید که توانست همه پهلوانان یزد را به آسانی زمین برند. حاج حسن به تهران آمد و به آگاهی شاه رساند که در یزد برای شعبان حریفی پیدا کرده و اجازه فرمایند که برای کشتی با او به تهران بیاید. شاه موافقت کرد. یزدی به تهران آمد و در کشتی اول در حضور شاه از شعبان شکست خورد و به یزد بازگشت. حاج حسن از او ناامید نشد و پس از چند سال دوباره به سراغ آن غول نیرو رفت و او را در زورخانه آن قدر تمرین داد که دیگر به شکست ناپذیری‌اش مطمئن گشت.

بار دیگر بنا به پیشنهاد او یزدی و شعبان سیاه در حضور شاه کشتی گرفتند و پس از دقیقی درگیری یزدی شعبان سیاه را به فن سرزند پی به زمین زد و او را از میدان به در کرده و خود صاحب بازوبند پهلوانی شد.

یزدی با پهلوان بسیار نیرومند دیگر معروف به پهلان ابراهیم سیستانی در حضور شاه کشتی گرفته او را به سختی شکست می‌دهد. آن پهلوان که زمین خوردن خود را باور نمی‌کرد. ادعا نمود که در زورخانه یزدی را خواهد انداخت. یزدی همانجا اعلام کرد که حاضر است زانوهای خود را به زمین گذاشته بی‌آنکه سرپا بلند شود حریف را مغلوب کند.

این کشتی در زورخانه خرقانی‌ها با حضور نماینده شاه حاجب الدوله و جمعی از رجال واقع شد. پس از ورزش یزدی مطالب گفته خود با زانوهای روی زمین گذاشته با پهلوان سیستانی در کشتی گشود. حریف می‌کوشید تا به فنونی یزدی را از پشت بیندازد و پی در پی هیکل خود را روی سینه یزدی می‌انداخت و فشار می‌آورد. چندان نکشید که یزدی از او زیر گرفت و بالای سر بلندش کرد و بار دیگر حریف را کف گود خاک کرد. برای این پیروزی پهلوان یزدی را از آن زورخانه با طبق‌های آراسته به چهل چراغو لاله و سلام و صلوات به دربار بردند.

روزی پهلوان یزدی در زورخانه سقاخانه نوروخان پس از انجام ورزش رو به دور کرد و پرسید: «چه کنیم؟» جوانی با هیئت پهلوانان از کنار گود گفت: «کشتی» یزدی نگاهی تحقیرآمیز به او انداخت و گفت: «ترا چه به کشتی. برو بالا از گود». این جوان پهلوان اکبر خراسانی بود که آوازه او از پیش به تهران و به گوش یزدی هم رسیده بود.

چرا که اکبر پیش از ورود به تهران، به محض رسیدن از راه خراسان در حضرت عبدالعظیم اقامت کرده بود. آن وقت‌ها، روز جمعه، پهلوانان و نوچه‌ها و نوخاسته‌ها هم به نیت زیارت و هم برای ورزش به حضرت عبدالعظیم می‌رفتند.

پهلوان اکبر در چنان روزی به زورخانه آنجا رفته و لخت شده، وارد گود می‌شود. آن روز اتفاقاً عده‌ای از بهترین کشتی‌گران و پهلوانان در گود بودند. اکبر با آن‌ها ورزش کرد. پس از پایان ورزش و دعا به طلب کشتی قدم به میدان گود گذاشت و دست به سوی نفر اول دراز کرده و تا نفر آخر را یکی پس از دیگر به زمین زد. این دور کشتی او با چنان مهارت و سرعتی انجام گرفت که آوازه آن قبل از ورودش به تهران به گوش همه رسید، به همین سبب پهلوان یزدی هم او را می‌شناخته اما در آن برخورد به روی خود نیاورده بود.

از این رو پهلوان اکبر خشمگین از زورخانه یزدی بیرون رفت و ادعای کشتی خواستن خود را از پهلوان یزدی در تمامی زورخانه‌ها پراکند و با دادن پیغام‌ها و متوسل شدن به واسطه‌ها سرانجام توانست نظر یکی از رجال مخالف پهلوان یزدی به نام حاجب الدوله را به خود جلب کند و درخواست خود را به گوش شاه برساند.

به هر حال، طی ترتیب مقدماتی، مقرر شد آن دو پهلوان در میدان ارك در حضور شاه کشتی بگیرند. روز کشتی، دو پهلوان با هم در آویختند. درگیری میان آن دو به دراز کشید. یزدی دیگر در سنی بود رو به افول، اما قد و بالایی رستم آسای او این ضعف را در برابر حریف جوان جبران می‌کرد. اگر پهلوان اکبر فرز و تیز گرد و چالاک و پرفن و مکار نبود نمی‌توانست در برابر چنان غول نیرو و تجربه‌ی مقاومت کند. اکبر یزدی یا یزدی قاطی نمی‌شد. دایم او را بازی می‌داد می‌خواست به این روش او را خسته کرده از نفس بیندازد. یزدی هر چه کشتی دوام می‌آورد عصبانی‌تر می‌شد. به خصوص که دشمن او حاجب الدوله از کنار خاک داوریهایی به سود پهلوان اکبر می‌کرد. پهلوان یزدی از این وضع خشمگین شده رو به شاه نموده و بادست حاجب الدوله را نشان داد و گفت: «من با این شخص کشتی می‌گیرم یا با پهلوان اکبر».

سرانجام پس از مدتی زیاد تلاش و گیر و واگیر که هیچکدام بر هم پیروزی نیافتند و از بینی یزدی هم که به سختی صدمه دیده بود خون می‌ریخت ناصرالدین شاه فرمان داد آن دو را از هم جدا کنند و نیز مقرر فرمود یزدی همچنان صاحب بازوبند پهلوانی خود باشد و علاوه بر این به مقام پهلوان باشی هم ارتقاء یابد و یک بازوبند هم به پهلوان اکبر دادند و او را پهلوان پایتخت اعلام کردند.

ضدیت میان یزدی و اکبر تا آخر عمرشان به آشتی نانجامید و یزدی که پهلوان باشی بود مدام برای او از هر طرف حریف پیدا می‌کرد و در میدان ارک در حضور شاه با او به کشتی می‌انداخت در همان اوایل بالا گرفتن کار پهلوان اکبر عده‌ایی از هم شهری‌ها و رجال برای او زورخانه‌یی پشت بازار کفاشها، روی قبرستان کهنه سیدولی ساختند. پهلوان آنجا را پاتوق خود قرار داد و هر کس که از هر جا ادعای کشتی داشت اگر زیاد پرمدها نبود به آن زورخانه می‌آمد و با او کشتی می‌گرفت.

از معروف‌ترین وقایع این زورخانه کشتی گرفتن پهلوانان حبیب مراغه‌یی با پهلوان اکبر خراسانی است. روزی پهلوان نام برده وارد زورخانه سید ولی می‌شود. پهلوان اکبر و عده‌ای از پهلوانان سرشناس و جمعی از بازاریان در آن جا حضور داشتند. ورزش شروع نشده بود. پهلوان حبیب مراغه‌یی به طرف سر دم می‌رود و از پهلوان اکبر که نزدیک مرشد نشسته بود می‌پرسد «پهلوان اکبر را کجا می‌شود دید». اکبر از او می‌پرسد: «شما که هستی و با او چه کار دارید؟» او خود را معرفی می‌کند و می‌گوید: «آمده‌ام کشتی بگیرم.» پهلوان اکبر به او می‌گوید: «اگر بتوانی با من کشتی بگیری و مرا زمین بزنی، پهلوان اکبر حاضر خواهد شد با تو کشتی بگیرد». پهلوان حبیب مراغه‌یی می‌پذیرد و هر دو برهنه می‌شوند. پهلوان اکبر آهسته به مرشد می‌رساند که موقع ورودش به گود زنگ نزنند و به اشاره‌ی دیگر به ورزشکاران می‌فهماند که زود ورزش را تمام کرده از گود خارج شوند.

دو پهلوان وارد گود شده و برای کشتی رو به روی هم قرار می‌گیرند. پهلوان اکبر به پهلوان حبیب مراغه‌یی می‌گوید: «فنی را که من ترا با آن زمین خواهم زد، فن رکبی است. مواظب خودت باش» پهلوان مراغه‌یی به او می‌گوید: «خیلی به خودت اطمینان داری». کشتی دو پهلوان سر می‌گیرد. پهلوان حبیب مراغه‌یی که از مشاهیر پهلوانان روزگار بود به خوبی در برابر اکبر پایداری می‌کند. پهلوان اکبر پیوسته در حین درگیری درصدد پیدا کردن راهی برای زدن رکبی بود. کشتی چند دقیقه طول کشید. تا اینکه فرصت این راه را به او داد. پهلوان حبیب مراغه‌یی به سختی با همان فن به زمین خورد و چون از زمین برخاست با تعجب از حریف پر قدرت خود پرسید «تو کی هستی؟!» و او در جواب می‌گوید: «دیگر نمی‌خواهد با پهلوان اکبر کشتی بگیری چون خودم هستم»، پهلوان حبیب خوشحال شده می‌گوید «حقا که سزاوار پهلوانی پایتخت هستی. چون فکر نمی‌کردم کسی بتواند پشت مرا به خاک برساند».

یکی از کارهای پهلوان اکبر خراسانی آن است که برخلاف سنت دیرین زورخانه که فقط صبح‌های زود می‌بایست ورزش می‌شد، ورزش شبانه را هم دایر کرد. در اولین شب‌های برقراری این رسم پهلوان یزدی در مقام پهلوان باشی و رییس ورزش مملکت با گروهی فراش به زورخانه پهلوان اکبر می‌رود و به مرشد پرخاش کرده و می‌پرسد: «این رسم شب ورزش کردن را کی باب کرده؟» پهلوان اکبر که مشغول ورزش بود از گود بالا آمده و میان او و پهلوان یزدی سخنان تنیدی رد و بدل می‌شد.

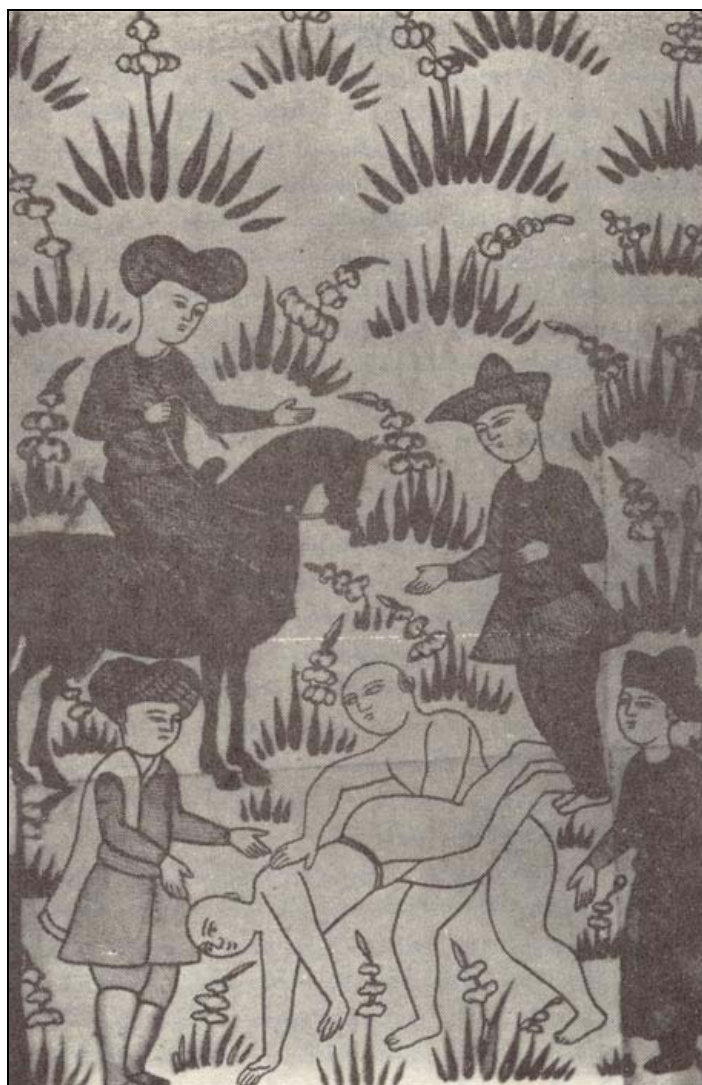
اما یزد کاری از پیش نمی‌برد و رسم شب و ورزش کردن می‌ماند و در همه جا رواج پیدا می‌کند.

پهلوان اکبر بسیار زیرک و موقع‌شناس و سیاس بود موقعیت خود را به شیوه رجال زمان از پیش می‌برد. دار و دسته درست می‌کرد. حریفان را حتی به قیمت کشتن و گاه به نیرنگ‌هایی دیگر از میان برمی‌داشت. رشوه می‌داد. زد و بند می‌کرد. پول می‌داد برایش شعر می‌ساختند و آنها را به وسیله ایادی خود در میان مردم در زورخانه‌ها انتشار می‌داد. یکی از شعرهایی که در زمان خودش جزء گل‌کشتی‌ها در زورخانه‌ها می‌خواندند این شعر است:

هوس گود زورخانه مکن
پهلوان اکبر خراسانی»

«جان من لاغری بهانه مکن
نتوانی شدن به آسانی»

پهلوان اکبر خراسانی، چنانکه باز دوباره او در شرایط انحطاط اجتماعی پایان قاجاریه سخن خواهد رفت آخرین پهلوان رسمی پایتخت دوره قاجاریه است. بعد از او پهلوانان بسیاری مانند پهلوان ابوالقاسم قمی و پهلوان محمد (عبدل) (یزدی) و پهلوان صادق قمی پیدا شدند ولی هیچ کدام به پایه و موقعیت او و پهلوانان پیش از او نرسیدند.



۱- تصویرکشتی پهلوانی (باستانی) به روزگار شاه عباس کبیر-

(از سفرنامه فرایر)



Hör hört der Perser Schach was die vorzutragen /
 Die Hollsten abgeandt / und lässet ihnen sagen /
 Es wird auf ihren Brief bald Antwort sein gemacht /
 Darauf wird das Präsent dem König vorgestellt.

Der auf dem Fuß - stauß sie / wo er Geyer gauden /
 Nach Königlich tractirt : der edle Costi der Leben /
 Den Schiras bringt herfür / wird reichlich aufacker /
 Durch Singer / Tänzerum / die Compagnie erjert.

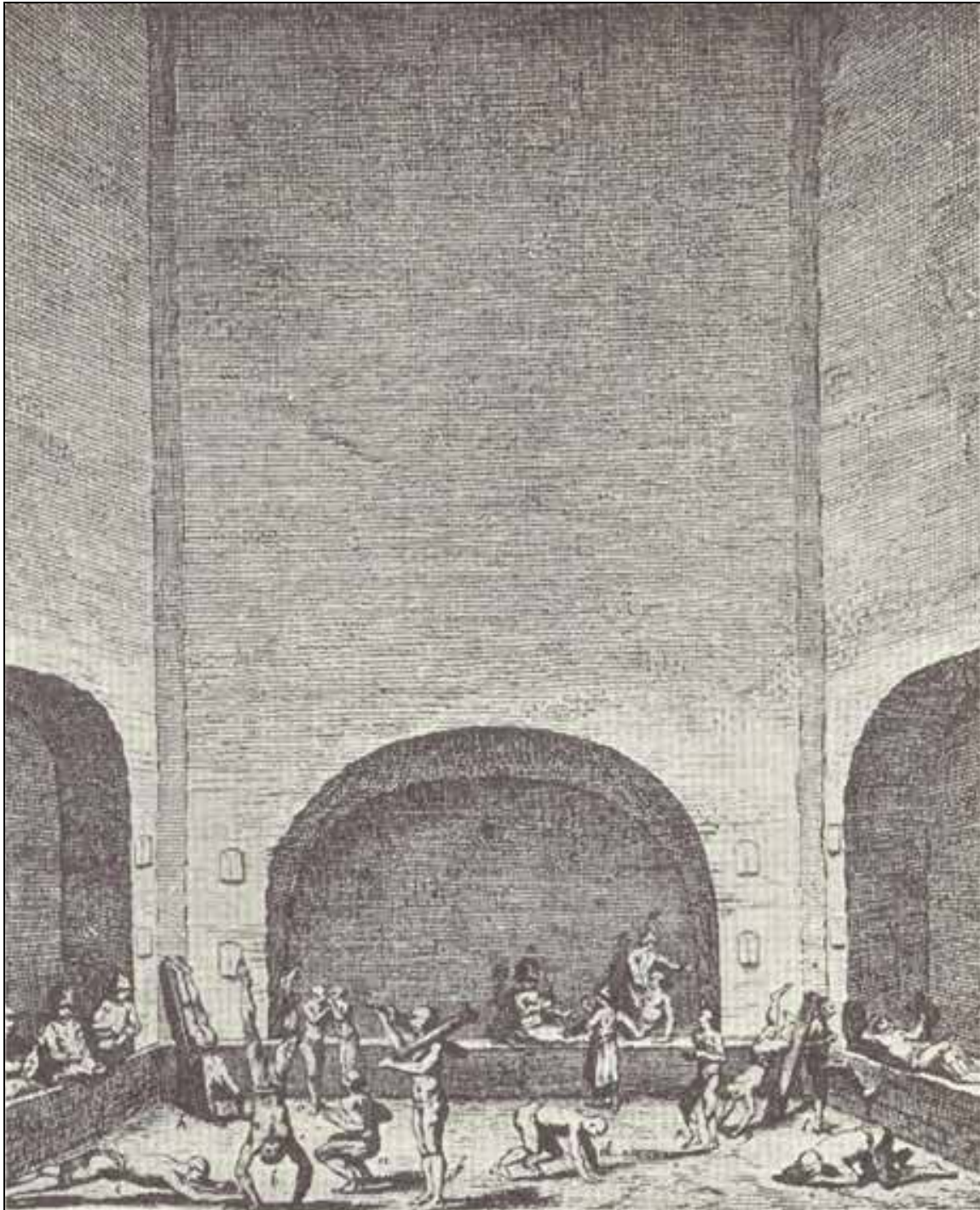
۴- کشتی پهلوانی با تنگه باستانی در حضور شاه صفی هنگام شرفیابی هیئت نمایندگی آلمان
 در تالار دیوانخانه عالی قاپو.

(از سفرنامه اولیاریوس)



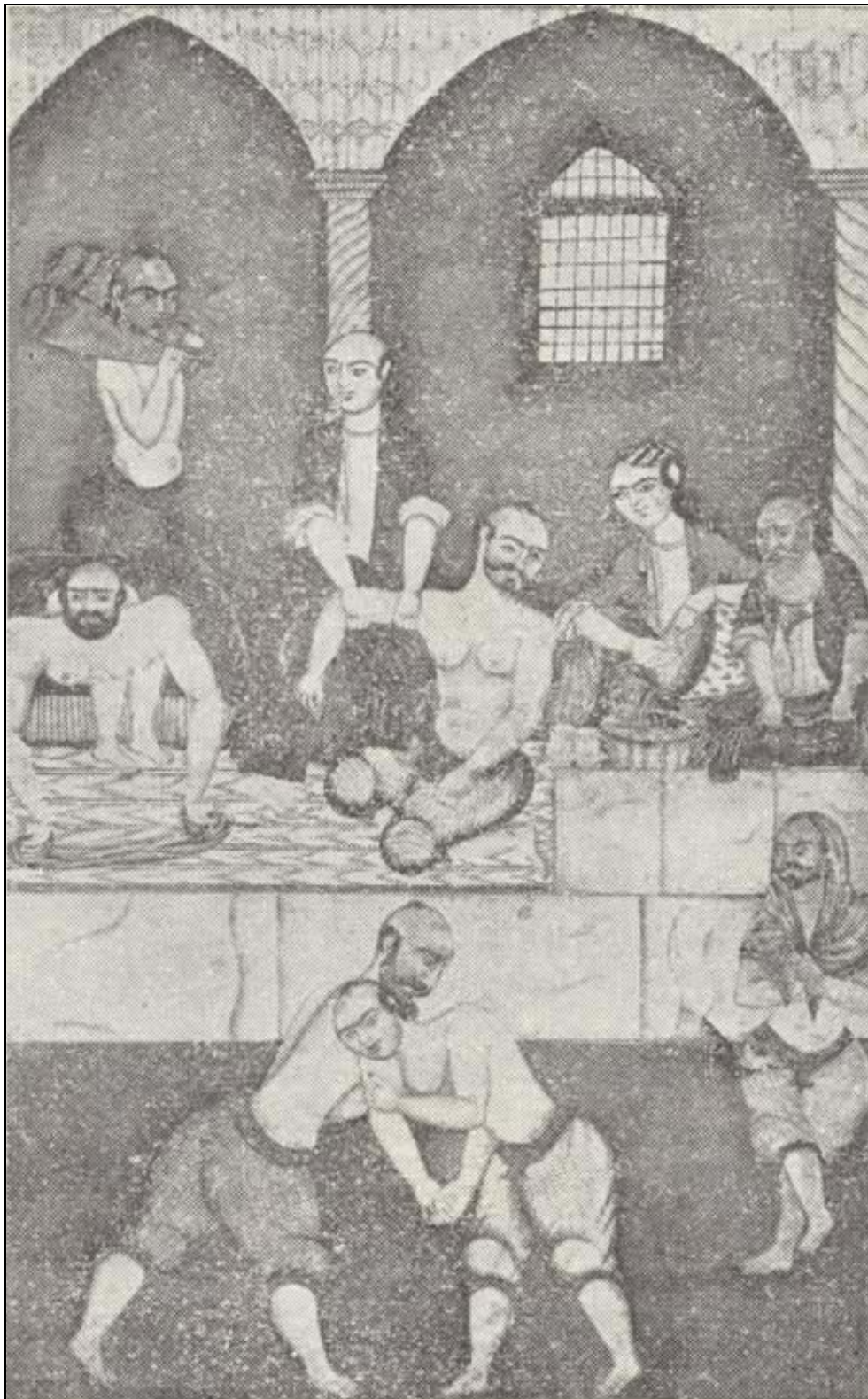
۳- تصویر ورزشکاری با بدن برهنه و تنگه کستی و یک جفت میل در حال گوارنگه و همچنین تصویر مردی روحانی و خانمی مربوط به عهد صفویان.

(از سفرنامه شیلینگرد)



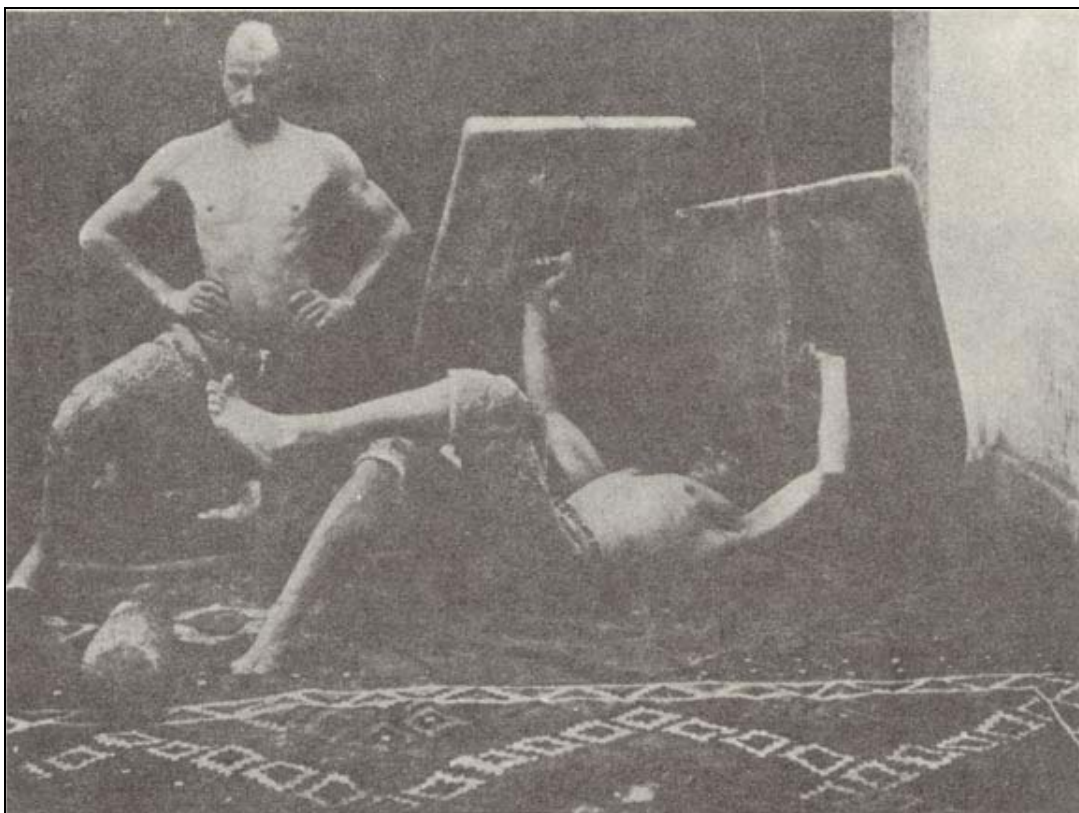
۴- نمای زورخانه در اصیل ترین شکل باستانی، قریب ۳۰۰ سال پیش.

(از سفرنامه کارمستن نیپور دامکارکی)

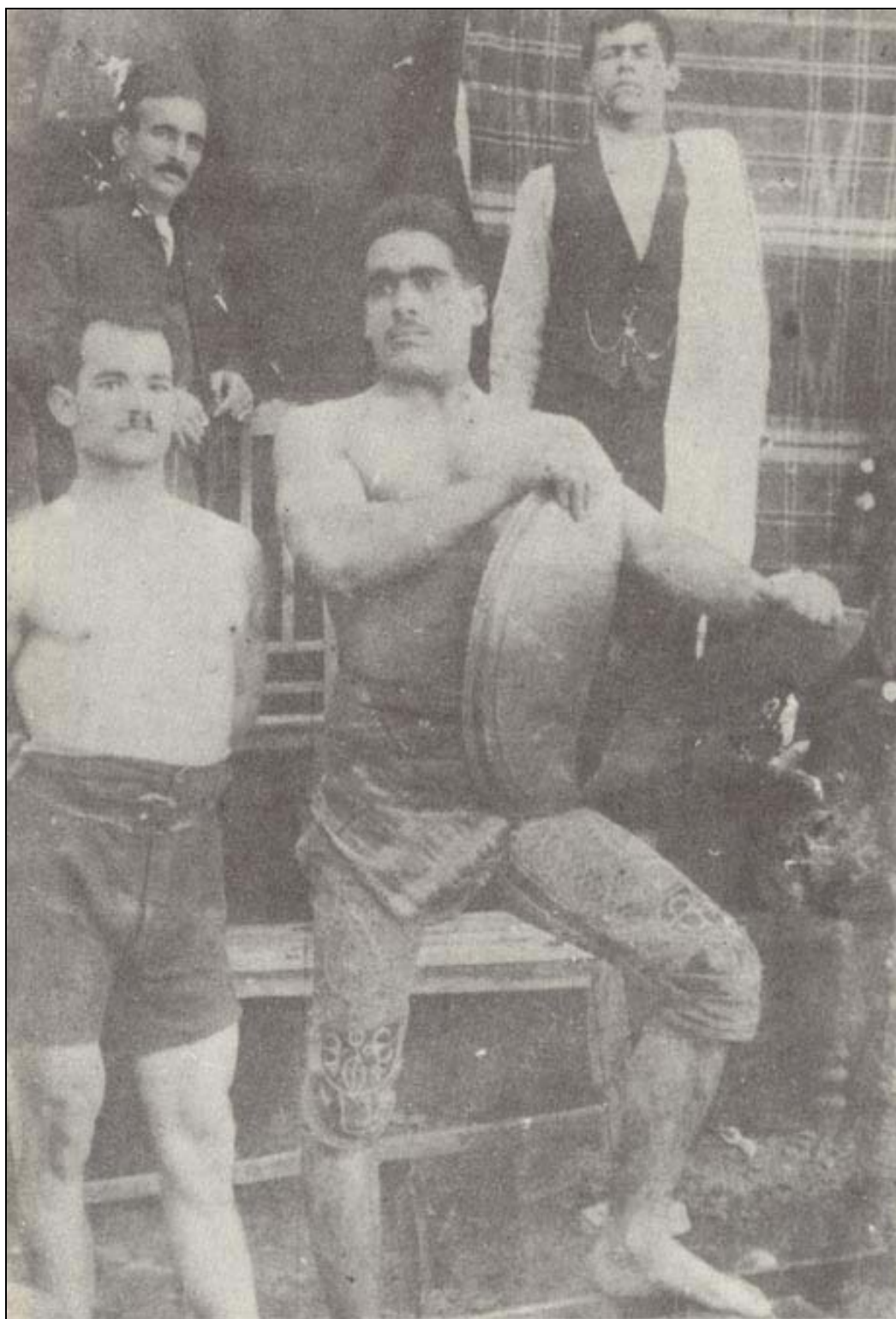


(از کتاب ورزش باستانی پرتو بیضانی)

۵- نمایی از زورخانه در زمان فتحعلیشاه قاجار



۶- تصویر دو ورزشکار در دو حالت. حدود صد سال پیش. از مجموعه عکس‌های ایرانی آرنت هولتسر.
(برداشته از مجله کاوه)



عکس پهلوان حسن مینویر قمی نامدارترین زورگر ایران در قرن اخیر. شلوار باستانی به پا
ولنگ لچکی بسته به کمر (به نشانه پهلوانی) در حال پاره کردن مجسمه مسین در نمایشی در کلوب
تهران بسال ۱۳۰۴ شمسی

(عکس: اهدا شده بوسیله پهلوان)

گروه های اجتماعی زورخانه رو

تا آنجا که بر مؤلف این کتاب - شاید بتوان گفت به تحقیق معلوم شده پایگاه اقتصادی سازمان های متشکل یا متفرق عیاران را جوامع صنفی پیشه وران به طور کلی و کسبه به طور جزئی به وجود می آورند. ولی توده اصلی و هیئت فعاله آن سازمان ها را که تکیه گاه اجتماعی اصناف شهری بود مردم زحمتکش مزدبگیر (کارگرها)، ناطورها، سقاها، حمال ها، هیزم شکن ها، سلهکش ها، قاطرچی ها، شاطرها، ناومکش ها، پیلهورها (فروشنندگان کم مایه دوره گرد) مزدوران کارهای موقتی به خصوص خیل بیکارها تشکیل می دادند.

گروه های اخیر (بی کارها) که افراد بی پای اجتماعی بودند، نه پایگاه معیشتی و نه قیودات خانوادگی داشتند. مردمی بودند که از فشار فقر برای ادامه زندگی فردی خود به هر کاری تن در می دادند. علاقه و شوق آنان در عشق ورزی به مفاهیم ذهنی و سمبل های ابدی آلی و گاه هم پرندگانی مثل کبوتر و کُرک یا دامی مثل قوچ از کمبودهای مهربینی خانوادگی، احساسات گروه گرایی آنان با هم اندیشان و همدردان از تجربه ناکامی در تکراری ها، ادعای جوانمردی نمودن ها و اقدام به کارهای شجاعانه آنان از دیدن ستم های متجاوزین به حقوق مردم و بی دادگری ها حکام خارجی سرچشمه می گرفت.

آنان به انگیزه نفرت از بیداد ستمگران و عشق وصول به عدالت هم در آروزی رسیدن به قدرت بودند و هم قدرت ستایش می کردند منتها قدرتی که می توانست با آمال جوانمردانه شان موافق باشد. روی آوردن آنان به ورزش های کشتی و ریاضت های مداوم با ابزار ورزش های سنگینی مثل سنگ و مغیره (گورگه = میل) و عملیات دیگر زورگری در زورخانه برای رسیدن به مقام پهلوانی و همچنین ابزار دلیری ها و فداکاری ها در جنگ های عیارانه به همین منظور بود. چون بابی بند و باری به عرصه رسیده و در زندگی از هر گونه امکانات بی بهره بودند نه می توانستند خود را با آداب و احکام دین وفق دهند و نه به امور زندگی پای بند باشند لذا به تصوف و درویشی روی می آوردند و از طریقت بی تکلف و آزاد آن پیروی می کردند.

علت اعتقاد و پیروی عیاران و جماعات زورخانه رو به مولای متقیان (ع) در آن است که وی را مظهر آرزوهای انسانی و دادگری و برادری و برابری می شناختند. اینان آن حضرت را برای آن پیشوای خود می خواندند که در عین دولت جامه فقیران می پوشید و در خانه بی ساده زندگی می کرد و حتی غذایش در دوره خلافت و جهانداری هم از حدود نان جو و خرما در نمی گذشت و آنچه هم اضافه داشت به مردم فقیر و یتیم دار می بخشید و هر زمان هم که لازم می شد جانش را به خاطر احقاق حقوق آنان و استقرار داد و برابری سپر بلا می ساخت. سخن جز به حق نمی گفت و جز به خاطر حق شمشیر نمی زد. به این دلایل بود که پهلوانان و عیاران آن حضرت را مظهر عالی ترین صفات و درخشان ترین خصال جوانمردی و کامل ترین آمال انسانی می دانستند، و همیشه از فرزندان و اعقاب آن حضرت (علویان) در مقابل بنی امیه و بنی عباس حمایت می کردند و احترامی هم که هنوز در زورخانه ها به سادات می گذارند از این انگیزه ناشی می شود.

رهبر فکری عیاران بعد از حضرت علی (ع) که او را با شعار «لا فتی الا علی و لاسیف الا ذو الفقار» فتیان می شناختند عرفای خردمند و حکیمی بودند که دولت زندگی را در دانش و آزادی و عشق به انسان و گرایش به معنی و تقوی می دیند مانند:

منصور حلاج و عین القضات همدانی و شیخ عطار و بالاخره پوریای ولی که هنوز هم مرشد و مقتدای ورزشکاران باستانی است.

پس صورت بندي اجتماعي سازمان هاي متشکل يا متفرق عياران بدین شرح مي توانست باشد:

- ۱- پيشه وران که نقش تعيين کننده اقتصادي داشتند.
- ۲- مردمان مزد بگير، زحمتکشان شهري و خيل بيکاران که نيروي فعاله را در پيش بردن جنبش ها و ايجاد حوادث به وجود آوردند.
- ۳- عارف ها، صوفي ها، که اندیشمندان این طبقه بوند و با القاي احساسات و عواطف انساني مانند: ايثار، فداکاري، فناي في الله شدن به طور کلي آيين جوانمردي، مردم را براي مبارزه آماده و تشجيع مي کردند.

متصوفين و عرفا نمايندگان فکري طبقه توليدکنندگان و زحمتکشان شهري بودند که با نشر شعائر خود از دوران تسلط اعراب، سپس ترکان سلجوقي تا اواخر استيلاي مغولان و تاتاران قريب هزار سال براي استقرار عدالت اجتماعي با فئودال ها و حکام غيرايراني مبارزه کردند تا سرانجام با ظهور صفويان به حکومت و قدرت رسيدند. اين مبارزه به صورت هاي عالي خود در نهضت ها و جنگ هاي حمزه بن آذرك و نصر بستي و يعقوب ليث صفار و علويان و اسماعيليان و انواع جنبش هاي شيعي تجلي کرده تا به حکومت رسيدن در اويش سربردار به وسيله عبدالرزاق بيهقي در خراسان و سپس صفويان به وسيله شاه اسماعيل به طور کامل به پيروزي نایل گشت و شاه اسماعيل در ديواني که به ترکي ختايي سروده از عياران به عنوان بزرگترين ياران خود در رسيدن به پيروزي ياد کرده است.

هيچکس نمي تواند ادعا کند که شهادت هاي بزرگمرداني همچون منصور حلاج و عين القضات همداني و شهاب الدين سهرودي صرفاً جنبه معنوي و روحاني داشته و از خواسته ها و اعتراض هاي مردم به ستم هاي اجتماعي ريشه نمي گرفته و مردم فقط به خاطر پرهيزگاري و فضائل و خصال عالي انساني ابوسعيد ابوالخيرها و شيخ حيدر ها و شاه نعمت الله ولي ها به آنان روي مي آوردند. به همين انگيزه بود که شيخ عطار و سنائي و مولوي در اشعار خود اعتراض ها و خواسته هاي طبقه زحمتکش شهري را منعکس کرده اند.

در تمام اين دوره ها مردم زورخانه رو که از ميان طبقه زحمتکش شهري بودند با ورزش هاي پهلواني و کشتي، بدن خود را نيرومند مي ساختند و با دستور غم هاي عرفا و متصوفين و آموختن اصول فتوت نامه ها روح و فکر خود را به فضائل معنوي و عواطف عالي انساني مي آراستند تا شايسته احراز عنوان جوانمرد و عيار گشته و براي دفاع از حقوق مردم عادي در برابر اغنيا و ستمگران يا مبارزه با عوامل و حکام خارجي و غير ايراني توانا و آماده باشند.

گرچه در اين کتاب به واسطه شناخته شدن آداب و علايم اهل زورخانه نزد عياران و شاطران، تاريخ پيدايش زورخانه از قرون اوليه بعد از اسلام دانسته شده ولي چنان که در موارد دي اشاره شد به حدس ضعيف مي توان گفت ممکن است تاريخ آن به پيش از اسلام بلکه تا چند هزار سال برسد. چرا که زورخانه يکي از ارگان هاي حزب يا سازمان اجتماعي پيشه وران (توليد کنندگان صنعتي و زحمتکشان شهرها در نظام اقتصادي فئودالي) بوده که در آن خواسته هاي اجتماعي و نظريات اقتصادي خود را در برابر دولت هاي حاکم و مردم مصرف کنند تنظيم مي کرده اند. در حقيقت بايد گفت که آن گروه هاي توليد کننده و اين سازمان و يا حزب لازم و ملزوم يکديگر بوده اند.

اين گروه هاي توليد کننده يا زحمتکشان شهري که مايحتاج غيرکشاورزان مملکت را تأمين مي کردند هنگام استيلاي اعراب يا بيگانگان ديگر، بيش از ديگر جوامع زيان ميديدند، از اين روي چون از نظر موقعيت در واحدهاي محلي به طور دسته جمعي متشکل بودند در

نتیجه در هر جا سازمانی و در مجموع تشکیل حزبی داده و برگزیدگان و نخبگان‌شان در کسوت عیاران چون یعقوب لیث که از رویگان بوده و در رأس آن حزب دست به مبارزه ملی و ضداجنبی گشوده‌اند. سخن از آن احزاب و کار عیاران در کتب بعد از اسلام از جمله تاریخ سیستان بسیار است. احتمال دارد بیشتر زورخانه یا محل ورزش تا قرن پنجم و ششم در یکی از غرفه‌های (بیوت) خانه‌هایی که چند تایی آنها یک حزب را تشکیل می‌داده و تا قرن نهم و دهم در یکی از زاویه‌های لنگرگاه‌ها یا تکیه‌ها واقع بوده است.

شادروان عباس اقبال درباره نقش اجتماعی پیشه‌وران و رابطه آنان با فعالیت‌های عیاران و دیگر گروه‌های اهل فتوت در مجله شرق می‌نویسد: «رسم فتوت در میان جمیع طبقات پیشه‌وران و صنعتگران و اهل حرف‌پیرو داشته و برای آن که هر یک از پیشه‌ها و صنایع موافق اخلاق و آداب فتوت عمل شد، صاحبان حرف و صنایع مراقبت و مطلع یک رشته مراسم و قواعد بوده‌اند تا عزت و آبروی شغل خود را نبرند و از مروت‌پا فراتر نگذارند (نفوذ اجتماعی پیشه‌وران در جوامع شهری به جایی رسید که) حتی سلاطین (برای جلب حمایت آنان از خود) سعی داشتند که حرفه‌ی بیاموزند و در هنر و پیشه‌ی ماهر شوند چنان که علاءالدین کیقباد سلجوقی (۶۱۶-۶۳۴ هجری) جانشین عزالدین کیکاووس از عمارت و صنعت و سکاکی و نقاشی و نجاری و رسامی و سراجی مهارت و حذاقت بی‌نهایت یافته بود.»

آقای دکتر محمد ریاض با استناد به یک کتاب خطی مجلس به شماره ۲۰۴۶ می‌نویسد: «این جوانمردان اصنافی بعضی از آداب و رسوم فتوت را پذیرفته بودند و در قلمرو ایران و ترکیه تعداد ایشان خیلی زیاد بود. فقیان اصنافی در کارهای سیاسی هم دخالت می‌کردند. مثلاً قبل از غالب آمدن سلطان مراد اول عثمانی این فقیان شهر آنقره را تحت کنترل خود گرفته بودند. اخی اخیحق ایرانی از سال ۷۵۸ تا ۷۶۰ هجری حتی شهرهای تبریز و آذربایجان را تحت نفوذ فعالیت‌های جوانمردانه صنفی خود گرفته بود.»

در تشکیلات قشونی شاه اسماعیل صفوی هم همین فقیان اصنافی (پیشه‌وران) زیاد بودند و این فقیان پیشه‌ور در جنگ‌های شاه اسماعیل با عثمانی‌ها داد شجاعت و ایثار واقعی نشان می‌دادند. برای همین علت و برای پیروزی‌های خود شاه اسماعیل صفوی علاقه مفرطی به این گروه نشان داده و در اشعار خود آنان را ستوده است.»

طبقه زحمتکش‌شان شهری که در رأس آنها پیشه‌وران قرار داشتند، در تمام نهضت‌های ملی بر ضد بیگانگان پیشروترین و مترقی‌ترین عناصر ملی را تشکیل می‌دادند. روند این نمود اجتماعی ادامه داشت تا آغاز قرن حاضر (عصر جدید)، چنان که گفته شد با پیدایش نیروهای مولده جدید و جوامع شهری صنعتی رو به انحطاط نهاد.

درباره رابطه زورخانه و آیین جوانمردی با عیاران آقای محمد جعفر محبوب در مقدمه فتوت نامه سلطانی می‌نویسد: «به نظر بنده چنین می‌رسد که عیاران همان جوانمردان اند. منتهی عیار کسی است که فتوت و جوانمردی را حرفه خویش قرار داده باشد. آنچه در مورد پهلوانان و کارگزاران ورزش و خادمان زورخانه گفته شد در حق ایشان نیز صدق می‌کند. یعنی عیاران کسانی هستند که یا سراسر عمر خود را وقف ترویج و توسعه آیین فتوت کرده‌اند و یا اگر شغلی نیز داشته باشند آن کار تحت الشعاع فعالیت‌های ایشان در راه جوانمردی قرار می‌گیرد.»

از آنچه در باب راه و رسم عیاران در داستان‌های عوامانه و افسانه‌ها آمده است و آنچه تاریخ درباره کارهای قهرمانان عیاری (مانند یعقوب لیث) ثبت کرده است چنین برمی‌آید که ایشان مبارزه کردن در راه انتشار و اجرای اصول فتوت را هدف زندگی خود قرار می‌داده‌اند.»

آقاي محبوب درباره اعتلای کار عیاران در قرن چهارم و گرایش مستکفی خلیفه عباسی به ایشان می نویسد: سخن گفتن او (مستکفی) به عیاران می مانست. قبل از رسیدن به خلافت پرنده باز بود و با کمان گروهه تیراندازی و نشانه گیری می کرد و برای لهو لعب و گشت و گذار به بستان ها می رفت و این کارها جزء عادت های جوانمردان آن عصر بود. از اواخر قرن چهارم به بعد لفظ عیار و شاطر وقتی کاملاً با یکدیگر مترادف شد و در تاریخ ها این اصطلاحات مترادف یکدیگر به کار می رود.

پیوستن ناصرالدین الله خلیفه دیگر عباسی به گروه جوانمردان و در بر کردن سر اوایل فتوت جزء وقایع بسیار قابل ملاحظه تاریخ فتوت، بلکه بزرگترین حادثه آن است. ناصر به کار و کردار جوانمردان به چشم تحسین می نگریست و نشانه زدن با کمان گروهه و بازی در حمام (چاله حوض بازی) و دیگر کارهای جوانمردان و ورزش پیشگان را دوست می داشت.

در قرن های ششم و هفتم در تمام شهرها لنگرها و مراکز فراهم آمدن جوانمردان دایر بود و رنق و جلال فراوان داشت.»

به هر حال شرحی که درباره رابطه زورخانه و آیین جوانمردی با عیاران آمد می تواند معرف گروه های اجتماعی زورخاه رو از بدو پیدایش تا عضو حاضر باشد. در مبحث پیش (سیر تاریخ زورخانه) نیز گفته شد که پیشه وران و دیگر گروه های تولید کننده طبقه زحمتکش شهری تا قرن نهم تکیه گاه و عامل اقتصادی جنبش های عیاران بوده و به نوسان های امواج نهضت آنان در مبارزات ضد فئودالی و ضد بیگانگان دامن می زند.

از قرن نهم که آثار ثبات ظاهر می شود و مبارزات ملی بر ضد تسلط بیگانگان پایان می یابد مد نهضت های عیاری فرو می نشیند و به جای آن فعالیت های آرام ایشان در قالب ماهیت اجتماعی خود به عنوان نمایندگان پیشه وران و دیگر گروه های زحمتکش شهری ظاهر می گردد و عیاران حفاظت شهرها را به عهده می گیرد.

مطابق گزارش این بطوطه هر دسته از پیشه وران اصفهان رییس و پیشکسوتی برای خود انتخاب می کردند که او را «کلو» می گفتند و حفاظت شهرها به عهده ایشان بود. به قول آقاي محبوب در مقدمه فتوت نامه سلطانی این وظیفه در دست کلوها (اصناف زورخانه رو) افتاد.

(بنا بر توضیح فرهنگ لغات دهخدا در آن زمان به کلانتر بازار و ریش سفید محله کلو می گفتند (برهان) شاید مخفف و شکسته کلان و کلانتر، رییس بازار، رییس ده، داروغه، کلانتر محل، سرهنگ عیار بوده. (یادداشت به خاطر شادروان دهخدا) بعد از مدتی ملک زاده جمال الدین ابواسحق به کین بردار خروج کرد و شیرازیان اکابرو کلویان مثل: خواجه فخر الدین سلمانی و کلو فخر و اتباع او اتفاق کردند و کلو حسین و جمعی اکابر که ... در محله ایشان بود ... (ذیل حافظ ابرو بررشیدی). کلو فخر الدین مستحفظ دروازه کازورن و ناصر عمومی کلوی محله موردستان شیراز (مطلع السعدین) کلو مرتبیهی در نزد فتیان بوده (فرهنگ معین)

ما در داستان های حسین کرد و سمک عیار، پهلوانان و عیاران را در مقام های سپاه سالاری و شهربانی می بینیم و پهلوان اسد کرمانی و پهلوان علیشاه بمی و در زمان صفویه پهلوان بیک قمری و پهلوان مذاقی عراقی مصداق آن در کتاب های تاریخی هستند که آن اخبار را در داستان های عامیانه تأیید می کنند.

پس از دوره صفویه زورخانه از مرحله اوج گذشته و در قوس نزولی سیر می کرد به خصوص در دوره قاجاریه پهلوانان فقط به صورت کشتی گیران میدان نمایش درآمد و عیاران در نقش دزدگیران حرفه ای یا نگهبانان خصوصی مال و جان مردم به منصفه

ظهور رسیدند. هر گاه اموال کاروانسراها یا خانه های محلی مورد دستبرد و غارت دزدان بیابانی واقع می شد عیاران وظیفه داشتند دزدان را در کوه و بیابان تعقیب کرده و اموال مسروقه را با جنگ و جانفشانی پس گرفته به صاحبانشان بدهند. حق الزحمه عیاران در این مواقع ده درصد بهای اموال مسروقه بود.

یکی از آخرین و بلند آوازه ترین این گونه عیاران که در جوانمردی و طرفداری از مردم زحمتکش و ستم دیده سرآمد روزگار خود شد و به شایستگی و دلیری به شیوه عیاری به مقام سرداری رسید و زیر شعائر و اصول فتوت پرچم مبارزه ضد فئودالی و ضد اجنبی برداشت فرزند خلف ایران ستارخان سردار ملی بود.

ستارخان ابتدا رییس میدان اسب فروشان تبریز بود و به خاطر تخصصی که در اسب شناسی داشت از هر معامله حق دشتی می گرفت. شغل مهم دیگر ستارخان تعقیب و دستگیری دزدان و حفاظت اموال مردم بود. هر گاه دزدان بیابان به کاروانسراها یا خانه های محله های تبریز دستبرد می زدند و یا کاروانی را غارت می کردند او با چند سوار تفنگدار عیار دیگر که یار و فرمانبردارش بودند از پی دزدان سر به کوه و بیابان می نهادند با دلیری و جانفشانی پس از زد و خورد و جنگ اموال مردم را پس گرفته به شهر می آورد و به صاحبان شان پس می داد و طبق معمول سنتی عیاران ده درصد از کل قیمت آن اموال را به عنوان حق الزحمه می گرفت.

همچنین باقرخان سالار ملی که شغل بنایی داشت و از کلوها یعنی همان نمایندگان سنتی اصناف پیشه ور و زحمتکش شهری بود به خاطر صمیمیتی که در مقام کلویی و رعایت اصول آیین فتوت در صنف داشت از پشتیبانی مردم برخوردار شده در انقلاب مشروطه دوش به دوش ستارخان برای برانداختن استبداد و استقرار آزادی در کشور خود جنگها کرده و دلیری های بسیار از خود نشان داد.

آخرین گروه های اجتماعی زورخانه‌رو

از اواخر دوره قاجاریه (به دلایلی که در مبحث بعد خواهد آمد) بنیاد اجتماعی زورخانه، رو به دگرگونی نهاد و تناسب تقسیم بندی گروه های زورخانه‌رو با از میان رفتن عناصر مادی و معنوی و زمینه های عینی و ذهنی آن بهم خورد و از آن پس شش دسته که از نظر بنیادهای اقتصادی فاقد ضوابط اجتماعی قدیم بودند ولی تقریباً همان خصایص گروهی را داشتند، به ورزش زورخانه اشتغال جستند:

- ۱- کشتی گیران،
- ۲- زورگران،
- ۳- عیار نمایان (لوطی‌ها، گردن کلفت‌ها، جاهل‌ها)،
- ۴- شیرین کاران
- ۵- دارندگان مشاغل پردرآمد اصناف کسبه (نه پیشه‌وران)،
- ۶- سادات.

هر کدام از این گروه‌ها با مقاصد خاص خود در زورخانه ورزش می‌کردند. ضمناً در صورت ادامه ورزش در تمام عمر پس از طی مراحل و آموختن آداب و رسوم و فنون و تمریناتی، مثل گذشته‌ها به حق احتراماتی که هر کدام پایه‌ی از شئون ورزشی است می‌رسیدند.

هر يك از این شش گروه مشخصات و خصایصی بدین شرح دارند.

- ۱- کشتی گیران به سودای نام و رسیدن به مرتبه پهلوانی و بهرمندی از امتیازات و مزایای آن زیردست استادان با کشتی گرفتن‌های پیوسته و آموختن و آموخته شدن به فنون گوناگون با عنوان‌های نوچه و نوخاسته تمرین می‌کردند. برای رسیدن به مرتبه پهلوانی داشتن بدن رسا و نیرومند و مستعد و هوشمندی و زیرکی و چالاکی لازم بود. پهلوانان خود نیز مدام ضمن تربیت نوچه‌ها به تمرین و حفظ نیرو و از پیش بردن فنون کشتی می‌کوشیدند.
- ۲- زورگران به ورزش زورخانه پرورده می‌شدند و بدن خود را با افزار ورزش آن نیرومند می‌ساختند. سپس زیردست استادان این حرفه در خارج از زورخانه تمرین می‌کردند و به مرتبه زورگری می‌رسیدند که از جمله پاره کردن مجمعه مسی، خم کردن میله آهنی، برداشتن وزنه‌های سنگین، خرد کردن سنگ به مشت، کشتی گرفتن با گاو میش، برداشتن و بردن الاغی روی گردن به پشت بام بود. اینان با اینکه این گونه عملیات را در فضای باز به نمایش می‌گذاشتند باز ورزش در زورخانه‌ها را رها نمی‌کردند.
- ۳- عیار نمایان یا لوطی‌ها و گردن کلفت‌ها قهارترین گروه‌های زورخانه‌رو بودند. اینان در نظم مردم از پهلوانان و کشتی گیران و زورگران اعجاب انگیزتر و قدرتمندتر می‌نمودند. چرا که از بسیاری دلیری و بی‌پروایی نه از کشتن و نه از کشته شدن و نه از زخم‌های مهلك خوردن بیمی به دل راه می‌دادند. شغل اینان در جوامع نو پیدای شهری باج گرفتن از کسبه و متمکنین محلی و گرفتن تلکه قمار و تا بیست سال پیش شیره کش خانه‌داری بود. گاه قهوه خانه و یا زورخانه‌ی (البته از اواخر عهد ناصرالدین به بعد) داشتند. و اما تا پیش از پیدایش جوامع نوین شهری همین سنخ از گروه‌های گوناگون عیاران بودند که به راه زنی و بردن خانه توانگران و دستبرد به شهرها اشتغال داشتند و علی‌الاصول مطابق مرام و مسلک خود که همان پیروی از آیین فتوت بود تمام اموال کاروانیان را نمی‌گرفتند، متعرض جان و ناموس کسی نمی‌شدند و سهمی و یا مازاد غنایم را به بی‌نویان می‌دادند. ناگفته نماند که این فقط راهزنان غیر عیار و بی‌خبر از اصول فتوت (جوانمردی) بودند که تمامی اموال کاروانیان را غارت کرده و هیچگونه حس‌ترحم و شفقتی به کسی نداشتند.

البته گروه هایی از عیاران هم بودند که در شهرها اقامت داشتند و کارشان (چنان که گفته شد) تعقیب و پس گرفتن اموال مسروقه از دزدان بیابانی بود که به شهره دستبرد می زدند. گروه بیابانگرد اینان را عیار و گروه شهر گزین را لوطی یا گردن کلفت می گفتند. تا آنجا که نگارنده خصوصیات عیاران شهر گزین یعنی لوطی ها و گردن کلفت ها را در آخرین مراحل انقراض مطالعه کرده به طور اختصار می بایست دارای شرایط زیر می بودند.

الف - نیرومندی و تندرستی و ورزیدگی

ب - برطاقتی در تحمل سختی ها به خصوص در کتک خوردن چنانکه تا حد مرگ اظهار عجز ننمایند.

ج - چالاکی، تندگري، تیزوري و جست و خیز.

د - جگرداري، بي باکي و دل به دریا زني

ه - موقع شناسي که کجا ایستادگی کنند، کجا بگریزند.

اینان تا پایان قرن گذشته هجری با قداره کشی و پس از آن با چاقوکشی خواسته های خود را از پیش می بردند و از صلابت رعبی که در دلها انداخته بودند هنگام ورود و خروج از زورخانه مرشد مجبور بود با زدن به طبل استقبال و بدرقه شان کند و همه جا ظاهر آ از احترامی آمیخته به ترس برخوردار بودند.

۴- شیرین کاران کسانی بوده و هستند که به فنون ورزشی مثل: میل بازی، تند چرخیدن و پشتک و وارو زدن خوب آموخته شده و از این نظر در جامعه ورزشی شأنی بدست آورده و با دل خوش کردن بدان به زورخانه وابسته شده اند.

۵- در این زمره دارندگان مشاغل پردرآمد مجبور بودند که از بیم تعرض و تجاوز گردن کلفت ها و جاهل ها و دادن باج بی حساب به آنها به زورخانه پناه ببرند و گاه با ورزش کردن خود را جزء اهل زورخانه قلمداد کرده و گاه هم موقع گلریزان جزء مدعوین با دادن پول های چشم گیر در تحت حمایت آنان قرار بگیرند.

۶- سادات از نسل منسوب به پیغمبر (ص) را می گویند که به خاطر احترامی که برای جدشان می بینند و بالاترین جایی که در دور گود می ایستند و شأنی که برای روی دست همه چرخیدن و کباده زدن و ملاحظات دیگر دارند بیش از همه به زور خانه رفتن و ورزش کردن راغب هستند.

زورخانه در پایان دوره انحطاط و آغاز دوره جدید

عوامل پدید آورنده انقلاب مشروطه تمام ضوابط و قواعد نظام تولیدی قدیم را در هم شکست و اصولی را که طی هزاران سال به طور یکنخوات در نهاد اجتماعی و بنیاد مالی نیروهای مولده جاری و حاکم بود برای همیشه دگرگون ساخت فرآورده های انبوهی صنایع ماشینی و انگیزه های ذهنی و فکری آن تومار معیار شناخت های حاکمیت تولید پیشه وری را در هم نوردید و نظام جدید گروه کاری را در کارخانه ها جانشین روش کهن تک کاری در دکان ها ساخت. سنت های تکلیفی اجرای اصول آیین فتوت که به چگونگی تأثیرپذیری احساسات و عواطف فردی بستگی داشت جای خود را به قوانین مدنی و مراجع قضایی و مقررات موضوعه جمعی داد. شاطران و عیاران این نیروهای پرتحرک و حادثه آفرین که مظهر قدرت اجتماعی کلوها و پیشه وران و طبقه زحمتکش شهری بودند برای همیشه از صحنه زندگی پرتلاش آدمی خارج و فقط نامی از رفتارشان در اوراق تاریخ باقی ماند.

دیگر با وارد شدن نیروهای انتظامی جدید و قوای مجریه متکی به قانون در عرصه جوامع نوین، نه از لحاظ اجتماعی نه از لحاظ صنعتی ضرورتی ماند تا کسی به منظور وارد شدن در سلك عیاران و شاطران و پهلوانان و فراشان و یا نمایندگی اصناف برای حفظ انتظامات شهرها و امنیت راه ها یا برای دفاع از خود و مبارزه با متجاوزان و ستمگران به زورخانه

برود و با ورزش‌های سنگین و تمرینات شاطری بدن خود را نیرومند و چالاک ساخته و برای رعایت حد و حقوق مردم فتوت نامه بخواند و زیردست مرشد و کهنه سوار تربیت شود.

در حقیقت، تمام پدیده‌ها، چه مادی و چه ذهنی فکری مانند همه جانداران به تناسب استعداد زمینه تاریخی خاص خود دورمی برای زندگی دارند. روزی زاده می‌شوند، دورمی رشد می‌کنند و کمال می‌پذیرند و زمانی به فرسودگی و پیری می‌افتند و بالاخره روزی هم می‌میرند و از میان می‌روند و باز پدیده‌ی نو جای آن را می‌گیرد. این جای‌گزین یکدیگر شدن پیوسته جاودانه ادامه دارد.

چون سخن از آثار انحطاط در پدیده زورخانه است در اینجا باید یادآور شود که تصور این انحطاط تا به سر حد نهایی برسد اشکال گوناگونی داشته است. چنان که زورخانه یکبار در دوره صفویه به روزگار شاه عباس کبیر تا لبه این ورطه رسید ولی با اعمال قدرت آن پادشاه مقتدر و همکاری پیشه‌وران و اصناف یعنی صاحبان اصلی زورخانه به منظور حفظ زمینه اقتصاد اجتماعی خود، از سقوط نجات یافت. در حقیقت از عوامل غیر تولیدکننده مثل اوباش، لوطی‌ها، بزن بهادرها و باجگیران تصفیه شد و جانی تازه گرفت. ناگفته نماند که این درگیری جنگی بود میان حکام شرع از یک طرف و صوفیان و دراویش از طرف دیگر که به پیروزی متشرعین و از اسب پیاده شدن صوفیان منجر گردید.

آقای عبدالحسین زرین کوب در «ارزش میراث صوفیه» در باره این جنگ می‌نویسد: زوال تشکیلات فتوت در ایران گویا در قرن دهم هجری به عمل آمده است. آن موقع به امر شاه عباس صفوی لنگرهای فتنیان در سراسر ایران بسته شد و کیفیت پراکندگی فتنیان بدین شرح است که اهل فتوت... به سبب ظهور گروه‌های لوطی و مشدی که در حقیقت ثمره و میوه لنگرهای خودشان بود رفته رفته نزد صفویه منفور و سپس منسوخ شدند.

در آن زمان لنگرگاه‌ها مرکز فساد شده بود و بدین اقدام، از بین رفت و از آن پس فتنیان در گوشه و کنار کشور پراکنده باقی ماندند.»

در حقیقت نتیجه این برخورد آن شد که فتنیان و صوفیان از میدان بدر شدند و موقعیت خود را از لحاظ تسلط بر عقاید مردم از دست دادند و متشرعین از زمان شاه عباس کبیر جانشین شان شدند.

از این پس زورخانه‌ها احتمالاً از زاویه‌های لنگرگاه‌ها درآمده و هم آنها که بیرون از لنگرگاه‌ها بودند، مستقل از حاکمیت در اویش و صوفیان در چهارچوب منافع پیشه‌وران و جوامع شهری به فعالیت خود ادامه دادند و سهم حاکمیت متشرعین را هم ضمن حفظ اصول تصوف ظاهراً به گردن گرفتند.

آثار این انحطاط یکبار هم در پایان صفویه ظاهر شد. چنان که از قول شاردن آمد «بزرگان و حکام، محل‌هایی در خانه‌های خود برای کشتی گرفتن پهلوانان دایر کردند».

معلوم است که در آن زمان هم بزرگان و محتشمان این اقدام را به منظور حفظ موقعیت و گاه هم برای اعمال زور به مردم کرده بودند و به نظر نمی‌رسد که این اقدام مثل پایان دوره قاجاریه با وجود نبودن زمینه تاریخی به دایر کردن زورخانه در خانه‌های اشراف و خان‌ها انجامیده باشد.

با از اعتبار افتادن گروه‌های تولیدی پیشه‌وران، در برابر صولت طلوع آثار جوامع صنعتی جدید، پایه‌های عقیدتی و فکری و آرمانی زورخانه نیز رو به تزلزل نهاد. رفته رفته مبانی عینی و سپس ذهنی آن سستی گرفت. پیروی اعمال از اصول دیرین منحرف و اهمیت معمول خود را از دست داد. دیگر نه زورخانه از نظر اقتصادی و عینی و نه از لحاظ مسلکی و ذهنی آن سازمان اجتماعی پیشه‌وران بود و نه دیگر محل آن جای اجتماع

پهلوانان صاحب مسلک و ورزشکاران اهل فتوت به طور کلی آمال فردی جانشین آن آرمان‌های اجتماعی صنفی شد.

از اواسط دوره ناصرالدین شاه که آثار انحطاط ظاهر می‌شود، دیگر آخرین کهنه سواران، این راهبران فکری و عقیدتی گروه‌های اصیل اجتماعی زورخانه رو از میان می‌روند و کار زورخانه به دست پهلوان‌باشی‌ها و لوطی‌ها می‌افتد و نقش کهنه سوار تا حد ضرب‌گیر زورخانه ولو با نام تعارف‌آمیز مرشد تنزل می‌کند.

رقابت‌ها و دشمنی‌ها همراه باز شدن پای اشراف به زورخانه‌ها و دایر شدن زورخانه‌هایی سرخانه‌یی، در خانه‌های رجال و وابستگی پهلوانان به ایشان شدت می‌گیرد.

هدف اصلی از روی آوری به ورزش زورخانه فراموش، و فقط پهلوان شدن و تن پروردن نصب العین قرار می‌گیرد. مقام پهلوانی پایتخت منشاء فساد و دسیسه‌چینی و بدکرداری و موجب بروز جنایات می‌گردد.

بارزترین مظهر یک چنین زمینه اجتماعی، اعمال پهلوان اکبر خراسانی است که نه نشان و نسب از خانواده پیشه‌وران داشت و نه در عمر خود از کار و تولید، نان خورده بود و هیچ اصلی جز نامجویی، کامجویی و به خود پردازي نمی‌شناخت.

پهلوان اکبر خراسانی برای رسیدن به بالاترین مرتبه پهلوانی که غایت آمالش بود، هر مانعی را در پیش راه خود خرد می‌کرد. در کشتی با یزدی آن اولین بار نبود که یکی از شناخته‌ترین شگردهای خود را برای از میدان به در کردن حریف که زخمی و یا خرد کردن او بود به کار می‌بست، بلکه پیش از آن و بعد از آن هم چنان کرده و باز هم می‌کرد.

پیش از آن که به تهران بیاید کشتی‌های زیادی در مشهد گرفته و کت و کول خیلی‌ها را خصمانه شکسته و کمر یکی را هم طوری خرد کرده بود که چند روز نماند و مرد. هنگام پهلوان پایتخت بودن هم به نیرنگ و ساقط کردن حریفان میدان را برای خود نگه‌میداشت.

مثلاً پهلوان گلزار کرمانشاهی را با زدن کتک سخت به دست فرایشان شاهی، دیوانه و همچنین پهلوان حسین کله‌پز را با خوراندن دارو مبتلا به جنون کرد و پهلوان جعفر کفش دوز معوف به شعبان سیاه را به دست عوامل خود در راه امام زاده داوود از کوه به تهر دره پرت کرد و کشت و پهلوان کاظم دباغ کاشی را هم ضمن کشتی چنان صدمه زد که چند روز بعد مرد.

بروز این گونه رفتارها که مشابه آن نیز در عهد شاه سلطان حسین صوفی ملاحظه شد، ضمناً از علل انحطاط اجتماعی او‌اخر ناصرالدین شاه سرچشمه می‌گرفت. در این دوره ورزش و زورخانه چنان وانمود شده بود که گویی در مملکت کاری نمانده جز آنکه همه به دنبال کشتی بروند و موضوع و مسأله‌یی نیست جز اینکه درباره پهلوانان لوطی‌ها سخن بگویند.

در این زمان زورخانه و ورزش کشتی که از دیرباز به طبقه پایین اختصاص داشت به طبقه بالا هم راه یافت. ناصرالدین شاه و رجال که خود عامل کلیت دادن ورزش و کشتی در امور مملکت بودند خودشان نیز در آن کشیده شدند. هر کدام یک زورخانه سرخانه برای خود ساخت و یک پهلوان سرخانه هم بر آن گذاشت. ناصرالدین شاه در زورخانه سرخانه‌اش با پهلوان ابوالقاسم قمی، سیف‌الملک با پهلوان مهدی خان، ملک‌التجار خراسانی با پهلوان نایب علی خان، شاهزاده عمادالدوله با پهلوان حسین گلزار و غلامعلی خان عزیز السلطان با پهلوان یدالله کچل ورزش می‌کرد. از دیگر رجال صاحب زورخانه سرخانه از آصف‌الدوله، نصیرالدوله، حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی، علی خان والی و میرزا هدایت‌الله وزیر دفتر باید نام برد.

چون انحطاط به پایین ترین مرحله خود می‌رسد، زورخانه به جای پروراندن پهلوان جوانمرد و اهل فتوت، غول بدکار و جیرمخوار بیرون می‌دهد. هرکس به هر کج روی و نیرنگی خود را به دستگاہی می‌بست و پهلوان سرخانه خانی و دوله‌یی می‌شد و به آلت دست بی‌داد آنها به مردم بدل می‌گردید و خود نیز در ستمگری بر اربابش تأسی می‌جست. بهترین نمایشگر چنین اوضاعی در آخرین مرحله انحطاط نظام فئودالی و از اعتبار افتادن و از میان رفتن جوامع صنعتی پیشه‌وران در طلیعه جوامع نوین شهری کتاب قلنشن دیوان سید محمد علی جمالزاده است که در آن رفتار گروه‌های زورخانه‌رو و پهلوان سرخانه‌ها را با مردم به خوبی تصویر کرده است.

مردم ساده که علت اصلی وابستگی زورخانه و پهلوانان را به اشراف درک نمی‌کردند و از آزدگی افتاد پهلوانان و خاموشی زورخانه این‌کانون ترویج جوانمردی رنج می‌بردند گناه این اسارت را به پهلوان اکبر خراسانی که خود در زد و بندهای رجال و دسیسه‌چینی استاد بود نسبت می‌دادند و می‌گفتند: «هیچ کاری زشت‌تر از این نبود که پهلوان اکبر ورزش را به دست بچه‌خان‌ها داد.»

مفهوم این سخن آن بود که زورخانه جای مردم جوانمرد بوده که می‌بایست در آنجا به آیین انسان دوستی آموخته و به نیرومندی و چالاکی آراسته می‌شدند و از هم‌نوعان خود در برابر طبقه بالا دفاع می‌کردند و حالا که ستمگر و ستمکش به یک کسوت و در یک خانه هم‌ادا و اصول شده‌اند دوست از دشمن باز شناخته نمی‌شود و در نتیجه مظلوم درخانه خودش به دست ظالم خورده می‌شود بی آن‌که بتواند به وسیله نخبگان خود، به دفاع برخیزد. عیاران و شاطران اهل فتوت و پهلوانان جوانمرد که همه از میان مردم و از ورزش زورخانه‌یی سر برمی‌افراشتند هزار سال بلکه خیلی هم پیش‌تر بود که جز این راه نیپیموده بودند.

زورخانه همچنان که گذشت متعلق بود به کلوها، و پیشه‌وران این تولیدکنندگان ارجمند شهری که مستقیماً در معرض تجاوز و ستم اشراف فئودال و حکام ستمگر قرار داشتند. زورخانه برای ایشان در برابر آنان حزبی بود که در آن به اصول آیین مکتب فتوت عارفانه هم مسلک می‌شدند. گروه‌های شغلی این زحمتکشان شهری را که در زورخانه متشکل می‌شدند، می‌توان از لقب‌های آنان شناخت مثل:

پهلوان محمد مازار (حناساب)، پهلوان ابراهیم حلاج، پهلوان اکبر دباغ، پهلوان اصغر نجار، پهلوان اسماعیل نداف (پنبه‌زن)، پهلوان اکبر دلاک (سلمانی)، پهلوان اسدالله آسیابان، پهلوان ابوالقاسم بوجار، پهلوان اسماعیل گاودار، پهلوان جعفر کفش‌دوز، پهلوان تقی‌کنده کار، پهلوان حسن کلاهدوز، پهلوان حسین کله‌پز، پهلوان حاجی خراط، پهلوان حسین ماست‌بند، پهلوان حسین پکو (پنک‌گر = آهن‌گر)، پهلوان حسینعلی مسگر، پهلوان حسین جویا (میراب)، پهلوان رضا عطار، پهلوان کلب رضا کوره‌پز، پهلوان رضا رنگرز، پهلوان حسین نعل‌گر، پهلوان علی شیرکش (شیرگوسفند‌گیر)، پهلوان غلامرضا گچ‌کار، پهلوان محمود سره‌ساز (سرچیق‌ساز)، پهلوان هاشم عرق‌گیر، پهلوان کریم قابلمه‌پز، پهلوان کریم قناد، پهلوان محمد کریم سمسار، پهلوان غلام شتردار، پهلوان فریدون قفل‌ساز.

بنیاد اجتماعی زورخانه تا پایان قرن گذشته هجری به‌طور کلاسیک بر این گروه‌های شغلی (اعقاب کلوهای پیش از دوره صفویه) یا تولیدکنندگان شهری متکی به اقتصاد روستایی عصر فئودالیسم قرار داشت.

از وقتی زورخانه به‌طور بنیادی رو به انحطاط می‌گذارد که آثار نیروهای مولده جدید کارگر، سرمایه‌دار، ماشین-بروز می‌کند. در وهله اول تا پایان قرن گذشته با نفوذ سیاسی و از آغاز قرن کنونی با صورت واقعی خود آشکار می‌گردد.

افتادن ورزش زورخانه به دست دوله ها، خانها و اشراف و به خدمت گرفتن پهلوانان به صورت قاپوچی باشی، فراش باشی برای مقابله با این نیروی جدید بوده است. ادامه حیات زورخانه در چند دهه قرن اخیر ولو هنوز هم، چیزی جز یک واکنش شرطی مکانیزم اجتماعی از گذشته های دور نمی تواند باشد.

در آستانه انقراض دوره قدیم و پیدایش طلیعه دوره جدید کم کم زمام زورخانه از دست پیشه وران تولید کننده خارج و در دست کاسبکاران با آن خصوصیات و صفات شغلی می افتد بدین ترتیب از نظر بنیاد اجتماعی قلب ماهیت داده و آن مغز فتوت در معنی و آن هدف پهلوانی در شکل از جان فرتوتش به در می رود.

در این مرحله، سمبل های کسبه - آن گروه های بی پا و غیر اصیل اجتماعی که به جای تولید کنندگان شهری (پیشه وران)، رشته امور زورخانه را در دست گرفتند برای نمونه اینان: پهلوان آقا سید محمد علی مسجد حوضی بلور فروش، پهلوان حاج محمد صادق بلور فروش، پهلوان اکبر خان پامناری از نوکران عزیز السلطان، پهلوان آقا سید حسن رزاز (برنج فروش)، پهلوان اکبر جگرکی، پهلوان اکبر رباطی ملاک، پهلوان آقا سید تقی کمالی قمی فرزند حاج سید کمال کلیددار آستانه متبرکه.

در دوره رشد جوامع شهری و انقراض آن سیستم اقتصاد فئودالی و پیشرفت علم و صنعت که پیشه وران و کسبه روی به استهلاک در طبقات نوین نهاده اند، زورخانه به دست افرادی منتقل شد که نه فقط از صاحبان گروه های شغلی سابق نیستند بلکه اصولاً هیچ گونه نقشی در تولید اجتماعی ندارند.

مخمسی مربوط به سالهای بعد از انقلاب مشروطه از یوسف محاسب الملک با لهجه بابا شملها، همزمان با پایان نوشتن کار این کتاب، از دوست دانشمندم آقای سید عبدالله انوار به دستم رسید که نقل آن در اینجا برای حسن ختام تاریخ زورخانه بسیار مناسب است. گوینده این شعر، از زبان یکی از لوطی های طرفدار جوانمردی و ارزش های اجتماعی دوره پهلوانی، خطاب به یک لوطی دیگر به نام «مشتی اسمال» با تأسف در آرزوی گذشته از خصوصیات همدوره های خود دهان به انتقاد گشوده و از سقوط ضوابط و اصول آیین های زورخانه و از دست رفتن اصالت آن چنین شکوه می کند:

مشتی اسمال، به علی کار و بارازار شده

پاتوق ما، تو بمیری، بچه بازار شده

هر کسی واسه خود، یکه میوندار شده

علی زهتاب در این ملک پاتوق دار شده

وکیل مجلس ما جخت آقا سردار شده

مشتی اسمال، قسم بر علم و نخل و کتل

هر چه گشتیم در این کوچه و بازار و محل

کس ندیدیم به جز دوم^۱ و لش و دزد و دغل

حاجی خرده فروش گفت به ابرام^۲ کچل

روح مشروطه زما والله بیزار شده

جلتا فکر تلکه اند به دو صد شیوه و رنگ

ما همه لول و پاتیلیم ز افیون و زبنگ

از «ممد جنی» گرفته تا به «کل مهتی^۳ پلنگ»

صاف در خور خور خوابیم بکل مست و ملنگ
همه از پیرو جوون و رمال و وردار شده
مشتی اسمال هر آن کس که خیانت کرده
یا به دزدان ستم پیشه اعانت کرده
یا که خود دزد شده، ترک امانت کرده
یا که دزدی زد گر دزد حمایت کرده
آقا سردار شده، یا آقا سالار شده
مشتی اسمال به یه تایی سبیلت قسمه
لوطی حق و حساب دون به علی خیلی کمه
هر کسی رو که تو بحریش بروی اهل نمه
مار به اینها بزند، والله بر مار ستمه
علومت وردار ما، «مهتی عبدال» شده
مشتی اسمال یکی لوطی پادار کجاست
گود زورخانه چه شد، اصغر نجار کجاست
دور دور «ممل ننت و لنگار» شده
مشتی اسمال به علی این بچه ها گشت نشند
لش و بی غیرت و پنتی صفت و ماست کشند
با بالا نسبت تو بدروش و بد کنش اند
بر سر یک لش مرده همه در کشمکش اند
چون سگ و گرگ پی خون مردار شده

بخش دوم
فرهنگ آداب و
اصطلاحات
زورخانه

فرهنگ آداب و اصطلاحات

در این بخش فرهنگ اصطلاحات و آداب و نام عناصر و مظاهر و افزار ورزش‌های زورخانه‌یی را مطالعه می‌کنیم که بسیاری از آنها چنان که در مقدمه بخش نخست هم گفته شد به تنهایی حامل قسمتی از تاریخ زورخانه هستند.

عدمی از این اصطلاحات، نام‌ها و عنوان‌ها و عدمی افعال و اعمال و عدمی ناصر و مظاهر زورخانه را در برمی‌گیرند که هر کدام در جای خود تشریح و تعریف می‌شوند.

در این بخش تحت عنوان فرهنگ اصطلاحات، تمامی عملیات دور ورزش باستانی از ابتدای ورود تا هنگام خروج از زورخانه و تمامی رویدادها از جزئی‌ترین تا کلی‌ترین توصیف و همچنین آداب و رسوم و سنت‌ها بیان شده است. علاوه بر این ادبیات رایج در زورخانه که در این بخش آمده قسمتی مهم از فرهنگ کشور ما را تشکیل می‌دهد که به صورت اشعاری که به مناسبت‌های مختلف مثل سرنواری، تشویق، تنبیه و یا شروع چرخ و کشتی به وسیله پهلوان حاضر و یا مرشد خوانده می‌شود. بر فرهنگ شعری و ادبی این بخش باید گل کشتی میرنجات اصفهانی و تومار افسانه پریای ولی را نیز افزود که به علت جنبه تاریخی خود در بخش اول در مبحث سیر تاریخ زورخانه آورده شده است.

خواننده دانش پژوه پس از مطالعه این بخش و مطالعه دور عملیات ورزش زورخانه‌یی در بخش سوم، از تمامی آداب و رسوم و اصطلاحات و رفتار و حرکات ورزشی و مفاهیم آنها که هر یک با خصایص مادی و معنوی پدیده‌های اجتماعی ایران ارتباط دارد آگاه خواهد شد.

فایده مطالعه این موارد در آن است که خواننده در نتیجه آشنایی با عناصر فکر و ذهنی و مظاهر سنتی مردمی از گروه‌های اجتماعی طبقه پایین که به قرب احتمال بیش از هزار سال به زورخانه می‌رفته‌اند، پی به علل بروز بسیاری از پدیده‌ها در زمینه‌های عینی مشابه آن خواهد برد و با دستاوردهایی از ضوابط نو، از بنیادهای اجتماعی تاریخ ایران، دامنه چشم انداز از آگاهی خود در این زمینه جامعه‌شناسی تاریخی گسترش بیشتری خواهد بخشید.

آ

آداب و رسوم

رفتار ورزشکاران باستانی در زورخانه انتظار می‌رود مبتنی بر اصول آیین فتوت و از روی گذشت، فروتنی، پرهیزگاری، عدالت، صفا و ادب باشد. بنا به قول مشهور زورخانه جای پاکان و نیکان و جوانمردان است.

خانه ورزش ما جای هوسناکان نیست

جای پاکان بود این منزل ناپاکان نیست

خانه ورزش ما هست علی رغم فک

سرزمینی که بود پاکتر از چشم ملک

بدین جهات ورزش باستانی بر خلاف ورزشهای دیگر دارای آداب و رسومی است که هر ورزشکار وظیفه دارد از لحظه ورود به زورخانه تا هنگام خروج در چهارچوب اصول و مقررات آن عمل کنند.

برای آگاهی خوانندگان عزیز، آنچه نگارنده از بابت آداب و رسوم زورخانه و ورزش باستانی دیده یا شنیده در اینجا به ترتیب می‌آورد:

۱- مبادرت به ورزش از سحرگاه تا کمی پس از برآمدن آفتاب از رسوم دیرین زورخانه است. سابقه این رسم که تا پنجاه سال پیش رواج داشت به دوره باستان می‌رسد. گز نفون و استرا بون هر دو سحرخیزی جوانان و بزرگسالان عهد هخامنشی را برای ورزش تصریح کرده و نوشته‌اند: با صدای شیپور حاضرباش پیش از طلوع آفتاب بیدار و همه در يك نقطه معین اجتماع می‌کردند. سپس جوانان به گروه‌های پنجاه نفری تقسیم می‌شدند و هر گروه به همراه فرمانده خود در طول مسافتی حدود ۴۰ استاد (هر استاد ۱۸۰ متر) یعنی بیش از هفت کیلومتر می‌دویدند.

رسم ورزش فقط منحصرأ یکبار در طول صبح یعنی از سحرگاه تا کمی پس از برآمدن آفتاب تا پیش از دوره پهلوان اکبر خراسانی معمول بود. اما این پهلوان بدعتی گذاشت و ورزش شبانه را هم متداول کرد. این سنت شکنی با مخالفت شدید پیران زورخانه از جمله کسانی مثل پهلوان یزیدی بزرگ روبرو شد. ولی پهلوان اکبر خراسانی با نفوذ فوق‌العاده و طرفداران زیاد خود از میدان در نرفت و ایستاد کار خود را از پیش برد. همین بدعت سبب شد که رسم ورزش در صبح زود بی‌اعتبار گردد.

باری، در این زمان ورزش در صبح دیر در تعداد کمی و هنگام شب در تمام زورخانه‌ها به عمل می‌آید. زیرا الزام فعالیت‌های شدید انسانی در جوامع شهری در حال پیشرفت دیگر فرصتی برای ورزش صبح باقی نگذاشته و غیر از زورخانه‌های بازار، شهرها عموماً جز صبح روز جمعه فعالیت‌هایی ندارند.

۲- هر کس وارد زورخانه می‌شود باید سرفروود آورده و اظهار فروتنی کند زورخانه‌های قدیم که هنوز بعضی از آنها وجود دارند برای اعمال این امر دارای در ورودی بسیار کوتاه هستند تا هر کس در هر مقام هنگام ورود مجبور به سر خم کردن شده، و یا این طریق در مدتی که در زورخانه است فروتنی را از یاد نبرد.

۳- ورود کنندگان در صورتی که بیش از يك نفر باشند باید با تعارف و احترام یکدیگر را به تقدم بر خود به داخل زورخانه دعوت نمایند. معمولاً در این مواقع حدود يك دقیقه جلو در زورخانه تعارف به عمل می‌آید. هر کس سعی می‌کند دیگری را به جلو کشیده و خود از عقب او قرار بگیرد. ولي علي رغم این تعارفات مطابق سنت هر کس سالمندتر و پیشکسوت‌تر باشد نسبت به دیگری حق تقدم می‌یابد و هیچگاه کسی این رسم را نادیده نمی‌گیرد.

۴- مرشد زورخانه وظیفه دارد برای هر کس که به زورخانه وارد و یا از آن خارج می‌شود با در نظر گرفتن مرتبه و سابقه کسوت ورزشی او، تشریفات بدین شرح به عمل آورد:

اگر تازه کار و یا غیرورزشکار باشد، فقط می‌گوید: «خوش آمدی»
اگر سابقه‌دار و ساخته باشد پس از گفتن: «خوش آمدی» از حضار طلب می‌کند که برای ورود او صلوات بفرستند.

اگر پیشکسوت باشد می‌گوید: «صفای قدمت» و پس از طلب صلوات از حضار برای او با هر دو دست به طبل زده و يك رگبار ضرب می‌گیرد.

اگر پهلوان باشد علاوه بر ادای تشریفات پیشکسوت زنگ را هم به احترام او به صدا درمی‌آورد.

گاه مرشد هنگام ورود پهلوان صاحب زنگ و یا مهمان بسیار عزیزی و یا شخص عالی مقامی پس از ادای تشریفات اولیه چنین اشعاری به عنوان خوش آمد گویی می‌خواند:

«اي بلبل به فضاي گلستان خوش آمدی
اي شه به خانقاه فقيران خوش آمدی
من خاك پاي مرد ببوسم به جان و دل
اي مایه صفای دلیران خوش آمدی»

شعر زیر را هم مرشد زورخانه‌یی در کرمانشاه برای نگارنده در مقام مهمان ورزشکاران باستانی آن شهر هنگام ورود به زورخانه پس از طلب صلوات و زدن به ضرب خواند که بعداً از او خواهش کردم بازخواند و یادداشت کردم:

آمدی خوش آمدی ای خوش قدم ای خوش لقا
خیر مقدم، ای سرپایت همه نور صفا
آمدی خوش آمدی، ای محفل ما را ضیا
آمدی خوش آمدی ای درد هجران را دوا
ای به هر کاری رفیقت قل هو الله احد
ای نگهدار شب و روز تو الله الصمد
لم یلد یارت ولم یولد به هر جا دستگیر
مونس تو لم یکن له، رهبرت کفواً احد

۵- بزرگترین واردی در بلند ارچترین جای دور بیرون گود می‌نشیند. در قدیم این جا کنار سردم پهلوی کهنه سوار و یا مرشد بود و اکنون برابر در ورودی یا رو به سردم است.

۶- مشتالچی یا خادم زورخانه موظف است به محض نشستن ورزشکار زود نزد او شتافته لنگ چند لاشه‌ایی را به نشانه دعوت به برهنه شدن در کنارش بگذارد، در موقع جشن و گلریزان در صورت امکان تنبان کشتی می‌دهد.

۷- ورزشکار در قیام به عزم برهنه شدن از بزرگتر حاضر رخصت می‌طلبد اگر ورزشکار تازه کار و حتی پیشکسوت بی‌ادعا باشد حتماً باید دامن لنگ را از وسط دوپا بالا کشیده و جلو آن را به زیر کمر استوار کند. اگر پهلوان و پیشکسوت صاحب ادعا باشد دامن لنگ را بالا نکشیده و رها و افتاده می‌گذارد.

۸- به محض ورود به گود باید خم شد، و انگشتان دست راست خود را به رسم قدم بوسی پوریای ولی و احترام به ساحت زورخانه به زمین زده و برداشته روی لب‌ها گذاشته ببوسند. در قدیم بعضی به زانو افتاده در حال سجده به کف گود بوسه می‌زدند.

۹- هنگام ورزش حتماً باید یک نفر وسط گود ایستاده به عنوان میاندار دیگران را به آهنگ ضرب مرشد رهبری کند تا همه حرکات خود را با حرکات او تطبیق داده و آنانی هم که مبتدی هستند حرکات او را تقلید کرده بیاموزند. آن کس که میاندار است باید سابقه‌دارترین ورزشکاران حاضر باشد.

۱۰- هر قسمت از گود در جای خود مرتبه‌ی دارد و هر کس باید در مرتبه خود به ایستد میاندار رو به مرشد در وسط، دومین مرتبه بعد از میاندار رو به روی میاندار وزیر سردم ایستادن است. در اینجا در درجه اول سادات و سپس از سابقه‌دارترین تا تازه کارترین به ترتیب ال‌اهم فی ال‌اهم زیر دست یکدیگر قرار می‌گیرند.

۱۱- ورزش در گود با لباس زشت و ناپسند شناخته شده و بر اصل آیین فتیان ممنوع است. ورزشکار فقط باید زیر شلوار خود را به پا داشته و لنگی بر روی آن ببندد در صورت سرد بودن هوا می‌تواند با پیراهن وارد گود شده بعد از قدری ورزش و گرم شدن بدن پیراهن را هم از تن بیرون کند.

۱۲- همچنین ورزش برای جوانانی که موی به صورت‌شان نرسته ممنوع دانسته شده در قدیم که ریش نشانه این حد بود می‌گفتند باید آنقدر باشد که شانه در آن گیر کند.

گویند آن زمان نوجوانی که تازه موی بر عارضش رسته بود و هنوز چندان که باید بر شانه نمی‌آمد وارد گود شد و با ورزشکاران و پیشکسوتان آهنگ ورزش کرد. چون عقیده داشت اگر نوجوانان زودتر از موقع وارد گود شده و همپای ورزشکاران سابقه‌دار و رشید ورزش کند تن سوخته و پی کوفته می‌گردد. از اینرو ورزشکاران که همه ریش کافی و به اندازه داشتند بر او رقت آوردند. وقتی ورزش تمام شد همه از گود بیرون آمدند یکی از پیشکسوتها جلوی آینه ایستاد و ریش خود را شانه زد و شانه را به دیگری داد. ورزشکاران دیگر هم هر یک آن شانه را گرفته دست به دست گردانده و ریش خود را شانه کشیدند. آنگاه شانه را به دست آخرین نفر که آن نوجوان بود دادند. او که نزاکت رفتار و منظور آنان را به رعایت حال خود دریافت شرم‌منده شد. از آنجا که نمی‌توانست روح پهلوانی خود را خوار به ببند و به مردانگی خود هم ایمان داشت، خواست حق خود را برای ورزش در گود ثابت کند، شانه را گرفت و با فشار در موی کم پشت صورت خود فرو برد دندان‌های شانه در پوست و گوشت او گیر کرد و روی موی نورسته عارضش قرار گرفت. ورزشکاران و پیشکسوتان به مردانگی او که از این آزمایش سربلند بیرون آمده بود آفرین گفتند و به او اجازه دادند که در گود ورزش کند.

۱۳- رسم است ورزشکاران تخته‌شنا و قبضه زنجیر کباده را قبل از به کار گرفتن بوسه می‌زنند.

۱۴- میاندار قبل از وسط گود ایستادن باید از بزرگترین شخص حاضر در زورخانه و یا از مرشد یا حصار رخصت بطلبد. سپس به یک یک ورزشکاران سابقه‌دار برای میانداری تعارف و بفرما بزند.

- ۱۵- شوخی، ناسزاگویی، سبکسری، خنده به صدای بلند، غیبت، مست بودن، سیگار کشیدن در زورخانه ممنوع است.
- ۱۶- برداشتن تخته شنا و برداشتن میل و بر جای برگرداندن آنها پس از هر دور ورزش به ترتیب از بزرگترین شروع و به کوچکترین پایان می‌گیرد. به استثنای کباده که مثل چرخ از کوچکتر به بزرگتر است.
- ۱۷- همه باید از بزرگتر اگر میاندار باشد و اگر پهلوان حاضر و یا مردش حرف شنوی داشته و از دستورات او پیروی کنند.
- ۱۸- هر کس اگر که در گود باشد و یا بیرون از گود، باید چون بزرگتری از راه رسید جای خود را به او بدهد.
- ۱۹- هنگام ورزش دسته جمعی، میل گرفتن و شنای انفرادی با لباس بیرون از گود ممنوع است. مگر برای ورزشکاران پیشکسوت که آنها نیز باید در حال ورزش یقه پیراهن خود را باز کنند.
- ۲۰- پیش از شروع یا پس از خاتمه ورزش اگر کسی خواست انفرادی ورزش کند باید از بزرگتر حاضر و یا مرشد اجازه خواسته و بگوید «رخصت» که در جواب خواهند گفت: «فرصت».
- ۲۱- هر کس وارد زورخانه، به خصوص وارد گود که می‌شود باید هم طهارت داشته و هم از نظر شرعی نجس و ناپاک نباشد.
- ۲۲- چون سردم (نشستگاه مرشد) جای محترم و متبرکی شناخته شده کسی جز مرشد حق جلوس بر آن ندارد.
- ۲۳- در موقع بلند کردن میل از روی زمین کوچکتر نباید قبل از بزرگتر اقدام به بلند کردن میل کند. حق تقدم اول با سادات، بعد با پیشکسوت‌ترین فرد حاضر است تا به ترتیب نوبت به افراد تازه‌کار برسد.
- ۲۴- چنانچه ورزشکاری رویه‌ی بر خلاف حرکات میاندار از خود نشان دهد و یا دکنار گود بی‌حرکت بایستد نسبت به میاندار بی‌احترامی کرده است.
- ۲۵- ورود با کفش به گود ممنوع است.
- ۲۶- ورزش در گود بدون لنگ و یا تنکه ممنوع است.
- ۲۷- از آنجا که در گود زورخانه ثروت و موقعیت اجتماعی ارزشی ندارد و تنها مقام کسوت ورزش است که بر مراتب تقدم و تأخر فرمان می‌راند، هیچکس حق ندارد به صرف آنکه در خارج از زورخانه رییس و یا صاحب مقامی است نسبت به مرد دون شغلی ادعای تقدیم و برتری نماید و انتظار داشته باشد ورزشکاران به جای طلب رخصت از مرشد و یا پیشکسوت‌ترین از او رخصت بطلبند.
- ۲۸- چرخیدن از تازه‌کارترین افراد شروع و به سابقه‌دارترین و سادات پایان می‌گیرد.
- ۲۹- هر کس به طور معمول باید از جانب رو به سردم که پایین‌ترین مرتبه است وارد گود شود.
- ۳۰- مرشد باید در شروع چرخ برای پیشکسوت و شیرینکار از حضار طلب صلوات کرده و برای پهلوان ضمن طلب صلوات به زنگ بزند.
- ۳۱- هیچکس حق ندارد هنگام ورزش دسته جمعی از گود خارج شود مگر آنکه با اجازه میاندار باشد.
- ۳۲- تشویق ورزشکاران به خصوص موقع میل بازی و چرخ از وظایف مرشد است. بزرگترین پیشکسوت حاضر و یا میاندار هم این حق را دارند.

۳۳- باید مراقب باشند کسی را در گود اگر حریف کشتی و یا اگر رقیب ورزشی است در انتظار خوار و یا به قول معروف کفّت نکنند و به اقتضای خصلت فقیان در صورت لزوم با کمال خوش رویی و فروتنی حق تقدم خود را به دیگری بدهند.

۳۴- اگر ورزشکاری غریب از شهری دیگر وارد شود ولو آن که در کسوت به مرتبه بزرگتران حاضر نباشد لازم است نهایت مروت و حرمت را در حق او مرعی دارند. حتی میانداری را به او واگذارند و اگر هم نپذیرفت برترین جا را به او بدهند و در موقع اقدام به هر کار به او تعارف کرده و بفرما بزنند.

۳۵- اگر پیشکسوت و یا ورزشکار با سابقه‌یی، روی فروتنی بخواهد از حق خود چشم‌پوشی کند و دیگری را که ذیحق نیست بر خود مقدم دارد باید حاضرین مداخله کرده، با خوشرویی مانع شوند تا نوبتی که مناسب سابقه اوست برسد.

۳۶- کباده زن (یا کشیدن) نیز مانند چرخیدن از کوچکتران شروع و به بزرگتران و سپس به سادات تمام می‌شود.

۳۷- افراد پایین‌تر موظف هستند کباده را پس از زدن زمین نگذاشته همانطور که آن را به دست دارند به افراد بالاتر از خود بدهند.

۳۸- هنگامی که پهلوان و یا پیشکسوتی مشغول زدن پای جنگلی و یا کشیدن کباده است مرشد باین ضمن ضرب گرفتن هر یک از حرکات او را، از یک به بالا بشمارد. شمارش دفعات و تعداد حرکات در پای جنگلی و چه در کباده بالاترین حد احترام است.

۳۹- مرشد باید به هر بهانه اشعار و رباعی‌های نغز و پرمغز برای تنبیه و یا ارشاد ورزشکاران به سرنوازی بخواند. آن زمان‌ها که زورخانه در آموزش و پرورش جوانان نقش ثابتی داشت خواندن اشعار متضمن پند و تنبیه در سطح بالا و گسترده‌یی به طور جدی، توسط کهنه سواران خردمند و متنفذ به عمل می‌آمد.

میر نجات درباره رباعی خوانی کهنه سوار گوید:

چون رباعی‌ش به میدان فصاحت سر شد خضرگویی که نصیحت‌گر اسکندر شد

۴۰- رسم است که در زورخانه‌ها مرشد برای تشویق، موقع شروع چرخش یا ابراز بعضی حرکات چابکانه و خوش‌نما، ضمن گرفتن ضرب‌های متوالی، شعارهایی مناسب سن و کسوت هر ورزشکار با صدای بلند و کشیده خطابي به عبارات زیر می‌دهد:

«ماشاءالله» به ورزشکار چابک.

«سهراب یل، علی نگهدارت» به جوان رسا.

«علی اکبر حسین» به جوان.

«قاسم بن حسن» به جوان

«سر باز کوی حق، امام هشتم یارت» به سربازان و ارتشیان

«ناز جون شیرین کار» به شیرین کار.

«سام نریمان، سالار گردان» به سابقه‌دار ساخته.

«رستم پیلتن، گو زابلی» به پیشکسوت

«تهمتن دوران، دلاور ایران» به پهلوان.

«پیل شیر دل، ازدهای دمان» به پهلوان پر جنب و جوش

«علی اژدر در، شیر بیابان نجف، منکرت لعنت» به پهلوان بی‌رقیب.

«علمدار حسین» به میال سال رسا.

«سپهسالار حسین، عباس بن علی» به میان سال نیرومند.

«سپهسالار علی، مالک اشتر، به سالمند سابقه‌دار.

«سردار اهل بیت» به سالمند و پیشکسوت.

«حبیب بن مظاهر» به مرد سالخورده.

«پیر سحر خیز» به پیر مرد نماز خوان.

«جده سادات» به سادات تازه کار

«سرور کاینات، خلق خوش محمد صلوات» به سادات سابقه‌دار.

۴۱- هنگام برگزاری مراسم جشن یا گلریزان که ورزش جنبه نمایشی دارد و ساخته‌ها و پیشکسوت‌ها حضور دارند، تازه کارها لخت نمی‌شوند.

۴۲- مشتمالچی (خادم زورخانه) موظف است هنگام چرخیدن یا کباده کشیدن که ورزشکاران با بدن‌های گرم و عرق‌دار برای رسیدن نوبت بی‌حرکت دور گود می‌ایستند به شانه هر یک لنگی بیندازند که سرما نخورند.

۴۳- مرشد موظف است تمام مراسم لازم الاجرا را در مورد هر یک از ورزشکاران معمول دارد. در چرخ سابقه‌دار طلب صلوات کرده و در چرخ پیشکسوت و پهلوان علاوه بر آن بر زنگ نیز بزند. برای هر یک از افراد سابقه‌دار، پیشکسوت و پهلوان موقع خروج از گود و یا از زورخانه مانند وقت ورود به ترتیب برای اولی طلب صلوات کرده و برای دومی علاوه بر آن بر ضریب هم بزند و برای سومی زنگ را نیز ضمناً به صدا درآورد.

۴۴- در کشتی‌های خصمانه پهلوان حاضر و یا پیشکسوت‌ها باید پس از دست به دست دادن دو حریف مراقب حرکات طرفین باشند تا پشت یکی از آنها به خاک برسد و اگر کشتی طولانی شد و هیچ کدام بر دیگری چیره نگشت آنها را از هم جدا کرده و کشتی را به وقت دیگر موقوف کنند. در صورتی که بین دو حریف که به اصطلاح «کشتی‌شان گره خورده» خصومتی پیش آید همان دم آن دو را وادار به ابوسیدن کرده و کشتی را خاتمه یافته اعلام نمایند.

۴۵- پایان ورزش را میاندار با اجازه بزرگتران اعلام می‌کند.

۴۶- موقعی که میاندار مشغول دعا کردن است اگر کسی صحبت کند و یا از گود خارج شود رفتار او نسبت به ورزشکاران و میاندار توهین تلقی خواهد شد.

۴۷- اگر کسی روی اطمینان به نیروی پهلوانی خود می‌خواست دور کشتی بگیرد (که اکنون بر افتاده) رسم چنان بود که پس از خاتمه ورزش و مراسم دعا، دست خود را به عزم و طلب کشتی به جانب یکایک ورزشکاران حاضر در گود دراز می‌کرد و هر کدام که مایل به کشتی بود با او گلاویز می‌شد.

۴۸- چنانچه نوجهی به دوران رسیده بخواهد با پهلوانی کشتی بگیرد به نشانه قبول داشتن حریف به استادی هنگام فرو کوفتن زانوی خود را زمین می‌زند گاه دست او را هم می‌بوسد.

۴۹- رسم است در کشتی‌های زورخانه‌یی، هنگام دست به دست دادن دو حریف، پهلوان حاضر و یا مرشد گل کشتی می‌خواند و مراسم خاصی را (که در مبحث گل کشتی آمده) به عمل می‌آورد.

۵۰- هنگام جشن و یا گلریزان پس از پایان ورزش و دعا رسم است که میاندار رو به طرف بزرگتران و یا برجسته‌ترین شخص حاضر کرده و می‌پرسد: «حالا چه کنیم؟». اگر قرار کشتی بود می‌گویند: «کشتی». و در غیر اینصورت می‌گویند: «اختیار دارید».

۵۱- هر گاه مرشد برای هر کس طلب صلوات کند، هر فرد باید بدون بخل و غرض ولو دشمنش هم باشد صلوات بفرستد.

۵۲- هر گاه مرشد ملعونی را لعنت کند همه باید در جواب بگویند «بیشمار»

آروغ جنبیدن

بلند ادعایی را گویند. چون آروغ (باد گلو) پر طنین زدن چنان که مثل ترکیدن توپ صدا کند در حضور جمع مدعیان نشانه مردانگی و جسارت بود لذا هر گاه می‌خواستند بی‌پروایی کسی را تعریف کنند می‌گفتند: «فلانی آروغش می‌جنبد» یا اگر می‌خواستند کسی را دعوت به مبارزه کنند می‌گفتند: «اگر آروغش می‌جنبد این قاپی و این میدان». یعنی اگر از آروغ زدن در حضور جمع نمی‌ترسی فلان کار را می‌کنی.

آس و پاس

آدم بی‌پول و ولگرد و بی‌خانمان را گویند. آس و پاس آسمان جل هم معنی می‌دهد.

آقای من!

پاسخی است از جانب پهلوانی که گل چرخ می‌چرخد به جای تشکر به کسی که به او برای خواندن گل کشتی «بابا» خطاب کرده است.

آی‌ی!

خطابی است از جانب مرشد یا میاندار یا پهلوان حاضر به ورزشکار یا ورزشکارانی که رسایی یا هماهنگی یا تعداد حرکاتشان از حد انتظار گذشته باشد و حکم تحسین و ستایش را دارد گاه فرمان باشد برای تشدید بخشیدن به حرکت فردی یا دسته جمعی برای ورزشکاران.

الف (۱)

ادبیات و اشعار زورخانه‌یی (سرنوازی)

ورزشکاران باستانی باید همراه پرورش بدن اخلاق و صفات خود را نیز بیارایند. مرشد وظیفه دارد، پیش از شروع شنا با چرخ هر فرد، در مواقع لزوم، با خواندن اشعار پندآمیز خصال نیک، با خواندن غزلیات عرفانی عشق به حق و فداکاری و با سرودهای حماسی روح پهلوانی و دلاوری را در جوانان ورزشکار بدمد. در حالی که ورزشکاران تخته‌شناها را جلو خود گذاشت هو نشسته‌اند و یا بعضی با ملایمت سر و گردن و سرشانه‌های خود را کش و قوس می‌دهند، مرشد با گرفتن ضرب زیر و دلنشینی روی طبل، با صدای غلتان و کشداری برای آماده کردن ورزشکاران به ورزش سرنوازی می‌خواند. سرنوازی در شروع، کلید گشودن در ورزش است با شعر و ضرب همراه با چنین تذکراتی:

خوشدل نشوی از آنکه عنوان داری

یا آنکه نژاد از کی و ساسان داری

بایست برهنه همچو شمشیر شوی
تا جوهر خویش را نمایان داری

مرشد هم شعری که اثری نیکو و آموزنده در ورزشکار داشته باشد با توجه به خصوصیات و دانستن صفات و نقاط قوت و ضعف او آن را می‌خواند:

ای که دستت می‌رسد کاری بکن
پیش از آن، کز تو نیاید هیچ‌کار
اینکه در شهنامه‌ها آورده‌اند
رستم و رویین تن اسفندیار
تا بدانند این خداوندان ملک
کز بسی خلق است دنیا یادگار
آدمی را عقل باید در بدن
ورنه جان در کالبد دارد حمار
صورت زیبا و ظاهر هیچ نیست
ای برادر سیرت زیبا بیار
منجیق آه مظلومان به صبح
سخت گیرد ظالمان را در حصار
پریای ولی گفت که صیدم به کمند است
از همت داوود نبی بخت بلند است
افتادگی آموز، اگر طالب فیضی
هرگز نخورد آب زمینی که بلند است

یا برای تهییج و تردماغی ورزشکاران می‌خواند:
در فصل بهار سبزه و ابر خوش است
خریدن شیر شرز به با بیر خوش است
با پیرهن آن زمان که کشتی‌گیری
پیوسته به کار کشتی‌ات صبر خوش است

گاه این شعر گل کشتی را هم به جای سرنوازی می‌خواند:
در معرکه‌ها درنگ می‌باید کرد
خون بر جگر پلنگ می‌باید کرد
پوشند یلان زره به پیکار اینجاست
جایی که برهنه جنگ می‌باید کرد.
یا این شعر از پوریای ولی:
گر بر سر نفس خود امیری مردی
ور برگری خرده‌نگیره مردی
مردی نبود فتاده را پای زدن
گر دست فتاده‌یی بگیرد مردی

مرشدها اغلب سروده هاي منسوب به پوريائي ولي را از رباعي و غزل و مثنوي در خاطر حفظ دارند و آنها را در مواقع مناسب در مقام سرنوازي مي خوانند:

آئيم كه پيل برنتا بدلت ما

بر چرخ زنند نوبت دولت ما

گر، در صف ما، مورچه يي گيرد جاي

آن مورچه شير گردد از صولت ما.

×××

گر، مرد رهي نظر به ره بايد داشت

خود را نگه از کنار چه بايد داشت

در خانه دوستان چو گشتي محرم

دست و دل و دیده را نگه بايد داشت

×××

گر کار جهان به زور بودي و نبرد

مرد از سر نامرد بر آوري گرد

اينكار جهان چو كعبتين است و چو نرد

نامرد ز مرد مي برد چتوان كرد.

×××

اشكم چو انار دانه مي بين و مپرس

بر من ستم زمانه مي بين و مپرس

در خانه دوستان چو گشتي محرم

خون تالاب آستانه مي بين و مپرس.

×××

آتم كه دل از كون و مكان بر كنندم

وز خوان جهان به لقمه يي خرسندم

كندم ز سر كوه قناعت سنگي

آوردم و بر رخته آژ افكندم.

×××

امشب ز سر صدق و صفاي دل من

در مي كده آن هوش رباي دل من

جامي به كفم داد كه بستان و بخور

گفتم نخورم گفت براي دل من

اين غزل را هم كه با تخلص قتالي منسوب به پوريائي ولي است به عنوان سرنوازي در مقدمه ورزش مي خوانند:

ما سنگ نيستي به ترازو نهاده ايم

سود و زيان خویش به يك سو نهاده ايم

سرگشتگان باديه محنت و غمिम

ني در وصال يار همين رو نهاده ايم

برگردن اميد تن ناتوان خود

زنجيرهاي آن سر گيسو نهاده ايم

چشمي رسیده باز که بنیاد کار خود
دیگر بدان دو نرگس جادو نهاده ایم
رفتیم ما به حسرت و غم آه چون کنیم
با این دلی که بر سر آن کو نهاده ایم
او مایل جفا و همان، ما به صد امید
چشم وفا بر آن خم ابرو نهاده ایم
شب گشت، باز آه، دگر ما چه ها پزیم
در دیگ سر، که بر سر زانو نهاده ایم
دستی نمی رسد چو قتالی بزلف یار
قوت ز پا و زور ز بازو نهاده ایم

گاه این ابیات را که منسوب به پهلوان مذاقی عراقی عارف و شاعر دوره شاه طهماسب
است می خوانند.

ما علی را یگانه می دانیم
صاحب کارخانه می دانیم

xxx

عاشق خسته ترا، بسکه جفا رسیده است
تا تو به او رسیده بی، او به خدا رسیده است

xxx

آن شوخ که با غمش غم جاتم نیست
هیچش خبر از محنت هجرانم نیست
دورم ز وصال او چه سازم چه کنم
درویشم و ره به بزم سلطانم نیست.

xxx

گاه ابیاتی چنین که منسوب به پهلوان بیک قمی از امیران زمان شاه طهماسب است
می خوانند:

در عین وصل مرده ام از بهر یک نگاه
وز شرم عشق نیز برویش ندیده ام

xxx

کو رفیقی تا به من پیغام دلدار آورد
مژده ز انفاس مسیحا سوی بیمار آورد

یا این ابیات را از میرنجات که در دفتری جدا از گل کشتی او است می‌خواند:

به دل از حسرت مژگان تو خنجر زده‌ام
چون به سوي تو دري نيست به اين در زده‌ام

×××

حديث مهر و محبت نگفته‌ام جايي
که التقيّة ديني و دين آبايي
ترك همه را کرده به من ساخته عمري است
قربان شومت ياد تو بسيار به از توست

×××

هر که بپرسدت بگو رحم چگونه مي‌کني
بر جگر نجات زن تيغ جفا که همچنين

و گاه اينگونه دو بيتي‌هاي مذهبي و عرفاني و اخلاقي ورزشکاران را تبليغ مي‌نمايد:
اوصاف علي به گفتگو ممکن نيست

گنجایش بحر در سبو ممکن نيست
من ذات علي به واجبي نشناسم
اما دانم که مثل او ممکن نيست

×××

از لطف تو هيچ بنده نويمد نشد
مقبول تو جز، مقبل جاويد نشد
لطفت به کدام ذره پيوست دمي
کان ذره به از هزار خورشيد نشد

×××

امروز شاه انجمن دلبران يکي است
دلبر اگر هزار بود، دل بر آن يکي است
از بهر آن يکي دل و دين داده‌ام به باد
قربان آن کسي که دلش بازبان يکي است

×××

اي دوست براي دوست جان بايد داد
در راه محبت امتحان بايد داد
تنها نبود شرط محبت، گفتن

يکمرتبه هم عمل نشان بايد داد

×××

از حادثه جهان زاینده مترس
از هر چه رسد چو نيست باپينده مترس
اين يك دم عمر را غنيمت مي‌دان
از رفته بياندیش و ز آينده مترس

×××

از عين علي ديده ما بينا شد
وز لام علي لسان ما گويا شد

دریای علی نور خدا می بینم
زان نور محمد و علی پیدا شد

xxx

چرا شکفته نباشم خدا سبب ساز است
به هر طرف که نظر می کنم دری باز است
نسیم صبح سعادت به گوش موسی گفت
برای آدم بی دست و پا خدا سبب ساز است

xxx

منم که شهره شهرم به عشق ورزیدن
منم که دیده نیالوده ام به بد دیدن
به می پرستی از آن نقش خود بر آب زدم
که تا خراب کنم نقش خود پرستیدن

xxx

مردی ز کننده در خیبر پرس
اسرار کم ز خواجه قنبر پرس
گر تشنه فیض رحمتی ای حافظ
سرچشمه آن زساقی کوثر پرس

xxx

مانند علی هر که امامی دارد
در جنت و فردوس مقامی دارد

فردا که شود وعده جنات و نعیم
همره ببرد هر که غلامی دارد

xxx

از نور نبی واقف این راه شدیم
از مهر علی عارف الله شدیم
چون پیروی علی و آتش کردیم
ز اسرار حقایق همه آگاه شدیم

xxx

بیشه ایجاد رب العالمین یک شیر داشت
از برای دشمنان مصطفی شمشیر داشت
مادر گیتی نزاید در جهان مثل علی
آسمان گویا که در ترکش همین یک تیر داشت

xxx

در مذهب ما کلام حق نادعلی است
طاعت که قبول حق فتد یاد علی است
کز جمله آفرینش کون و مکان
مقصود خدا علی و اولاد علی است

xxx

حلال جمیع مشکلات است علی
سرچشمه زمزم و حیات است علی

صدبار بگفتم و دو صد بار دگر
نقل است محمد و نبات است علي

xxx

رو، مي‌نشد از سر علي کس آگاه
زيرا که نشد کس آگه از سر الله
يك ممکن و اين همه صفات واجب
لا حول و لا قوة الا بالله

xxx

از مرحمت علي قلندر شده‌ام
وز درگه دولتش سکندر شده‌ام
دست طلبم به دامن همت اوست
در بحر کرامتش شناور شده‌ام

xxx

بي حب علي بهشت و رضوان مطلب
بي‌روزه و بي‌نماز ايمان مطلب
خواهي ز پل صراط آسان گذري
آزار دل هيچ مسلمان مطلب

xxx

تا باده عشق در قدح ريخته‌ام
و ندر پي عشق، عاشق انگيخته‌اند
با جان و روان بو علي مهر علي
چون شير و شکر بر هم آميخته‌اند

xxx

خلاق زمين و آسمان ياور ماست
چشم همه انبيا به پيغمبر ماست
از گرمي آفتاب محشر غم نيست
تا سايه مرتضي علي بر سر ماست

xxx

گل گفتم که من مذهب و ديني دارم
با آل رسول همنشيني دارم
رنگم ز محمد است و بويم ز علي
خلق حسن و خوي حسيني دارم

يا الله العالمين در باز کن
يا رسول هاشمي پرواز کن
مشکلي بر کار ما افتاده است
با دو انگشت مبارك باز کن

xxx

هميشه زينت هر دفتر است بيم الله
کلید گنج هنرپرور است بسم الله
مدام اره گذاري به فرق دشمن دين

که ذوالفقار علي بر سر است بسم الله

×××

بسم الله مادر اول قرآن است

رحمان و رحيم رخصت از يزدان است

عيبی نبود جامه مردان پر خون

خون نقش و نگار جامه مردان است

×××

نوشته بر در جنت به خط لم يزلني

شفيع روز قيامت محمد است و علي

اول هر کار بسم الله الرحمن الرحيم

مطلع الانوار بسم الله الرحمن الرحيم

پادشاه مصر شد يوسف براي آنکه گفت

بر سر بازار بسم الله الرحمن الرحيم

×××

بسم الله است ورز زبائمه به هر عدد

من کلب آستان توام يا علي مدد

خواهم که در دو وقت به فریاد ما رسي

اول دم مامت و دوم در ته لحد

×××

نامهاي چهارده معصوم در يك بيت من

گفته سازم تا بماند يادگار اندرز من

مصطفي، باسه محمد، مرتضي باسه علي

جعفر و موسي و زهرا يك حسين و دو حسن

تا چندي پيش چنانکه ورزشكاري رعايت ادب و نزاکت را در زورخانه نمي نمود و حق احترام پيشكسوت و مرشد را به جاي نمي آورد و با تكبر و خودخواهي وارد زورخانه مي شد، مرشد او را در حين شروع حرکات ورزشي با اشعار اندرزآمیز راهنمايي و ارشاد مي نمود. مثلاً هنگام شروع او به چرخ آهسته براي دور برداشتن و يا چرخ مقدماتي با گرفتن ضرب ملايمي روي طبل چنانکه صدای ضرب پايين و آواز خودش رساتر باشد. آنگاه دهان به خواندن اينگونه اشعار مي گشود:

بسم الله الرحمن الرحيم

مي کنم حمد خداوند كريم

جان بر تن مرد بي ادب زندان است

هر کس که ادب ندارد او حيوان است

از بي ادبي کسي به جايي نرسيد

حقا که ادب وظيفه مردان است

یا چنانچه در خارج از زورخانه ورزشکاری مرتکب عمل خلاف شرع یا خلاف عرفی می‌شد و موجبات آزار و اذیت مردم را فراهم می‌ساخت، مرشد او را نیز هنگام چرخ در حضور همه پهلوانان و ورزشکاران و جمعیت چنین سرزنش می‌کرد:

شمشیر برنده تحفه مردان است

نامرد به زیر تیغ روگردان است

هر کس به سر میل دلیری دارد

این قاپی و این حریف و این میدان است

×××

خلق یکسر همه نهال خدایند

نه هیچ بشکن از این نهال و نه بر کن

بلندی یافت کوه از پای در دامن کشیدنها

سبک آمد سر سیلاب از بی‌جا دویدها

من از بی‌قدری خار سر دیوار دانستم

که ناکس کس نمی‌گردد از این بالاگزیدنها

×××

اگر بد کنش مرد زنهار خوار

به گردون گردان رود زهره‌وار

زمانه زگردون بریز آوردش

به خوی بد خویش بسپاردش

×××

هر آنکس که بد کرد کیفر بر است

نه چشم زمانه به خواب اندر است

ندانم که بادافره ایزدی

کجا یابی و روزگار بدی

×××

خاکی و ترامشک ختن دانستم

خاری و ترا سرو و سمن دانستم

دردا که من آنم که تو میدانی

افسوس، تو آن نهی که من دانستم

×××

ای جهان همچون درخت است ای کرام

ما بر او چون میوه های نیم خام

سخت گیرد خام‌ها مرشاخ را

زانکه در خامی نشاید کاخ را

چون پخت و گشت شیرین لب گزان

سست گیرد شاخه‌ها را بعد از آن

سخت‌گیری و تعصب خامی است

تا جنینی کار خون‌آشامی است

و یا اگر ورزشکاری ادعای مسلمانی و دینداری می‌نمود در عمل از آن طفره می‌رفت و با مردم ریا می‌ورزید و حق آنان را ضایع می‌کرد مرشد این شعر را برای او می‌خواند:

نه هر کس شد مسلمان می‌توان گفتش که سلمان شد
کز اول بایش سلمان شد و، آنگه مسلمان شد

و برای کسانی که ورزش را برای زروگویی و ترساندن مردم و پایمال کردن حقوق آنان پیشه خود می‌ساختند این شعر را برای تنبیه می‌خواند:

قصر نمرود که از ظلم بنا شد به جهان
حال بنگر که نبینی اثر از آثارش

×××

چو خواهد که ملک تو ویران کند
نخست خلقي از تو پریشان کند
وگر باشدش بر تو بخشایشی
رساند به خلق از تو آسایشی
و برای متکبران و خودخواهان می‌خواند:
و فاز گل مطلب چونکه زاده خار است
همیشه در پی آزار بلبل زار است
نجیب زاده و دانا در این زمان خوار است
چرا که تازه به دوران رسیده بسیار است

خواندن سرنوازی در زورخانه‌ها از سنت‌های دیرین ورزش باستانی و آیین پهلوانی است که اساس آموزش‌های مکتب فتوت را به ورزشکاران تلقین آنان را با روح جوانمردی و فداکاری و تقوی راهبری می‌کرده است. در اینجا باز نمونه‌هایی دیگر از آموزش‌های اشعار معنوی منسوب به پوریای ولی آورده می‌شود:

اگر تو خوي خوش داري به هر کار
از آن خويت بهشت آي پديدار
و گري خوي بدت اندر ربايد
از آن جز دوزخت چيزي نيايد
چو دانستي که خوي خوش بهشت است
رها کن خوي بد زيرا که زشت است
دهان تو کلید داني است هموار
زبان تو کلید آن، نگهدار
بلا را همچون مردان شو خريدار
که قوت اوليا را هست هموار
بهشت و دوزخت را يك کلید است
کلید این چنین هرگز که دیده است
کزو گه گل دمد در باغ و گه خار
گهی جنت گشاید زو گهی نار

زبان‌ت را کلیدی آن چنان دان
بدان کت آرزو باشد بگردان
به خیری گر بگردانی نعیم است
بشری گر بجنبانی جحیم است
در این عالم مزن از نیک و بددم
که هم ابلیس می‌باید هم آدم
بهشت اندر مثل چون مطبخی دان
که باشد اندر و مرغان بریان
بهشت هر طعام از بهر عام است
تو عامی میل تو سوی طعام است
به جز خوردن دگر چیزی نخواهی
مرنج از من اگر گویم تباهی
تو حیوانی نه انسانی به مقدار
که میل نیست جز سوی علفزار
مکن از بهر خوردن خلق سوزی
که تا روز است خواهد بود روزی
رها کن بوالفضولی و هوس را
مرنج از کس مرنجان هیچ کس را

xxx

هر چیز به کارکردن اندوده شود
گر آهن و فولاد بوده سوده شود
جز پیکر آدمی که با ورزش و کار
نیرو و توانایی‌اش افزوده شود

گاه در شروع چرخ پهلوانی چه با کباده و چه بی‌کباده، مرشد در سرنوازی عزلیاتی عشق یا عرفانی از حافظ و سعدی و شمس تبریزی و یا مخمسی از شیخ بهایی به احترام و ستایش او می‌خواند که با آوردن ابیاتی از بعضی آنان در اینجا نمونه‌هایی از اینگونه سرنوازیها به دست داده می‌شود:

آن شکر خنده که پرنوش دهانی دارد
نه دل من که دل خلق جهانی دارد
به تماشای درخت چمنش حاجت نیست
هر که در خانه خود سرو روانی دارد
کافران از بت بی‌جان چه تمتع دارید
باری آن بت بپرستید که جانی دارد
ای که گفتمی مرو اندر پی خونخواره خویش
با کسی گوی که در دست عنانی دارد
سعدیا کشتی از این موج برون نتوان برد
که نه بحری است محبت که کرانی دارد.

xxx

دل می‌رود ز دستم صاحب دلان خدا را

دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا

ده روز مهر گردان افسانه ایست افسون
نیکی به جای یاران فرصت شمار یارا
ای صاحب کرامت شکرانه سلامت
روزی تفقدی کن درویش بی‌نوا را
آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است
با دوستان مروت با دشمنان مدارا
آئینه سکندر جام جم است بنگر
تا بر تو عرضه دارد احوال ملک دارا

xxx

بروید ای رفیقان بکشید یار ما را
به من آورید یک دم صنم گریز پا را
اگر او به وعده گوید که دم دگر بیایم
همه وعده مکر باشد، بفرمایی او شما را
دم گرم دارد و به جادویی و افسون
بزنده گره بر آتش و ببندد او هوا را

xxx

تا کی به تمنای وصال تو یگانه
اشکم بود از هر مژه چون سیل روانه
ای تیر غمت را دل عشاق نشانه
خواهد به سر آید غم هجران تو یانه
جمعی به تو مشغول و تو غایب ز میانه
هر در که زدم صاحب آن خانه تویی تو
هر جا که شدم پرتو کاشانه تویی تو
در میکده و دیر که جانانه تویی تو
مقصود من از کعبه و بتخانه تویی تو
مقصود تویی کعبه و بتخانه بهانه (الخ)

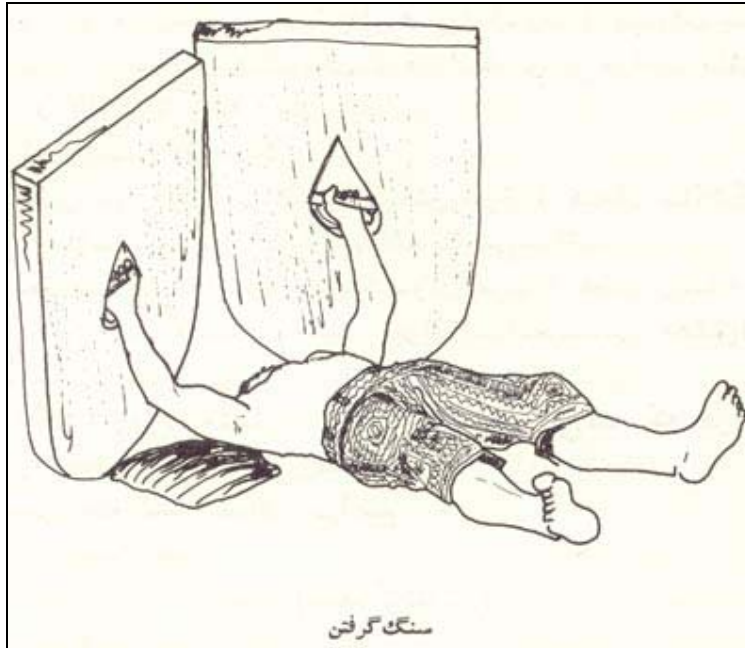
اشعاری که آورده شد رایج‌ترین شناخته شده‌ترین موضوع سرنوازیها است که در زورخانه های تهران و شهرستانها هنوز خوانده می‌شود. بدون شك اشعار دیگری هم هست که پیروان باستانی کار می‌دانند و مرشدهای کهنه کار از حفظ دارند و در موضوع سرنوازی می‌خوانند. به نظر می‌رسد آوردن همین قدر از اشعار سرنوازی در اینجا، بتواند نمایانگر این بخش از فرهنگ و ادبیات زورخانه‌یی بادش.

(الف ۲)

ادبیات سنگ شماری

نوع دیگر از ادبیات زورخانه‌یی دعای سنگ شماری است که چون هنگام سنگ گرفتن ورزشکاری به وسیله ورزشکار دیگر به خاطر تناسب الفاظ، به طور موزون و آهنگین خوانده می‌شود می‌تواند جزء این مبحث شده و سرنوازی به شمار آید.

شماره کردن سنگ با الفاظ و عباراتی مخصوص صورت می‌گیرد که آمیخته با صنعت کنایه و استعاره و تناسبات لفظی و جدانگیز و دلنشینی است.



ورزشکار قبل از شروع ورزشهای دیگر سنگ می‌گیرد. وقتی برای گرفتن سنگ به پشت دراز کشید و سنگها را از جایی که دستها گرفت و برداشت و شروع به حرکت دادن کرد، ورزشکاری دیگر برای او دعای سنگ شماری می‌خواند. اگر سنگگیر جوان باشد و تازه کار، اول این دو بیت شعر را می‌خواند:

تازه جوانی که رود زیر سنگ
نام علی را به زبان آورد
شست نباید که بگیرد خدنگ
تا که شود چهره او لاله رنگ

و یا این دو بیت را به عنوان سرنوازی می‌خواند:

هر کار که می‌کنی بگو بسم الله
تا جمله گناهان تو بخشد الله
تا جان به تنت هست همین را برگوی
لا حول و لا قوة الا بالله

و یا می‌خواند:

کشتی بگیر تا بشوی پردل و دلیر
سنگ بگیر تا نشوی خوار و ذلیل

چنانچه ورزشکاری سابقه‌دار و پیشکسوت و پهلوان باشد، سنگ شمار با صدایی آهنگین در مقدمه شمارش می‌خواند:

ماشاء الله لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم
بسم الله الرحمن الرحيم

یا این عبارت را برای برانگیختن شوق و هیجان سنگ گیر با آهنگی حماس پیش از شمارش مقدماتاً می خواند:

دم به دم، قدم به قدم، بریکه سوار عرب و عجم، زبده اولاد نبی، یعنی به نام احمد، محمود، ابوالقاسم محمد، و به عشق ارادت و اجابت، بی حد و بی عدد صلوات.

آنگاه شروع به شمارش سنگ با الفاظی می کند که هر يك به استعاره عدد معینی را می رساند:

«بزرگ است خدای ابراهیم،

«دو نیست خدا،

«سبب ساز کل سبب (سید کائنات).

«چاره ساز بی چارگان، الله،

«پنجه خبیر گشای علی،

«شش گوشه قبر حسین،

«امام هفتم، محبوب ملک بغداد،

«قبله هشتم یا امام رضا،

«نوح نبی الله،

«کرم از علی ولی الله،

«علی و یازده فرزندش بر حق،

«جمال قائم صلوات،

«زیاده باد دین نبی،

«چهارده معصوم پاک،

«نیمه کلام الله،

«شانزده گلدسته طلا،

«یک صد و هفده کمر بسته مولا،

«خدای هیجده هزار عالم و آدم،

«ختم شاه نعمت الله ولی،

«بیست، آقای قنبر علی است،

«یک بیست لعنت خدا بر ابلیس،

«دو بیست ناز بازوی مردان عالم،

«سه بیست ناز سر و سینه مردان عالم،

«چهار بیست ناز چهل ستون بدنت،

«پنج بیست ناز پنجه قوچاقت،

«شش بیست شش ساق عرش مجید،

«هفت بیست یا امام موسی کاظم،

«هشت بیست ثامن الحجج،

«نه بیست، جواد العالمین.

«سی جزو کلام الله،

«ز آدم و حوا،

«دگر نبی الله،

«شعیب و

«یوسف و یعقوب،

«پس خلیل الله،
«ملانگان مقرب،
«دگر ز جبرائیل،
«ز صوت حضرت داوود،
«هم ز میکانیل،
«یک چهل گرفتی ماشاءالله،
«دو چهل محمد مصطفی،
«سه چهل علی است شیر خدا،
«چهار چهل،
«پنج چهل تن زیر کسا،
«شش چهل شهید دشت بلا،
«هفت چهل فرزند دلیند مولا،
«هشت چهل کشته زهر جفا،
«نه چهل بر منصور دوانیقی لعنت
«پنجا هزار بار جمال شصت بند دیو، علی را صلوات

همه جا جملات استعاره‌ای شمارش، یک جور خوانده نمی‌شود. گاه با وجود همانندی اصول، جملات با هم فرق دارند برای نمونه باز یک شکل دیگر از آنها در زیر آورده می‌شود که چون در کتاب آینه پهلوان نمایی آقای حسن میرمیهی آمده شاید در قم بخوانند:

- ۱- یزدان پاک
- ۲- خالق افلاک
- ۳- سید کاینات
- ۴- چاره بیچارگان
- ۵- پنج تن آل عبا
- ۶- شش گوشه قبر حسین
- ۷- ساکن بغداد
- ۸- غریب ارض توس
- ۹- نه توفان کربلا
- ۱۰- دهنده بی‌منت
- ۱۱- علی و یازده فرزندش
- ۱۲- جمال حجت قائم صلوات
- ۱۳- بر ابن زیاد سگ لعنت
- ۱۴- چهارده معصوم پاک
- ۱۵- پانزده نیمه قرآن
- ۱۶- شانزده گلدسته طلا
- ۱۷- یک صد و هفده کمر بسته مولا
- ۱۸- خدای هیجده هزار عالم و آدم
- ۱۹- نوزده ختم بتول عذرا
- ۲۰- بر بی‌صفتان روزگار لعنت
- ۲۱- یک بیست لعنت خدا بر ابلیس
- ۲۲- دویست مولای قنبر علی است

- ۲۳- سه بیست بر سیه دل و کینه دل لعنت
 ۲۴- چهار بیست بر بد مذهب لعنت
 ۲۵- پنج بیست پنجه خیبر گشای علی است
 ۲۶- شش بیست مرد دو عالم علیست
 ۲۷- هفت بیست شاه ولایت علیست
 ۲۸- هشت بیست گرفتی ماشاءالله
 ۲۹- نه بیست لا حول و لا قوة الا بالله
 ۳۰- سی ختم کلام الله ناطق
 ۳۱- یا امیر المؤمنین بر منکرت لعنت
 ۳۲- دو سی دو نیست خدا
 ۳۳- سه سی سبب ساز کل سبب
 ۳۴- چاره ساز بیچارگان
 ۳۵- پنج سی ناز پنجه طاقت
 ۳۶- شش سی ناز طاقت
 ۳۷- یا امام موسی کاظم
 ۳۸- هشت سی یا امام رضا به طلب
 ۳۹- نه سی یا امام محمد تقی روحی فداه
 ۴۰- چهل ختم انبیاء
 ۴۱- یک چهل آدم صوت الله
 ۴۲- دو چهل نوح نبی الله
 ۴۳- سه چهل ابراهیم خلیل الله
 ۴۴- چهار چهل موسی کلیم الله
 ۴۵- پنج چهل داوود نبی الله
 ۴۶- شش چهل سلیمان حشمت الله
 ۴۷- هفت چهل عیسی روح الله
 ۴۸- هشت چهل محمد ص حبیب الله
 ۴۹- نه چهل علی ولی الله
 ۵۰- پنجاه هزار بار جمال مرد مرتضی علی
 صلوات

گونه‌ی دیگر شمارش سنگ آورده می‌شود که ساده‌ترین و رایج‌ترین نوع خود در زورخانه هاست. سنگ شمار معمولی که نمی‌تواند با تفصیل دو مورد بالا بخواند بدین سان می‌شمارد:

- ۱- یک به نام خدا
- ۲- دو نیست خدا
- ۳- سبب ساز کل سبب
- ۴- چاره ساز بیچارگان
- ۵- پنجه خیبر گشای علی
- ۶- شش گوشه مرقد حسین
- ۷- امام هفتم
- ۸- قبله هشتم
- ۹- نوح نبی

- ۱۰- دهنده بي منت
- ۱۱- علي و يازده فرزندش
- ۱۲- جمال قائم صلوات
- ۱۳- زياده باد دين نبي
- ۱۳- چهارده معصوم پاك
- ۱۵- نيمه كلام الله
- ۱۶- شانزده گلدسته طلا
- ۱۷- هفده كمر بسته مولا
- ۱۸- خدای هيچده هزار عالم
- ۱۹- ختم شاه نعمت الله ولي
- ۲۰- بيست لعنت بر ابليس
- ۲۱- بر بي صفت لعنت
- ۲۲- دويست قنبر غلام علي است
- ۲۳- سه بيست بر سیه دل لعنت
- ۲۴- ناز چهل ستون بدنت
- ۲۵- ناز پنجه قچاقت
- ۲۶- شش بيست
- ۲۷- هفت بيست يا امام موسي كاظم
- ۲۸- هشت بيست يا امام رضا
- ۲۹- نوح نبي
- ۳۰- سي جزو كلام الله
- ۳۱- يك سي گرفتن ماشاءالله
- ۳۲- دو سي بر دو دل لعنت
- ۳۳- سه سي
- ۳۴- چهار سي
- ۳۵- پنج سي ناز پنجه است
- ۳۶- شش سي
- ۳۷- هفت سي
- ۳۸- هشت سي
- ۳۹- نه سي نوح و توفان بلا
- ۴۰- چهل ختم انبياء
- ۴۱- يك چهل گرفتي ماشاءالله
- ۴۲- دو چهل
- ۴۳- سه چهل بر سیه دل لعنت
- ۴۴- چهار چهل
- ۴۵- پنج چهل
- ۴۶- شش چهل
- ۴۷- هفت چهل
- ۴۸- هشت چهل يا امام رضا
- ۴۹- نه چهل نوح نبي الله
- ۵۰- ختم كلام، ظهور امام پنجاه

الف (۳)

ابلق

پرهایی بندی از پر قو که در قدیم جنگجویان و پهلوانان عالی مقام ارتش به کلاه خودشان می‌زدند که به آنها ابلق گفته می‌شد. در زورخانه‌ها نیز این رسم وارد شده و ابلق را بالای زنگ نصب می‌کنند.

اجاق سردم

پیشتر، روی سردم زورخانه‌ها به جای منقل آهنی یا برقی امروزی اجاق ساخته شده بود و ضرب را با آتش آن گرم نگه‌میداشتند.

اخ تَف دانی

نزدیک پایین‌ترین جایگاه، بیرون لبه‌گود، یعنی جایی از آن طرف گود که مبتدی‌ترین و کم سابقه‌ترین جوانان ورزش می‌کنند، چالهایی چهارگوش حدود سی سانتی‌متر مکعب می‌کنند و در آن خاکستر می‌ریختند و روی آن را با دري مربع چفت و زره می‌کردند تا هر گاه دهان ورزشکاران موقع سرشاخ شدن و یا کشتی خون آمد و یا در صورت لزوم در آن آب دهان بریزند. اما حالا به جای آن ظرفی پر از خاکستر می‌گذرانند. هر گاه پهلوانان با حریفی سمج و بی‌ادب برخورد می‌یافتند و می‌خواستند او را کنف کنند، سرش را در آن اخ تَف دانی فرو می‌کردند.

از سر گرفتن از پا در کردن

این اصطلاح در مورد دور کشتی گرفتن به کار می‌رود و آن وقتی است که پهلوانی با داشتن اطمینان بسیار به خود بخواهد مقصودش را در زمین زدن همه ورزشکاران با دور کشتی گرفتن برساند سر، در اصطلاح زورخانه‌یی جایی از دور ورزشکاران است که پایین مرتبه‌ترین از ایشان ایستاده و پهلوان صاحب ادعا از او شروع می‌کند و پا در آنجایی است که آخرین و قوی‌ترین آنها قرار دارد و با زمین زدن او کشتی را از پا در می‌کند.

استاد

کهنه سوار و مرشد باشد. در دعا بعد از گرفتن حق پیر که معلم اول است می‌گفتند یا می‌گویند: «مزد استاد» یعنی برای زحمات کهنه سوار یا مرشد سپاسگزاریم.

استخوان ترکاندن

نوجوان ورزشکاری را که زود چنان که ناگهانی بنماید درشت هیكل شود می‌گویند استخوان ترکانده است.

اسفند دود کردن

جلو روی سردم مرشد منقل یا آتشدانی بوده و بلکه هنوز هم هست که ضمن گرم و منبسط نگهداشتن پوست طبل، از آن برای اسفند دود کردن هم استفاده می‌کنند و این به منظور خوشبو کردن هوا و زایل کردن بوی عرق بدن ورزشکاران و گاه هم به قصد باطل کردن چشم زخم و نظر بد از شیرینکار یا ورزشکار موفق بوده است. به شرح تحت عنوان منقل آتش سردم در همین بخش مراجعه شود.

الکی خوش

آدم بی‌عار و بی‌فکری را گویند که به هر چیز نامربوط و پوچ دل خوش کند و با خوشحالی پای بند آن شود.

انداختن

حریف را به زمین زدن، یا بالای گود پرت کردن یا به شیوه‌ی شکست دادن را انداختن می‌گفتند.

ای والله!

جواب خطاب است که میاندار موقع دعا به مرشد می‌کند. «جناب مرشد» که او در جواب می‌گوید: «ای والله» یعنی هر چه شما بگویید درست است. همچنین جواب خطاب‌هایی مثل «بابا» و «ماشاءالله» هم ای والله است که در اینجا معنی تشکر می‌دهد.

این سر و آن سر زدن

این حرکات نوع دیگر شلنگ زدن است منتها نه بر تخته بلکه بر لب گود یا سنگ که غرض از آن مستعد ساختن بدن برای نیرومندی و ورزیدگی ویژه کشتی و پهلوانی بوده و شلنگ به تخته زدن برای پرورش بدن در کار شاطری که شلنگ تخته آن اکنون متروک ولی این سر و آن سر زدن هنوز در بعض زورخانه‌ها متداول می‌باشد.

این سر و آن سر زدن ورزشی است انفرادی که ورزشکار آنرا هنگام تنها بودن در گود و پیش از وارد شدن دیگران انجام می‌دهد به این ترتیب که با چند شلنگ هر بار به یکی از دو سمت گود دویده و یا یک خیز به بالا یک پای خود را به لب گود زده و برگشته و پای دیگر را همچنان به سمت مقابل آن می‌زند.

گاه این حرکت هنگام شیرینکاری در چرخ و گاه هنگام پای زدن صورت می‌بندد. در چرخ چون شیرینکار پر چرخ خود را بالا ببرد هر بار پای خود را به طرفی از لب گود می‌زند. این کار را امروزه بهتر از همه آقای حسین حاج علینقی قهرمان چرخ انجام می‌دهد. و این سر و آن سر زدن هنگام پای زدن اغلب به وسیله میاندار برای وسعت بخشیدن به جنب و جوش خود انجام می‌شود.

ب

بابا!

خطابی است از طرف پیشکسوتی که بالای گود نشسته به پهلوانی که در گود گل چرخ می‌چرخد. و این دعوتی است از او به گل چرخ خواندن.

باز بوسیدن

کشتی را باز شروع کردن که ضد آن بوسیدن یعنی کشتی را خاتمه دادن است.

بازوبند پهلوانی

از سنن دیرینه ایرانیان بازوبند بستن است. پادشاهان، جنگاوران بزرگ و پهلوانان هر يك بازوبندی ویژه داشتند، بازوبند پادشاهان با گوهرها و جواهر گرانبها مزین بود و از جنگاوران بزرگ و یا اسپهبدان هم چنان ولی از پهلوانان پایتخت یا پایتخت ساده و فقط با چند عدد جواهر تزیین می‌شد.

بازوبند پهلوانی از سه عدد عقیق درشت قاب شده در تکه های طلا منقوش که متصل به هم روی نوار چرم دوخته می‌شد تشکیل می‌گشت.

در دوره صفویه و قاجاریه و پیش از آن روی عقیق و یا عقیق های بازوبند پهلوانان، آیاتی از قرآن و یا نام پنج تن آل کسا (ص) و یا نام علی (ع) حک می‌شود.

پیش از دوره قاجاریه يك پهلوانها بازوبندهای زنگدار به بازوی خود می‌بستند.

بالای گود انداختن

در کشتی های زورخانه‌یی گاه پهلوانی و یا کشتی‌گیری اگر حریف خود را یا نمی‌خواست و یا نمی‌توانست زمین بزند او را سردست برداشته بالای گود می‌انداخت. این زبردستی نشانه برتری و پیروزی او، و زبردستی و شکست حریف شمرده می‌شد. بالای گود انداختن بیشتر توسط پهلوانان در مورد کشتی‌گیران بد افت به کار می‌رفت.

بالش سنگ

در جا سنگی‌ها غیر از پوست تخت که سنگ گیر روی آن به پشت دراز می‌کشید، سه قطعه بالش هم بود. یکی برای زیرسر و دوتای دیگر برای تکیه گاه بازوان کسی که سنگ می‌گرفت. ولی اکنون از این وسایل استفاده نمی‌شود. فقط لنگی بر فرش می‌اندازند و روی آن سنگ می‌گیرند.

بانگ خلیل الهی

بیشتر رسم بوده، پهلوانان موقعی که حریف را از زمین کنده و به بالای سر می‌برده‌اند بانگ الله اکبری می‌کشیده‌اند که به بانگ خلیل الهی موسوم بوده، زیرا معروف است که حضرت ابراهیم خلیل در هر مرتبه نشستن و برخاستن الله اکبر می‌گفته و نیز این بانگ را (شد پهلوان) می‌گفته‌اند.

بد افت

کشتی‌گیرانی که در دست حریف بیش از اندازه مقاومت کرده و حریف را به زحمت می‌انداختند بد افت نامیده می‌شدند.

بدلکار

از هنرهای زدن فنون کشتی یکی بدلکاری است و این عنوان کسانی بود که کارهای بدل را در کشتی خوب به کار می‌برند.

برهنه شدن

هر ورزشکار، موقع ورود به گود، باید مانند عیاران و شاطران که برهنه لنگی به کمر بسته وارد میدان جنگ می‌شدند، برهنه باشد. برهنگی گذشته از آنکه برای ورزشی سنگین مانند ورزش باستانی لازم است در عین حال قاعده حفظ سنت پیروی از آیین عیاران و شاطران را نیز رعایت می‌کند، چنانکه در این باره گفته شده:

در معرکه ها درنگ می‌باید کرد!

خون بر جگر نهنگ می‌باید کرد

پوشند یلان زره به پیکار، اینجاست

جایی که برهنه جنگ می‌باید کرد

بفرما زدن

در گود زورخانه هنگام شروه به ورزش‌های چرخ و یا کباده و یا تخته شنا وسط گذاشتن و یا افزار ورزش برداشتن برای دادن حق تقدم خود به یکدیگر می‌گویند: «بفرما». در مواردی نیز از طرفی به طرف دیگر سفارش می‌شود که به فلانی بفرما زده شود یا هنگام ورود به زورخانه و خوردن غذا به هم بفرما می‌زنند که تعارف کردن معنی می‌دهد.

بند فتوت

همان کمر بند کستی باشد که از دوره ایران باستان به کمر جوانان بالغ می‌بسته‌اند. به شرح زیر عنوان تنکه پهلوانی و لنگ مراجعه شود.

بوسه بر لب زدن

بوسه زدن به دستی که هنگام داخل و خارج شدن از گود بر کف گود زده باشند.

بوسیدن - وابوسیدن

هرگاه کسی می‌خواست با پهلوانی کشتی بگیرد زانو به زمین زده و دست او را می‌بوسید یا دست خود را پس از فرو کوبیدن با او به احترام بوسه می‌زد و ابوسیدن هنگامی صورت می‌گرفت که یکی بر دیگری پیروز می‌شد و کشتی پایان می‌یافت و آن چنانکه گفته شد بوسیدن پیشانی یکدیگر بود.

به هم پیچیدن

ورزشکاران در گود پس از انجام ورزش برای محکم شدن پر و پی و قوت نفس بعضی اوقات دو به دو سرشاخ شده به هم می‌پیچند. به هم پیچدن سرپا باید باشد و جنبه دوستانه دارد. این کار، غیر از دو نفری گاه هم دسته‌جمعی واقع می‌شود. در این مواقع هیچیک حریف خود را خاك نمی‌کند و یا بالای گود نمی‌گذارد.

بی‌معرفت

کسی که از اصول عرفان و جوانمردی بی‌خبر باشد، شیوه رفتار مطابق با شخصیت هر کس را نداند و با مردم بدزبانی و بد اخلاقی رفتار کند.

پ

پاتوق

قرارگاه، میعادگاه، محل دیدار و جای دور هم جمع شدن مثل قهوه‌خانه، زورخانه و حمام چاله حوض.

پازدن

یکی از عملیات خیلی فنی و دقیق ورزش باستانی است که می‌اندار به زدن آن مبادرت کرده و دیگر ورزشکاران از حرکات او تقلید می‌کنند. پازدن شیوه‌های گوناگون دارد. اول - پای چپ و راست و پای اول. دوم - پای دوم یا پای چکشی که آن را جنگلی هم می‌گویند. سوم - پای تبریزی اول و دوم. چهارم - پای چپ و راست (یا پای آخر است) که در بخش سوم با تعریف عملیات ورزش باستانی به طور دقیق به شرح آمده است.



پس خیز

در قرن‌های گذشته شاگرد و یا وردست کشتی‌گیر را می‌گفتند از فحواي تومار افسانه پریای ولی نیز همین معنی برمی‌آید. چه پس‌خیز در آنجا خدمتکار و به فرمان کهنه‌سوار در آراستگی و آمادگی پوریای ولی می‌کوشد. ضمناً تا صد سال پیش شاطران را هر که در جلو و عقب اسب بزرگان و مشاهیر برای راه باز کردن و محافظت و احترام می‌دویند پس‌خیز می‌گفتند.

پسی

پسی مخفف پستی است یعنی خفت و خواری. این حالت در مواقعی پیش می‌آمده که پهلوانی زمین می‌خورده یا ورزشکاری در کارش شکست می‌افتاده. در آن مواقع عادت بر این بود که چنین کسی می‌رفت و در گوشه‌یی دمر می‌خوابید و در جواب این که چرا فلانی دمر خوابیده گفته می‌شد: «از پسی است».

پشتك و وارو

از بازي هاي شيرينكارها در زورخانه بود كه چنانچه شيرينكار از جلو به هوا جهيده در هوا معلق زده و دوباره روي دو پا در جاي اول فرود مي آمد پشتك بود و اگر از عقب به هوا معلق زده اين كار را مي كرد وارو مي شد. گاه پشتك و وارو را از لب گود هم به پايين مي زدند.

پوست تخت

دو جور پوست در زورخانه ها به كار مي رفت. يكي پوست پلنگ كه از مظهرهاي پهلواني بود كه گاه تنها و گاه با زره و شمشير و سپر به ديوار زورخانه مي زدند. يكي هم پوست كسوت بود از پوست گوسفند يا بز ميراث درويشان كه هم زير تنه سنگگير در غرفه جاي سنگها و هم به ديوار نصب بود.

پول پرداز

پولي است كه كسي طبق قرار قبلي در گاوبندي در گلريزان قبل از همه به مبلغي بيش از حد متعارف و بر ازندگي خود مي دهد و بعداً آن را پس مي گيرد.

پير

معلم اول را گویند كه در مقام عالي بر حضرت علي (ع) و در مقام عادي به رهبر و قطب و مراد يا معلم حاضر ورزشكاران در سلك مكتب فتوت افاده معني دارد. چنان كه در زورخانه هم هنگام دعا اولين سپاس از پير است. «حق پير» كه بعد از آن مي گویند «مزد استاد».

پيشه ور

صاحب هفده سلسله شغلي، توليد كننده غير كشاورزي يا صنعتگر شهري در نظام اقتصاد فئودالي و صاحب جامعه الزامي زورخانه و عامل زمينه اقتصادي گروه هاي اجتماعي زورخانه رو بوده است.

پهلوان

عنون پهلواني در عالم زورخانه و ورزش باستاني بزرگترين مقام است. پهلوان به كسي گفته مي شده كه تمام مراحل ورزش باستاني مثل مراتب ساختگي، نوچگي و نوخاستگي را پشت سر گذاشته و در تمام رشته هاي ورزش باستاني ورزيده و در فنون كشتي به استادي رسيده و اگر پهلوان پايتخت و يا پهلوان باشي شناخته نمي شده، لااقل هموردي جز پهلوان پايتخت پشتش را به خاك نياورده باشد. همچنين كشتي گيراني پهلوان شناخته مي شدند كه در زور آزمايي با پهلوان اول كشور با ابراز سرسختي و مقاومت ايستادگي کرده و زمين نمي خوردند يا گرده به خاك نمي دادند، يا با گربه بازي و جنگ و گريز و به كار بستن فوت و فن هاي زيركانه حريف را خسته مي كردند كه در اصطلاح به آن ها بدلكار، بدافت و پهلوان كفت كن هم مي گفتند.

از مشخصات ديگر پهلوان آن بود كه بتواند در زورخانه يك دور كشتي تميز با همه نوخاسته هاي حاضر در گود بگيرد و همه را پي در پي بيندازد و يكي ديگر آن كه بتواند ۱۱۷ دفعه ضمن حركت به دور گود كبادمبي را بزند كه سي كيلو وزن داشته باشد.

پهلوان باشي

«باش» به تركي يعني «سر» با اضافه (ي) نسبت، سرپرست پهلوانان را مي‌گفتند. در دوره صفويه و قاجار به پهلواناني كه از ميدان خارج مي‌شدند سرپرستي پهلوانان وابسته به دربار و يا بعض ناحيه ها را مي‌دادند. مثل حاج حسن بدافت و پهلوان يزدي ريس و سرپرست شاطرها را هم شاطر باشي مي‌گفتند.

پهلوان پنبه

اين لقب ورزشكاران درشت هيكل و بي‌هنر است كه نه ميدان رفته و كشتي گرفته و نه جسارتي از خود ابراز داشته، اما ادعاي پهلواني مي‌كنند. وجه تسميه اين اصطلاح از قرن‌ها قبل از ادمك‌هاي پنبه‌يي كه حلاج‌ها در موقع چراغاني از گلوله هاي پنبه مي‌ساخته و جلو دكان مي‌گذاشته‌اند گرفته شده است.

پهلوان زورگر

يكي ديگر از هنرهاي پهلواني زورگري بوده كه هنوز هم گاه ديده مي‌شود. زورگري آهن خم كردن، مجمعه مسين پاره كردن، زنجير گسيختن، با گاو ميشي كشتي گرفتن، پاره كردن يك دست ورق پاسور، ماشيني اي لوکوموتيو ي را با دندان كشيدن و ... مي‌گويند. در بخش اول در مبحث پهلوانان زورگر به تفصيل درباره آن و تاريخ عمليات زورگري سخن رفته است.

پهلوان صاحب تاج

پهلواناني كه غير از داشتن تجربيات كشتي و استادي و نيروي بدني به نيكنامي هم مقبوليت عام مي‌يافتند و نزد مشايخ و اقطاب درويشي در فتوت و پاكدامي پا برجا و در امر پيروي از طريقت اهل فقر آزموده شناخته مي‌شدند، پس از انجام مراسمي به دست پير خود مفتخر به استعمال «تاج فقر» مي‌گرديدند كه در اين پايه او را پهلوان صاحب تاج مي‌خواندند.

پهلوان كنف كن

كساني را كه در كشتي مقام و مرتبه‌يي نداشتند، اما هنگام درگيري و زور آزمايي با پهلوانان نامي سرسختي مي‌نمودند و با نيرنگ و زيركي مقاومت مي‌كردند و با حرکاتي ناشايست موجب لکه دار شدن حيثيت او مي‌گشتند پهلوان كنف كن مي‌گفتند.

پياله روغن

ظرفي محتوي روغن كه هنگام كشتي يا مشتال يا در حمام به بدن خود ماليدند.

پيش خيز

در زورخانه ها در چند قرن پيش شاگرد كشتي‌گير و نوچه هاي قدر اول را پيش خيز مي‌گفتند و اين اصطلاح خيلي رايج بوده و هنوز بعض بزرگترهاي باستاني كار آنرا بر زبان مي‌آوردند. در تومار افسانه پرياي ولي مي‌بينيم كه پيش‌خيز صاحب مقام است و در برابر پس‌خيز مرتبه‌يي ارجمند دارد.

پیش قبض

قسمت جلو کمر شلوار کشتي که گفته مي‌شود کشتي‌گيران پيش قبض يکديگر را گرفتند.

پيش کاسه و پس کاسه

برجستگي‌هاي چرمين روي زانو و فرورفتگي چرمين پشت زانوهاي تتکه‌هاي ميخچه يا قلابدوزي را گويند.

پيشکسوت

به طور اعم کسوت به معني لباس است و به طور اخص در اصطلاح تصوف لباس فقر و اين واژه از اصطلاحات متصوفين و از مراتب ارجمند اهل مکتب فتوت بوده و طي تصور مسلک سالکين اين سلسله به زورخانه رسیده است. در زورخانه‌ها امروز هم مانند گذشته هنوز تمامی پهلوانان و شيرينکاران و ورزشکاران پړسابقه باستاني را پيشکسوت مي‌گویند.

ت

تاج فقر

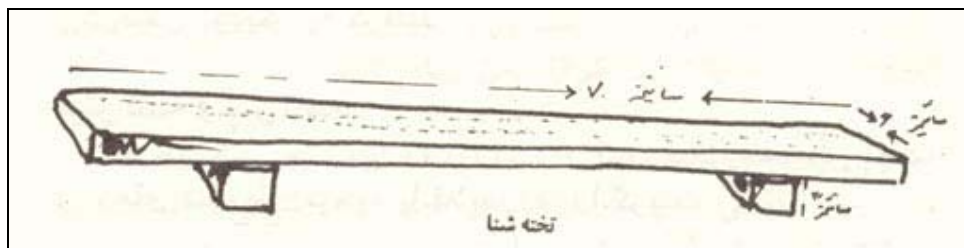
کلاهي بوده که کشتي‌گيرها پس از رسيدن به مرتبه پهلواني از طرف پيشوايان طريقت و استادان، مجاز به استعمال آن مي‌شدند. غير از تاج فقر کمر و کشتي (نطعي) نيز مي‌بسته‌اند.

تازه کار

ورزشکاران کم سابقه و ناآشنا به آداب و رسوم زورخانه و ناشي در کارهاي ورزشي و بدن خامان و دست ضعيفان، تازه کار خوانده مي‌شوند.

تخته شنا

ابزار دست يا وسيله شنا رفتن است که به زمين مي‌گذارند و دست‌ها را روي آن قرار مي‌دهند و بدن را در امتداد آن بالاي زمين دراز مي‌کنند و هر بار با حرکتي سینه خود را روي آن بالا و پايين مي‌برند. به مبحث شنا در فصل سوم مراجعه شود.



تخته شنا چوبي ساخته شده است به درازي ۷۰ سانتيمتر و عرض ۱۰ يا ۹ سانتيمتر و قطر يك سانت و نيم كه دو پايه در دو سر آن تعبيه شده تا چند سانت از زمين فاصله داشته باشد.

ترنا بازي

از سرگرمي هاي رايج زورخانه روهاست. اين سرگرمي را شاه و وزير بازي هم مي گويند. اين بازي در شب هاي ماه رمضان در قهومخانه ها يا تكيه ها صورت مي گيرد. ترنا كمر بند يا شال كمر ي ابريشمي را مي گفتمند كه به وسيله آن كسي را كه در بازي مي باخت و محكوم مي شد مي زدند. بدين شرح كه دور هم مي نشستند و قاپ و اخيراً قوطي كبريتي را دور به نوبت به هوا مي انداختند. اگر قاپ به دست كسي آب مي آمد او شاه و اگر خروزيير مي شد. آنگاه بازي رسميت مي يافت و شاه هر كس را كه قاپ يا قوطي كبريتش به پهلو مي افتاد فرمان مي داد تعدادي شلاق به كف دستش بزنند. اين فرمان به دست وزير اجرا مي شد.

تزيينات داخل زورخانه

از تزيينات ديوار زورخانه هاي چند قرن پيش آگهي نداريم. اما تصويري از وضع زورخانه هاي سي صدسال پيش در دست داريم كه از سفرنامه كارستن نيبور دانماركي است و در بخش تاريخ زورخانه در اين كتاب (به شماره ۴) چاپ شده و در آن تزييني ديده نمي شود. اما از صد سال پيش به اين طرف غير از آرايش بالاي سردم با افزار كار پيشه وران ديوار هاي زورخانه با تصوير درویش نور علي شاه، تابلو هاي رنگ و روغني با سمة از مجلس شاه كيخسرو و با حضور پهلو انان و عكسهاي شخصي فردي و دسته جمعي پهلو انان تزيين شده است.

تكيه

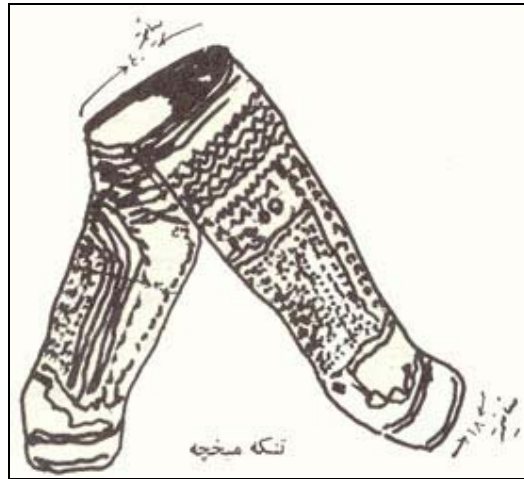
به شرح زير عنوان لنگرگاه مراجعه فرماييد.

تنكه آينه

تنبان هايي بوده از نوع ميخچه كه روي هر يك از پيش كاسه (يعني زانو) هاي آن آينه يي تعبيه شده بود. اين نشانه آن بود كه پوشنده پهلو اني است كه سرپا كشتي مي گيرد و هرگز زانو هایش به خاک نخواهد رسيد. به كاسه بند مراجعه فرماييد.

تنكه ميخچه

به تنبان هايي گفته مي شد كه زمينه آن با گل گره هايي بسيار سفت و سخت و درشت با نخ هاي كلفت دو ميلي متري بافته مي شد. چنان كه در موقع كشتي با بدن حريف اصطكاك پيدا مي كرد پوست او را ورقه يي مي كند. مثلاً اگر حريف از عقب مي گرفت، طرف او به وسيله حركتي به نام مسگري به با همين شلوار خشن چنان زخم دردناك و سوزاني به بدن حريف وارد مي كرد كه ناچار مي شد از كاري كه گرفته بود چشم پوشي كند. قديم تنكه قلابدوزي وجود نداشت هر چه بود تنكه ميخچه بود كه پهلو انان و كشتي گيران درجه اول آن را مي پوشيدند.



تنکه پهلوانی و لنگ

سابقه تنکه پهلوانی و لنگ بستن در تاریخ کشور ما بسیار دور است. در ایران باستان وقتی که فرزند پسر به سن بلوغ می‌رسید، برای آنکه عضویت او در جامعه رسمیت یابد به کمر او کمر بند مقدس *kosti* یا *koshti* کشتی می‌بستند. تشریفات بستن کمر بند و یا اعطا کردن سدره و کستی فقط یکبار در عمر هر کس اتفاق می‌افتاد. این رسم کهن هنوز در زمان ما هم در میان زرتشتیان ایران و هند معمول است.

دکتر وست سدره را به معنی (صدر اه) تفسیر کرده سدره عبارت بود از دو تنکه پارچه سفید که یک درز آن به طرف راست و یک درز به طرف چپ افتد به شکلی که قسمت عقب و جلو آن جدا از هم بود. سفیدی پارچه سدره یا کستی نشانه پاکیزگی و صفا (همان کسوت جوانمردی) دانسته می‌شد.

بیش از همه لغت کستی یعنی کمر بند، به معنی کشتی یا کمر بستن برای کشتی تعریف شده است. کستی در واقع کمر بندی است و کمر بند بستن نشانه آماده کار شدن و در خدمت آیین و حقیقت درآمدن و گام پیش نهادن برای یاری اهورامزدا و جنگ با اهریمن است، هر بار که کستی را ببندند دعایی می‌خوانند چنانکه تا قرون اخیر هم هنگام تنکه پوشیدن چنین می‌کردند.

بنا به عقیده برخی از دیرین شناسان بستن کستی از پیش از دوره زرتشت هم رواج داشته و آیین زرتشتی آنرا با معنی‌تر ساخته است. این عقیده کاملاً با دیرینگی تاریخ پهلوانی و کشتی‌گیری در دوران باستان موافق می‌باشد.

پس از ظهور اسلام که پهلوانان ایران برای مبارزه با تسلط اعراب به کسوت عیاری و شاطری درآمدند باز همان پیشبند جوانمردی را مطابق همان رسم و تشریفات باستانی بر خود راست کردند. به قول ایران شناس معروف پروفیسور تیشنر طبق آدابی که پیشتر در بخش عیاری و شاطری آمد یک پیشبند به کمر هر داوطلب عیاری و یا شاطری که شلوار خاص عیاران یا لباس مخصوص به نام لباس الفتوت بود، می‌بستند.

قدرت عیاران پس از به استقلال رسیدن ایران به وسیله و همت عیارانی چون حمزه بن آذک و نصر بستنی و یعقوب لیث صفار، به جایی رسید که به قول ابن فرات، در بغداد خلیفه عباسی ناصرالدین الله به پیروی از عیاران «به شویدن کسوت فتوت میل بسیار داشت و دیگر پادشاهان نیز در فتوت، خود را بدو منسوب داشتند.»

در بعض آثار بعد از اسلام اشارتي به پهلوانان نطعي پوش يا شلوار چرمي پوش شده که مقصود همانا از افراي بود، که حق بستن نطع چرمي داشته‌اند. تنکه يا تنبان پهلواني پوشيدن در تمام قرون بعد از اسلام در سراسر ايران ميان جوانمردان و اهل فتوت مرسوم و معمول بوده و اين عمل مانند دوره ايران باستان طي به جا آوردن آدابي انجام مي‌گرفت که شرح آن در صفحه ۳۱۰ و ۳۱۱ فتوت نامه سلطاني تحت عنوان تنبان پهلواني پوشيدن آمده که قسمتي از آن در اينجا آورده مي‌شود:

«اگر پرسند مخصوص کشتي‌گيران چيست؟ بگوي تنبان و مهره بستن.

اگر پرسند که آداب تنبان پوشيدن چند است؟ بگوي: شش

اول - آن که نشسته پوشد.

دوم - آن که دست در زير جامه برد.

سيم - روي در ديوار کند و اگر مجال نباشد سر در پيش افکند.

چهارم - آن که هنگام پوشيدن تنبان اول پاي راست پيش دارد، پس پاي چپ.

پنجم - بند تنبان پوشيده دارد تا به دست خصم نيفتد.

ششم - با طهارت (باشد که) پوشد تا کارش در گشاد بود.

اگر پرسند که آداب تنبان بيرون کردن چند است؟ بگوي چهار:

اول - آن که جامه درپوشد تا تنبان بيرون کردن ظاهر نگردد.

دويم - آن که پاي چپ فرا پيش دارد.

سيم - چون بيرون کند بازگرداند که اگر باز نگرداند مبارك نباشد.

چهارم - جايي بنهد که پاك باشد.

در تومار افسانه پرياي ولي موارد متعددي از تنکه چرمين پهلواني پوشيدن در قرون هفتم و هشتم که دوره پورياي ولي بوده و تنبان چرمين پوشيدن اين پهلوان با آداب و تشريفات به دست کهنه سوار براي آماده کشتي گرفتن شدن، همچنين در گل کشتي ميرنجات از تنبان کشتي در زمان صفويه که شبیه انواع خود در اين روزگار بوده سخن رفته که هم آن و هم اين هر دو پيشتر آورده شد.

در قرون گذشته پهلواني که به مقام استادي مي‌رسیده‌اند با اجازه پادشاه عصر، حق بستن سفره چرمين به نام نطعي بر بالاي تنکه و روي شکم خود داشته‌اند. اکنون در اينجا به درج سواجو از تنکه پوشيدن پهلوان ميرزا بيک کاشي در عصر شاه سلیمان صفوي پرداخته مي‌شود. کسوت زورخانه با تشريفات تنکه و نطع و کمر بند آراستن ملازمه دارد. چرا که تنکه پوشيدن پهلوانان در اصل (همان ازار پوشيدن جوانمردان است) که از اين عمل فضيلت عفاف و منع نفس را از شهوت اراده مي‌کند و کمر بند اشاره (به ميان بستن است) که مقصود از آن شجاعت و تمرين يا رياضت نفس به خدمت نوع است. جوازي که در اينجا نقل مي‌شود از سفينه و قاري شاعر عصر شاه سلیمان صفوي است که به وسيله مرحوم وحيد دستگري در مجله ارمان آورده شده و به شرح زير است:

صورت نطعي پوشيدن پهلوان ميرزا بيک کاشي

سپاس معرا از کسوت قياس قادر توانايي را سزاست که قهرمان بي‌همالاش طنطنه کوس لمن الملك در شش جهت جهان انداخته و سپهد بي‌مثالش لواي رب المشرقين در عرصه کونين برافراخته. نيروي بازوي غيرتش سرافرازان گردنکش را تاج غرور و اقتدار به طوق ذلت

و انكسار مبدل نموده و قوت سرپنجه تقويتش افتادگان خاكي نهاد را در معركة خاكساري
فرصت ميدان داري ارزاني فرموده تعز من تشاء و تدل من تشاء. شيخ سعدي:
عزيري و خواري تو بخشي و بس
عزير تو خواري نبيند زكس



و ثنائي مبرا از شايبه انتها صاحب قوتي را شايد كه به حكم بعث الاسود و الاحمر صلاي
عرب و عجم در داد. سرکشان آتشي نهاد جن و هواپيمايان خاكي اساس انس را پالهنگ
انقياد برگردن تسليم نهاد. با وصف پيش خيزي، پس خيزان ميدان نبوت را پيش کشيده و با
رتبه پس خيزي پيش خيزان معركة رسالت را كسوت تصديق زور آوردي بخشيده سيد
الكونين و رسول الثقلين. شيخ سعدي:

هزاران آفرين بر جان پاكس

محمد كافرينش هست خاكش

و بر آل هدايت مثال و اهل بيت ارشاد استنادش كه از جامه خانه عالم بالا قامت قابليت
ايشان را به كسوة كسا و خلعت عبا به تظهير مشرت و مخلع گرديده. سيما شهسوار مضمار
لافتي ولايت گير عرضه انما. قوي بازوبي كه سرپنجه قدرتش از در خبير سپر ساختي و
اگر كره زمين را حلقه بودي چون گوي خورشيدش بر فلك انداختي. سيلبي قهرش پهلو انان
نطع پوش اديم زمين را روي مذلت بر خاك خواري مالیده. و صدمه صولتتش زور آزمایان
رستم توان را دست جرئت بر پشت جلادت تابیده. ديگهاي سينه پردلان از آتش تيغ آبدارش
در جوش و شعله هاي خشم مبارزان، از آب تيغ آتشارش خاموش، نعم ما قال و قاري:

آن زمان كه در پوشد از هزاره لشكر

آفتاب نوراني طيلسان ظلماني

گه كند هژبران را دامن سپر جيبی

گه كند نهنگان را جيب درع داماني

بسكه ژاله پيكان در هوا شود باران

خود پردلان گردد چون كلاه باراني

از دم يلان آيد، نعره هوالباقی

وزدل جبان خيزد ناله انا الفاني

تیغش از میان خیزد همچو پیر کشتی‌گیر
پای تا به سر جوهر، در لباس عریانی
هر که را زند فتحي گردنش نبیند سر
هر که را بپیچد سر، تن دهد به خذلانی

اما بعد: چون بر ذمت هر فردی از افراد انسان لازم و متحتم است که در تمشیت امور خود دست ارادت در دامن مرشدی کامل زده به اعانت پایمردی او از فریب و فسون و مکر و فنون نفس اماره که فی الواقع کشتی‌گیری است مکاره و زبردستی است که فنون غیر مکرر هر لحظه حریف را زیر دست می‌نماید و خاک مالش می‌فرماید رهایی یابد. بنا بر این شجاعت آثار پهلوان میرزا بیک تبریزی الاصل کاشانی المولد بعد از فیروزی در معارک مصارعت و کشتی‌گیری و زیر دست گردانیدن زبردستان این فن در نظر فیروزی اثر پادشاه ملک سپاه و فلک بارگاه جمشید حشمت، فریدون شوکت، کیخسرو ابهت، آفتاب عالم آرای سپهر جلالت و عدالت گوهر افسر پیرای دریای امامت و خلافت - و قاری:

دارای کی نشان و منوچهر جم‌نگین
جمشید کام بخش و فریدون کامکار
اسکندر زمانه و نوشیروان عهد
طهمورث جهان و سلیمان نامدار

و مرخص شدن از جانب آن سلیمان نشان ببوشیدن نطعی، سعادت خدمت شیخ و نقیب و فرزندان ارباب طریق دریافته و به خدمت اهل اختیار و درویشان دیار شتافته همه را در تکیه فیض دار السلطنه اصفهان صینت من طوارق الحدثان جمع کرد و لوازم فقر و درویشی به جای آورده و دست ارادت در دامن شجاعت آثار پهلوان محمد یزد زد و مشار الیه او را به پیر ارشادش شجاعت شعار پهلوان نظر کاشانی سپرد و مومی الیه او را تنبان نطعی و کاسه بند انعام نموده کمال سعی و همراهی رعایت فرموده پهلون نظرش به سیادت و نجابت مآب طریقت انتساب. فصاحت و بلاغت اکتساب. عندلیب گلشن مدح گستری و سخن پردازی میر ابراهیم شیرازی سپرد و سیادت مئاب مزبور او را به خدمت نواب مستطاب معلی القاب و نجابت پناه و هدایت و نقاب دستگاه قطب فلک سیادت و نجابت مرتضای ممالک السلام، مقتدای طوایف انام، نور حدقه سید المرسلین، ثمره حدیقه آل طه و یاسین، نقیب نقباء کمالا للسیادة و النجابه و الهدایة و النقابة و العرفان میرمیران بن غفران و رضوان دستگاه ابوالحسن میرزا برده به شرف تاج و کمر و لنگ و کشتی سرافراز گردید و در سلك مریدان راسخ الاعتقاد انسلک پذیرفت تحریرا غره شهر صفر المظفر سنه ۱۰۸۱.

توی کت بودن

در مورد جاهل‌ها و لات‌هایی که کت چهار شانه دوز و بزرگتر از بدن خودشان برای تظاهر به تنومندی می‌پوشیدند به کار می‌رود. در موقع اقدام به زد و خوردها می‌گفتند به فلانی پشت گرم نباشید که توی کت است

ج

جامگاه

سوراخ‌های سقف گنبد یا گلدسته زورخانه یا روشنایی‌گیر حمام‌ها که در آن شیشه می‌انداختند تا آفتاب و روشنایی را به داخل بکشد.

جاهل

این اصطلاح به افرادی از زورخانه‌روها اطلاق می‌شود که چندان قدری در میان مردم ندارند و پیوسته به پهلوانی و بزن بهادری تظاهر می‌کنند و گاه هم با چاقوکشی و لات‌بازی مرتکب شرارت‌هایی می‌شوند.

جرگه

دور ایستادن ورزشکاران را در گود جرگه می‌گویند.

جست کلاغ

این حرکتی است که پاها را جفت کرده و به حالت نشسته روی پنجه یا جستن می‌کنند.

جفت کردن

کار مرشد است که باید آهنگ ضرب خود را با حرکات ورزشکاران برابر و همساز و جفت بگیرد. مثلاً در تعریف از مرشد می‌گویند که خوب جفت ضرب می‌گیرد.

جلیل و خلیل

نام دو برادر که گفته می‌شد مخترع سردم بوده‌اند و سخنوران در شب‌های سخنوری در ثبوت سردم سخن خود را با این بحر طویل آغاز می‌کردند: «دو برادر شده از روز اول باعث این سردم و بدنام یکی ز آن دو خلیل و دیگری بود جلیل...»

جوان سنگدیده

چون سنگ گرفتن کار هر ورزشکاری نیست و فقط از دست افراد نیرومند و ورزیده ساخته، پیشتر جوانانی را که بدن خود را با ورزش سنگ می‌پروردند جوان سنگدیده می‌گفتند. این معنا در فرهنگ‌های مصطلحات ضبط شده و ملاطغرای شاعر گفته:

ما سپاه غمیم و شعله آه
از جوانان سنگدیده ماست

جوانمرد

مرد نیرومند با آرمان، دلاور و فداکار و بخشنده و پیرو اصول آیین فتوت، جوانمرد صفت پهلوانان و عیاران و شاطران است که در بخش اول دوباره آن به تفصیل سخن رفته است.

جوجه جاهل

به کسی که تازه میان لات‌ها، چاقوکش‌ها و جاهل‌ها سر در آورده باشد گفته می‌شود.



چاله حوض بازي

از تفریحات روزهای جمعه ورزشکاران باستانی در حمام است. چاله حوض خزانه اصلی و بزرگ حمامهای قدیمی بود که به عمق سه متر آب داشت و در طرفی از آن تیري چوبي نزدیک دیوار تعبیه شده بود ورزشکاران روی آن می‌رفتند و توي آب شیرجه می‌آمدند و یا با پشتک و وارو به پایین در آب می‌جهیدند. گاه هم اتفاق می‌افتاد که در چاله حوض غرق و خفه می‌شدند.

چاي‌دارچين و زنجبيل

پیشتر، کنار اجاق سردم هر زورخانه، قهوه جوشي قرار داشت که دائماً در آن دارچين و زنجبيل می‌جوشید و هر گاه ورزشکاران از گود بالا می‌آمدند به هر کدام، از آن، استکانی می‌خوراندند تا هم جبران نیروی از دست رفته و رفع خستگی کند و هم رطوبت کف گود را از پای آنان دفع نماید.

چترزدن

حرکتی است که روی دست بلند شده و پاها را از پشت به روی سر می‌آورند و آن را عقربوار هم می‌گویند.

چراغ الله

آخرین پولی را که دعا کننده ها در جشن‌های گلریزان از مدعوین پول دهنده طلب می‌کردند چراغ الله می‌گفتند. اکنون معرکه گیرها هم که کنار و گوشه شهرها و یا در روستاها بساط خود را پهن می‌کنند و از مردم به زور دعا پول می‌گیرند آخرین پولی را که از مردم طلب می‌کنند چراغ الله می‌خوانند.

چراغ سردم

پول دان را در زورخانه چراغ می‌گویند و جای چراغ جام برنجی مشتق است که روی سردم جلوی پای مرشد جای دارد و هر کس موقع خروج چراغ سردم را در آن می‌گذارد. موقع گلریزان هم دعا کننده ها از مدعوین پول دهنده چراغ می‌طلبیدند. مثلاً می‌گفتند چراغ اول و یا چراغ آخر که اکنون در اثر رواج این اصطلاح چراغ سردم فقط تبدیل به چراغ شده است.

چرخ با کباده

نوع دیگر کباده زدن، چرخیدن با کباده است. فقط پهلوانان این حق را داشتند که در حال کباده زدن دور خود بچرخند. پهلوان در شروع این گونه ورزش ابتدا دقیق‌ی در حال کباده زدن دور خود می‌چرخد. سپس کباده را با دستهای عمود مقابل هم بی‌آنکه بزند بالای سر

نگه‌میدارد و به چرخ همچنان ادامه می‌دهد. چند دقیقه که گذشت دستها را پایین آورده با قبضه‌های کباده دو طرف شانه می‌نهد و پیوسته می‌چرخد. پس از مدتی قبضه زنجیر کباده را به گردن انداخته و کمانه آنرا رها می‌کند. در ضمن چرخ‌طوری بدن خود را می‌گرداند که زنجیر کباده از دور گردن به روی شانه می‌لغزد و در حالی که کمانه آن دور بدن با لنگر تابداری می‌چرخد، زنجیر از روی سینه و پشت به پایین می‌رسد به دور کمر روی خط سیر اتکای خود دور برمی‌دارد و بر مسیر اتکا، روی رانها و ماهیچه‌ها چرخ زنان فرود می‌آید و به محض رسیدنش به مچ پا پهلوان از میان آن بیرون می‌پرد و کباده روی زمین وسط گود می‌ماند. آنگاه پهلوان گرداگرد جایی که کباده افتاده مختصری می‌چرخد و باز پاهای خود را به میان کباده نهاد با حرکت دیگر زنجیر آنرا دور کمر می‌اندازد و کمانه آنرا به لنگر تابدارش به دور بدن به گردش درآورده و می‌چرخد و پیوسته کباده را با چرخ و حرکت عضلات به جانب بالا می‌راند و تا سرشانه می‌رساند و باز از دو قبضه زنجیر و کمانه آن گرفته دوباره کباده می‌زند.

چرخ با کباده هم مثل گل چرخ يك ساعت طول می‌کشد. به همین علت این کار که در حد پهلوانها و پیش از قرن اخیر فقط حق پهلوان پایتخت بوده انفرادی انجام و در نتیجه گود هم از ورزشکاران خالی می‌شده است.

کباده زدن چه با دور خود چرخیدن و چه در حال زانو بر زمین نهادن در وسط گود یا میدان باشد معنایش ادعای بی‌همتایی در پهلوانی و کشتی‌گیری است. زدن کباده گرچه در گود زورخانه فردی است ولی در میدانها به طور دسته جمعی انجام می‌شود. چنانکه پیش از قرون اخیر در حضور سلاطین قاجار و پس از آنهم در عهد رضا شاه کبیر و همچنین به روزگار محمدرضا شاه پهلوی این سنت بوده و هنوز ادامه دارد.



و چرخ چمنی و چرخ چکشی و چرخ تیز و ساده و چرخ قجری به طور مشروح در بخش سوم تعریف عملیات ورزش باستانی آمده است.

چرکین کردن - چرکین شدن - زشت شدن

این اصطلاحات هم مثل پهلوان کلفت کردن و یا کلفت شدن به دست کسی است.

چشم سیاه کردن

کنایه از با نهایت شوق در چیزی نگاه کردن است.

چوب تعلیم

در قدیم کهنه سواران موقع تعلیم دادن روش ورزش و فنون کشتی به ورزشکاران و یا نقل سرگذشت پهلوانان سلف و یا خواندن اشعار متضمن آیین قنوت، مانند نقاله های قهومخانه ها چوبی در دست می گرفتند که آنرا چوب تعلیم می گفتند. چنانچه میرنجات اصفهانی نیز در مثنوی گل کشتی خود گفته:

آفرین باد به گفتار خوش کهنه سوار
آن پسر خوانده پریای ولی در همه کار
لنگ بر دوش چو آید به میان میدان
چوب تعلیم به کف وای به حال رندان

چهارشانه

غرض از چهارشانه ورزشکار یال و کویالدار سرشانه پر است. در قدیم کوتاه های فرجه را نیز می گفتند چنان که اشراف کاشانی سروده:

کمان ابرویش کوتاه خانه قد شمشاد پیشش چهارشانه

چهار و سه و ده سلسله

کنایه از هفده سلسله است که متشکل می شد از حلقه های شغلی هفده گانه پیشه‌وران که به اقتضای منافع اقتصادی خود موجد زورخانه و از گروه های اصلی زورخانه‌روها بودند.

ح

حجله

حجله چیزی است که آن را شبیه مناره یا گلدسته مسجدها یا اماکن مقدسه می سازند. تو و بیرون آن را با آینه های ریز مربعی و مثلثی شکل آینه‌بندی می کنند. داخل آن مثل رواق زیارتگاه هاست و با قندیل های رنگارنگ آذین‌بندی می شود و دور آن روی ستون‌هایش شمع و لاله می‌بندد و بالای آن روی کنگره های دورش را با ابلق‌ها یا پره های پر جلوه و نقش‌دار طاووس می‌آیند. حجله را در مواقع جشن و گلریزان بر چهار پایه‌ی روی طبق نزدیک در زورخانه می‌گذارند یا هنگام ایام سوگواری بر طبق نهاده جلو دسته‌آی سینه زن حرکت می‌دهند.

حرمت لنگ

هر گاه دو حریف کشتی‌گیر پس از مدتی زورآزمایی هیچکدام به هم غلبه نکنند پهلوان حاضر وارد گود شده و لنگی روی هر دو آنها می‌اندازد و حاضرین هم می‌گویند حرمت لنگ. یعنی به احترام کشتی را به هم ببخشید.

حریف

همتاي هر کشتي گير حريف اوست که اگر غلبه کند گویند حريف شد و چنانچه به هم غلبه نکنند گویند حريف هستند. يعني هم زور و هم قدر هستند.

حمله گيري

اصطلاح بوده براي تحمل حمله حريف در کشتي. يعني زور حمله را گرفتن.

خ

خاک بوسي گود

ورزشکاران به محض ورود به گود خم شده دست راست را به کف گود مي زنند و بعد آن دست را روي لبها گذاشته مي بوسند و همين کار را موقع خروج از گود تکرار مي کنند. بنا به اعتقاد مشهور بوسيدن خاک گود زورخانه نشان و علامتي از قدم بوسي پهلوان محمود پرياي ولي مي تواند باشد.

خاک کشتي

پيشتر که تشک کشتي نبود براي کشتي هاي خارج از گود زورخانه، زمين مناسبی را همواره کرده خاک نرمي مي ريختند که به آن خاک کشتي مي گفتند. امروز همدر مبارزه طلبی بين دو نفر يکي به ديگري مي گوید: «خاک کشتي ما در فلان جا ريخته خواهد شد».

خال کوبي

گرچه خالکوبي تقريباً ديگر متروک و عملي زشت خانه شده و آنرا نبايد جزو آداب زورخانه دانست ولي چون اين عمل ناهنجار چند ده سالي در زورخانه ها رايج بوده لازم آمد از نظر ذکر وقايع به آوردن توضيحي درباره آن در اين کتاب مبادرت شود. خالکوبي نه فقط در گذشته هاي دور زورخانه مرسوم نبوده بلکه تا اوایل قرن اخير هم سابقه نداشته چنانکه بدن پهلوانان و ورزشکاران را در عکس هاي آن دوره مي بينيم که از اين آسيب مصون مانده است. آن چند ده سال هم اين نگارنده ندیده که در زورخانه يي خال بکوبند ولي شنیده و خوانده که در بعض جاها اين کار را مي کردند. البته بعض جاهل ها و کساني که از ورزش باستاني و زورخانه براي گذراندن معاش سوء استفاده مي کردند شايد به طور غير علني در زورخانه و يا بيرون از آن به تن خود خال مي کوبيدند ولي اکثر ورزشکاران باستاني تن به اين عمل نمي دادند.

خم گيري

عمليات نرمش است پس از شنا و ميل گرفتن که بدن خود را به جلو و عقب و چپ و راست خم مي کنند. شرح آن در بخش سوم آمده است.

خم و چم

اصطلاحی بوده براي آگاهي از روش به کار زدن فنون کشتي و يا آشنايي با پيچ و خم کاري که مي گفتند: «بايد به چم و خم آن وارد بود.»

خوشامدگویی

وارد کردن ورزشکاران و غیرایشان به زورخانه چنانکه ملاحظه شد یکی از وظایف مرشد است. چون چگونگی تشریف و احترام مرشد معرف پایه ورزشی و یا اجتماعی کسی است که وارد زورخانه می‌شود. پایین‌ترین حد احترام برای عموم یا مهمانان و تماشاچیان معمولی آنستکه مرشد موقع ورود و خروج آنها فقط می‌گوید: «خوش آمدی» و اگر بخوهد بیشتر احترام کند می‌گوید: «خوش آمدی صفای قدمت» یا فقط موقع خروجش می‌گوید: «اول و آخر مردان بخیر».

خوش پرگار

اصطلاحی بوده برای ورزشکارانی که پستان‌های برآمده و مدور داشته‌اند.

د

داهش

ترجمه فارسی اخي عربي است و مخفف داداش که میان اهل زورخانه همان معنی برادر را می‌دهد. همان‌طور که فتی و اخي بر قلم عربي نویسان جوانمرد، داش هم در فارسی در کنار هم بر زبان‌ها روان بوده است. داش لقب جوانمردان و اهل زورخانه و پهلوانان سرتکیه نشین و کل (کلو) محله‌ها بوده، مثل: داش محمود و داش آکل.

داو

داو یعنی نوبت از اصطلاحات زورخانه‌یی قدیم است. مثلاً نوبت اول کشتی را می‌گفتند داور اول چنان که ملاعشرتی در مورد دیگر گفته:

اهل نظر دو عالم در يك نظر ببازند

در عشق داو اول، بر نقد جان توان زد

دخل

جامی بر نجین و کاسه‌یی است که جلو سردم و دم دست گذاشته می‌شود تا ورزشکاران هنگام خروج از زورخانه حق الزحمه مرشد یا چراغ سردم را در آن بریزند.

در کشتی گشودن

اصطلاحی است برای شروع کردن کشتی.

در کوتاه زورخانه

معمولاً زورخانه‌های قدیم دو در داشتند. یکی دری که رو به بیرون یا کوچه بود و یکی هم دری که پس از گذشتن از آن به دالان راهرویی کوتاه می‌رسیدند و وارد زورخانه می‌شدند. در اولی بزرگ و در دومی کوتاه بود تا پهلوانان و ورزشکاران هنگام ورود سر خود را اجباراً در برابر ساحت زورخانه خم کنند.

درگیری

وارد شدن به زد و خوردها، کشمکش‌ها، گشودن در کشتی با گلاویز شدن، دست به یقه شدن و آشوب به راه انداختن را می‌گفتند.

درو کردن روی تخته شنا

در حال شنا روی تخته شنا قرار می‌گیرند و پی‌درپی هر بار يك پا را به جلو انداخته از زیر یکی از دستها رد می‌کنند که پا به مثابه داس، دست را درو می‌کند.

درویش کابلی

از مقتدایان زورخانه و سرسلسله در اویش خاکساریه دانسته شده و گویا در صحرائی کربلا، موقع جنگ کَشکول پر از آب خود را به حضرت امام حسین (ع) داده و امام در عوض شانه او را بوسیده است.

دست برداشتن

حرکتی است که يك ورزشکار دست ورزشکار دیگر را به حالت شنا روی تخته قرار داده به قوت از جای می‌کند.

دست پرورده

نوجه‌هایی را که زیر دست پهلوانی بزرگ یا استادی به نام به مرتبه‌یی می‌رسیدند دست پرورده می‌خواندند. در قصه حسین کرد می‌خوانیم که این پهلوان هر جا با هم‌آوردی روبه رو می‌شود خود را چنین معرفی می‌کند: «منم حسین کرد شبستری دست پرورده مسیح تکمه بن تبریزی» که از بزرگترین پهلوانان جنگاور دوره شاه عباس کبیر بوده است.

دستیار

کسانی که پهلوان را پیش از شروع کشتی یا بین گیر و واگیر خدمت و تر و خشک کرد و آماده می‌سازند.

دست مریزاد - مریزاد

خطابی است هنگام کشتی از طرف پهلوان حاضر و یا مرشد به کشتی‌گیری که حریف خود را زیر فشار فنی به عجز آورده و به معنی قبول برتری او بر حریف است.

دست و پنجه نرم کردن

زور آزمایی معنی می‌دهد.

دعا کردن

به دعا کردن در بخش سوم مراجعه کنید.

دل و جان یکی ساختن

غرض از عمل و نیت را یکی کردن بوده و اصطلاحی نیز با همین منظور که در موقع انجام کشتی به کار می‌رفته است ولی اکنون مصطلح نیست.

دم گرفتن

به طور گروهی هم صدا شدن هنگام شنا رفتن در گود یا نوحه خوانی در روزهای سوگوار که هنوز هم مصطلح نیست.

دم نطع

مقصود رسیدن به مرحله نطع پوشیدن است که به فحوی گل کشتی میرنجات رسیدن به مقام جهان پهلوانی باشد.

ای جوان سازی و خوش، برسر نازی به خدا

به دم نطعی و صد ناز و نیازی به خدا

دم نگهداشتن

به طور امری به کار می‌رفته «دم نگهدار» یعنی دم مزین. چنان که اکنون هم در مقام امر به خاموش شدن می‌گویند.

دور

اجتماع ورزشکاران را پیرامون توی گود، دور می‌گویند. دور کشتی گرفتن و دور ایستادن اشاره بر همین اجتماع دور گود است.

دوست

به هم مسلک جوانمرد و رفیق فدکار و معشوق و در نهایت به حضرت علی (ع) می‌گویند. دوست ضمناً تکیه کلامی است که داش‌ها و ورزشکاران یا سرنوازی خوان‌ها پس از خواندن هر بیت از غزل یا شعری بر زبان می‌رانند که در این موقع هم مقصود حضرت علی (ع) است.

د

ذوالفقار

اسم خاص است. شمشیر مخصوص و مشهور حضرت علی (ع) که نوك آن را از نظر امتیاز دو شاخه انگاشته‌اند. شعار فنیان زورخانه رو «لافتی الا علی و لا سیف لا الا ذوالفقار» کنایه از بی‌مانندی آن حضرت و بی‌مانندی شمشیرش ذوالفقار است. ورزشکاران باستانی به ذوالفقار به خاطر آن که در راه حق به کار می‌رفته قسم می‌خوردند.

ر

رجز خواندن

مقصود از خود ستایش کردن است. رجز شعری است که در مواقع جنگ در ستایش از قدرت جنگی و پهلوانی خود و ترساندن هم‌آورد خوانده می‌شد.

رخصت خواستن

کلمه رخصت در میان مردم خیلی رواج دارد و سر منشاء آن از زورخانه است و آن اجازه گرفتن کوچکتر از بزرگتر معنی می‌دهد. ورزشکاران پیش از شروع هر یک از عملیات ورزش باستانی روی به بزرگتر حاضر کرده رخصت می‌خواهند و او در جواب می‌گوید: «حق بدهد فرصت».

کسی وقتی رخصت می‌خواهد که بخواهد تخته‌شنای خود را به عنوان میاندار وسط گود بگذارد یا شروع به چرخ یا کشتی کند یا کباده بزند.

رشمه (کمر)

شالی با رشته‌های آویخته که در اویش به کمر می‌بستند. در زمان صفویه به آن کشتی می‌گفتند که مقصود همان کستی باستانی بود و پهلوانان آن را هنگام گرفتن جواز تنگه پوشیدن به کمر می‌بستند. این رشمه‌ها از پشم یک نوع گوسفند به نام مرغز که در کردستان زیاد است بافته می‌شد. شال رشمه‌هایی که در اویش و اهل حق به کم می‌بستند بیشتر مشکی رنگ بود.

روآمدن

جوانی را که پس از مدتی ورزش استخوان ترکانده و صاحب تن و بدن می‌شد و سری میان سرها درمی‌آورد می‌گفتند «رو آمده است».

رودست آمدن

بالای دست یا در مرتبه بالاتر کسی اقدام به کاری کردن مثل روی دست کسی چرخیدن یا کباده زدن و طرف را در درجه دوم خود قرار دادن و او را فرو دست نمودن.

رودست کاری

از کارهای شیرین‌کاران و جزیی از عملیات ورزش زورخانه‌یی در گود بود که حالا منسوخ شده و نمونه آن در تصویر شماره (۴) از زورخانه‌های مانده از عهد صفویه دیده می‌شود. ورزشکار روی دست معلق زده و پاهایش به هوا می‌رفت (به اصطلاح امروز بالانس می‌زد) و به همین وضع دور گود می‌گردید و شنا می‌رفت و هر بار هم یک دست را بالا می‌برد و بدن خود را فقط روی یک دست نگه می‌داشت و بازی‌های دیگری هم می‌کرد چنان که امروز روی پارالل می‌کنند که تمامی این‌ها را رودست‌کاری می‌گفتند.

ریاضت

اصطلاحی است صوفیانه یعنی زحمت کشیدن و طی مراحل به تفکر و مطالعه برای رسیدن به حقیقت و در اصطلاح زورخانه‌یی یعنی در ورزش زیاد زحمت کشیدن.

ز

زاویه

بخشی از تکیه ها، یا خانه ها (بیوت) یا لنگرگاه ها را می‌گفتند. احتمالاً یکی از این زاویه ها مخصوص پهلوانان و عیاران بوده و در آن ورزش می‌کرده‌اند. مقر پهلوان سر تکیه نشین و یتیم (عیار) هایش و جای کل محل بوده است.

زنگ

یکی از ابزار ورزش‌های زورخانه و کاسه‌یی است برنجی که بالای سردم وارونه به زنجیری آویخته شده و در میان آن نیز گلوله‌یی آهنی تعبیه شده که مرشد هرگاه در موقع لزوم اراده کند آن را به صدا درمی‌آورد. بعضی زنگها هم دو کاسه‌یی و تو در تو است تا هنگام زدن با هم اصطکاک یافته و طنین گوش نوازتر و رساتری داشته باشد.

زنگ حیدری

این زنگ را پهلوانان قدر اول به بازو و همچنین شاطران عالی مقام علاوه بر بازو به دامن و کمر خود می‌بستند که این نشانه چابکی و قدرت عمل آنان بود.

زنگ سردم

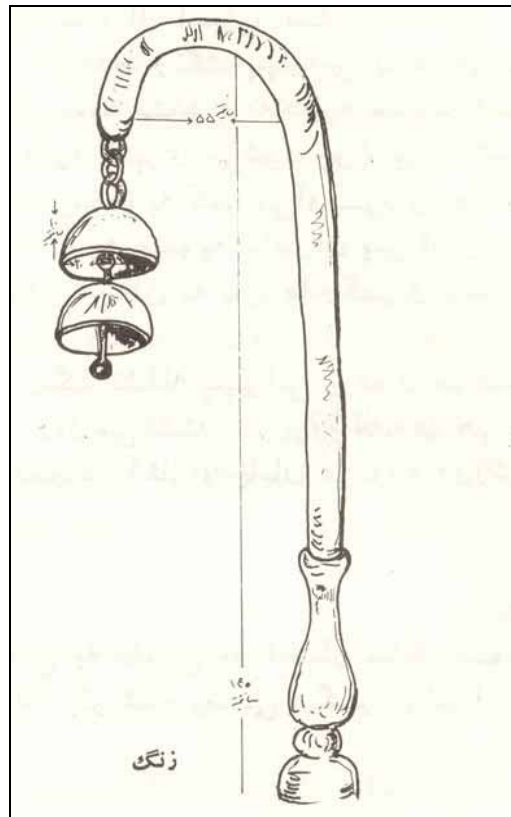
زنگ علامت اخطار به احترام بوده که آنرا در مدخل جاهای عمومی می‌آویختند، و به افتخار آدمهای متشخص به صدا درمی‌آوردند. غیر از زورخانه ها، زنگ بالای سردم و گاه سر در حمامها، قهوه‌خانه ها، چلوکبابی‌ها و کله‌پزی‌ها نیز دیده می‌شد. از قدیم بستن زنگ به بازو و کمر رسم عیاران دلیر و پهلوانان و شاطران بوده، در کتاب بدایع الوقایع آمده: «پهلوان گفت: مقراض حاضر ساختند و اهل مجلس را گفت: از خانه بیرون رفتند، پهلوان چنانکه رسم پیکان (شاطران و عیاران) است، محاسن خود را مورچه زدند و جامه های عیاری را پوشیدند و زنگ و تیربند بر دور کمر مرتب ساختند... از وقتی که پیک فلک تاج منصف خورشید بر سر نهاده و به دسته پرهامی شعاع آنرا زینت داده و زنگهای زرین کواکب را بر دور کمر ترتیب داده و قنطره زربفت نیلگون خطایی پوشیده، مثل این پیک (عیار و شاطر) هیچکس ندیده...»

درباره رسم زنگ پهلوانی بستن میرمعصوم شاعر معاصر شاه عباس اول سروده:

محمل لیلی گرانبار است از اسباب ناز

ناقه، زنگ پهلوانی بسته در محمل سرای

در داستان حسین کرد هم که منسوب به دوره صفویه است می‌بینیم هر گاه حسین کرد وارد شهری می‌شود چون برای شبروی لباس رزوم می‌پوشد زنگ حیدری به کمر می‌آویزد و روانه مقصد می‌گردد. همچنین در دوره صفویه شاطران پس از رسیدن به مقام قهرمانی و استادی در این فن به بازوها و کمر و دامن خود زنگ حیدری می‌بستند. از آنجایی که زنگ نشانه پهلوانی بوده و حرکت پهلوانان با صدای زنگ به آواز می‌گشته، در زورخانه ها هم برای اعلام ورود پهلوانها و همچنین آغاز و پایان هر دوره ورزش پهلوانی زنگ به سردم آویخته شد.



زنگ کر شدن

هر گاه پهلوانی به عللی از اعتبار سابق خود می‌افتاد، می‌گفتند زنگ فلان کر شده یعنی دیگر برای او به زنگ نمی‌زنند.

زنگ و زنجیر

اصطلاحی برای برآزندگی و پهلوانی و کمال ورزشی بود. چون هر جا زنگی می‌آویختند به زنجیری وصل بوده آنرا زنگ و زنجیر می‌گفتند. این مظهر پیشتره، روی سردم‌های چلوکبابی‌ها، حمامی‌ها، کله‌پزی‌ها رواج داشته و حتی تا چند سال پیش هم بالای سر در مسجد شاه از طرف خیابان دیده می‌شد. این شأن در زورخانه‌ها روی سردم نیز جا دارد.

زور آزما

پهلوان را گویند (فرهنگ آندراج). پهلوان و کشتی‌گیر (فرهنگ ناظم الاطباء)

زوران

در زورخانه‌های کرمانشاه به جایی واژه کشتی به کار می‌رود. چنان که نمی‌گویند فلان با فلان کشتی گرفت بلکه می‌گویند زوران کردند.

زورخانه

جایی کسب زورکردن یا با ورزش و تربیب بدنی با ابزار ویژه آن روز پیدا کردن یا زور گرفتن و زورمند شدن. محل زور.

زورخانه باز یا زورخانه‌کار

ورزشکاری که به زورخانه رود و خود را به ورزش و جمع همگان مشغول کند.

زورخانه‌چی

مدیر زورخانه، صاحب یا مرشد زورخانه را می‌گویند.

زورخانه‌دار

کسی که زورخانه دارد یا ورزشکاران را سرپرستی می‌کند.

زورخانه‌رو

کسی که به هر منظور برای ورزش یا علاقمندی به زورخانه رود.

س

ساختمان زورخانه

شکل و نمایی داخلی و خارجی ساختمان زورخانه (به خصوص در قدیم) به تکیه‌ها و تکیه‌ها به خانقاه‌ها و خانقاه‌ها به آتشکده‌های دوره باستان ایران می‌ماند.

این شباهت از نظر مسالکی مربوط به تصوف و در مرحله بالاتر پیروان مکتب فتوت (جوانمردان) عیار می‌تواند باشد که زاینده فکر ایرانی بوده و از خصایص فرهنگ باستانی مردم ایران سرچشمه می‌گیرد.

بعد از ظهور اسلام، خانه‌ها، لنگرگاه‌ها، خانقاه‌ها یا تکیه‌ها مرکز اقطاب اهل تصوف و مرجع پهلوانان و عیاران پیرو اهل فتوت بوده و شکل ساختمان زورخانه‌ها از این جهات است که به آن مکان‌ها شباهت دارد.

نمایی بیرونی زورخانه چهار گوشه است با گنبد و یا گنبد گلدسته مانند که هوا و روشنایی آفتاب را از دریچه‌ها و شیشه‌ها به درون زورخانه می‌کشاند. در داخل زورخانه، وسط محوطه آن، گود دایر مدار هشت گوشه‌یی با ژرفتی هشتاد سانت و درازای از هر سو به سوی دیگر حدود هفت متر جا دارد. دور گود از هر سو تا نشستگاه پیرامون یک و نیم تا دو متر می‌باشد و از کف گود تا بالای گلدسته نزدیک ده متر می‌رسد.

دور محوطه زورخانه به تناسب گاه شش گوشه و گاه چهار گوشه است. دور زورخانه‌های قدیم (یعنی تا پنجاه سال پیش) مثل تکیه‌ها غرفه‌هایی برای نشستن تماشا کنندگان و مهمانان و گذاشتن ابزار و وسایل ورزشی و کندن لباس داشت که در عکس (شماره ۴ و ۵) دیده می‌شود، و اکنون زورخانه دیگر بدون آن غرفه‌هاست و برای گذاشتن لباس و اسباب ورزشی جاسازی شده و تماشا کنندگان هم دورادور روی صندلی و یا نیمکت می‌نشینند.

در ورودی که نسبت به در اصلی با دالانی فاصله دارد کوتاه است، تا وارد شوندگان به احترام و نشانه تواضع سر فرود آورند. سردم مرشد اگر سکو باشد و یا ساخته از چوب نزدیک در ورودی است.

ضمناً می‌توان گفت صحن داخلی زورخانه با گود و اطراف آن، رویهم‌رفته به جایی مثل تکیه دولت و هم به آمفی‌تئاتر و هم به سربین حمام‌های سابق شباهت دارد.

ساخته

به کسانی که با ورزش بدن خود را از شکل عادی درآورده و صاحب بازو و ماهیچه های ورزشیده و یال و کوپال می شدند ساخته می گفتند. مثلاً گفته می شد که فلانی خود را ساخته و یا هیكل ساخته می دارد.

سادات

چون پهلوانان و ورزشکاران باستانی پیدایش زورخانه و آیین جوانمردی را مربوط به حضرت علی (ع) و دین خود را به رسالت حضرت محمد (ص) می دانند هنوز در زورخانه به کسانی که خود را از نسل آن حضرت می شمارند به نام سادات احترام می گذارند و در گود برای آنان جای خاصی قایل هستند.

سخنوری

مسابقات شعرخوانی یا نوعی مشاعره بین اهل زورخانه بوده که در شب های ماه رمضان، طبق قرار قبلی از طرف سخنوران منتخب دو محل در قهوه خانه به عمل می آمده است. در چنین شبی در قهوه خانه معهود سردم می بستند و جماعت زورخانه رو هر محل سخنور خود را با نشان و علامت پیش انداخته به آنجا می آمدند و طی تشریفات و آدابی با خواندن بحر طویلی سخنوری شروع می شد. این سخنوران که معمولاً هر کدام تا ده هزار بیت شعر از حفظ داشتند به مشاعره با یکدیگر می پرداختند. هر کدام از آن دو که طرفش را مجاب می کرد تکه ای از لباس او را می کند یا نشانی از او می گرفت و به نشان علامت محل خود می افزود.

سرپرست

مربی عملیات ورزشی زورخانه، کسی که به کار تربیت ورزشکاران باستانی اشتغال دارد و یا عهده دار اداره زورخانه است.

سرخانه

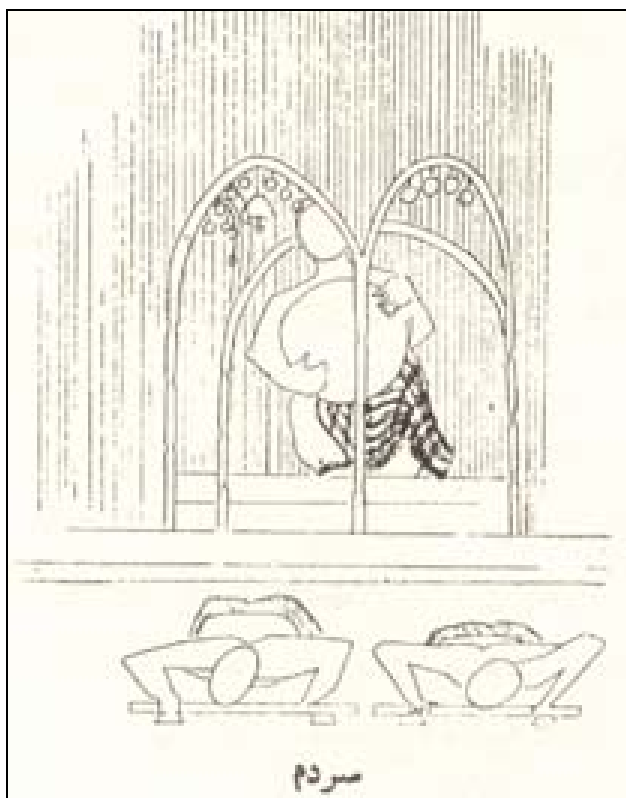
هدف و غایت مقصود را می گویند. در مقام نهایی هر کار به ویژه در رسیدن به کمال زورمندی و پهلوانی اصطلاح به سرخانه رسیدن به جایی به هدف و مقصود رسیدن به کار می رود. در مواردی هم که کسی از ضعف و یا بیماری بهبودی یابد و به حالت اول برگردد گفته می شود به سرخانه اول برگشت.

سردم و سرگذشت آن

سردم زورخانه که مرشد بر آن می نشیند و ضرب می گیرد و اشعار حماسی و تعزلی می خواند و شعائر مذهبی بر زبان می راند شباهت زیادی به منابر سخنوری متصوفین دارد. قدیم ترین نشانی که از سردم داریم در سفرنامه تاورنیه است که به نام «طاقی» ضبط شده و از تعریف هایی که تاورنیه می کند سردم بودن طاقی معلوم می شود. البته سردم با تاریخ رواج تصوف و خانقاه ها از بعد از اسلام در ایران ارتباط دارد و پیدایی آن در زمان صفویه نیست.

سردم در زمان صفویه قدر و اهمیتی فوق العاده پیدا کرد و منبر اشاعه مذهب جعفری گردید. در زمان صفویه مذهب جعفری دوازده امامی باز رسمیت یافت. در آنموقع مردم ایران چهار یار مذهب و شافعی، اسماعیلی، مالکی و در انواع فرقه های شیعه بودند.

صفویه چون سعادت و قوت ملت ایران را در مقابل از بکها و ترکان عثمانی که اهل تسنن بودند و در هر فرصت به سرزمین ایران حمله می‌کردند، در یک پارچگی مذهبی می‌دید، همت و کوشش داشت تا فقط مذهب جعفری اثنی عشری را عمومیت و رواج بدهد.



از این جهت دارویش صوفی با مشورت دربار صفوی برای پیشبرد این مقصود پیشقدم گشتند و کار خود را بدین گونه آغاز کردند که در یکروز چهار درویش از چهار دروازه هر شهر وارد شدند و علی‌علی‌گویان مدح ائمه اطهار را خواندند. از آن پس ترویج مذهب جعفری که دربار صفوی از آن حمایت می‌کرد به طور رسمی شروع شد این ارشاد و دعوت بدون برخورد و کشت و کشتار برگزار نشد و این درویش را در آن زمان منقبت خوان نیز می‌گفتند.

در زمان صفویه، سخنوری در خانقاه‌ها و قهوه‌خانه‌ها همراه رواج مذهب جعفری روی مردم‌ها متداول شد. پیشروان این مذهب که اصناف پیشهور بودند، بیش از همه به این پدیده شور و حرارت نشان می‌دادند. در شبهای ماه رمضان و اواخر ماه محرم در محل‌های مقرر حاضر می‌شدند و علامت صنف خود را به دیوار می‌زدند و با این وسایل هواداری خود را از شعائر سردمداری و سخنوری ابراز می‌داشتند.

بناها، قصاب‌ها، نانواها، پهلوان‌ها، نجارها، پاردوزها، سلمان‌ها خلاصه تمام گروه‌های هر صنعت، هر کدام پوستی داشتند که به دیوار می‌کوبیدند و هر دسته علامت صنف خود را در وسط آن پوست نصب می‌کردند.

پیشه‌وران و دیگر مردم زحمتکش شهری که نمایندگان شان از میان عیاران بوده و عنوان کلویی داشتند، با سازمان اجتماعی بسیط خود اساس نیروهای اقتصادی کشور را به وجود می‌آوردند.

موقعیت حرفه و سود و زیان این پیشه و ران بستگی به آرامش و ثبات سیاسی کشور داشت و هم اینان بودند که پایه های اقتصادی و اجتماعی کشور و دولت را در زمان صفویه تشکیل می دادند. فعالیت سخنورها و طرفدارانشان، در شبهای ماه رمضان و اواخر ماه محرم و یادروضة خوانیهای ماه صفر تا اوایل قرن اخیر ادامه داشت. در چنین مواقع در بعض تیکه ها مردم می بستند. اصناف محله ها با سخنور خودسر به سوی تکیه مقرر که در آنجا از پیش مردم بسته شده بود همراه یافتادند گاه هم این مجالس که در آن سخنور هاهریک بیاض تومار مانندی که حاوی هزاره ها شعر و قصیده، و مسقط و غزل و مرثیه بود با خود داشتند و در بین آنها کسانی یافت می شدند که ده هزار بیت از انواع شعر حافظ و حاضر به جواب بودند. مردم در غرفه های تکیه ها یا قهوه خانه های بزرگ بسته می شد. تشریفات این مجالس چنانکه بزرگترها هنوز هم به یاد دارند. به این شرح بودند که در تکیه و قهوه خانه معهود هفده - گونه ابزار کار هفده پیشه و ابسته به فقر که آنرا هفده سلسله می خوانند به شکل جالب و خاصی بردیوار آویخته می شد که عبارت بود از کنده و مشته کفاشی، راه و تیشه نجاری، پتک و کوره آهنگری، ماله و تیشه و شمشته بنایی، ناوه گل کشی، زنگها و زینت های مخصوص شتر منسوب به شتر داران، کمان و چرخ و مشته حلاجی، تیغ و لنگ و آئینه سلمانی، انبر و سیخ و لوازم خبازی، کنده و ساطور قصابی، گاز و انبر و نعل تراش نعل بندی، قلم و تیشه سنگ تراشی، میل و مشته پالان دوزی، مشک و نطع سقایی، علم و جریده حتی نخل کوچک مخصوص عزاداری، میل و کباده و ضرب زورخانه، پره های ابلق زره خود و شمشیر و سپر سربازی، مظاهر درویشی از قبیل پوست تخت، شاخ نفیر و زنونگ و زنجیرهای بزرگ و کوچک مخصوص درویش خاکسار و تاج درویشی که در نمایان و بالاترین جای مردم آویخته می شد. این مردم زنگ هم داشت.

استاد یا کهنه سوار وارد مردم می شد و لی سخنور هاجلو آن می ایستادند. وقتی استاد زنگ رامی نواخت سخنوری آغاز می گیرد.

در ثبوت و پیدایش مردم اول سخنوران شعری در بحر طویل می خوانند که قسمتی از آن در اینجا آورده می شود:

«چند بی هوده زنی لاف سخن در بر من، دم مزن ای بی هده گو زین سخنان، ورنه چنان سخت بگیرم سر راهت که بر آن تو زدل آه و فغان، افکنمت در هیجان، می کنم این لحظه بیان، تا که شوی واقف از آن، هم زخفا هم ز عیان، تاتوشوی آگه و واضح کنمت دایره فقر و فنارا.»

صاحب فقر بود سیدسالار که باشد شه ابرار، غضنفر فردادار، علی حیدر کرار، که بی مثل و نظیر است و خدیو است و امیر است و بود پادشه کون و مکان و آن که بود شش جهت و نه فلک و هم سمک و چرخ مطبق به ید قدرت اوحال شدی واقف و از آن مخزن کنجینه اسرار خدا، نورهدا، شاه و لا؟

گوش نماتابد هم شرح برایت که بدانی ز چه برپاشده این مردم و کی باعث آن گشته، به بندم ز برای تو دگر بنده ره چون و چرا را.

دو برادر شده از روز اول، باعث این مردم و برپا بنمودند چنین حرفه درویشی و بدنام یکی زان دو خلیل و دیگری بود جلیل. این دو برادر شده همی مخترع درویش به استادی آنها بنمایند دگرا حسن و تشویق نمایند چنین سالک باوجود و سخارا.»

مردم غیر از زوخانه ها که از ارکان اصلی دستگاه آن و نشستگان مرشد است هنوز گاه مثل قدیم مورد استفاده بعضی اصناف مثل چلوکبابی ها، قهوه خان ها، و حمامی ها قرار دارد که صاحب دستگاه هر صنف پشت آن می نشیند و باتعاریف و خوشامدگویی به مشتریان پول می گیرد.

در زورخانه ها سردم جلو درورودي بایک مثر فاصله از گورقرار داده شده تا مرشد بتواند رسم تشریفات و آداب و تعاریف زورخانه یی را در حق وارد و خارج شوندگان ادا کند و ورزشکاران هنگام خروج حق الزحمه دستگاہ داران زورخانه را روی سردم در دخل مرشد بگذارند .

سردم در بعضی زورخانه ها چوبی و بعضی دیگر سکویی است به بلندی حدود یک متر و گاه دیده می شود که هنوز آن را با ابزار کار و تاج درویشی و پوست تخت صوفیانه که با زمانه آداب سردمداران سخنور و کلوهای سابق است زینت می کنند .

سرشاخ

درگیر شدن کشتی گیران را چه در موقع کشتی و یا بهم پیچیدن سرشاخ می گوید این کار پس از فرو کوفتن صورت می بندد . بدین معنی که هر دو طرف خم شده سر خود را به شانه راست هم نهاده و دست راست را نیز به پس گردن یکدیگر انداخته هر یک دیگری را به پایین و به طرف خود می کشد . در حقیقت سرشاخ مقدمه کشتی است .

سرنوازی

اشعار که مرشد پیش از شروع ورزش یا چرخ خواند . به اول این بخش (بخش دوم) تحت عنوان ادبیات و اشعار زورخانه یی مراجعه شود .

سروته مهر

پهلوان ها موقع انتخاب شاگرد اولین شرطی را که برای آموزش فنون کشتی های عالی به او بر زبان می راندند می گفتند : «نوجه باید سروته مهر باشد» یعنی کسی که می خواهد در سلک جوانمردان پهلوان در آید و به افتخار مقام پهلوانی نایل شود باید عفت نفس و عفت کلام و خانواده دار باشد .

سنگ

دو افزار ورزش چوبین است که ده سانت قطر یک متر درازا و هفتاد سانت پهنا دارد و وزن هر لنگه آن سی کیلو است . تعریف آن به طور مشروح در بخش سوم آمده است .

سنگ کشتی

هرگاه پهلوانی خود را از پیش با انجام تمرین سنگین برای رفتن به میدان برای کشتی با پهلوانی دیگر آماده می کرد برای آنکه دستش با فشار مانع پر زور و سنگینی عادت کند یکی را که وزن خیلی زیادی داشت و از حریفش سنگین تر بود بجای حریف واقعی خود قرار داده و با او کشتی می گرفت . چنین کسان درشت هیكل را که فقط در این مواقع به کار می رفتند من باب مزاح سنگ کشتی می گفتند .

سیاه بندی

همان مواضعه معنی می دهد . به گاو بندی مراجعه شود .

سیاه کردن

همان معنی کففت کردن را میدهد بر عکس روسفید کردن اغفال کردن و گمراه کردن هم معنی می دهد .

سینه کفتری (کبوتری)

ورزشکار سینه پهن و سینه برجسته را گویند .

ش

شاطر

مردچیسست وچالاک وبی باک و جوانمردوتیزگام . شرح آن به تفصیل دربخش اول آمده است .

شنا (شنو)

یکی از مهمترین عملیات ورزش باستانی است که بعد از سن گرفتن انجام می شود . و دران برچند گونه است . شنادی دست و پا مقابل یادست جفت پاچفت که بیرون گود به طور انفرادی انجام می شود . اماشناهای داخل گود به ترتیب عبارتند از : شنای کرسی ، شنای دوشلاقه و شنای پیچ که تعریف آن به طور مشروح دربخش وسوم آمده است .

شگرد

این واژه مترادف سیاست است و شیوه خاص اشخاص برای ازپیش بردن کارهای پیچیده و پرفوت و فن ، معنی میدهد . مثلاً گفته می شد شگردفلان درکشتی ویدار اداره فلان کارچنین است . درموارد معین فن نیز معنی دارد .

شلنگ تخته یا شلنگ زدن

تا پنجاه سال پیش حرکتی درزورخانه ها متداول بود که چون روی آلتی شبیه تخته ۸ الوار انجام می شد به آن شلنگ تخته می گفتند و آن نوعی برجستن و فرو جستن هر بار بایک پایه روی تخته ضبط شده که مقدمه مشق شاطری بوده است . به این ترتیب که تخته هایی به طول یک متر و نیم الی دو متری و به عرض سی سانتی متر که تخته شلنگ نام داشته در هر زورخانه بوده که در موقع استفاده یک سر آن را بر لبه گود و سردیگر را بر کف گود سرازری قرار داده و ورزشکاران یکی یکی به ترتیب با پای چپ و راست روی این تخته پامی زدند و هر یک می کوشید با هر چه بیشتر پریدن پای چپ و راست خود را بالاتر بزند و این حرکت که اکنون متروک و نیرومندترین و ورزیده ترین ورزشکاران هم قادر نبودند دفعات انجام این حرکت را به پیش از پنجاه برسانند .

به نظر می رسد که فن شاطری ابتدا در زورخانه ها به صورت تمرین هایی که اصلی ترین آنها همان شلنگ تخته زدن بوده شروع و پس از نیرومند ورزیده شان پاهادر خارج از زورخانه بآدمان آزمایش هایی به صورت شغلی که آن را شاطری می گفته اند در می آمده است .

چنانکه از تومار افسانه پریای ولی برمی آید در قرون هفتم و هشتم شلنگ برسنگ زدن را بر تخته زدن ترجیح می داده اند . شاید کسانی شلنگ برسنگ می زده اند ه هدف شان از این حرکت آماده – شدن بدن برای کشتی بوده است . «شلنگ برسنگ باید زدن بهر تخته ، چراکه ...» (به مبحث ششم قاعده ورزش کشتی افسانه پریای ولی مراجعه شود) .
میرنجات اصفهانی از شلنگ تخته زدن در دوره صفویه چنین اوصافی به دست می دهد :

دل دگر گرم طپیدن شده در سینه تنگ
می زند آن بت عیار مگر تخته شلنگ
چون شود تخته شلنگ تو بلند آهنگش
زنگ ناقوس شود کرز صدای زنگش
هست آواز شلنگ توبه این زیبایی
که زند تخته به هنگام سخ ترسایی
ایکه در هند جفا تیغ توکاری باشد
منصب تخته شلنگ تو هزاری باشد
چه عجب تخته اگر عود قماری گردد
جای گیر قدمت هشت هزاری گردد
در شلنگ است عراق ریز دگر دلبر ما
گل شبم زده گردیده ستم گستر ما

شیرینکار

ماهر ترین ورزشکاران باستانی را در تمام چشمه های میل بازی و در انواع چرخهای تیز و یک چرخ و یک تکپر و چرخ تیز و قطع شیرینکار می گویند . در میان بعض اشخاص باستانی کار ، شیرین کاران چاله حوضی هم بودند که عین همان عملیات پشتک و وارو در زورخانه ها می زدند .

تاسی چهل سال پیش شیرین کارانی بودن که وقتی از چاله حوض بیرون می آمدند فاصله میان حمام تانزدیکترین زورخانه را که گاه به بیش از یک کیلومتر میرسید در حال بالانس روی دست می رفتند . برای انجام این مقصود قبلا عده بی فاصله میان حمام و زورخانه را بالنگ فرش می کردند . آخرین شیرینکاری که چنین نمایشی را اجرا می کرده باقر مهدیه سرپرست سابق زورخانه باشگاه بانک ملی بود که اکنون بازنشسته شده ، ایشان در شیرینکاری به خصوص میل بازی سر آمده و بلند آوازه می باشد .

شیرین کاشتن

هرگاه پهلوانی زورگر با ابزار عملیات خارق العاده در مجلسی نمایشی یا شیرین کاری با عملیات پشتک و وارو را در زورخانه همامی زدند .

تاسی چهل سال پیش شیرین کارانی بودند که وقتی از چاله حوض بیرون می آمدن فاصله میان حمام تانزدیکترین زورخانه را که گاه بیه بیش از یک کیلومتر میرسید در حال بالانس روی دست می رفتند برای انجام این مقصود قبلا عده بی فاصله میان حمام و زورخانه را بالنگ فرش می کردند . آخرین شیرینکار که چنین نمایشی را اجرا می کرده باقر مهدیه سرپرست سابق زورخانه باشگاه بانک ملی بود که اکنون بازنشسته شده . ایشان در شیرینکاری به خصوص میل بازی سر آمد و بلند آوازه م باشد .

شرین کاشتن

هرگاه پهلوانی زورگر با ابزار عملیات خارق العاده در مجلسی نمایشی یا شیرین کاری با عملیات ورزش باستانی در گود یا گردن کلفتی ، عیاری با ابزار دلیری در زورخورد پرسروصدایی پیروز درمی آمد همه به او می گفتند : « ماشاء الله شیرین کاشتی »

ص

صاحب زنگ

در زورخانه هاكسي راصاحب زنگ مي گفتند كه مرشد هنگام ورود و خروج اوزنگ رابه صدا درمي آورد چنين كسي مي بايست پهلوان پاييتخت ياپهلوان باشي يااز حريفان وهمقدران پهلوان باشي يااز حريفان وهمقدران پهلوان پاييتخت ياپهلوان آزموده صاحب شرايط ولايتي باشد .

مرشدپس از نواختن زنگ ، بي درنگ باهردودست به ضريب هم مي زد وازحضار براي پهلوان تازه وارد طلب صلوات مي كرد . صاحب زنگي فقط عنوان كساني بودكه هنگام داخل وخارج شدن از زورخانه زنگ برايشان به صدا درمي آمد و اين نشانه رسيدن به عالي ترين مرتبه پهلواني بود اماپهلوانان به آساني به اين زمينه نمي رسيدند بلكه مي بايست ازمرحلي به كشتي گرفتن ها و آزمائشهاي ايزار جوانمردي ورعايت شرايط پهلواني درنوخاستگي ونوچگي بگذرند . آنگاه به ترتيب زير تابه مرتبه رسمي صاحب زنگي برسند ، زن برايشان به صدا درمي آمد :

۱- درمقدمه چرخ

۲- دربرداشتن كباده

۳- دربالا وپايين رفتن ازگود

۴- آنگاه اگر به مقام پهلواني مي رسيدند هنگام ورود وخروج شنان از زورخانه

صاحب صلوات

براي دانستن مرتبه كسي در زورخانه همانطور كه مي گویند فلاني صاحب زنگ ويا صاحب زنگ وياصاحب ضرب است صاحب صلوات ويا صلواتي هم مي گویند . صاحب صلوات وياصلواتي كسي است كه در ورزش خود راساخته يعني داراي بدني ورزيده شده ودر زورخانه ها سرشناس وبه سابقه رسيده باشد . مرشد براي ورود وخروج چنين كسي به زورخانه فقط ازحضار طلب صلوات مي كند . ورزشكارصلواتي هم مثل پهلوان صاحب زنگ وپيشكسوت صاحب ضرب در صلوات مرحلي گذرانده مثل وارد وخارج شدن ازگود ودر چرخ وبردداشتن كباده كه در هر يك مرشد براي او صلوات ازحضار طلب مي كرده است .

صاحب ضرب

براي ورود وبه خروج نوچه هاونوخاسته ها وپيشكسوت ها و شيرينكاران وزورگران ، مرشد بازدن متوالي باهردودست روي طبل يك رگبار ضرب مي گيرد وازحضار طلب صلوات مي كند .

صاحب ضربي هم بعد از صاحب زنگي در زورخانه ها خيلي مقام است به اين مرتبه هم به آساني نمي توان رسيد . صاحب ضرب بايد در دلوري وفتوت ياجوانمردي وبخشش وشيوه هاي ورزش شناخته وآزموده باشد . براي رسيدن كسي به اين مرتبه ، مرشد ابتدا در داخل شدن وخارج شدن اوزگود به ضرب مي زدند وتشريفاتي رابه جا مي آورد .

صاحب فقر

فقر براي جوانمردان مايه افتخار است وكساني كه به يكي از جوامع فتيان مي پيوندند خود را منتسب به اهل فقر مي خوانند فقر كه ترك دنيا كردن وفناي في الله شدن ودر راه حق فنا گشتن

باشد مقامي است که صاحب آن علي(ع) است و در زورخانه هاهم صاحب فقر آن حضرت (ع) رامي شناسند .

صفاي قدم

اصطلاحی است برای خوش آمدگویی به ورود کنندگان به زورخانه.

صفه

جای نشستن تماشاگران زورخانه که به آن غرفه هم می گفته اند . به شرح تحت عنوان غرفه در همین بخش مراجعه شود .

صلوات

در زورخانه ها به جای کف زدن برای تشویق و یا احترام صلوات می فرستند « اللهم صل علي محمد وآل محمد ».

ض

ضرب یاطبل زورخانه

ضرب در زورخانه چنانکه طبل جنگ به روز کاران گذشته، در ورزشکاران هیجان و شور جنب و جوش به وجود می آورد، به ویژه که همراه با اشعار حماسی و غزلهای آهنگین مرشد هم باشد . می توان تصور کرد آن زمانی که نی و سه تار هم با آن هماهنگی می کرد چه غوغا و هیاهویی به پا می گشت.



این ضرب یا کوس یا تنبک یا دامبک که همه جور زبانزد بوده و هست ، پشتر که همراه سه تار و نی نواخته مخی شده به اندازه تنبک عنتری ها یا مطربهای امروزی بوده ولی از وقتی مستقل شده ورم کرده هیئت و هیكلی سفالین به اندازه آنکه امروز هست پیدا کرده است . بدنه ضرب و یا طبل زورخانه از گل پخته به وسیله کارگاه های کوزه گری ساخته می شود و پوست آنها مانند سایر ضرب ها از پوست آهو و امثال آن است .

مرشد ضرب یا طبل را روی ران پای چپ و زیر بغل چپ می گذارد و کف دستهایش را روی بالای لبه سفالین آن قرار می دهد و با انگشتان به روی پوست می نوازد .

از قدیم همیشه زمستان و تابستان منقلی هم آتش می بایست نزدیک پوست ضرب جلو سردم باشد تا پوست طبل را گرم و کشیده نگهداری که خوش صدا کند . گرچه امروز منقل بعضی زورخانه ها برقی شده ولی آنها که زغالی هستند یا بودند برای اسفند دود کردن هم به کار می آمدند .

معمولا کف دست و انگشتان مرشدهای زورخانه پینه بسته است و آن در اثر برخورد های مداوم با پوست طبل می باشد .

مرشد ها برای جلوگیری از صدمه و درد انگشتان هنگام ضرب گیری انگشتانه هایی از پیه به انگشتان اصلی خود می کنند .

ط

طاقیه

کلاهی از نوع عرقچین که پهلوانان و عیاران و شاطران به سر می گذاشتند .

طره کردن لنگ

درهم پیچاندن لنگ به طوری که شکل تسمه شود طره لنگ خوانده می شد . درسی چله سال پیش که داشها و ورزشکاران صبح روز جمعه خود را حمام به چاله حوض بازی و مشتمال کردن یکدیگر و کشتی گرفتن و جرگه بی به صحبت دورهم نشستن می گذارند از لنگ خیس خود طره درست می کردند و گاه به شوخی و اگر نزاع شان میشد از آن برای کتک زدن یکدیگر استفاده می کردند طره لنگ چنانکه ملاحظه شد برای گل چرخ هم به کار می رفت .

ع

عجز آمدن

هرگاه که یکی از دو حریف سرکشی حاضر نمی شد می گفتند ، فلانی عجز آمد و او بسید که در این مورد هم معنی شکست خوردن می دهد . همچنین وقتی هم کسی در گرمای گرم کشتی زیر فشار فنونی سخت مثل لوآشه و یا در اثر صدمه دیدن درخواست خلاصی کند می گویند آن کس عجز آمد .

عرض اندام

يعني به رخ کشيدنم قدو بالا ونمايش هيبت جنگي درميدان ها وچهارسوها پيشتر ا گردن کلفت ها ، دانش ها ولوطي هابه آن مبادرت مي ورزيدند وعريده کشان قداره يا چاقو به دست مبارز مي طلبيدند .

عشق

نهایت دوستي ودلبستگی عرفاني داشتن به حق به حضرت علي (ع) وبه نهایت فداکاري کردن در راه حق و آن حضرت است .

علامت کش (علامت بردار)

ورزشکاران وجوانمردان گروه فتوت هر محل علامتي داشتند که در روزهاي سوگواري پيشوايان مذهبي آن را بيرون مي آوردند وپيشاپيش دسته هاي سینه زن درمحله هاي ديگر مي گردانند و جماعت هر محل به وسيله آن علامت شناخته مي شد وکسي راهم که اين علامت را مي کشيد علامت کش يا علامت بردار مي گفتند .

اين علامت ها که هنوز هم گرداندن آن ها درمحله هاي پايين شهر به وسيله مردم کوچه وبازار معمول است دست کم سه تيغه ودست بالاش ده تيغه دارد که کمي وزيادي تيغه هاي هر علامت از اهميت صاحبان آن علم (علامت) حکايت مي کند .

رسم بود که اين علامت ها را پيشکسوت هاي محترم وخوش نام ونيرومد برمي داشتند ومي کوشيدند . چون تيغه ها موقع حرکت لنگر برمي داشتند کنترل دسته علامت رامشکل مي کردند ، علامت کش شالي به کمر مي بست وانتهاي چوب ويا دست ديگر شال سینه علامت را مي گرفت ونگه مي داشت وباحتياط حرکت مي کرد .

عيار

پهلوان زيړک وهوشمند وپیکار جو وپيرو آيين فتوت که شرح آن به تفصيل در بخش اول آمده است .

غ

غرفه

يکي از ويژگي هاي ساختمان هاي اماکن عمومي مثل زورخانه وحمام وتکيه در قديم آن بود که در دور ادور محل اجتماع نشين داخل آن جاهاي شبیه اتاق ، باتاق ضربي مي ساختند که به دکان مي مانست مکعب مستطيل يامربع که به آن غرفه مي گفتند اگر زورخانه بوديا حمام لبها سهاي خود را در آن مي کردند ويا آنجا نشسته وميان راتماشاي مي کردند . معمولاً سقف غرفه ها قرار داشت در عکس هاي شماره ۴ و ۵ دوجور غرفه متفاوت از زورخانه هاي زمان صفويه وقاجار يه ديده مي شود .

غنيم

از اصطلاحات مربوط به پيش از دوره صفويه است که حريف کشتي معني مي دهد .

ف

فال زدن باتکه

پیشتر اهنگامی که کشتی گیری قصد کشتی داشت ، پیش از آنکه روز زور آزمایی برسد تنها به زورخانه می رفت و باتکه چرمی خود فال می گرفت بدین شرح که لب گودمی ایستاد و با دوانگشت دست راست ، لبه پاچه های تنکه را گرفته به شدت به هوا پرتاب می کرد . تنکه باچندمعلق در هوا زیر و بالا می شد و می چرخید و پس از فروافتادن اگر پاچه های تنکه صاف روی زمین قرار می گرفت نشانه پیروزی و در صورتی که برخلاف می آمد به شکست تلقی می گشت .

فتح

این واژه به جای بدل به کار می رفته چنانکه در این گل کشتی آمده :
یک فتح پانما و کف گرگی اش بزن

چون قد علم نمود برداریش به چنگ

فتنی

فتنی (بروزن وطنی) نوعی لنگ زورخانه بوده که اکنون بستن آن متروک شده در مثنوی گل کشتی میرنجات نیز نامی از این لنگ آمده:

ماکه بایک فتنی ساخته ایم و کپنک

به دادایی چه کشیم از فلک و پیر فلک

فتوت

جوانمردی است آیین پهلوانان و عیاران و شاطران که پیشتر از آن سخن میرفت .

فتی

بافتوت ، جوانمردی ، مردعیار .

فرصت

اصطلاحی عرفانی است در قسمت آدمی از زمان برای زندگی یامجال و نوبت داشتن در پیشتربرد امر و اجبات چنان که وقتی در زورخانه کوچک تری برا شروع و یا اقدام به حرکتی از عملیات ورزشی می گوید : «رخصت» . بزرگ تر جواب می دهد :
«حق بده فرصت»

فروکوبیدن

دست دادن و کشتی گیر را با هر دو دست به روش مصافحه در شروع درگیر شدن در کشتی و یاقاطی شدن فروکوبیدن خوانند . هر دو کشتی گیر پس از در آوردن هر دو دست خود از دست هم ، کف دستهایشان را محکم بهم می کوبند چنانکه ابر خورد دستهای هر دو طرف صدا می جهد .

فن تنکه دوزي

سراجها ، البته عده يي از آنها اختصاصاً در قدیم تنکه مي دوختند . هنوز هم همانها در جنب کار اصلي خود اين شغل را از پيش مي برند .

تنکه دوزان در آستر تنکه چند لايه کرباس مي گذارند و بر روي هم مي دوزند. در بعضي از تنکه هاي کمي هم پنبه ميان آسترو رويه به کار مي زنند . امروزه کمتر رويه تنکه ها از چرم و بيشتري از پارچه محکم و يامخمل آبي رنگ است . روي درز تنکه ها از چرم مغزي مي دوزند . پيش کاسه ها و پس کاسه هاي و دور کمر و تمام پيش قبض را چه چرمي و چه پارچه يي بانفش هاي بوته و جغه قلابدوزي مي کنند .

پيشترا تنکه هايي که به ميخچه معروف است دوخته مي شد و آن را پهلو انان قدر اول مي پوشيدند . اکنون به ندرت دوخته مي شود و هر چه هم باشد از قدیم مانده است . اين تنکه هاي ميخچه از خشونت و محکمي مثل پوست کرگدن بود و هنگام کشتي اگر جايي از بدن حريف با آن اصطکاک مي يافت پوستش مي رفت و زخم مي شد .

تا آنجا که اين مولف به ياد دارد ورزشکاران باستانی از سي سال پيش هم مثل امروز در موافق عادي در زورخانه لنگ مي بستند ولي فقط روزهاي گلريزان و در جشن هاي تنکه مي پوشيدند .

هر جاي تنکه نامي ويژه دارد ، چنانکه لبه جلوي زانوهارا پيش کاسه و لبه عقب زانوهارا پس کاسه و بالاي تنکه را برج و جلو تنکه جايي را که زير شکم قرار مي گيرد پيش قبض و لبه پشت تنکه را پيش قبض مي خواندند .

امروزه به اين تنکه هاتنکه کشتي مي گویند و آنرا هنگام زور آزمائي هاي پهلو اني يابراي تعيين پهلو ان پايينخت مي پوشند .

قدیم هارسم بود که پهلو انان قدر اول هنگام ورزش لنگي هم به نام لن کسوت بر بالاي تنکه خود مي بستند و گوشه لنگ را به صورت لچک و به شباهت نطعي هاي قدیم در جلو خود مي آويختند . تا قرن پيش پهلو انان کهبه مقام استادي مي رسيدند با اجازه پادشاه وقت حق بستن پيشبن چرمين بر بالاي تنکه روي شکم خود داشتند .

فن و فرج

بدلکاري معني ميدهد. اصطلاحی برای فن زدن و دفع کردن فن در کشتي که در اين زمان از زبان هاي افتاده ميرنجات آن را چنين به کار برده :

لغتش نام گل حضرت خاص الخاص است

کشتي عشق که فن و فرجش اخلاص است

فنون و کشتي

کشتي از کهن ترين و کثير الاستعمال ترين واژه ها در تاريخ زبان فارسي است که سابقه آن چندین هزار سال مي رسد. از آغاز عهد اوستا و شايد همن پيشتري از آن بوده که کمر نوجوانان ايراني را به سنت کشتي (کستي) مي بسته اند و اين نمايانگران است که از همان دوران کشتي براي رسيدن به مرتبه پهلو اني و پهلو اني به منظور مبارزه با مظاهر اهریمني بوده و ايرانيان همگي اين امر را اقدامي واجب و مقدس مي شمرده اند.

ادامه چند هزار سال کشتي گرفتن هاي پهلو اني در ميدانهاي زور آزمائي ، اين امر را در رشته هاي گوناگون ، بسيار پيش برده و به صورت صنعتي پيچيده در آورده است.

نام هاي فنون کشتي بنا بر خبر تومار افسانه پرياي ولي که از عهد صفويه مانده و همچنين گلستان سعدي تا حدود قرن هفتم به ۳۶۰ گونه بوده و اين زمان فن کشتي از بند ، فند ، داو و کار هم مي گفته اند .

گذشته از آن که سعدي در قرن هفتم فن را «بند» گفته : «يکي در صنعت کشتي گرفتن سر آمد بود و سيصد و شصت «بند» فاخر بدانستي » ، فردوسي در قرن چهارم در داستان کشتي گرفتن بيژن و هومان نيز فن را «بند» آورده است :

«زهر گونه زور آزمودند و «بند»

فراز آمد آن بند چرخ بلند»

نگارنده ، نام قريب ۴۰۰ فن کشتي را که از قرن نهم به بعد بر جاي مانده از تومارها و رسالات گل کشتي ها و پرس و جو در سراسر ايران از پيران اين کار و آنچه از فنون رايج امروز هم به دست آورده ، در اينجا جمع کرده که در زير به نظر خواهد رسيد .

نظر به اهميتي که قديمترين رسالات و آثار حاوي فنون کشتي براي شناخت فرهنگ زورخانه دارد ابتدا به درج قسمتي از يك کتاب بياضي خطي در ۴۰۸ صفحه بدون اسم و نام نويسنده که در سال ۸۵۳ هجري براي شيخ جنيد جدشاه اسماعيل صفوي نوشته شده در اينجا مبادرت مي شود . (اين کتاب خطي در کتابخانه ملك موجود است و آن را آقاي احمد سهيلي خوانساري رييس اين کتابخانه در اختيارم گذاشتند) .

آنچه از اين کتاب در زير مي خوانيم از باب سيزدهم آن « در تيراندازي و کشتي گيري و نيزه بازي و اسب تازي و تيغ تيز کردن ... » است . از فصل در بيان کشتي گيري که هر فن رابه دقت چنين تعريف کرده :

طريق آن است که کف دست را در شيب ميان بندزني و پاي راست را بگذراني از پهلوش و دست بردست زني .

بخش آن است که مرد را بر بالا برداري و برابر گردن و دست و در دوشاخه او کني و به زمين زني .

فتان آن که شيب خود غنيم را بگيرد و مرفق او را و به هر دو دست بنشيند ، از پس سر بيندازد و فتح او آنکه پارادراز کند .

کچ آن که دست راست او را به دست چپ بگيرد و از شيب دست چپ او را بدرود و محکم بگيرد و خود فرو نشيند و بيندازد : فتح (بدل) او آنکه وزانو رابه زمين نهد .

مشگ سقاء آن که هب دست چپ ، دست راست او را بگيرد ، به گردن خود بکشد و به دست راست پاي راست او بگيرد و به گردن گيرد . از سر خود او را به زمين زند . فتح او آنکه در پاي برداشتن پاي درميان پاي او کند .

پان باشي آن که به هر دو دست ، دست راست او را بگيرد و پاي راست را پس پاي او بزند بيندازد . فتح او آنکه او را به زمين نهد .

لنگانگ آن که به هر دو دست ، دست راست او را بگيرد و پاي راست را پس پاي او بزند بيندازد . فتح او آنکه که دست بر هاند .

دست گنجه آن که کف دست رابه انگشت بزرگ بگیرد و انگشت بزرگ بیچد.

سرنعلین آن که غنیم (حریف) را از قفا بگیرد. پای غنیم را در میان پای بگیرد بنشیند به روی اوبه روی اوبدود. فتح (بدل) او آنکه پادورنهد.
یان باشی اندرونی آن است که از نشسته به دست راست سر مرفق او را بگیرد و پای راست او را بزند. فتح او آن که سر مرفق را ندهد.

بند اشتر آن که بر او سوار شده پای را محکم کند هر دو دست او را بکشد بروی بیفتند. فتح او آنکه پارا دراز کند.

جاب آن که زانوی بردو زانوی خود بگیرد به هر دودست یک پای او را بگیرد و بیندازد.

سر آکون آن که پای او را در میان پای خود بگیرد. از بالا دست در شیب کمر بند او بگیرد بنشیند و بیندازد.

دوبین بند آن که دست راست غنیم (حریف) را شیب بغل بگیرد. دست چپ بالای دست راست او بگیرد ببرد بالا و به زمین زند. فتح او آنکه دست نر هاند.

دست چنبر آن که پادرمیان نهد و پایه کمر زند.

حمالی آن که غنیم او را پس بگیرد و او را به دست راست میان بند او را بگیرد و پایه کمر زند. فتح او آن که زانو بر زمین زند.

کروامک آن که پای او را بر نشیمنگاه او بنهد و سینه خود را بر پایهای او نهد. به هر دودست میان بند او را بگیرد. فتح او گریختن بود.
بو الومه آن که غنیم (حریف) بالای او بختند و از زیر موفق او را بگیرد و پایه کمر بدهد فتح (بدل) و آن که پای دیگر او را بزند.

چکال پا آن که انگشت دست از قفا در دهان او کند بیچد. (این کار امروز لو اشته گفته می شود و جزو کارهای عجیب است و گرفتن آنرا صحیح نمی دانند). فتح او آن که به دندان بگیرد، دست از میان هر دو پای برد و بند تتبان او را بگیرد.

بادیه آسا آن که دست در دوشاخه او کند و میان بند او را بگیرد زور کند. یک پای او بالا رود بر زمینش زند یاد در اندرون دوشاخ او نیز معلق بزند. تتبان او بگیرد. معلق بزند.

خرک آن که غنیمش میان او را بگیرد و او بازو بر بن حلق او بزند او را دور کند.

کوهر آن که او را در پیش کشد و بعد از آنکه او گذشته باشد پای او را بگیرد فتح او آن که در کشیدن نرود.

پاباشي هوایي آن که پای اورا بردارد و اورا برگردن گیرد . در فرود آمدن پابه کمر بدهد .
فتح او آنکه زانور ابر زمین نهد .

داس نما آن که از بالامیان بند اورا بگیرد و پای رامیان دراز کند و از کنارش ببندازد .

قیاقولان آن که گردن اورا و سر اورا در زیر بغل گیرد و زور کند .

چنگال آن که بر او فرو افتد و پادراز کند و یک پای اورا در میان پای خود بگیرد و چنگال کند
فتح او آنکه پای از پای بکشد .

پیش قور آن که غنیم اورا بگیرد و او یک دست در میان او بزند و اورا دور بدارد .

کله رنگ آن که دست راست در زیر بغل او کند و به دست چپ بغل اورا بگیرد و پا برزانوی
اوزند و ببندازد .

کردپا آن که غنیم بر او افتاده باشد یک پای اورا بگیرد و دست در میان پای او نهد و بپیچد . فتح
او آن که در پیش رود .

بغل انا آن که سر او میان تو بود و بجهد از قفای او و پارا حلقه در گردن او ببندازد و به اطاق بیفتد .

باقولان آنکه یک دست از قفا برگوش او نهد و دست دیگر بیضه او را بپیچد .

پای بستن آن که هر دو پای او بر ران نهد، دست بر پشت او نهد با پای بغلتاند .

بادیه ساوخته آن که غنیم خفته باشد دست در زیر پای او کند بند تنبان او بگیرد و به دست
دیگر همان بند تنبان او بگیرد و ببندازد . فتح او آن که یک پای در میان دو پای او کند و چنگال
کند .

توغ لاما آن که با دست چپ پای او بگیرد و از خفته بغلتاند . فتح او آن که دراز شود .

دست چپ آن دست راست در گردن او بند کند و پای به کمر زند بیفتند . اگر غنیم به یقه
او چسبید او مشت بر مرفق او زند پاها را از دودوش او بگذراند از پس پشت او بند کند . فتح دست
چپ آنکه هر دو دست را پیش روی او بر هم زند و به دست چپ پای او چپ اورا و به دست راست
پای راست اورا بگیرد و برزانوی نهد .

لوع لاما آن که غنیم (حریف) قفای او را بگیرد و از پس قفا دوش او را بگیرد و دوتو (دولا)
شود و ببندازد .

داس لاما آنکه دست او را بپیچد و بر قفا سر خود بالای مرفق او بنهد و زور کند ببندازد .

گازوري آن که به هر دودست اورا بگيرد وبردوش خودبکشد ، بيندازد . فتح گازوري آنکه زانو به زمين نهد .

نيمه بخش آن که پاي اورا بگيرد بالاي خودبرد و به يك دست بگيرد ويك پا ويك دستش رارها کند . ديگر آن که پادرميان پانهد پابه کمر زند . فتح آن که اويانباشي هوايي بدهد .

نام واصطلاح نزديک به ۰۰۴ فن کشتي مانده از ديرباز تا به امروز

آ

آرنج

آرنج توخاک

آرنج دوطرف

آرنج سرپا

آفتاب مهتاب

الف

اختيار کشي (پاي گرفتن)

اژدر بند

اشکال گربه

افت (افتادن)

افلاک

اقل چپ و راست

النگه باخته

انداخت

/

باديه ساوخته

بار انداز

بار انداز بدون دست

با انداز پا

بار انداز مچ پا

بار انداز يك دست

باقولان

بخش

بخو

بخولک

بدل کنده

برکمر نشسته

گير کرده ويکسر نشست

بزکش

بغل آنا

بغل رومي

بغل روي بگل پا

بغل رومي توي پا

بغل رومي دودست

بغل رومي سرپا

بغل گير

بنداشتر

بو الامه

پ

پاتاه

پادر علم

پاکلات

چ

چپو
 چرخ دولاب
 چرخ کمر
 چکال
 چکال پا
 چنار انداز
 چنبر شيب بغل
 چنگال
 چنگک
 چنگک از عقب
 چنگک در حال خيمه زدن
 چنگک سالتو
 چنگ کلاغ
 چهار خم
 چهارروي بغل
 چهارمين

ح

حصير مال
 حمال بند
 حمال بند توخاک
 حمال بند سرخاک
 حمالي

خرك
 خميرك
 خورجين تكان
 خيمه
 خيمه سالتو
 خيمه سالتو از عقب
 خاك كردن
 خرطوم پيچ

د

داس درو

پت پا

پس كاسه

پس لنگ

پشت افكني

پشت پا

پشت دست گيري

پل

پل شكن

پلنگ شكن

پلنگ گير دوسراچه

پنير تپان

پهلو چپ

پهلو راست

پيچك

پيش انداز

پيش قوز

پيش كاسه

ت

تاخت كردن (بورش)

ترك بند و هيكل وار

تندرو

تندردوست

تنگ اياغ

تنگ خطر

تنگ شكر

توشاخ

تنك بيبلاق

تنك ميلاب

توحلق

توحلق پاتو كمر

پاي بستن

توشاخ دستاويز

ج

جاب

جناق تو

رودست کاري

ز

زشت وزيبا
زمين راست
زمين چپ
زيردست و زمين راست
زير سردر ميان
زير کاسه
زير گرفتن
زير گرفتن گيرو و آگير

س

سرطان
زشت وزيبا
سرقوچ چپ پيش
سرکش و رکابي
سرنند
سرنعلين
سروته يکي
سرين
سگک
سگک اورو
سگک بند
سگک توخاک
ساعده
سگک دست
سالتو
سگک دردست
سالتو از عقب
سگک سرپا
سالتو يک دست
سگک سرپي
سالتو يک دست از عقب
سگک کلاته
ستاره شمار
سگک ولرونه
سر آويز
سینه زدن

داس نما

داس لما

درخت کن

دم شير

دوخم سرزيربغا

دوخم مچ پا

دودست يک دست

دوکلیده

ديوبند حيدري

درشلوق

درو

دم گاو

دم نطعي

دوبل سالتو

دوبل فيتو

دوبل کت کش

دوبل کت کش از عقب

دوتو (دولا)

دوخم

دوخم دست در مخالف

دروپا

دروپا بادست

دروتو خاک

درو دست باپا

درو سرپا

دست درشلوق

دست تو

دست چپ

درست درشکن

دست درمخالف

دست گنجه

دست گيري (به پشت افکندن)

ر

رکبي

رکبي درخاک

رکبي سرپادست درعوج بند

روبين بند

رودست

رودست آرنج

رودست پا

فٲٲٲله ٲٲچ	سر اءاك
فرو كوٲٲدن (براي اعلام شروع)	سراكون
فروكوٲٲدن (براي زنهار خواهي)	سرانبان
فن شيراز	سرانداز
فن كمش	سربند ٲي
فن كمر	سرٲا
فن كمرسررو	سرٲي
فن كمر دست زيروكٲف ديلمي وار)	سرٲٲچٲده
فن كمر قفل	سرخاك
فن كمر قفل مخالف	سرخواب
فٲٲٲو	سرزير بغل
فٲٲٲو چرخ	سرشاخ
فٲل زوري	

ق

قٲه قولان
 قٲان (قٲان)
 قدعلم
 قصابي
 قصاب شكن
 قفل قيصر
 قفل بند وسبيل بوس
 قوچ بند
 قوس
 قيچي
 قياقولان

ك

كازوري
 كت سالو
 كت شكن
 كچ
 كت كش يانلسون
 كت كش سالتو
 كرٲا
 كروامك
 كشتي اظطرار (يعني فن كمر دست
 زيروكٲف ديلمي وار)
 كشتي قبض (يعني خراساني وار)

ش

شٲر غك
 شغالك
 شير غلت
 شير گير

ص

صير خطر

ط

طريق

ظ

ظفر

ع

عقر بك
 عوج
 عوج بند

ف

فتح ٲا
 فتح گاوزوري
 فٲٲٲله

کنده سروته
 کنده سروته يکي وارو
 کنده سگ بند
 کنده عدل
 کند عوج بند
 کنده فتيله پیچ
 فرنگي
 کنده قوچ بند
 کنده گوسفند انداز
 کنده مخالف رو
 کنده یزدي بند
 کنده پک چاک
 کنده پک پاروکار
 کوهر
 کنده این خاک و آن خاک
 کنده این پاو آن پا
 کنده پا
 کنده پلنگ شکن
 کنده پهلوان جعفري
 کنده پیش روسرپا

گ

گارد
 گازروار
 گاو تاب
 گاو تازي
 گازوري (کازري)
 گربه بازي
 گرگ بند
 گلنگدن
 گهواره
 گهواره ديو
 گوسفند انداز
 گوسفند جمع (جمع)

ل

لنکه
 لنگ
 لنگ ارنج
 لنگ افلاک

کش زدن
 کمتر بند
 کف گرگي
 کفرو
 کفشک و تنگ در عمل
 کلاته
 کلاته پادر علم
 کلاته وارونه
 کلافه
 کله رنگ
 کله کوب
 کلونددان
 کلید
 کلید این پان پا
 کلید بار انداز
 کلید پنجه
 کلید تک
 کلید جفت
 کلید ساتو
 کلید فنلاند
 کلید قوزپرپر
 کلید کت کش
 کمر تاب
 کمر شکن
 کمر کاري
 کنده
 کنده اژدر بند
 کنده استانبولي
 کنده اشکيل گربه
 کنده افلاک
 کنده افلاک پاتوکمر
 کنده افلاک پیش رو
 کنده النگه باخته
 کنده حصير مال
 کنده حمال بند
 کنده خورجين تکان
 کنده دست درشکم سنگين سبک
 کنده دست درشکم
 کنده دست درمخالف
 کنده روي استانبولي
 کنده سرانگشتي

مکم باهم فرو کوبیدن)
نقش زمین
نلسون
نیم بر
نیم نیم
نیمه بخش

و

ولو کردن
لنگ گردون

ه

هلال و غل و غش
هوادرزمین

ي

یان باشی هوایی
یان باشی اندرونی
یزدانی
یک پادکار
یک تیغه
یک خم
یک خم دست درمخالف
یک خم سرزیر بغل
یک خم سرزیر بغل مخالف
یک خم میچ پا
یک دست و سر
یک دست و یک پا
یک دست و یک پا مخالف
یک زبردوخم
یک زیر یک خم
یک ضربی و تنگ طراق
یک کت و دوکت
بیلاق

لنگالنگ

لنگ بهمن

لنگ پیش رو

لنگ تندرو

لنگ تورو

لنگ توخاک

لنگر

لنگ انداز آن شاخ

لنگ زنگی

لنگ سرپا

لنگ سرکش

لنگ کردی

لنگ کمر

لنگ گردون

لنگ لکنه

لواشک

لوروامک

لوغ لاما

م

مخالف
مخالف رو
مخالف مغربی
مسگری
مشگ سقا
مضرابی و جیلاقی
مقراضک
مهتاب
میان کوب
میمونه

ن

نشسته
نشته پرتک
نقاره جنگ (دست هاراباصدا)

ق

قاپي

مخفف قاپوق است که قپي هم مي گویند قاپوق ياقاپي تيربلندي بوده که به قول شاردن گاه ارتفاع آن به صدويست متر مي رسیده و در روزهاي جشن يامسابقات ورزش تيراندازي سواره ، پياله يي برسر آن مي گذاشتند . سوار بر اسب درحالي که مخالف جهت تيرمي تاختند به طور قيقاح ازچپ و راست بر مي گشتند و به طرف پياله تيرپرتاب مي کردند هر سوار که زودتر موفق به زدن و انداختن پياله با آن حرکات قيقاجي مي گشت، قهرمان شناخته مي شد . قاپي ياقپي آمدن درمیان زورخانه روها بر ادعای بي اساس کردن افاده معني دارد يعني پياله سر قاپوق را سواره قيقاجي زدن کار هرکس نيست همانطور که در جواب دعای غير معقولي گفته مي شود همدان دور و کردش نزديک يا اين گوي و اين ميدان در جواب کساني که قاپي ياقپي مي آمدند به قول ميرنجات نيز گفته مي شد :

هرکس که به سرميل دليري دارد

اين قاپي و اين حريف و اين ميدان است

قاضي شدن

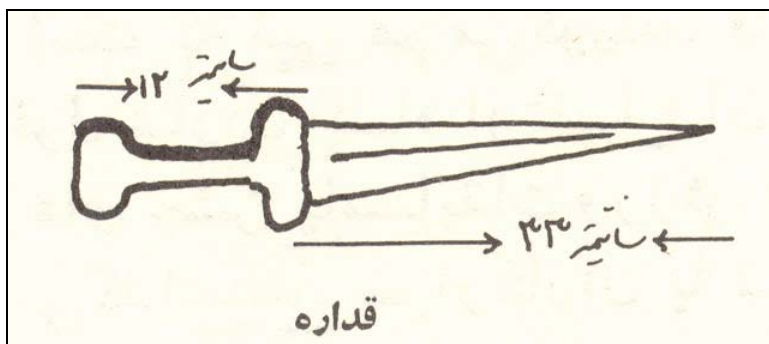
به درگيري درکشتي و گلاويز شدن در دعوا و زدو خورد قاضي شدن مي گویند .

قبضه

جاي دست گرفتن کمان يا زنجير کباده و هچنين دسته شمشير و به طور کلي جادستي هرگونه آلت ورزش و ياحرب راکه بتوان به چنگ گرفت قبضه مي گویند.

قداره

آلت نزاع و ضرب و جرح بوده ، شبيه به سرنيزه تفنگ برنو که دسته آن ۱۲سانت و تيغه آن سي و چند سانتی متر درازا داشته



ولوطي هاي قديم وقتي مي خواستند محله يي را فرق کنند نوک آن را به زمين مي زدند تانه کسي از ترس عبور کند و نه به آن نزديک شود.

فرق

جاومحلي از خالي از غير كردن . مثل حمام كه پيشتر اباي اعيان يابانوان آنان قرق مي شده همچنين محله يي كه موقع قدار كشي لوطي وگردن كلفتي از رفت و آمد راهگذاران خالي و مرعوب مي گشت .

قنطوره

بروزن معموره لباس كوتاهي بوده باندهاي زياد كه شاطران مي پوشيدند .

ك

كارگرفتن

شيوه بدل كردن فن حريف دركشتي يابه دست آوردن ابتكار عمل بادر اختيار گرفتن او يه كار بستن فن كه نتيجه اش هرچه باشد .

كاسه بند

پهلوانان قدراول وبي همتا وبي همورد آناني كه خيلي به خود خاطر جمع بودند روي پيش كاسه هاي تنكه چرمي خود آيينه كوچكي مي بستند كه به آن كاسه بند مي گفتند . كاسه بند يعني آينه بستن روي زانوها دليل آن بودكه هيچگاه زانوي پهلوان صاحب كاسه بند به زمين نخواهد رسيد و اوقادر است تمام هموردان خود راسرپا بر زمين بزند . تنگه هايي راکه كاسه بند داشت تنگه آينه هم مي گفتند .

كباده

يكي از مهمترين ابزار ورزش ها كه شرح آن به تفصيل در بخش سوم آمده است .

كستي

به معني كشتي وپيشند باستاني ايرانيان با كمر بند . به - خصوص كستي يعني پيش قبض وپيش قبض گرفتن به منظور كشتي و مبارزه ، به معني رشمه و نطع نيز تصور دارد .

كسوت

همان لباس فقر است در مرتبه يي از مراتب درويشي و تصوف كه ورزشكار سابقه دار به آن متصف مي شود . اصولا كسوت زورخانه همين تنكه پوشيدن و نطع و كمر بند بستن است .

كشتي

زور آزمائي تن به تن دور هم قدر و همچنين مبارزه دونفري تن به تن به منظور اعمال زور بابه كار زدن فن و غلبه كردن و بر زمين زدن حريف و اثبات برتري نيروي بدني خود بر اوست .



کشتی خصمانه

هرگاه کشتی طق قرار قبلی و برای اثبات برتری با حضور عده یی از پیشکسوتها صورت می گرفت اصطلاحاً به آن کشتی خصمانه می گفتند .
 بیشتر ، زیاد پیش می آمد که دو کشتی گیر از دوحمل با هوا داران خود به زورخانه یی می رفتند و کشتی می گرفتند . چنانچه هیچکدام بر دیگری پیروز نمی شد کشتی در میان می ماند برای وقت دیگر ولی اگر یکی بر دیگری غلبه می کرد بزرگتر های دو طرف آندو را وارد ربه و ابوسیدن یعنی بوسیدن پیشانی هم می کردند و کشتی ختم می شد .

کشتی خواستن

طلب کشتی کردن از کسی ، دست دراز کردن به طرف ورزشکارانی که در گود جرگه ایستاده اند .

کشتی خواستن

وقتی دو کشتی گیر ، در یک سر کشتی هم زور درمی آمدند و هیچکدام نمی توانست دیگری را بیندازد و کشتی شان بانظر پیشکسوت ها و پهلوانها به دفعه دیگری موكول می شد می گفتند کشتی در میان مانده و یا کشتی شان مانده است .

کشتی دسته جمعی

پس از انجام ورزش در جشن های گلریزان ، گذشته از آنکه کشتی های دونفری خصمانه و یادوستانه گرفته می شد گاه هم پیش می آمد که ورزشکاران با اجازه پهلوان حاضر دوبه دو هرکس باهم زورش سرشاخ می شدند و بهم می پیچیدند .

کشتی دوره

این کشتی تا چند ده سال پیش هنوز در زورخانه ها معمول بود . کشتی دوره بدین صورت بود که در هنگام گلریزان و یایک دعوت عمومی برای تجلیل از پهلوانی نوپیدا و مهمان ، پس از انجام ورزش و خواندن گل کشتی ، پهلوان حاضر و یاپهلوانی صاحب ادعا ، قدم به میان گود می گذاشت و به طرف دوردست دراز می کرد و از کوچکترین تا بزرگترین ورزشکاران می پرسید :

«کشتی می خواهید؟»

اگر صاحب ادعا، پهلوانی نو پیدا بود، پهلوان پایتخت بهترین نوچه های خود را درگود اولخت می کرد و دور می گذاشت و خودش هم بالای دست همه می ایستاد. وقتی پهلوان نوپیدا قدم پیش می نهاد دودست خود را برای کشتی دراز می کرد . چون همه آماده بودند مجبور بود دور کشتی بگیرد . چنانچه خیلی مایه دار و ئی توانا و ورزیده بود حریف ها را یکی یکی یازمین می زد و یابالای گود می انداخت تا برسد به پهلوان پایتخت که در آن صورت نوبت به او می رسید که یادر همانجا و یادر میدان در حضور پادشاه وقت کشتی می گرفتند .

کشتی دوستانه

مواقعی که در زورخانه ها جشن و گلریزانی پیش می آمد برای حسن ختام ورزش و خوشایند مدعوین ، پهلوان حاضر بدون قرار قبلی دوتن نوخاستگان و یانوجه هار اباهم کشتی می انداخت که غالباً هر دو طرف ضمن جدی نمودن کشتی و ردوبدل کردن فنون بسیار وزیروبالات شدن با بدن آنکه یکدیگر را ببیند از ند تا موقع لنگ انداختن پهلوان به کشتی ادامه می دادند .

کشتی میدانی

غیر از کشتی های خصمانه که درگود زورخانه ها به منظور آزمایش گرفته می شد کشتی دیگری هم در روزهای سلام و اعیاد در حضور رسلطین وقت ، میان دویا چند پهلوان انجام می گرفت که آنرا کشتی میدانی می نامیدند .

سابقه این کشتی مطابق روایات شاهنامه به میدانهای جنگ دوران ایران باستان مربوط می شود . مانند کشتی گرفتن رستم و سهراب و کشتی گرفته بیژن و هومان که به مثابه آخرین چاره پس از به فرجام نرسیدن جنگهای گوناگون بدان متوسل می گشتند .

چنانکه آمد او کتای قآن به رسم شاهنشاهان ایران کشتی میدانی را در حضور خود دوباره برقرار کرد از آن پس و در دوران صفویه و قاجاریه هم و تا امروز که معمول می باشد در مواقع خاصی در حضور رسلطین کشتی میدانی گرفته شده است . همیشه منظور کشتی میدانی انتخاب و یاتعیین پهلوان پایتخت بوده و از دیرباز هدف پهلوانان از کشتی های زورخانه بی راه یافتن به میدان و کشتی باپهلوان پایتخت بوده است .

یکی از نشانه های پهلوانی به میدان رفتن و در حضور پادشاه باپهلوان اول کشور کشتی گرفتن بود که اگر کسی پیروز هم نمی شد همان افتخار برایش می ماند که در حقش گفته می شد این پهلوان به میدان رفته است .

قضاوت میان پهلوانان کشتی گیر در حضور پادشاه به عهده پهلوان باشی بود که نامدارترین آنان در دوره ناصرالدین شاه حاج حسن بدافت و سپس پهلوان یزیدی هستند . گاه اتفاق افتاده که پادشاه هم در خوردن و یان خوردن حریفی اظهار نظر می کرده چنانکه وقتی پهلوان شعبان سیاه ، به پهلوان اسد خیر الله فنی زدو او را هاکرد و به نشانه پایان کشتی به ناصرالدین شاه تعظیم کرد شاه به او تذکر داد هنوز که حریف زمین نخورده . شعبان جواب داد قربان تأمل

بفرمایید می افتد . پیش از پایان این گفتگو پهلوان اسد که از ضرب دست پهلوان شعبان پس پس می رفت به زمین خورد.

کش زدن

سرشاخ شدن و دست به گردن حریف در آوردن .

کل

مخفف کربلائی است و جلو اسم آن گروه از اهل زورخانه گفته می شد که موفق به زیارت مشهد حسین بن علی (ع) در کربلا شده بودن و این به مثابه عنوان چنین کسان شناخته می شد . مانند کل ابرام ، کل اسمال و کل محمود که به جای کربلائی ابراهیم و کربلائی اسماعیل و ... بر زبان می آمد این گروه از زورخانه روها که موفق به کربلا رفتن می گشتند ، نسبت به آنانی که فقط می توانستند به زیارت مشهد حضرت رضا (ع) در خراسان بروند از موقعیت اقتصادی و اجتماعی بالاتری برخوردار بودند . اما زیارت مکه بالاتر از حد اینان بود و فقط در حد استطاعت بزرگان و نخبگان اصناف پیشه ورو تجار و کسبه عمده می توانست باشد .

کل

مخفف کلو است که کلو هم محرف کلان است که سابقه آن به دوران ماقبل تاریخی می رسد . در آن زمان ها به رییس و یاریش سفید طایفه و اولین جوامع یکجا نشین که در واحدهای روستایی باشبیه کارتولید و توزیع اجتماعی زندگی می کردند و باهم جمع المال بودند کلان گفته می شد . کل یعنی فرمانروا و بزرگ قوم یک ناحیه این کلان است که تبدیل به کلو کلو و کلانتر شده و کلوهایی که نمایندگان منتخب می شدند و در ادوار گذشته قدرت اجتماعی شهرها در دست آنان بود . اصناف پیشه وران و کاسب هر محل برای خودکلوئی داشتند و هر محل تکیه (لنگر گاه یا خانه) بی که آن تکیه محل اجتماع و یا حزب شان بود کلوئی محل در آن مستقر می شد . این کلو تا برسد به نیم قرن پیش به کل تخفیف یافته و همچنان مثل گذشته پیش از اسم داش ها و لوطی ها و نخبه گروه های زورخانه رو گفته می شده . چون مقرر نخبه مرد زورخانه رو هر محل، تکیه آن بوده، عنوان کل هر محل را به تکیه آن نیز اطلاق کرده اند . مثل کل مشیر، یا کل شاهزاده قاسم ، یا کل ابوذر آدر شیراز که با عنوان کل شان شناخته می شده اند . مثلاً در شیراز ه تکیه یابه طور کلی هر محل را می گفتند اینجا کل داش حسین و آنجا کل داش اکبر است و داش آکل صادق هدایت هم کل یکی از همین کل های واقعی یعنی (سردزک) تصور شده است .

کل بر

اصطلاحی است که به جای صفت تفضیلی بزرگتر یا برجسته تر یا بالاتر به کار می رود . مثلاً باتوجه به معنی کل گفته می شود که فلان کل بر فلان است .

کلوها

چنان که پیشتر آمد به نمایندگان هر صنف از اصناف پیشه وروز حمتکش و کاسب ها که از عیاران بودند گفته می شد و اینان اصلی ترین جامعه زورخانه رو را تشکیل می دادند و نقش فعال اجتماعی داشتند مطابق برهان قاطع کلوکلانتر بازار و ریش سفید محله بوده و شادروان علامه دهخدا در فرهنگ خودنوشته شاید کلو، مخفف و شکسته کلان و کلانتر ،

رئیس بازار، رئیس ده، داروغه، کلانتر محل و سرهنگ عیاران باشد. در فرهنگ معین آمده: «کلو مرتبه بی در نزد قتیان بوده و در مطلع السعدین آمده: «کلو فخرالدین مستحفظ دروازه کازرون ناصر عمر، کلو محله موردستان شیراز...» و حافظ ابرو بر ذیل جامع التواریخ رشیدی آورده: «بعد از مدتی ملک زاده جمال الدین ابواسحق به کین برادر خروج کرد و شیرازیان اکابر و کلو یان مثل فخر الدین سلمانی و کلو فخر و اتباع او اتفاق کردند و کلو حسین و جمعی اکابر که در محله ایشان بود...»»

کم کردن و زیاد کردن

اصطلاحی است برای کم و زیاد کردن وزن بدن یا قوی و ضعیف شدن.

کنفت

هرگاه ورزشکاری در حضور عده بی کسی را با گفتن سخنی سرد و تلخ و موهن تحقیر کند و یا با زدن در نزار و یابه زمین زدن سخت در کشتی از اعتبار سابق بپندارد گفته می شود فلان، فلان را کنفت کرد. به طور کلی کنفت یعنی ضایع و شرمنده و چرکین کردن و از سکه انداختن است.

کهنه سوار

تا اواخر قرن گذشته در زورخانه ها غیر از ضرب گیر که ورزشکاران را با صدای طبل و خواندن اشعار حماسی و تغزلی به شوق و جنبش در می آورد یک نفر دیگر هم بود که او را کهنه سوار می گفتند.

کهنه سوار سرپرستی ورزشکاران را به عهده داشت. اگر چه امروزه نام و وظایف کهنه سوار مانند پیشتر در زورخانه ها به کار نمی درود ولی در بعضی جاها کسی به غیر از ضربگیر هست که او را سرپرست می گویند، مثل زورخانه باشگاه بانک ملی ایران که آقای باقر مهدیه و زورخانه طلایی که آقای علی کیان تاش و زورخانه شیرافکن که آقای خسرو معصومی سرپرستی آنها بر عهده گرفته و کمابیش نقش کهنه سوار را نسبت به ورزشکاران دارند.

پیشینه کسوت کهنه سوار در ایران به دوره خلیف کهن باستان می رسد. در بخش نخست این کتاب از تربیت جوانان ایران عصر هخامنشی به وسیله مربیان از قول گزنفون و در همان بخش از آموختن آیین جنگ و پهلوانی سایوش توسط رستم و در بخش سوم از تربیت نوباوگان برای سربازی در زمان اردشیر بابکان و سخن رفت. این موارد با آن اوصاف می تواند ما را از نقش آموزگاران فنون جنگ و پهلوانی در ایران باستان که همان وظایف کهنه سواران را بر عهده داشتند از پیشینه کهن این کسوت آگاه کند.

چنانکه از مفهوم کهنه سوار بر می آید عنوان شخصی سواران و آزموده و دانا به آیین و فنون جنگی و پهلوانی بوده است.

به نظر می رسد که کهنه سواران بعد از ظهور اسلام هم با همان وظایف تحت عناوین سرهنگ و پیرو مراد عیاران را فنون جنگی و آیین پهلوانی می آموخته اند.

در تومار افسانه پریای ولی که از رواج ورزش باستانی و زورخانه در قرن هفتم و هشتم حکایت دارد می بینیم که مقام کهنه سوار آنقدر شامخ است که آداب و تشریفات تکه پوشیدن پوریای ولی را موقع آماده شدن برای کشتی گرفتن با آن چهل پهلوان رهبری و اداره می کند. کهنه سوار چنانکه از گل کشتی میرنجات بر می آید در زمان صفویه به ورزشکاران فنون کشتی و آیین ورزش و پهلوانی را می آموخته و برای از پی بردن این منظور و اداره

ورزشکاران در گود، مثل مالاها و یا آخوندها یی مکتب خانه های سابق ، چوب بلندی هم به دست می گرفته که به چوب تعلیم معروف بوده است . میرنجات در این مقصود آورده :
آفرین بادبه گفتار خوش کهنه سوار

آن پسر خوانده پریای ولی در همه کار

لنگ بردوش چو آید به میان میدان

چوب تعلیم به کف وای به حال رندان

دارد آن پیر جهان دیده ، در فن ماهر

هر فنی را بدلی همچو فلک در خاطر

ورزشکاران باستانی از قدیم برای کهنه سوار مقامی شامخ قایل بودند و پیروی و شاگردی او را افتخار می دانستند. شاهد آن این شعر میرنجات است :

هست مارا پاره لنگی در میان

آنهم از کهنه سوار است به جان رندان

آخرین کسی که به عنوان کهنه سوار خوانده می شد و به رسم گذشتگان خوند چوب بلندی برای اشاره و اداره ورزشکاران به دست می گرفته مرشد زورخانه پهلوان یزدی (زورخانه نوروخان) معروف به مرشد رستم بوده است .

گ

گاو بندی

این واژه از رسوم بنه ك یکی از آنها قرارهای گاو بندی روی زمین بوده گرفته شده است . قرار قبلی نهادن و مواضعه بین دو یا چند نفر به منظور بزرگ و انمود کردن چیزی کوچک و یا گرداندن کاری در انظار مطابق دلخواه را گاو بندی گویند . این کار هنگام گلریزان برای بزرگ و مهم و انمودن مراسم آن ، به وسیله یکی از اعضای گاو بندبا دادن پول زیاد پیش از همه برای تأسی دیگران به خود صورت می گرفت . گاو بندی در معنی وسیع تر سیاه بندی هم گفته می شود .

گردن کلفت

زورگو ، باج گیر ، متجاسر ، معنی می دهد و لوطی را هم می گفته اند .

گره خوردن کشتی

این اصطلاح هم مثل کشتی درمین ماندن است و همان معنی را میدهد .

گل چرخ

گونه یی چرخ است که تا چند ده سال پیش رواج داشت . این چرخ مخصوص پهلوانان بود که به طور انفرادی بعد از خاتمه ورزش و خلوت شدن گود صورت می گرفت . ترتیب این چرخ چنان بود که پس از پایان ورزش و لباس پوشیدن ورزشکاران ، پهلوان در گود تنها می ماند پهلوان لنگی را طره کرده و به دست گرفته و شروع به چرخ می کرد و آن لنگ هم

اسباب بازي اوبود که گاه به دورگردن مي انداخت وگاه به کمر مي بست وگاه به دست مي گرفت . پهلوان که به آهستگي شروع به چرخ مي کرد ،مرشد با صدائي خفيف مشغول ضرب گل چرخ مي گرديد .

در اين بين يکي از سابقه دارترين ورزشکاران که در غرفه نشسته بودبه صدائي بلند خطاب به کسي که مي چرخيد مي گفت : «بابا» و اين کلمه تقريباً دعوتي بوداز پهلوان که درصورتی که مایل است گل چرخي بخواند . پهلوان پس از موافقت مي گفت : «بابا» آنگاه از حضار وورزشکاراني که لباس پوشيده وبه تماشاهاي اودر غرفه هانشسته بودند طلب ختم صلوات مي کرد وبعد، به آهنگ حماسي وباکلماتي شمردده درحال انجام گل چرخ ، شروع به خواندن اشعاري که حاوي پند و اندرز بود مي کرد وبيشتر اين قصيده معروف ناصر خسرو رامي خواند:

روزي زسرسنگ عقابي به هواخواست

بهر طلب طعمه پروبال بيار است

ازراستي بال مني کردوهمي گفت

الي آخر.....

پس از خواندن اين قصيده ، بي آنکه ازدور خودچرخيدن بازايستد ، شروع به دعا مي کرد:

حق پير	وحضار مي گفتند: آمين
مزد استاد	وحضار مي گفتند: آمين
برايش ذوالفقار	وحضار مي گفتند: آمين
تندرستي حضار	وحضار مي گفتند: آمين
نيستي جان كفار	وحضار مي گفتند: آمين
ناز قد ميآندار	وحضار مي گفتند: آمين
تندرستي پادشاه اسلام	وحضار مي گفتند: آمين

وبعد مي گفت : دم به دم ، قدم به قدم ، به جمال يکه تاز عرب و عجم ، زبده اولاد بني آدم ، خواجه کاینات احمد، محمود ابوالقاسم محمد(ص) بلند وبي حد صلوات . پس از اينکه حضار ادائي صلوات مي کردند، پهلوان سرعت چرخيدن خودرا به نهايت رسانيده ويکدفعه مي ايستاد وپس از لحظه يي مکث دوباره باچرخيدن آهسته ،بخواندن اشعاري ازشاعر ديگر ادامه مي داد ودر اين ضمن گاه يکي از حضار براي تشويق اومي گفت : « نازنطقت» وپهلوان درپاسخ مي گفت:«آقاي من» يعني ازبزرگوار ي شما تشکر مي کنم. گاه اين چرخ (گل چرخ) که بطورکلي کند صورت مي گرفت قريب يك ساعت به طول مي انجاميد .

هرگاه پهلوان ميل به خواندن گل چرخ نداشت اجازه مي داد يکي از پيشکسوتهاکه در غرفه نشسته بود اشعار گل چرخ را بخواند .

چرخهائي هم هست که ضمن پازدن يابوسيله شيرينکاري ياتوسط پهلواني باکباده صورت مي گيرد . اولي موقعي است که همه درحال پازدن هستند ويکي از شيرينکاران براي گرم کردن ورزش به وسط گود آمده به سرعت شروع به چرخيدن مي کند چرخ دومي درحالي انجام مي شود که پهلواني براي ابراز ابهت وصلاحيت خودکباده را برسر دست گرفته بچرخد .

گلریزان

هرزورخانه در سال یکی دوبار جشن گلریزان می گرفت و از مدعوین اعاناتی بادهابه عنوان چراغ سردم یعنی برپا و روشن نگهداشتن زورخانه جمع آوری می کرد . گاه هم به پیشنهاد جوانمردانی به منظور جمع آوری اعانه برای کمک به ورشکسته یی ورزشکاریا پیشکسوتی از کار افتاده برگزار می گشت . ولی پیشتر با افتخار ورود پهلوان مشهوری از شهری به شهر دیگر انجام می شد .

گلریزان معمولاً به صبح های روز جمعه انداخت می شد . فرقی که این جشن بامواقع معمولی ورزش داشت آن بود که فقط کسانی را که دعوت شده بودند به زورخانه رami دادند اینان اگر از حضار بودند از لوطی هاوداشتهای پردرآمد ویامتمکن هاو تجاری که به نحوی باورزش باستانی سروکار داشتند و اگر از ورزشکاران ازمعروفترین وخوش نام ترین آنان . در این روز ورزشکارانی که لخت می شدند . نه از تازه کارها بلکه همه از ساخته ها، نوخاسته ها ، نوچه هاوپیشکسوتها ویا پهلوانها بودند .

برای جشن گلریزان کوچه ر آب و جارو وچراغانی می کردند وسردرزورخانه را آذین می بستند سردم رami آراستند . دورادور گود اگر غرفه نداشت صندلی وجلو آن میز می چیدند و روی میزها شیرینی ومیوه می گذاشتند .

یکی از این گلریزانها را که نگارنده سی و چند سال پیش شاهد آن بوده برای تجسم بهتر در این جا تصویر می کند . این گلریزان در زورخانه باغ ایلچی واقع در کوچه حاج صفر علی در محله گذر لوطی صالح برپا بود .

در دهانه کوچه نسبتاً وسیعی که از کنار چند طاقه گنبد بازار چه جدا شده وبه طرف چپ می پیچید، حجله یی آراسته روی چارپایه ضخیم وبزرگی قرار داشت . حجله شبیه سرمناره مساجد واماکن مقدسه بود . روی وتوی تمام بدنه حجله باآینه های ریز مثلث ومربع آینه بندی شده وقندیل هایی به رنگ آبی وسرخ وسبز در زیر رواق آن در برابر شعله شمع ها می درخشید ند ودرآینه ها روشنایی لرزانی منعکس می کردند . روی کنگره های بالایی حجله ، با پرهای پر جلوه ونقشدار طاووس زینت شده وشش لاله که بر وسط شش ستون دور حجله نصب گشته باشمعهای فروزان پرتو افشانی می کردند .

عده یی پسر بچه وچندنوجوان وچندمرد عادی از اهل محل پیرامون حجله جمع شده بودن . پسر بچه ها صورت خود رادرآینه های حجله تماشامی کردند وجوانان واهل محل اشخاص اسم و رسم دارو ورزشکاران ولوطی های معروف را که از راه می رسیدند نام می بردند وباشاره دست به هم می نمایاندند قرار داشتن حجله درسرمعبر وجلو کوچه نشانه يك جشن فوق العاده در آن محل بود . همه شادی وخوشحالی می نمودند .

سرتاسر کوچه سنگ فرش، جارو وآب پاشی شده وبوی نم خاک در هوا پیچیده وچند چراغ زنبوری بزرگ پایه بلند ، فاصله به فاصله از دهانه گذر (لوطی صالح) تاتوی کوچه جلو درگاه زورخانه قرار داشت وبازوزه کشدار ومدام وشعله خیره یی در روشنایی غالب روز می سوختند .

صدای طبل زورخانه وآوای مرشد که از هر روز پرشورتر وپرطنین تر بود از ته کوچه تازیر طاقه های گنبد بازار چه راپر می کرد . راهگذرها هنگام عبور از جلوی زورخانه ، بانگاه کنجکاو ، بی شتاب ودلیبر می گذشتند وصدای طبل وغریو مرشد خمیدگی بدنشان رami گشود . قدها راست ، گردن ها برافراشته ، سینه ها جلو ودستها دردو طرف بدن ها مثل بال عقاب از هم باز می شد .

دوقالیچه کاشانی پرنقش ونگار وریز بافت روی جرزهای دوطرف دربیرون زورخانه ، دیدگان رانوازش می داد. بالای سردرزورخانه یک تابلو رنگ وروغنی درچهارچوب قاب ، از دیوار آویخته شده بود.

تابلو صحنه جنگ خیالی رستم و دیو سفید را نشان می داد رستم دیو سفید را به زمین زده و برپیکر خالی و مخططش که دوبرابر هیکل خود او ست زانو زده و تهیگاه دیورا باخنجر خو ن چکانی دریده و مردی ازدور پشت یک کوه مخروطی درحال که دهانه اسبی رابه درستی دارد از تعجب سرانگشت به دهان می گزد. اغلب درگلریز آنها پس از پایان ورزش برای شیرین کردن جشن دونفر راکشتی می انداختند پیشتر اصلاً این مراسم برای تماشای کشتی های بزرگ مسابقه زورآزمایی پهلوانی برگزار می شد . ولی چنانکه گفته شد اخیراً به قصد دریافت اعاناتی از مدعوین به وسیله دعا صورت می گرفت .

دعای جمع آوری اعانات درگلریز آنها

پس از پایان ورزش همانطور که ورزشکاران جرگه بی درجای خود ایستاده بودند مبالغی راکه مدعوین کم بودند یک نفر ، چنانچه زیادتد دونفر ، و در حد اکثر سه نفر به دعا می ایستادند .

در این جا برای مجسم نمودن شیوه دعاها و دریافت اعانات به وسیله دونفر ، یعنی یک پهلوان و یک پیشکسوت ، نگارنده آنچه را در این باره ، در آخرین گلریزانی که دیده و ضمناً در تمام جزئیات آن با آقای باقر مهدیه سرپرست سابق باشگاه بانک ملی و شیرین کار معروف مشهورت کرده عیناً در اینجا گزارش می کند . پهلوان وسط گود آمد و گفت : «فتح است بسم الله الرحمن الرحیم» و این رباعی را خواند :

یاالله العالمین در بازکن
یارسول هاشمی پروازکن
مشکلی بر کارمن افتاده است
بادوانگشت مبارک بازکن

آنگاه روبه مردم ایستاد و خطاب به مرشد گفت : «جناب مرشد» .

و او جواب داد : «ای والله» .

پهلوان گفت : «آقای ما را بطلب خدمت خودش . چراغ ، چراغ اول کرم کند» .

مرشد پرسید : «چه شود؟»

پهلوان گفت : «اول کسی که راه را نتگانتگ ، به عزم جنگ بر ابی عبدالله الحسین گرفت حر بود و اول کسی که جان خود را فدای ابی عبدالله الحسین نمود حر بود دستش به دست حر برسد . بی پرسش وارد بهشت بشود .

آنگاه یک نفر از مدعوین برخاست و نزدیک گود آمد و دو دستی با احترام مبلغی اسکناس درشت به طوری که همه ببینید تقدیم کرد . دعاکننده آنرا گرفت و وسط گود روی زمین گذاشت و به او گفت :

«خداوند انشاء الله رنگ سرخ شما را زرد نگرداند . در شباب جوانی مرگ قسمت شما نکند . خداوند انشاء الله سالی دوهزار تومان شما را خرج آب و آتش حضرت سید الشهداء بفرماید» . دعاکننده اول رفت کنار گود ایستاد و دعاکننده دیگر که پیشکسوتی خوش نام بود به وسط گود آمد و همچنان روبه مردم ایستاد و خطاب به مرشد گفت : «جناب مرشد» .

مرشد جواب داد : «ای والله» .

پیشکسوت گفت : «آقای ما را بطلب خدمت خودش» چراغ ، چراغ اول کرم کند . به اول قطره خونی که در محراب کوفه از تازک علی علیه السلام چکید ، خداوند انشاء الله عرق آبروی آن نوجوانمرد را پیش پای مرد و نامرد نریزد» .

يکي ديگر از مدعوين برخاست و صندلي را از زير پايش پس زد و خود را از پشت ميز بيرون کشيد و کنار گود آمد و چند اسکناس صدتوماني دودستي در دست دعاکننده گذاشت و چون اوبادعايي ديگر پول را وسط گودروي زمين گذاشت و به کنار گود سرجاي خود برگشت ، دعا کننده اولي (پهلوان) به وسط گود آمد براي گرفتن ، چراغ دوم روبه سر دم ايستاد و گفت : «جناب مرشد» .

و مرشد جواب داد : « اي والله » .

پهلوان گفت : «آقايي ما بطلبد خدمت خودش ، چراغ ، چراغ دوم کرم کند . مرشد پرسيد : « چه شود ؟ » پهلوان سر به طرف آسمان برداشت و انگشت دست راست خود را در هوا تکان و گفت : « خدا را قسم مي دهم به دوگوشواره عرش ، زينت فرش ، يعني امام حسن و امام حسين ، دو چشم آن نوجوانمرد گريان نشود ، مگر سالي دوماه در عزاي پسر فاطمه زهرا » .

يکي از ورزشکاران که از شاهي پردرآمد بود از گود بيرون پريد و به طرف لباسهايش که در برابر چشمش روبه گود به چوب رختي آويخته بود رفت و دو تا اسکناس صدتوماني نواز جيب بغل کتفش بيرون کشيد و لب گود آمد و دودستي گذاشت ميانه دست پهلوان که به طرفش دراز شده بود پهلوان پول را با نثار دعايي به او وسط گود گذاشت . دعاکننده ديگر (پيشکسوت) پيش آمد و گفت : «جناب مرشد» .

مرشد جواب داد : «اي والله» .

پيشکسوت گفت : «آقايي ما بطلبد خدمت خودش چراغ ، چراغ دوم کرم کند . خدا را قسم مي دهم به حق آن دودستي که از زانو مي گذشت ، يعني دست قمر بني هاشم بود ، خداوند آن دو دست نوجوانمرد را به احتياج پيش برادر ديني اش دراز نگرداند . يکي از مدعوين چکي تقديم مي کند و پيشکسوت چک را نگاه مي کند به اعلام آنکه دو بيست تومان است مي گويد : «خداوند دو بيست هزار بلا را از جانت دور کند» . و پهلوان براي گرفتن چراغ سوم ، به ترتيب پيش دعاي سوم مي کند :

برادري ما را بطلبد خدمت خودش به هوا داراي امام سوم ، چراغ ، چراغ سوم کرم کند به سه درد گرفتار نشود . کوفت ، آتيشک ، لکه پيبي ، دردها را تمام سنجيدند دردي بدتر از بي نوايي نيست . خداوند او را به بي نوايي گرفتار نفرمايد .

حضار و ورزشکاران همچنانکه هر بار پس از هر دعا يك زبان گفتند : «آمين» . از ميان مدعوين يکي برخاست و پيش آمد سه صدتومان اهدا کرد دعاکننده دوم (پيشکسوت) قدم پيش نهاد و به همان روش دعا را ادامه داد :

«بزرگترين ما بطلبد خدمت خودش ، چراغ ، چراغ سوم مدد کند ، به سه درد گرفتار بشود . خرجي حلال ، پاکش رونده (مرکوب) ، رفيق راه ، از اين شکست و بيست هاي طرق برود بالا و چشم گنهکارش به گنبد نود ميليون توماني امام رضا بيفتد . از دور سلام کند . از نزديک از دولب زهر خضاب علي بن موسي الرضا لبیک بشنود .

چون يکي از مدعوين پولي تقديم کرد ، پهلوان دهان به دعاي چراغ چهارم گشود : «خدا را قسم ميدهم به حق عابد عباد ، سيد سجاد ، يعقوب دين ، يعسوب دين يعني امام زين العابدين ، چهارم ستون آن نوجوانمرد پنج ستون نشود» .

پس از تقديم پولي از طرف يکي از مدعوين پيشکسوت به همان شيوه پيشين دعاي چهارم را ادامه داد :

«خدا را قسم مي دهم به حق آن چهار هزار ملکی که موکل قبر حضرت ابي عبدالله الحسين هستند ، امر مقرر بفرمايد همان چهار هزار ملك ، چهار هزار طبق نور به قبر پدر و مادر آن نوجوانمرد بيفشاند» .

پهلوان دعای پنجم را شروع می کند:

«خدا را قسم میدهم به حق آن پنج پنج یی که دراز شد و سی و سه هزار من دراز قلعه خیبر کند ، همان پنجم پنجه کمر آن نوجوانمرد را بگیرد و از هم و غم و مذلن و پریشانی نجات بدهد» .
با گرفتن پولی ، پیشکسوت پیش آمده برای دوباره گرفتن چراغ پنجم دعای پنجم را ادامه می دهد:

« به آن پنج پنجه یی که دراز شد و گرفت قبضه خورشید را ، به جای ظهر قرارداد که نماز پسر عمش قضا نشود ، همان پنج پنجه لب نانی به دهانش بگذارد که تازنده است احتیاجش به پیش مردونامدر نیفتد» .

حضار گفتند «آمین» و کسی پولی دارد و پهلوان دهنده چراغ ششم را دعا کرد:
«خدا را قسم می دهم به حق خون ناحق ریخته حضرت ابی عبدالله الحسین که به آمن جوانمرد توفیق عبادت ، توفیق قرآن ، توفیق بندگی ، حسن اخلاق ، نعمت سلامتی کرامت بفرماید» .

و پیشکسوت برای دهنده چراغ ششم همچنان به دعا ادامه داد:
«خدا را قسم می دهم به حق فرق شکافته امیرالمونین علی (ع) که قسمت بفرماید شش گوشه قبر اباعبدالله را با معرفت زیارت بفرماید .»
پس از کرامت مبلغی توسط یکی از مدعوین پهلوان مرشد را طرف خطاب قرار داده برای گرم کننده چراغ هفتم دعا کرد:
« به آن هفت سال ، یا چهارده سال که موسی بن جعفر در زندان هارون الرشید کنده و زنجیر بسته محبوس بود ، خداوند انشاء الله دودست و دوپای آن جوانمرد را به دست ظالم کم فرصت گرفتار نفرماید .

و به همین ترتیب دعاها به نامك دوازده امام توسط هر دو نفر و کرامات از طرف مدعوین تا گرفتن چراغ آخر ادامه یافت . در این وقت پیشکسوت کنار کشید و پهلوان خودبه تنهایی برای گرفتن سه چراغ به نامهای زیر میان گودبه دعا ایستاد:

۱- چراغ اول و آخر

۲- چراغ الله

۳- چراغ ختم دعا .

«آقایی ما را بطلب خدمت خودش . چراغ اول ما و آخر بدهد .

اولش با علی باشد ، آخرش با قائم آل محمد (ص)» .

«آقایی ما را بطلب خدمت خودش ، چراغ چراغ الله کرم کند .

الله نماز از خانه اش بلند بشود . بانگ شیون مرگ از خانه اش بلند نشود .

«آقایی ما را بطلب خدمت خودش ، چراغ چراغ ختم بدهند .

خدا را قسم میدهم به ختم يك صدویست و چهار هزار پیغمبری مرسل و نامرسل خدا عمر آن نوجوانمرد را بزودی قطع نفرماید ، مگر بعد از صدویست سال ، يك قبضه خاک ایشان دروادی السلام نجف باشد .

چنانکه ملاحظه شد ، دعاکنندگان هر بار با گفتن جناب مرشد و جواب شنیدن از او «ای والله» دعا کردند و با استقبال آمین حضار به نام دوازده امام ، دوازده بار (یعنی بیست و چهار بار) و سه چراغ هم اضافه بر آن بیست و هفت چراغ اعانه گرفتند .

در پایان دعای معمولاً یکی از دعاکنندگان آنکه برتری داشت پولهایی را که وسط گود جمع و انباشته شده بود در لنگی می ریخت و دور آنرا با گوشه لنگ محکم گره می زد و به صاحب گلریزان و اگر برای بازماندگان ورزشکار در گذشته یی بود به دست یکی از معتمدین نیکنام

مي داد تا پس از پايان گلريزان در حضور عده يي شمارش وسياهه شود و به جاي خودش برسد.

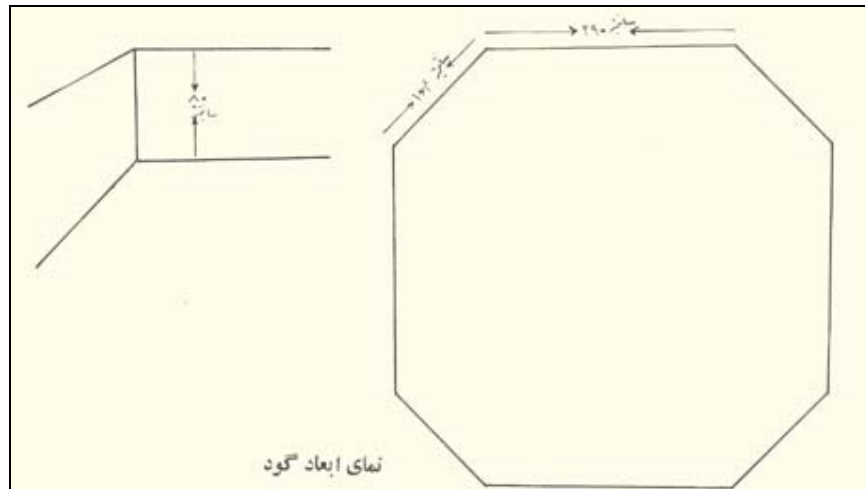
گوارگه

ميل گرفتن است. آن که ورزشکاران دسه جمعي درگوددور مياندار باگرداندن ميل هر بار به طرفي از بدن خودورزش کنند يابه اصطلاح ميل بگيرند. به مبحث گوارگه دربخش سوم مراجعه شود.

گود

ازروي نقاشي هاي قديمي ونقش پرده ها تصاوير كتابهاي خطي كهنه مي توان دريافت كه ايرانيان ، اعمال نمايشي وجنگ وكشتي رادرجاهايي فرو افتاده كه مردم بتوانند روي بلندي هاي پيرامون آن تماشاگر وقايع صحنه باشند ، برپا مي كردند. به ويژه اگر اين اعمال نمايشي كشتي بود زمين راگود مي كردند وباخاك نرم وغربال شده كف آنراصاف مي ساختند كه به آن خاك كشتي مي گفتند.

دركتاب بديع الوقايع كه حدود پانصد سال پيش تاليف شده آمده كه كشتي پهلوان علي روستاي وپهلوان درويش محمد در حوض باغ زاغان يعني درجايي كه مثل گودزورخانه بوده برگزار شده وسلطان حسين بايقرا وتامام بزرگان هم گرداگرد آن حوض به تماشا نشسته بودند.



گفته مي شود كه گود زورخانه كه ورزشكاران باستاني در آن ورزش مي كنند ، ازسنت دراويز خاكسار پيروي شده كه دليل درخاك شدن ودرجاي پست ورزش كردن باشد تاكسي نخوت وكبر درخوداحساس نكند ونسبت به ديگران هنگام ورزش درجاي پايين ترقراربگيرد سلسله دراويز خاكساريه به درويش كابلي كه گويا دركربلا باكشكول به امام حسين (ع) روزعاشورا آب نوشانده مي رسد.

وهم گفته شده حتي اززمان تسلط اعراب عياران وشاطران فتحي، گودرااز آن جهت براي تمرين عمليات جنگي مقام ورزش ساخته اند تاگودال قتلگاه حسين بن علي (ع) رادرصحراي كربلا درمد نظر داشته باشند وخودرا هميشه درميان آن آماه به جهاد درراه حق وعدالت ببينند.

گودر آگاه شش گوشه به اضلاع شش گوشه قبر امام حسين (ع) مثال گرفته اند و گاه هم دایره وار هشت گوشه می سازند . پشترا ، موقعی که گود را می ساختند ، قبلاً مقداری بوته صحرایی خشک در زیر آن روی هم می گذاشتند ، بعدبالای آنرا با قشری از خاک رس می پوشاندند . در نتیجه کف گود مدتها حالت فنری داشت تا چند سال که باز دورباره خاک گود را برداشته و زیرسازی را تجدید کنند . ولی اکنون این رویه متروک گشته و گودها عموماً بافیبر یا تخته و یا وینولیم پوشانیده و فرش می شود . گودهای خاکی پشترا ، چون همه روز آب پاشی می شد دارای رطوبت بود و بسیاری از ورزشکاران در سنین پیری دچار رماتیسم می گشتند .

لبه دورادور گود را چوب می گیرند تا بر اثر برخورد ابزار ورزشی و یا جست و خیز و پاکوبی و این سرو آن سرزنی ورزشکاران ریزش نکند .

گیرو واگیر

کشتی گرفتن و قطع کردن و بازادامه دادن آن را بین دو نفر می گفتند .

ل

لات

کسی است که کارونوایی نداشته و به ولگردی همراه باگستاخی روزگار می گذراند .

لباس فقر

لباسی است که در اصطلاح تصوف به آن کسوت می گویند و پیشکسوت هم یعنی کسی که سابقه اودرلباس فقر زیاد است .

لچکی بستن لنگ

نوعی لنگ بستن روی تنکه کشتی در شان پهلوانان بوده طوری که یک طرف آن سه گوش لچکی از جلو یا پهلو آویخته می شده است .

لنگ

سابقه لنگ بستن چنانکه گفته شد به دوران باستان ایران میرسد که به آن «کستی» می گفتند بعداز اسلام عیاران لنگ را همچنان به مثابه کستی برای مبارزه در راه مکتب فتوت و سپس در اویس به نشانه پیروی از اهل فقر به عنوان اعراض از دنیا به کمر می بستند که به صورت رشمه یا کستی زرتشتیان بود .

ورزشکاران باستانی که اکنون وارث این سنت دیرین هستند هنگام وارد گوشدن لنگ را روی شلوار زیرین بر کمر می بندند . لنگ زورخانه از جنس لنگ هایی است که در حمامها به کار می رود . ولی بعضی از ورزشکاران لنگ های ابریشمی مخصوص خود که از بافته های کاشان ویزد بود برای خود داشتند و یک نوع لنگ دیگر هم در خانه معمول بود که به آن فنتی می گفتند .

لنگ انداختن

اصطلاح وباتکه کلام «حرمت لنگ» معروف است و آن در موقعی به کار می رود که دخالت بزرگتری در برخوردی پیش آید. در زورخانه ها هنگامی که دوحریف همزور می شدند و کشتی شان طول می کشید با اجازه پهلوان حاضر و یابیشکسوت و یا به دست آنها، لنگی روی هر دوحریف انداخته می شد که حکم شیپور آتش بس را داشت و بی درنگ می بایست هر دو طرف از هم دست بکشند و وایبوسند. در موقعی که پهلوان و یابیشکسوت لنگ را روی دوحریف می انداخت از هر طرف هم به آنها اخطار می شد:

«حرمت لنگ» لنگ یعنی همان کستی و پیشبند مقدس عیاری و نطع پهلوانی که در قدیم معمول بود.

لنگر گاه

به توصیف فرهنگ لغات دهخدا جایی بوده که همه روزه به فقرا طعام داده می شد بنا به نوشته آنند راج لنگر گاه شیخ جام و لنگر گاه شاه قاسم انوار در خراسان شهرت دارد و در حبیب السیر گفته شده لنگر گیائی، لنگر باباخاک، لنگر شیخ زاده و لنگر بایزید معروف است و این بطوطه در سفرنامه خود در ایران همین تعریف ها را می کند. این لنگر گاه ها رانکیه و گاه خانگه نیز گفته اند.

در بدایع الوقایع می بینیم که آمده: پهلوان علی روستای (قرن نهم) که می خواسته با پهلوان درویش محمد کشتی بگیرد ادعا می کرده که به هرات می رود و پهلوان سر تکیه نشین آن شهر را غاشیه کش و غلام حلقه بگوش خود می سازد و بارها در همین کتاب می بینیم که لنگر گاه ها پاتوق یا جایگاه یتیم ها (عیارها) و نوچه های پهلوانان بوده و این نظر نویسنده این کتاب را چنان که پیشتر گفته شد تأیید می کند که یکی از زاویه های تکیه هانیز جایگاه اجتماع پهلوانان و عیاران و نوچه های آنان و به احتمال زیاد زورخانه و محل ورزش بوده است.

لنگ کسوت

لنگی بوده که پهلوانان و ورزشکاران سابقه دار بالایی تکه می بستند و گوشه آنرا به صورت لچک و به شباهت نطعی های قدیم در جلو خود یم آویختند.

لنگش کن!

این مثل معروف صادره از زورخانه، از آنجاست که وقتی دو حریف در کشتی به سختی بایکدیگر درگیرند و باهیچ فن و فوتی نمی توانند بر هم غلبه کننده و در حال خستگی و درماندگی هستند یک نفر از بالایی گودبه طرفداری به یکی از آن دو خطاب کرده و با آسان انگاری بگوید لنگش کن. معروف آن است که در مورد کسی هم که دور از ماجرای ایستاده و قضاوت می کند، می گویند:

«بالایی گود ایستاده می گوید لنگش کن»

لنگوته

لنگی بود کوچک که مطابق خبر جهانگیری درویشان و فقیران و مردم بی سرو پا می بستند به طوری به طوری که در برهان قاطع آمده، لنگوته به هندی نیز همین معنی را می دهد.

لوطی

اصل این واژه از لوط است که با اضافه (ي) صاحب اسم را به قوم لوط نسبت داده اند. مجازاً عنوان داشها، بزن بهادرها، گردن کلفت ها، عیارها، سخاوتمندان پول خرج کن بوده است .

م

ماشاء الله!

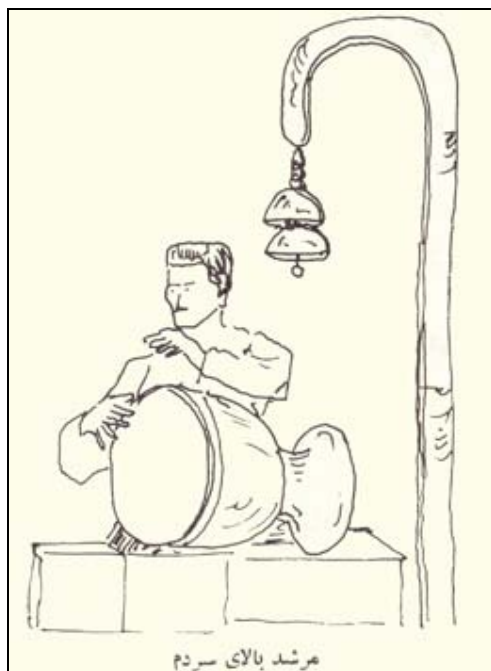
خطابی است از جانب مرشد یاپهلوان حاضر به شیرینکارو یاهمه ورزشکاران ك مجازاً معنی مید هد خداشمارا حفظ کند. تحسین و تشویق نیز هست .

محضر نویسی

در دوره صفویه شاطرانی که پس از مسابقه شاطردوانی به مرتبه استادی می رسیدند عده یی از اهل فن بر استادی آنها محضر (صورت مجلس) می نوشتند و بدین وسیله استادی او را تصدیق می کردند .

مرشد

این عنوان یعنی مرشدی پیشتر ا منسوب به کهنه سوار بوده است . چراکه او وظیفه ارشاد به فتوت و آموزش به آیین زورخانه و ورزش و به فنون کشتی و پهلوانی را بر عهده داشته ولی به گذشت روزگار در قرن اخیر به سبب کاستی در آیین زورخانه این عنوان به ضریب گیر یا به قول میرنجات به مطرب اطلاق شده و به عبارت دیگر کهنه سوار همه یابخشی از شخصیت خود را به وی تعویض کرده است .



مرشد بالای مردم

چنانکه از اشعار میرنجات برمی آید در زورخانه های دوره صفویه بلکه هم پیش از آن غیر از ضرب وسایل دیگری هم مثل نی و توتک که آنهم شبیه نی و سه تار بوده نواخته می شده

وبه نظر مي رسد که همان آلات سماع خانقاهي صوفيان بوده که به حوزه ديگري اين مکتب يعني جاينگاه پهلو انان منتقل شده است .
گذشته از آنچه در اين باره گفته شد رد اسناد مصوري هم که در اين کتاب آمده درجايي ديده مي شود که کهنه سوار و ضرب گير دوشخص هستند . همچنين درجاي ديگر نيز ديده مي شود که غير از ضرب گير نوازنده ديگري هم که سه تار به دست دارد در زورخانه وجود داشته و کهنه سوار ميان آن دو مي نشسته است .
به همين علت بوده که ميرنجات بي آنکه به ضرب گير و نوازنده نسبت مرشدي که خاص کهنه سوار بوده بدهد از آنها با عناوين زيريادمي کند:

مطر با، بلبل باغي چمن رندان را
گرم کن از دم خود انجمن رندان را
تنبک محفل ارباب وفا را بردار
بلبل باغ دلي ، شور ونوا را بردار

يا اينکه گويد:

مطربا، حق حق ما زدم گوينده تست
اينهمه کل مکل از تنبک کوبنده تست
ارغنون وني وقانون برداز دل غم را
سازکن توتک و طنبور وني و تنبک را
تا که آگه نشود هيچ کس از راز و نياز
به نواي دف و طنبور بر آور آواز
مطربا اي سخنت تازه تر از آب حيا

غزلي يادکن از سيد ماميرنجات

چون ضرب گيرها پس از دوره صفويه وزنديه ، از اواسط دوره قاجاريه صاحب عنوان مرشدي گشتند رفته رفته جاي کهنه – سوار را گرفتند و داراي مرتبت و مقامي شدند . از جمله امتيازات ايشان آن بود که وقتي به مقام استادي مي رسيدند حق استفاده از کپنک و تاج مولوي درويشي مي يافتند و در روزهاي گلريزان و مواقع جشن و ابليقي هم روي تاج خودمي زدند مرشدها که در اين مقام معروف و کارکشته بودند از احتراممي که در حد کهنه سواران مي رسيد برخوردار مي گشتند .

در زمان مالگر به مرشد مثل پيشتر گفته شود، کوس زن يا مطرب يا تنبک زن کسي نه مي پسندد و نه وي را با اين نامها مي شناسد .

مرشد زورخانه در برپاداشتن ورزش باستاني نقش اصلي و اساسي دارد .
اگر صداي گرم و هيجان انگيز بانغمه هاي تغزلي و آواهاي حماسي همراه با صداي طبل مرشد در فضاي زورخانه در جان و ورزشکاران باستاني طنين نيفکند هيچگاه جمعي از ورزشکاران گردنيم آيند و حال و دماغ جنب و جوشي نمي يابند .

بهترين مرشد آن است که ورزشکارشناس و خوش پنجه و خوش آواز و مناسب خوان باشد و ورزشکاران را با اشعائر اخلاقي و جوانمردي ارشاد کند . تا آنجا که اين نگارنده به ياد دارد برجسته ترين مرشدها مرحوم عباس سره يي و مرحوم جعفر شيرخدا و همچنين فعلا آقاي مرشد کاظم جباري است .

مشمال

از رسوم قدیمی زورخانه یکی هم مشتمال کردن است. پس از پایان یک دور ورزش که همه از گود بیرون آمدند، نوبت به مشتمال کردن می رسد. این عمل برای رفع خستگی و کوفتگی ناشی از ورزش سنگین زورخانه و باز شدن شریانها صورت می گیرد. مشتمال پشتر، خیلی زیاد و امروزه خیلی کم رواج داشته و دیگر ورزشکاران باستانی علاقه بی به آن نشان نمی دهند با این حال گاه بعضی هارا مشتمالچی یا خادم زورخانه مشتمال می کند و گاه ورزشکاران هر دو نفر یکدیگر را.

شیوه مشتمال کردن بر این قرار است که ورزشکاران مثل کشتی گیر به خاک رفته بی محکم می نشینند و هر دو دست خود را جلو زانوهاروی زمین استوار می کند. از قدیم رسم بوده مشتمالچی زیر ورزشکاری که می خواسته مشتمال شود لنگی می انداخته و او روی آن می نشسته است.

مشتمال چی ابتدا یال گردن را باز هر دو دست به مالش می گیرد. کم کم کف دستها را با فشار از سرشانه هاروی کتف ها به پشت و تاپایین کمر سر می دهد و بارها این عمل را با انداختن سنگینی روی دستها تکرار می کند.

سپس ورزشکار دستها را زمین برداشته و راست می نشیند. مشتمالچی از بالای برجستگی های سینه مالش را ادامه داده و کف دستها را تمام سنگینی بدن از بالا روبه پایین فشار می دهد.

ورزشکار دوباره دستها را زمین گذاشته به حالت اول می نشیند. مشتمالچی یکدفعه با هر دو پا برگرد و ورزشکار میجهد و با تمام سنگینی بدن روی هم نهاده پا آهسته از سر ستون فقرات پاها را با فشار روبه پایین سر می دهد چون این عمل چندین بار تکرار شد، روی زمین می پرد و پشت سر او راست می ایستند آنگاه بدن خود را گلوله وار جمع کرده به هوامی جهد و بدن خود را از جهت بازو و پهلوی راست با تمام سنگینی بر پشت او می کوبد. ورزشکار در اینحال می بایست محکم و استوار بی آنکه تکانی بخورد برجای بماند. پس از چندبار تکرار این عمل، مشتمال تمام می شود. آنگاه مشتمالچی کف هر دو دستش را به هم می زند که صدای دهد و ورزشکاران مزد دستش می گوید: «دست شما درد نکند».

مشتمالچی

کسی که ورزشکاران را پس از ورزش مشتمال میدهد مشتمالچی یعنی خادم زورخانه

معرفت

به اصول جوانمردی و عرفان آگاهی داشتن و با هر کس مطابق شخصیتش رفتار کردن و با مردم به زبان و اخلاق خوش مدارا نمودن است.

مشدی یا مشتی

این اصطلاح از پیش از دوره صفویه و اوایل این سلسله مانده است. چون در آن زمان ها مشهد بیش از هر شهر دیگر محل فعل و انفعال لوطی ها و داش هی زورخانه رو بوده از اینرو در همه جای کشور امثال آنان را مشدی خطاب می کردند این اصطلاح هنوز هم میان اهل زورخانه و مردم کوچه و بازار رواج دارد. این اصطلاح را به غیر از کسانی که به زیارت مشهد حضرت رضا (ع) رفته اند به داش هاولوطی های زورخانه رو و همچنین به اشخاص موقر و شیک پوش نیز اطلاق می کنند. در مورد اخیر مثلا می گویند فلانی خیلی مشدی است.

مشدي چغاله

این اصطلاح هم قرن هاست که ورد زبان اهل زورخانه ورده و به کسانی از دانش هاولوطی ها و جاهل ها می گویند که قدی کمی کوتاه و بدنی گرد و چاق باشکم کمی برآمده و پهلوها و دور کمري کلفت تر از شان و سینه و گردنی ضخیم و کوتاه داشته باشند .

معرکه

به نمایش های ورزشی ، به کشتی و شیرینکاری که جماعتی به تماشا ایستاده باشند گفته می شد .

معلق کشیدن

در اصطلاح زورخانه بی یعنی بینی بر خاک نهادن که شاید معنی آن سر به خاک فرو بردن باشد . در تومار افسانه پریای ولی معلق کشیدن آمده است .

مناسب خوانی

از هنرهای یک مرشد خوب است که بتواند باموقع شناسی اشعار مناسب و مؤثری بخواند .

منشور شاطر دوانی

به محضر یا گواهی نامه استادی که به شاطرها داده می شد منشور شاطر دوانی نیز می گفتند .

منقل آتش سردم

گذشته از آنکه منقل آتش سردم ، در گرم و نرم نگهداشتن پوست ضرب به کار می رود یک امر سنتی کهن را هم از پیش می برد و آن وسیله شدن برای اسفند دود کردن است . اسفند را می شد هنگامی در آتش ، منقل می ریزد که پهلوانی یا صاحب زندگی یا شیرین کاری و یا خیر نامدار و جوانمردی وارد زورخانه شود . موقع دیگر اسفند دود کردن به دست مرشد ، در لحظات شدیدترین عملیات زور آزمایی ، کشتی ، شیرینکاری است . مرشد در عین اسفند به آتش ریختن برای باطل کردن چشم زخم نسبت به ورزشکار مورد نظر با صدای بلند و کشیده بی هم می گوید: «آی نظر بدلغنت» .

مورد دیگر اسفند به آتش افکندن که گاه هم توسط مشتمالچی یا خادم زورخانه انجام می شود موقع آکنده شدن بوی تند عرق بدن ورزشکاران است تا بدین وسیله خنثی و زایل گردد . در قدیم ضمناً روی این منقل هادارای چین و زنجبیل هم دم می کردند و پس از پایان ورزش به ورزشکاران می دادند . خاصیت این ادویه در دفع رطوبت بدن و به ویژه در دفع رماتیسم پاکه از رطوبت گود ناشی می شد و همچنین تاحدی وسیله تامین نیروی مصرف شده ورزشکاران بود .

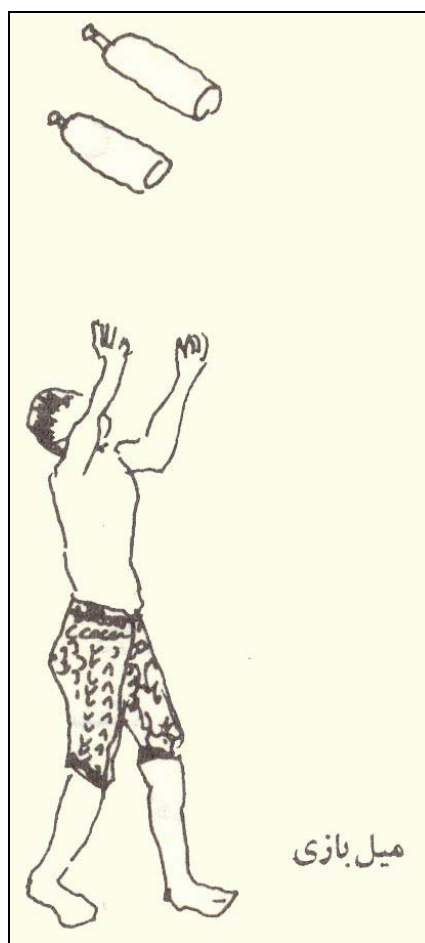
میاندار

در زورخانه هر کس را که سابقه یا جسارت بیشتر داشته باشد و به قول باستانی کارها تخته شنای خود را وسط بگذارد یا وسط گود بایستد و ورزش کند میاندار می گویند .

میاندار که در وسط می ایستد و دیگر ورزشکاران با چشمداشتن به حرکات او به آهنگ ضرب مرشد ورزش می کنند باید به دقایق و رموز حرکات ورزش باستانی وارد و بلکه استاد باشد تا کسانی را که رهبری می کند از کار و ورزش خود راضی نگاهدارد. میاندار باید با د نظر گرفتن حد وسط استعداد ورزشکاران شنا برود و یامیل بگیرد تا کسانی که ضعیف و تازه کارند فرسوده نشوند و آنانی هم که توانا هستند اقناع گردند .

میل بازی

یکی از عملیات شیرینکاری است که پیش از گوارگه انجام می گیرد . میل باز در حالی که ورزشکاران بامیل دور گود



ایستاده اند به میان گود می آید و هماهنگ با ضرب مرشد میل های بازی را با هم یایی یکی به شیوه های گوناگون به هوا پرتاب می کند و می گیرد . به مبحث میل بازی در بخش سوم مراجعه شود .

ن

ناز نطق

خطابی است از جانب پهلوان حاضر یامیاندار به خواننده سرنوازی به جای تحسین

نطع

سفره چرمینی که عیاران و پهلوانان و شاطران صاحب تاج پیشیندوار به کمر می بستند . به تکه هایی که از لب زانو تابالای ران هر پاچه آن حدود بیست سانت و دور کمر آن حدود ده سانت چرم دوزی شده بود نیز نطع می گفتند .

نقاره جنگ

دست فرو کوفتن در شروع کشتی

نالوطی

به کسی گفته می شود که برخلاف اصول جوانمردی رفتار کند و قول و فعل او یکی نباشد و به رفقای خود نارو زده و خیانت کند .

نوچه

به ورزشکارانی که در کشتی گیری ممارست داشته و در آموختن فنون مختلف آن زیر دست پهلوانی ، قابلیت میدان رفتن یافته و به شاگردی اومنسوب می شدند، نوچه می گفتند . مثلاً گفته می شد فلانی ، اول ، نوچه های فلان پهلوان را انداخت بعد از آن با خودش کشتی گرفت . ممکن بود کسانی هم در عین داشتن عنوان پهلوانی باز نوچه پهلوانی سابقه دار تر باشند . نوچه های در آستانه رسیدن به مقام پهلوانی را که کشتی های درخشان می گرفتند نوخاسته نیز می گفتند .

معمولاً پهلوان ها کسانی را به نوچگی خود انتخاب می کردند که گذشته از داشتن استعداد بدنی و هوش فراگیری از نظر شخصیت خوش نام و خانواده دار و پاکدامن و باعفت و پرهیزگار باشند که در اصطلاح گفته می شد : « نوچه باید سروته مهر باشد ».

نوخاسته

کسانی که در ورزش یا شیرینکاری یا کشتی گیری از همقدران و همدوزه های خود برتر شده و پیشی می گرفتند و از میان نوچه های کار دیده و پیشکسوتان سر برداشته و در زورخانه ها صاحب احترام و میان مردم مورد توجه واقع میشدند و کسانی که می توانستند بانوچه های اسم و رسم دار و بعضی صاحب ادعاها کشتی گرفته و آن ها را ببندازند و همچنین کسانی که آمادگی روبه رو شدن و درگیری با پهلوانان را پیدا می کردند عنوان نوخاستگی داشتند .

نیک کار

برابر این معنی شاهکار و یابترین کار است . هر پهلوانی که دستش به هر فنی بیشتر باز بود و در آن تخصص داشت و حریفان خود را با آن به زمین می زد می گفتند

نيك كار فلاني مثلا لنگ كردي ويا آرنج سر پاست .

و

واردي

به تمام كساني كه با زنگ ، با ضرب و با صلوات به زورخانه وارد و خارج مي شوند واردي مي گويند. اين آگاهي هم لازم است ياد آوري شود كه حتي پهلوانان صاحب زنگ هم تا رسيدن به اين مرتبه نخست در چرخ و كباده و وارد و خارج شدن و از گود مرحله صلوات و دوم به طبل زدن و سوم به زنگ زدن را توسط مرشد گذارنده است .

واگير

اين واژه از اصطلاحات كار سنگ گرفتن است و آن وقتي گفته مي شود كه سنگ گيري پس از يك دور سنگ گرفتن كه خسته شدو سنگ رابه زمين گذاشت و برخاست چنانچه خواست دوباره پس از تمام شدن سنگ گرفتن و رقيقش يك دور ديگر سنگ بگيرد و در دوم را واگير مي گويند . اين اصطلاح در گل كشتي ميرنجات هم آمده :

وقت واگير توشايد به فسون ونيرنگ

كه نه استد به جهان سنگ دگر برسرسنگ

ورزش

ورزش اسم مصدر و ورزش است . يعني كار كردن . ورزش از واژه هاي اوستايي است . موارد استعمال آن در فارسي بسيار است . مانند كشت و رز ياكشاورزي يعني كشتي كننده . معني متداول و معروف ورزش در اين زمان به كار و داشتن بدن طبق برنامه به تمرين به منظور پرورش تن و يا حفظ سلامتي است .

ورزشكار

كسي كه طبق برنامه ، بدن خود را به منظور نيرومند شدن يا حفظ سلامتي يارسيدين به مرتبه بي چشم گير در ورزش ، هر روز يا در اوقات معين به فعاليتي مربوط به رشته مورد نظرش وادارد .

ورزيده

كسي كه در اثر ورزش زياد بدنش نيرومدمد و عضلاني شده يا در بكار بستن فنون كشتي يابه طور اعم هر كار ديگر مهارت پيدا کرده باشد .

ه

هفده سلسله

به گروه هاي هفده گانه شغلي در رشته هاي صنفي گفته مي شد و رسم بود ك ابزاركار هر صنف را در شب هاي سخنوري در قهوه خانه ها و گاه بطور عادي در زورخانه ها بالاي سردم به ديوار نصب مي كردند .

همزور

به معنای همقدر و حریف به کار می رود . به دو کشتی گیر که در کشتی به هم غلبه نکنند گفته می شود .

همقدر - قدر

دو کشتی گیر هم زور و هم سابقه راهمقدر می گویند . قدر به معنای تاست که با طرف مقابلش می شود همتا و در اصطلاحات جنگی همقدر در هماورد نیز می گفته اند . فردوسی در مبارز طلبی اشکیوس در جنگ ، پیش از روبرو شدن بارستم می فرماید:

زگردان ایران هاورد خواست

زجولان اوبرجهان گرد خاست

ي

یزدان پاک

در اصطلاح زورخانه کاران ، خدای بی غل و غش و خدای نوروراستی و خرد و نیکی و بی نیازی از هرگونه تکلف خواهی را فاده معنی می کنند .

یتیم

کسی که برای رسیدن به مقام پهلوانی یا عیاری یا شاطری تحت سرپرستی پهلوانی به ورزش و ریاضت اشتغال داشته چنانکه در بدایع الوقایع آمده هنگام آمدن پهلوان علی روستای به هرات سلطان حسین بایقرا از پهلوان ابوسعید می پرسد آیا کسی هست که با این پهلوان کشتی بگیرد ؟ واومی گوید : آری ، در تکیه یتیمکی داریم . مقصود پهلوان درویش محمد بوده است . میرنجات هم در مثنوی گل کشتی خود می گوید:

پیرو برناهمگی عاشق و معشوق همیم

همه گر در یتیم همه گر مرد یتیم

که در اینجا مرد یتیم کنایه از عیار و جوانمرد و پهلوان است .

- :

بخش سوم ورزش های باستانی (زورخانه یی)

مليات ورزش باستاني (زورخانه يي)

در این بخش عملیات ورزش باستانی یازورخانه یی تعریف و تشریح شده ، و خواننده دانش پژوه بدون مطالعه آن که سرشار از دقایق و ظرایف اعمال و آداب و رسوم گروه های اجتماعی زورخانه رواست مشکل بتواند روح مطالب بخش هی پیشین - تاریخ و فرهنگ آداب و اصطلاح زورخانه - رادریابد .
هریک از عملیات ورزشی در این بخش از آغاز به ترتیب زیر شروع شده :



اعلام شروع ورزش باستانی

- ۱- سنگ گرفتن
- ۲- شنا (شنو) رفتن

-
-
- ۳- گونه های میل ورزی
 - ۴- چرخ و گونه های چرخیدن
 - ۵- پای زدن
 - ۶- کباده زدن
 - ۷- دعا کردن

نویسنده کوشیده تاهریک از این عملیات باتعریف دقیق تشریح و درنظر مجسم گردد و برای این منظور از عکس و نقاشی و طرح کمک گرفته وحتی به خاطر استفاده آیندگان صدای ضربه های طبل راهمانگ حرکتت ورزشکاران به صورت نوت ثبت کرده است .

هنگام مطالعه این بخش چنانچه خواننده دانش پژوه به نام یا اصطلاح ویا واژه ای ناآشنا برخورد می تواند به بخش دوم به فرهنگ آداب و اصطلاحات زورخانه مراجعه کرده و مقصود خود را دریابد .

بعضی از موارد یا مواد این بخش که صرفاً جزء فرهنگ و آداب و اصطلاحات زورخانه یی بوده و جنبه عمل ورزشی ندارد مثل دعای سنگ شماری ، سر نوازی و گلریزان در بخش دوم و گل کشتی از نظر اهمیت تاریخی اش در بخش اول آورده شده است .

اول مطلب این بخش بلافاصله و بی مقدمه باورزش سنگ گرفتن شروع می شود و باید یادآوری کند که آن را بدون مراجعه به دعای شمارش استعاری سنگ گیری در بخش دوم که بسیار شیرین جذاب و زیبا و پراز صنایع لفظی است مطالعه نفرمایند .

این دعای شمارش استعاری سنگ گیری به خاطر اهمیتی که موضوع آن از نظر فرهنگی دارد در بخش پیش زیر عنوان ادبیات و اشعار سرنوازی برده شده و در آنجا سه نوع کامل آن آمده است .

سنگ و سنگ گرفتن

سنت است هرورزشکار ، پیش از وارد گود شدن سنگ می گیرد . سنگ امروزه دولنگه وزنه چوبی است از دو قطعه تخته جسیم که قسمت بالایی آن تا پایین به شکل مربع مستطیل و قسمت تحتانی آن نیم دایره که کلفتی یی حدود ده سانت دارد . در وسط هر یک از سنگها سوراخی و دستگیره یی تعبیه شده و دو طرف دستگیره برای جلوگیری از خراش برداشتن دست قطعه هایی نمک گذاشته شده است . هرلنگه سنگ دست کم ۲۰ کیلو و دست بالا ۴۰ کیلو وزن دارد .

در تومار افسانه پریای ولی آمده که «پهلوی شیردل کهنه سوار رادو سنگ بوداز مرمر به وزن صد و هشتادمن تبریزوهر صبح پنجاه مرتبه آنرا گرفتی و هر شام پنجاه مرتبه این را ...».

از محتوای این تومار که زمان صفویه نوشته شده است جنس و وجه تسمیه این ابزار ورزش رامی توان دانست و معلوم می شود که سنگ که امروزه از تخته ساخته می شود، در زمان آن پهلوان و پیش از آن ، نیز احتمالاً از سنگ ساخته می شده است .

چنانکه پیشتر هم آمد، از سنگ گرفتن در کتاب هدایه المتعلمین که در قرن چهارم نوشته شده به عنوان ابزار ورزشی در کنار دیگر ورزشها نام برده شده و این شاید بتواند دلیلی بر وجود ورزش باستانی ایران در هزار سال پیش باشد .

درباره سابقه سنگ زورخانه ، روایتی هم هست از فتوت نامه سلطانی که علت پیدایش سنگ و سبب سنگ گرفتن را توجیه می کند :

«گویند چون حضرت ابراهیم (ع) سنگ کعبه را از طورسینا و طورزینا و لبنان و ... کوه حرا به جایش می برد هر بار آنرا در کعبه بلند می کرد و باز بر جایش می گذاشت و حضرت پیامبر اسلام (ص) سنگ آسیایی را که ابو جهل می خواست بر سرش بزند، از سوراخ آن به

گرددن ابوجهل انداخت . چون ابوجهل التما به خلاصي خودکرد آنرا ازگردن اوگرفت چون ابوجهل التماس به خلاصي خودکرد آنرا ازگردن اوگرفت وبالايرد واز او ايمان خواست ولي ابوجهل انكار کرد حضرت باز سنگ رابه گردن او انداخت وباز اوزاري نمود . اين عمل به دفعات تكرر شد يعني هر بار كه ابوجهل از ناچاري اظهار ايمان مي كرد حضرت سنگ را از گردنش بيرون مي آورد و چون آنم ملعون پشيمان مي شد بر سرش فرومي آورد . بلند كردن سنگ را بر سردست به برداشتن در خيبر هم به وسيله حضرت علي (ع) نسبت داده اند

اين ابزار ورزش را پيشتر نعل ، سنگ نعل و سنگ زور هم مي گفته اند بنا به نوشته مرحوم پرتو بيضايي هم اكنون در قصبه آران كاشان كه از قديم ترين توابع اين شهر است اسباب مزبور را سنگ نعل مي گویند . سنگ زور را تيز صائب تيريزي در ضمن غزلي آورده و سروده :

بود كوه بستون فرهاد راگر سنگ زور

از دل سنگين خوبان است سنگ زور من

شعري هم هست از او حدي مراغه يي مربوط به قرن ششم هجري كه زور را پيش از سنگ آورده :

زور سنگ ومخير گيران

چاك چاك كباده مردان

سنگ درميان جنگ افزارها به سپر مي ماند . در كتاب مينو خرد پهلو يي مربوط به دوره ساساني چنانكه گفته شد ، مردم ايران در دوره باستان با اين عبارت كه سپر راستي در دست گيرند و گرز شكرگزار يي و كمان آمادگي ، ضمن توجه دادن به آيين جوانمرد يي ، به وسيله آلات شبیه ابزار ورزش زورخانه يي به جنگ با اهریمن دعوت شده اند . هنوز هم ورزشكاران باستاني موقع سنگ گرفتن با خواندن تلقين هايي كه توجه دادن به مقدسات است ، روح رابه احساسات جوانمرد يي و بدن رابه نيرومندی مي آریند .

سنگ گرفتن از بهترین و دشوارترین ورزش هاي باستاني است . هرتازه كاري نمي تواند سنگ بگيرد ، فقط ورزشكاران نيرومند و ورزيده از عهد ه اين كار برمي آیند پيشتر او هنوز هم جوانان قوي بازو را جوان سنگ ديده مي گفتند .



تاچهل ، پنجاه سال پیش که در زورخانه ها غرفه داشت یکی از غرفه ها محل سنگ گرفتن بود، اما اکنون گوشه یی از زورخانه که دور از محل رفت و آمد است جای سنگ و سنگ گرفتن می باشد . تازمانی که غرفه بود برای زیر تته سنگ گیر پوست تختی گسترده و نیز سه قطعه بالش می نهادند ، یکی برای زیر سرو دوتای دیگر برای تکیه گاه بازوان . اما امروز فقط روی فرش دراز می کشند و هیچ بالش نمی گذارند .

سنگ گرفتن دوروش دارد یکی جفتی و دیگری تکی . سنگ گرفتن جفتی چنان است که پس از به پشت دراز کشیدن هر دوسنگ را با هم به آهستگی بالامی برند و پایین می آورند ، بدون آنکه ته سنگ به زمین بخورد .

سنگ گرفتن تکی ان اس که سنگ گیر همانطور که سنگها را از جادستی ها گرفته شروع به حرکت می کند . یعنی هر بار که روی پهلو یی چپ می غلند ، دست راست خود را بالا می برد و سنگ را به سوی بالا بلند می کند . سپس دست راست را با سنگ پایین می آورد و روی پهلو یی راست می غلند و دست چپ را با سنگ دیگر به سوی بالا بلند می کند .

هرگاه ورزشکاری سنگ می گیرد می بایست کسی دیگر تعداد حرکات او را با آداب مخصوصی بشمارد . این وظیفه در وهله اول به عهده مرشد است و اگر مرشد روی سردم مشغول ضرب گرفتن برای ورزشکاران داخل گود باشد ، خادم زورخانه می بایست بشمارد . اما بیشتر معمول است که ورزشکاران دوفری برای سنگ گرفتن می روند تا وقتی یکی سنگ می گیرد یکی دیگر بشمارد . ترتیب شمارش سنگ چنان است که اگر حرکات سنگ گرفتن از یک تا پنجاه رسید و ادامه یافت شمارنده باید شمارش سنگ گرفتن را به طور معکوس از پنجاه تا یک برگرداند و این ترتیب شمارش نباید از ۱۱۷ تجاوز کند و اگر سنگ گیر از ای تعداد همه دفعات سنگ گرفتن را در در گذارند سنگ شمار باید شمارش را ختم کرده

باز از عدد يك شروع كند . سه نوع دعاي سنگ شماری در انول بخش دوم (فرهنگ واصطلاحات) و در آخر مبحث ادبيات و اشعار زورخانه يي آورده شده كه ديگر آوردن آن ها باز در اين جا ضرورت نداشت .

ناگفته نماند كه چون سنگ گرفتن ورزشي انفرادي است و دسته جمعي نيست به وسيله ضرب و آواز مرشد رهبري نمي گردد بلكه تنها به همان شمردن اكتفا مي شود. البته براي ورزشكاري كه در حال سنگ گرفتن است همان شمارش به وسيله يك نفر به خاطر تناسب الفاظ و آهنگ دلنشين عبارات مضمون براي تنها اويك نفر خيلي مطبوع و گيراست و تقريباً تأثيري به اندازه آواز و ضرب مرشد در او مي كند . براي مطالعه دعاي دل انگيز سنگ شماری به اول بخش دوم در مبحث ادبيات و اشعار زورخانه يي مراجعه فرماييد .

شنا (شنو رفتن)

مرشد پس از خواندن سرنوازي به نشانه شروع ورزش شنا به زنگ مي زند و طبل رابايك ضرب متوالي به صد ا درمي آورد. ورزشكاران كه جلو تخته شناهاي خودروي پنجه پانشته ويادو زانوبه زمين داشتند پاها و بدن خود را به عقب مي كشيده و باهر دو دست ريو تخته شنا قرار مي گيرند و باسرهاي برافراشته تا شروع حرکات براي تقليد به مياندان كه تخته شناي خود را وسط گذاشته منتظر نگاه مي كنند.

شناي پهلواني بر چهارگونه است :

۱- شناي كرسي.

۲- شناي دست و پا مقابل

۳- شناي دوشلاقه

۴- شناي بيچ

شناي كرسي

نخستين گونه شنا (شنو) شناي كرسي است. در اين شكل دستها و پاها به اندازه هم روبروي هم قرار مي گيرد به طوري كه بدن در امتداد دستها و پاها صاف و تراز بالا قرار مي گيرد.

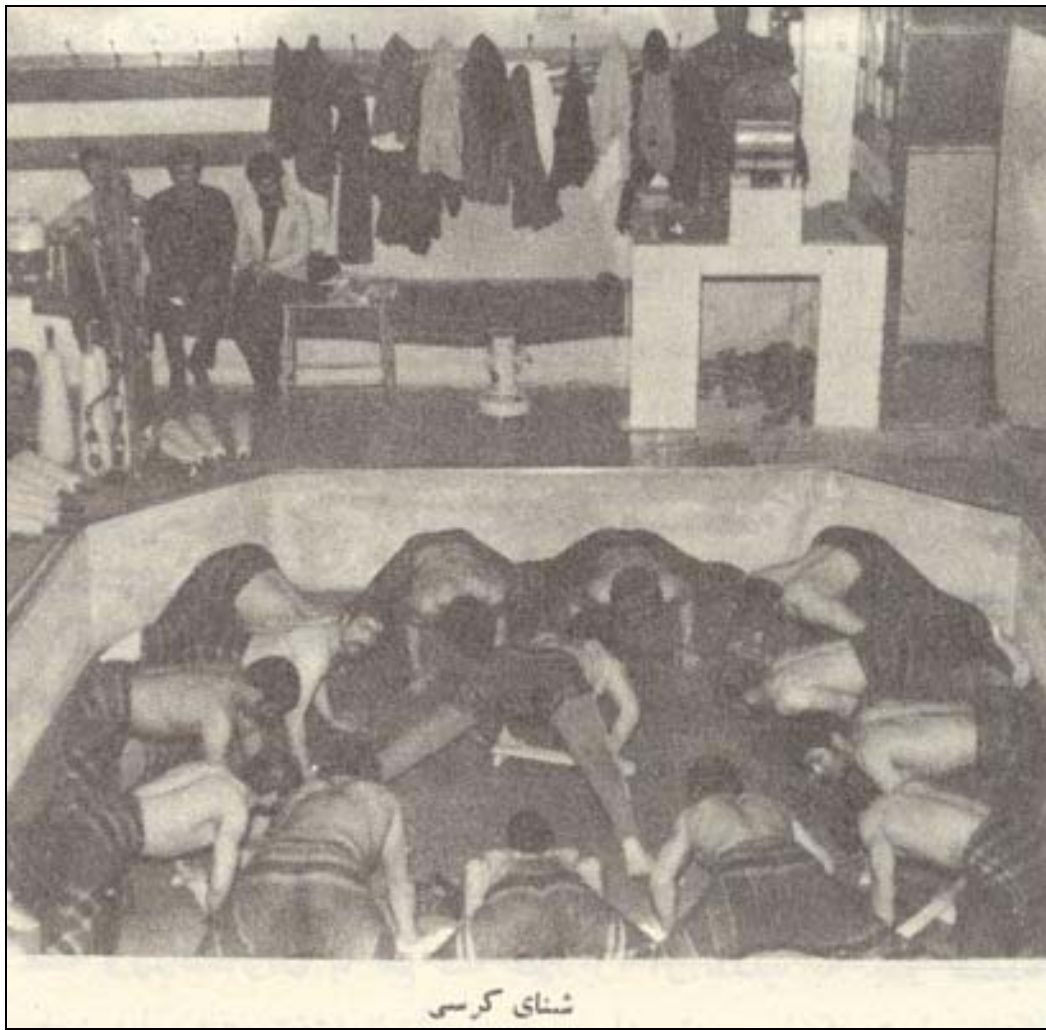
مرشد روي سردم تا شناي كرسي شماره يي پايان يابد استراحت مي كند. صدای مياندان به انتظار ورزشكاران پايان مي دهد :

«يا الله»

همه ورزشكاران باهم تته خود را از عقب به جلو كشيده و سينه خود را روي تخته شنا پايين مي آورند چنانكه تمام سنگيني بدن روي دستها مي افتد. در اين حالت بدن روي تخته شنا با چند سانت فاصله نزديك زمين قرار مي گيرد و زاويه ساعدها و بازوها به حداقل مي رسد و در جواب شمارنده مياندان همه مي گویند :

«يا الله». دوباره همه باهم بي درنگ پس از گفتن يا الله بدن خود را بالا مي آورند و از روي تخته شنا به عقب كشيده و به حالت اول بر مي گردند.

هر بار مياندان با گفتن جملاي استعاري همانند شمارش سنگ و جواب هماواز ورزشكاران : «يا الله» دسته جمعي روي تخته شنا پايين يافروند و بالامي آيند. مثلاً هرگاه مياندان به حرکت سي ام مي رسد مي گوید: «سي جزو كلام الله». پس از ان چون با جواب دسته جمعي همه يا الله گويان شنا رفتند مي گوید: «يك سي». يكي درميان شمارنده (مياندان) جمله استعاري و شماره معلوم بر زبان مي راند :



«دوچهل»

«یاالله»

«برسیه دل لعنت»

«یاالله»

«چهارچهل»

«یاالله»

«علی علی»

«یاالله»

«مرشد جان»

هنگامی که میاندار گفت مرشد جان . مرشد به زنگ می زند و باصدای ضر و باخواندن اشعار حماسی فردوسی به کمک او آواز برمی دارد .

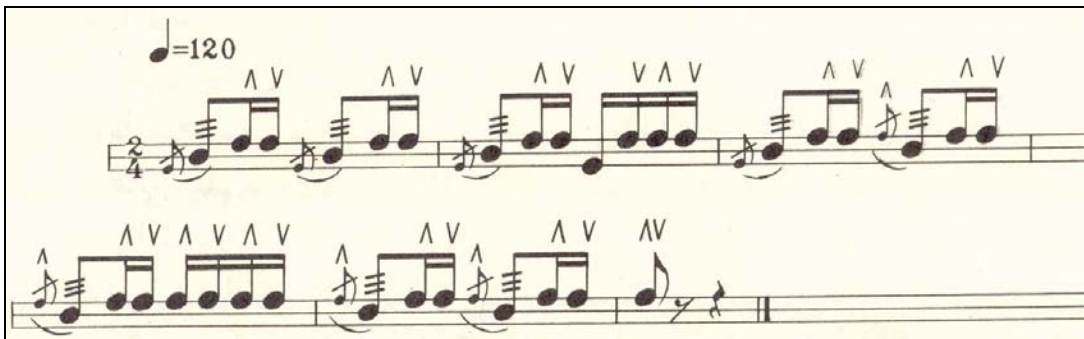
حرکات شنای کرسی باشمارش میاندار حدود معینی ندارد و به توانایی و ورزشیدگی جسمانی ورزشکاران بسته است . اماتا زمانی که میاندار یک مرتبه شنا می روند . پهلوانان زورخانه کار قدیم گاه تادو هزار مرتبه شنار ا ادامه می دادند .

چنانچه ورزشکاران از شنای کرسی شماره بی خسته شده پس از آنکه زنگ رابه صدادر می آورد دستهار ا به طبل کوبید، اشعار حماسی می خواند و حرکات آنان رابه همان طمأنینه شنای

کرسې ضربې رهبري مي کاند . هر بار نيم مصرع از يك بيت شعر راباصدای کشیده مي خواند و ورزشکاران بعد از آن باصداي ضرب يك شنا مي روند مرشد هر کلمه رادر هر نيم مصرع مي کشدومي خواند و سپس به ضرب مي زند و ورزشکاران هنگام شنای کرسې ضربې تنه خودرا هر بار روبه تخته شنا جلو آورده ، پايين مي روند وبالا مي آیند و منتظر ...

«که گفت برودست (يك رگبار ضرب) رستم ببند» (يك رگبار ضرب)
 «نبندد مرادست (يك رگبار ضرب) چرخ بلند» (يك رگبار ضرب)
 «که من ازگشاد (يك رگبار ضرب) کمان روزکين» (يك رگبار ضرب)
 «بدوزم همه آسمان (يك رگبار ضرب) برزمين» (يك رگبار ضرب)

و آهنگ ضرب آن از روي نوت چنين است :



شنای دست و پا مقابل

این گونه شنا به طور دسته جمعی درگود مرسوم نیست و ورزشکاران شنای دست و پامقابل یادست جفت پاچفت راانفرادي بیرون ازگود مي روند هنگام عمل این شنا دستها درکنار هم روي تخته شنا قرار گرفته وپاها روبروي آن جفت مي شود . این شنا بعداز شنای پیچ سخت تر از انواع دیگر است . آنگاه ورزشکار بدن خود را روي تخته شنا جلوکشیده فرود مي آید به طوري که تمام بدن باچند سانت فاصله نزدیک زمین دريك امتداد قرار مي گیرد و هر بار تاحدثوانايي این عمل راتکرار مي کند .

شنای دوشلاقه

پس از آنکه دفعات شنای کرسې باضرب و آواز مرشد به حد کافي رسید مایندار دست راست خودرا تخته شنا برداشته به طر مرشد تکان داده وبه صدای بلند فریاد ميزند: «آي ي» . مرشد به این اخطار به زنگ مي زند مرحله دیگرشنا راکه دوشلاقه نام دارد وپی درپی وتند انجام مي شود ، با تند تر کردن آهنگ ضرب و آواز ادامه مي دهد:

که هر اختري لشکري برکشد»
 پراکنده سازم به هر کشورش».

«اگر چرخ گردنده اختر کشد
 به گرز گران بگلسم لشکرش»

که آهنگ ضرب آن چنین است :



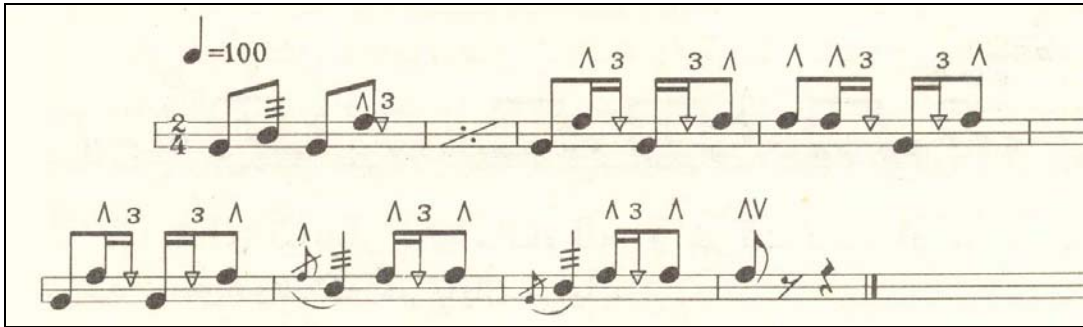
به ندای میانداز «آی ماشاء الله» و حرکت دست او به طرف مرشدش نای دوشلاقه هم پایان می یابد.

شنای پیچ

برای انجام این شنا نخست دستها روی تخته شنا کمی باز می ماند و پاها در عقب برابر آن جفت می شود و سینه روی تخته شنا پایین می آید و در فاصله در سانت بالای آن قرار می گیرد و زاویه بازو هاتنگ می شود. در این هنگام مرشد به زنگ زده در ضمن شمارش شنا ضرب می گیرد.



«يکي ودوتا... سه تا وچهارتا... پنج تا وشش تا...»
 آهنگ ضرب آن چنین است :



ورزشکاران به آهنگ ضرب وبه شماره يك ، روي شانه چپ فرود مي آیند وسمت چپ سينه تا حد تماس به تخته شنا نزديك مي شود تا جايي ك زاويه دست چپ به ده درجه مي رسد وشانه راست سينه سمت آن بالاي مي رود وزاويه دست راست تا ۶۰ درجه باز مي شود وسردمیان آن قرار مي گيرد وتامام بدن باپاهاي جفت به هم به سمت چپ روي پهلو مي غلتد.

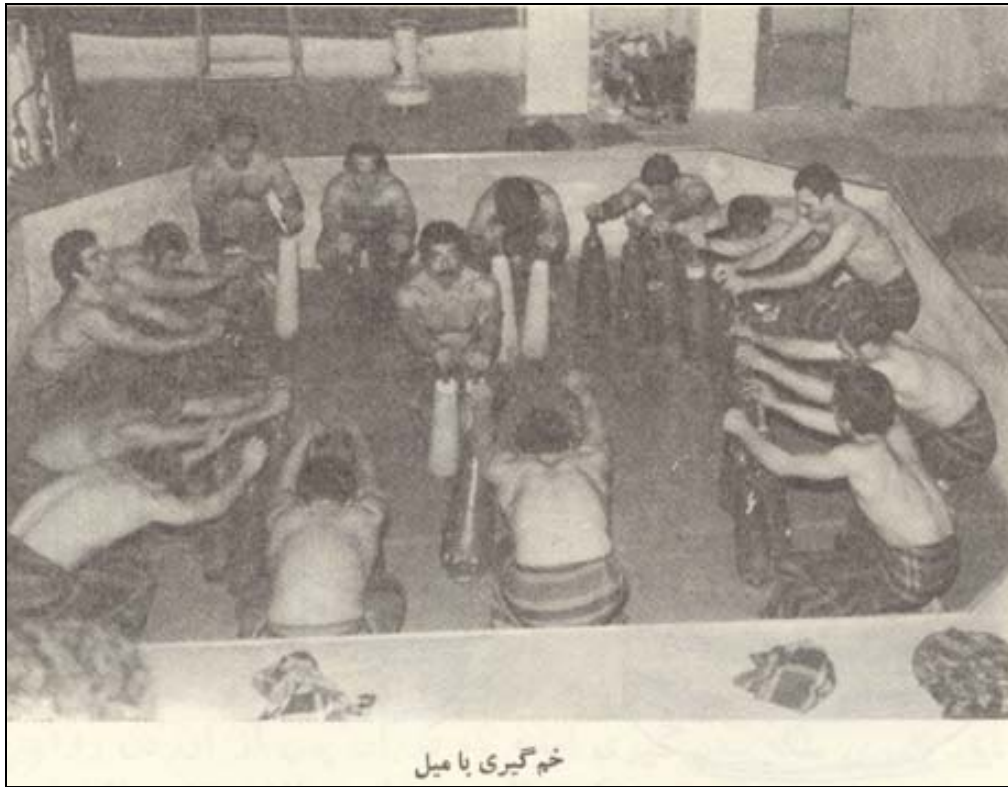
شنا به طور كلي براي تقويت تمام ماهيچه هاي بدن به ويژه سرشانه هاي وبازو هاست .
 ضمناً شنا به اعتقاد ورزشکاران باستاني با آواز «الله - الله» در طلب است و به خاك افتادن .
 درچنين حالي عبادت نیز به جا آورده مي شود.

خم گیری

این اصطلاح به معنی نرمش است . خم گیری حرکاتی است که



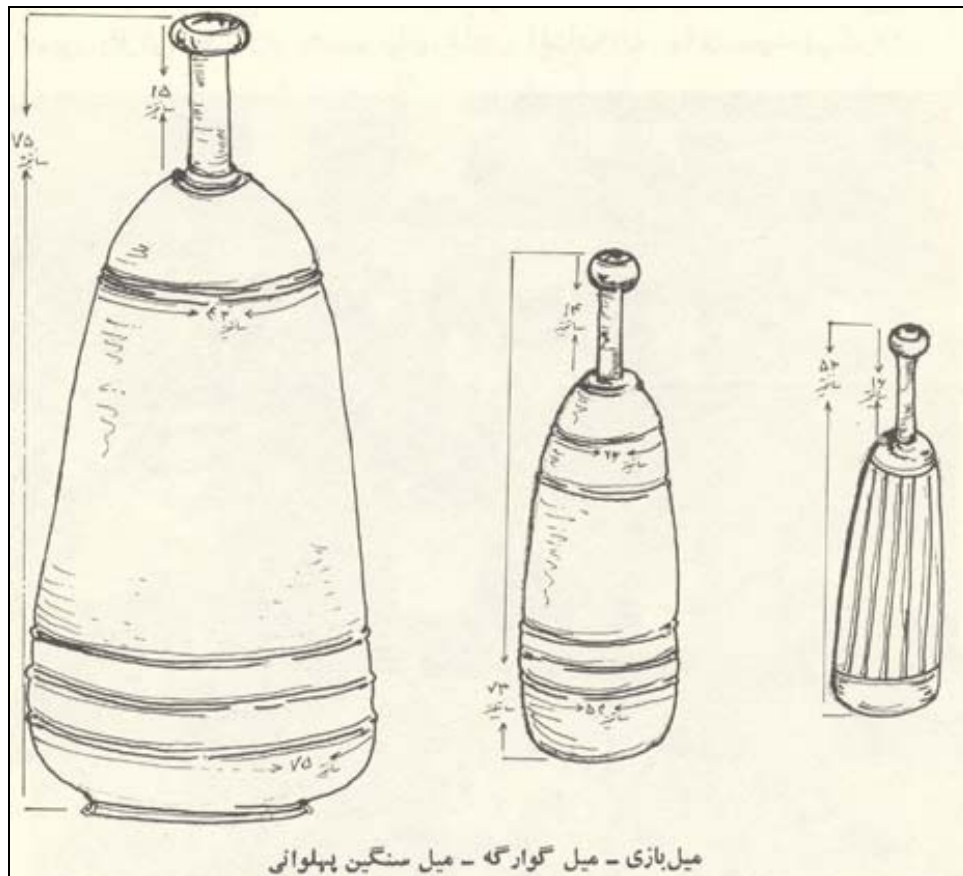
بمنظور نرم ساختن پروپی و بندها و عضلات انجام می شود . این کار را دو وقت می کنند یکی پس از شنا رفتن و دیگر میل گرفتن ، اولی بدون ابزار ورزش است . و آن وقتی است که شنا انجام شده ورزشکاران درحالی که تخته شنا روی زمین پی روی شان است برپا می ایستند و به رهبری میاندار وضرب تنهایی مرشد دستهای خود را در دو طرف بدن کشیده به چپ و راست تکان می دهند . گاه دستها را پشت کمر گذاشته سر خود را احتی الامکان به طرف زمین پایین آورده ، بدن خود را خم می کنند . خم گیری برای آنستکه چون موقع شنا رفتن خون به سر و صورت و دستهایی ریزد با این روش دوباره به جریان عادی افتاده به جای خود برگردد .



خم گیری بامیل هم پس از حرکات میل گرفتن است . چون این ورزش تمام شد خم می شوند و ته میل ها را به زمین گذاشته به ضرب مرشد گاه با دست چپ و گاه با دست راست هربار یک دسته میل و را به جلو و عقب برده و به تناوب می نشینند و برمی خیزند .

گونه های میل ورزشی

میل ابزار ورزشی است از چوب استوانه ایی شکل مایل به مخروطی بادسته ایی که هنگام ورزش به دست می گیرند. بدنه آن جسیم است از ده کیلو تا سی کیلو وزن دارد.



چون ورزش زورخانه ایی از ریاضت های اهل فتوت بود و اینان ورزش را آنهم با آلتی شبیه گرز جز برای ورزشی خود به منظور مبارزه و جنگ باستکاری و ستیزه باغیر ایرانیان انجام نمی دادند و باز چون که در ایران باستان آذربائیان و موبدان نیز گرز در دست می گرفتند که متضمن معنی مستعار نبرد باقوای اهریمن بود و همچنین چون برابریست ۶ فقره ۵ آمده که گرز میترای سرکوبی اهریمن تقدیس شده و بنا به نوشته مینو خرد پهلوی باب ۴۳ هم روش در هم شکستن قوای اهریمن با گرز توصیه شده است، بنابراین ورزش با میل در زورخانه با آن شعائر جوانمردی نمی تواند باچنان گذشته ایی و آیین ها و هدفهای معنوی بی ارتباطی باشد.

این ابزار و ورزش که در بدو پیدایش احتمالاً شبیه گرز و از چوب و آهن ساخته شده بود و در ورزش برای پرورش بدن به منظور مهارت در گرز کوبی به کار می رفته امروز از چوبهای سخت نارون و گردو و کیکوم و ارژن و زبان گنجشک ساخته می شود.

در تومار افسانه پریای ولی و گل کشتی میرنجات که هر دو زمان صفویه نوشته شده ولی اولی از قرن هفتم و هشتم هجری خبر می دهد از میل زورخانه باشکل امروزی سخن رفته است.

شعری هم هست از اوحدی مراغه بی مربوط به قرن ششم که با آوردن اصطلاح مخیر گیران که از مخیر گیران یا گورگه گیران تحریف شده یا این ها از آن تحریف یافته اند از میل گرفتن در قرن ششم خبر میدهد :

«چاک چاک کباده مردا
زور سنگ و مخیر گیران».

در فتوت نامه سلطانی (قرن نهم) گورگه گیری نه به صورت مخیرگیری بلکه مخیر گیری آمده پس از آوردن روایتی درباره سابقه میل ورزی که ناصحیح است از آن غیر از متغیر ، عمود هم صحبت شده است :

«اگر پرسند که مخیرگیری (که امروزه به گورگه گیری تبدیل شده) از که مانده؟ بگویی از سیدالشهداء حمزه که می خواست با یکی از دشمنان دین محاربت کند و آن شخصی بود که به عمود (گرز) جنگ کردی و عمود اوبه وزن (صد و شصت من بود . پس) امیر حمزه از گل به شکل عمود وصله بی ساخت و آن را کار می فرمود و هر روز چیزی بر آن زیاده می کرد تا به صد و هفتاد من رسید و با آن کافر جنگ عمود (گرز) کرد و او را مغلوب ساخت .

اگر پرسند که عمود را در اصل از کجا گرفته اند؟ بگویی از صالح پیغمبری (ع) که روزی عسائی در دست گرفته بود در کوهستان سیر می فرمود و نه تن از قوم نمود که با وی دشمن بودند به وی رسیدند و قصد وی کردند . صالح آن عسار ابرسنگ زد و به قدرت الهی شکافته شد و قدری سنگ بر (سر) سنان عسار چسبید . صالح آن را برداشت و به شکل عمود (گرز) ی و قصد آن جماعتی کرد . از وی بگریختند و صالح بعد از آن به فرمود تابدان شکل از آهن بساختند و پیوسته با خود داشتی و اصل گرز نیز عمود است».

میل ورزی در زورخانه بر سه گونه است :

۱- میل بازی .

۲- گورگه .

۳- چکشی

میل بازی

این گونه میل از میل های معمولی که با آن دسته جمعی ورزش می کنند کوچکتر است و دسته بی کمی بلندتر دارد . علت سبکی میل بازی که جفت آن به هشت کیلو نمی رسد برای آن است که وقتی شیرین کار چشمه های گوناگون آن را با پرتاب کردن و گرفتن میل ها بازی می کند زود خسته نشود .

میل بازی در زورخانه ها از هنر نمایی پهلوانان در موقع جنگ ها ناشی شده که برای قدرت نمایی همین که به میان میدان می رسیدند گرز خود را به هوا پرتاب کرده و می گرفتند و این در افسانه های عامیانه که زمان صفویه و پیش از آن نگاشته شده منعکس است .

حتی گاه در تاریخ ها هم به موارد پرتاب افزار جنگ به هوا و بازگرفتن آن بر می خوریم . در رستم التواریخ در وصف طهماسب میرزا آمده که یک قسم نیزه رابه هوامی انداخت و می گرفت سر و ته و یک قسم نیزه رابه هوامی انداخت و می گرفت سر و ته و یک قسم به پیش رو می انداخت و می گرفت سر و ته و یک قسم به زیر بغل به چرخ می انداخت و می گرفت . این گونه پرتاب در ورزش زورخانه بی هست اما با میل که هنوز رواج دارد .

درباره پرتاب نیزه به هوا و گرفتن آن و بازی با جنگ افزار جیمز موریه که در زمان فتح‌علیشاه سالهای زیاد در ایران به سر برده می نویسد: قافله سالارها جلو قافله حرکت می کردند و برای نشان دادن مردانگی خود نیزه هاشان را به هوا پرتاب می کردند. میل بازی از عملیات فنی و دشوار و حتی تخصصی ورزش باستانی است. کسانی می توانند این کار را انجام دهند که آن را نزد استاری باستانی کار آموخته و تمرینات زیادی داشته باشند. میل بازی از عملیات جذاب و تماشایی ورزش باستانی است از این روی میل باز را شیرین کاری گویند.

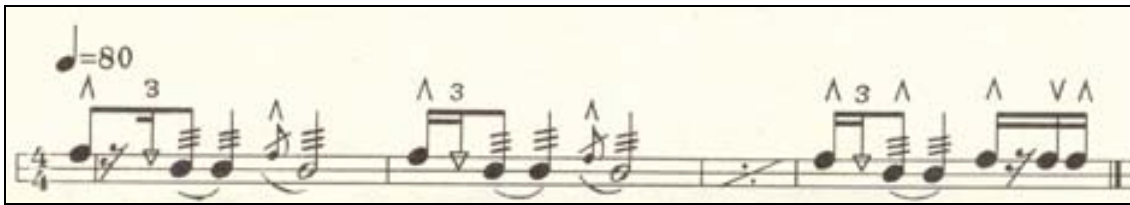


میل بازی مقدمه ورزش دسته جمعی میل گرفتن است که به طور انفرادی توسط یکی و گاه بیشتر انجام می شود.

پس از آنکه ورزش شنارفتن پایان یافت و همه تخته شناهای خود را سر جای خود نهادند و هر کس يك جفت میل گورگه با وزن در خورد توانایی خود برداشت و رجای خود ایستاد میل باز قدم به وسط گود می گذارد و بار خست گرفتن از میاندار و مرشد و بزرگتران حاضر میلهای مخصوص بازی را بر میدارد و وسط گود روبه مردم و مرشد می ایستد. باز با طلب رخصت میل ها را بالنگر به بالا و پایین حرکت میدهد. مرشد هماهنگ حرکات او به تناوب ضرب میگرد و در شروع بازی کلماتی را با صدای بلند و کشیده بر زبان می راند:

«آی ی... نازجون شیرین کار. منکر علی لعنت. جمال خاتم - الانبیاء صلوات».

تمام حضار و ورزشکاران به دعوت مرشد صلوات می فرستند و میل باز کم کم شروع به بالا انداختن میل ها می کند و مرشد به آهنگ زیر ضرب می گیرد:



آهنگ طبل ابتدا باضربه هاي کوتاه و مقطع است و گردش و چرخش ميل ها را در دست ميل باز همراهي مي کند .

رفته رفته ميل ها بالا و بالاتر پرتاب مي گردند ميل باز چندبار ميل دست راست خود را به قوت و شدت به هوا پرتاب مي کند و هر بار ميل در صورت مهارت بازي کن ممکن است از حد دايره وسط سقف گذشته تا ميان جام بادگير گنبدي برود و باز به دست فرود آيد .

انواع بازي هاي ميل را چشمه مي گويند . ميل باز پس از هر نوع بازي دست به ظاهر کردن چشمه يي ديگر مي زند .

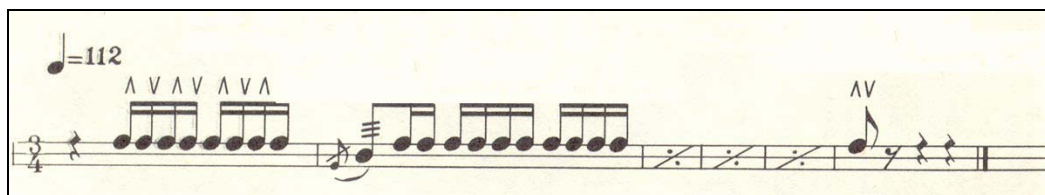
يك بار هر دو ميل را جفت بادواري سريع به هوامي اندازد . ميلها در دو نقطه به رديف به موازات هم مي چرخند و دايره زنان پايين مي آيند و دستهاي ميل باز هر دو را در همان نقطه پرتاب از دسته باز مي گيرد و بي درنگ همان حرکات را با شدت بيشتر تکرار مي کند و مرشد همان طور که هماهنگ ضرب مي گيرد آواز مي دهد:

«ماشاءالله علي يارت ... بيا بابا»

گاه پرتاب ميل چرخ زنان از زير كتف همان دستي که در بازي است صورت مي گيرد ميل هر بار پس از رها شدن از زير كتف در مدار معيني چرخ زنان در هوا مي گردد و ميل باز هر بار بانيم چرخي که به بدن خودمي دهد، آنرا در پايان مسيرش در هوا مي گيرد. اگر ميل ضمن بازي از دست دربرود و به زمين بيفتد، مرشد لحظه يي تا باز برداشتن ميل فریاد مي زند:

«هاي ي... نظر بد لعنت . به محمد صلوات ...»

گاه بلندي پرتاب ميل ها بالاي سر ميل باز تا دو متر است . اما در عوض با چرخش هاي دشوار به بالاي و پايين پرتاب مي شود . بدین نحو که دستها چنان به ضرب ميل ها را يکي پس از ديگر در هوا به چرخيدن درمي آورد که به چشم تماشاچي ، دسته از ته ميل باز شناخته نمي شود و آهنگ ضرب آن چنين است :



از دشوارترين چشمه ها اين است که شيرينکار هر ميل را در حالي که دسته اش به سمت بالا و بدنه اش روبه پايين است تاسر شانه به طور عمود بالامي اندازد و با کف دست محکم به ته آن مي زند و هر بار ميل مثل فلکه پروانه مقابل دست از مي چرخد . چون تاب چرخش ميل

تمام مي شود دسته آنرا مي قايد و ميل دست ديگر رابه همان روش به بازي مي گيرد
و هرباريكي بادهست راست ويكي بادهست چپ ادامه مي دهد و مرشد متناسب وضع حرکات
ميل ها ضرب مي گيرد:



و آنگاه باغورور فریاد مي زند:

«آي ي ... نازدستت . جانم ... ماشاء الله»

ميل گرفتن (گوارگه)

مياندار پس از انجام ميل بازي به وسط گود مي آيد زنگ مرشد صدامي کند . و به ضرب
مرشد مياندار ميل هاي خود را با هر دو دست از زمين برداشته روي شانه هایش مي گذارد
و همه ورزشکاران به پيروي از او همان کار را مي کنند.
در اين وقت مرشد طلب صلوات کرده ابتدا ضرب سرنوازي گوارگه را مي گيرد .
و پس از آن ضرب را آهسته و سنگين تر مي گيرد:



و شعري را که در آيين فتوت است مخصوص اندرز و ارشاد ورزشکاران به آهنگ ضرب
مي خواند:

دلبرخيز ، پايي بربساط خودنمايي زن

به رندي سر بر آر ، آتش براي زهد رياي زن

در آي در حلقه مستان و درکش يك دو پيمانه

به مستي ترك هستي كن ، دم از فرمانروايي زن

كمر بربند در خدمت ، چوني از خویش خالي شو

زيي برگي بجو برگ و نواي بي نوايي زن

به خلوت خانه وحدت درآي، ازخويشتن يكتا شو
 قدم درعالم جان نه، درازخودرپايي زن
 زره گم کردن ، اندرظلمت آباد هوس تاكي؟
 برآوتش اندر آرزوهاي هوايي زن
 به مردی وارهان خودرا، ازاین دیوانگان بگسل
 به شهر آشنا آی وصالی آشنایی زن
 زپا افتاده يي ، درراه وصل دوست خيزاي «فیض»
 دودست استمانت درجناب کبريائي زن
 چو «عطار» از هوا بگذر ، به ترك هر دو عالم گوي
 پس آنگه درسخن گفتن دم ازطور «سنایی زن»

ورزشکاران شروع به میل گرفتن می کنند. دسته های میل در این وضع چنان روبه بالا گرفته می شود که بدنه آن کاملاً عمود می ایستد. در این حالت بازوها وساعدها به صورت يك زاویه قائمه اند و میل ها را روبه رو دور از سینه سرمچ نگه می دارند.



به صدای ضرب و آواز مرشد، هربار دستي يکي از میل ها را کمی بالا آورده به پشت کتف می برد و دایره و از نزدیک پهلوی چرخ داده به جای اول خود سرمچ عمود برمی گرداند. به عبارت دیگر هربار که يك دست ميلي را يك دور يك طرف بدن در مدار نشانه و پشت و پهلوی وسینه می چرخاند ، دست ديگر ميل خود را راست روبه بالا نگه می دارد. باتوالي این حرکات هربار بالا - تته گاه به سمت چپ و گاه راست نیم چرخي می زند .

میل چکشی

تند و مقطع گردش دادن میل و هربار آنرا سرمچ برگرداندن و به هر حرکت سررا تند جنباندن میل چکشی نام دارد. این گونه میل گرفتن نیز مانند گوارگه است. منتها سریع و باشتاب چنانکه جنگ مغلوبه ، به نشان پایان این دور ورزش صورت می گیرد. ضرب و آواز مرشد نیز هماهنگ آن تند می شود :



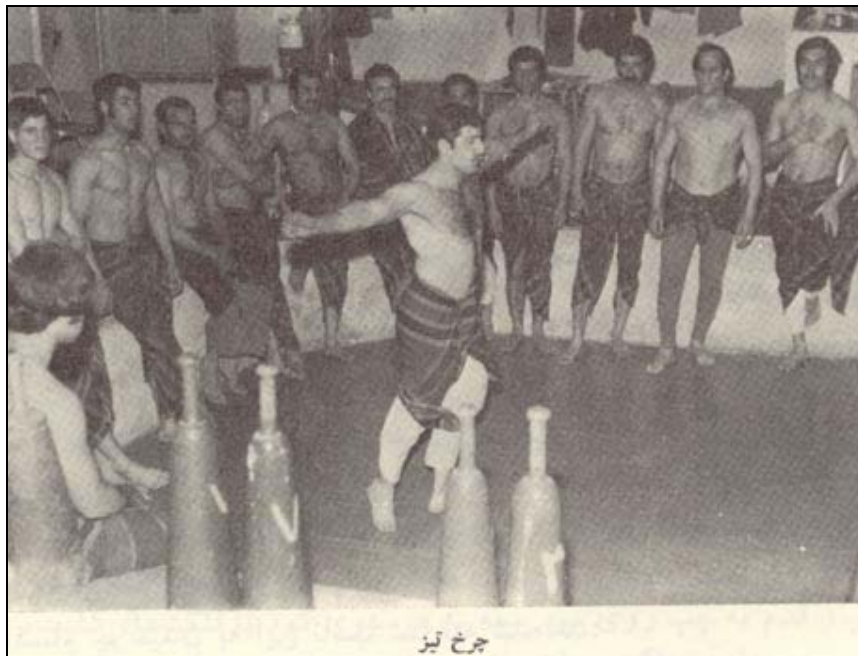
میاندار با آوازی بلند به مرشد می گوید: «آی ی ناز دست و پنجه ات» و با اشاره سرختم ورزش با میل را اعلام می کند. زنگ به صدادرمی آید و ضرب و آواز مرشد قطع می شود. میاندار میل های خود را فرود می آورد و دیگر ورزشکاران از او پیروی کرده همین کار را می کنند. برای گذاشتن میل های خود را گذاشتند با تعارف به چند پیشکسوت میل های خود را بیرون گود درجای خود می گذارد و پس از او دیگر ورزشکاران به ترتیب کسوت و سابقه یکی یکی پیش می روند و میل خود را می گذارند و به جای خود بر می گردند. امروزه میل گرفتن برای تقویت عضلات دست و کتف به کار می رود. در قدیم بالاتر از این یعنی، به قصد توانا شدن در به کار بردن گرز در جنگ ها بود.

تاچهل، پنجاه سال پیش هر زورخانه غیر از میل های معمولی یک ای دوجفت میل بسیار سنگین هم داشت که هیچکس جز پهلوانان فوق العاده نیرومند قادر به برداشتن آنها نبودند. این میل ها ضمناً نشانه شایستگی آن زورخانه برای ورزش پهلوان های درجه اول می توانست باشد و هم اینکه ورزشکاران کمال پهلوانی و قدرت را در به کار بردن آنها بداند و حد خود را نگهدارند.

بعضی ورزشکاران که برای خودنمایی میل های سنگین و بیش از توانایی بر می داشتند پس از مدتی دچار کتف درد می شدند و ناچار برای علاج آن سرشانه های خود را خال می کوبیدند.

چرخ وگونه های چرخیدن

یکی دیگر از عملیات دشوار و دقیق ورزش باستانی که انجام آن مستلزم آموزش قبلی و تمرین زیاد بوده چرخیدن است. چرخ هم مانند میل بازی هنر دانسته شده و ورزنده آنرا نیز شیرین کار می گویند.



چرخیدن نیز از تمرینات جنگی باستانی ایران است. پهلوانان جنگاور خورا طی سالها تمرین به آن آزموده و ورزیده می ساختند. تادر هنگامه نبردهای رویاروی و گرفتار شدن در میان حمله های چند جانبه بتوانند با آسان دور خود چرخیدن دشمن را از هرسو درهم شکسته و تارومار کنند.

اگر بشود به موردی از چرخیدن پهلوانان در میدان جنگ استناد کرد شرح کتاب شاه جنگ چالدران است. گرچه نویسنده آلمانی آن «اشتن متز» دقایق تاریخی این جنگ را برای کشش بیشتر به صورت رمان نوشته ولی چون اساس آن بر اسناد تاریخی متکی است می تواند قابل اعتماد باشد «اشتن متز» در این کتاب تمام دقایق جنگ چالدران را وصف و نام همه سرداران شاه اسماعیل را با شاهکارهای جنگی شان آورده، به ویژه می نویسد بعضی آنان مانند طهمورث شادلو و سارو بیبره کردهنگام درگیر شدن در میان انبوه لشکریان دشمن در حالی که به هر دودست اسلحه داشتند با گردیدن سریع به دور خود مانند چرخ زورخانه (به اصطلاح مولف) گردونه مرگ می ساختند و حمله دشمن را دفع می کردند.

پیشینه چرخ زورخانه بنابر اخبار تومار افسانه پریای ولی در قرن هفتم و هشتم نیز باخصایص امروز خودنمایی می کند که بدون شك سابقه یی بسیار پیشتر از آن میتواند داشته باشد.

همچنین این ورزش در میان دیگر عملیات ورزش باستانی در گل کشتی میرنجات به دقت وصف شده و تفاوتی با زمان ماندارد و در کتاب رسم التواریخ نیز در ذکر طهماسب میرزا آمده که . . . به نیروی بازو و چستی ، چیزی که به قدر هفتاد من وزن؟ بوده به دست می گرفت و هزار چرخ می زد.

چرخیدن در زمان مابه شکل‌های گوناگون و فنی رسیده است و شیرینکاران هنوز بامهارت زیاد به این هنر مبادرت می روند.

اقسام چرخیدن به این نامها شناخته شده اند:

۱- چرخیدن تیز (ساده).

۲- چرخ چکشی

۳- چرخ جنگلی

۴- چرخ تک پر (بایک چرخ و یک تکپر)

۵- چرخ سه پر (یادوچرخ و سه تکپر)

۶- چرخ چمنی

۷- چرخ فجری

ورزشکاران پس از انجام عملیات سنگین میل گرفتن جرگه بی دور می ایستند مشتالمچی یا خادم زورخانه (چنانچه فصل سرما باشد) به شانه هر یک لنگی می اندازد که بدن گرم عرق کرده شان سرما نخورد و آنها هم لنگ رابه دور بدن خود می پیچند.

آیین چرخ چنان است که از تازه کارها یعنی کوچکترها شروع و به ترتیب ادامه یافته تا به پیشکسوت ها و پهلوانها تمام شود و هرکس هم از سادات باشد به حرمت جدش روی دست همه می چرخد.

از اینرو هنگام شروع چرخ که به نوبت و ترتیبی به طور انفرادی صورت می گیرد ، اول تازه کارترین ورزشکار از پایین ترین نقطه جرگه وسط گود می آید و با طلب رخصت از پیشکسوت حاضر و یامرشد چنانچه بتواند به ضرب مرشد می چرخد چون چرخ ، ورزش سختی است ، کمتر کسی ممکن است بدون تمرین قبلی پیش خود و یانزد پیشکسوت ، در حضور مردم و ورزشکاران آشنا باشد از آمدن به میدان تردید به خود راه نمیدهد زیرا میداند همه با چرخیدن لق و کند و ورزشکاران تازه کار آشنا هستند و آنرا بانظر ایراد و یاتمسخر نمی نگرند .

ورزشکاری که می رود بچرخد با حرکات کسی که بخواهد برای پریدن از روی مانعی دروخیز کند ، چهار قدم به راست و چهار قدم به چپ روی سر پنجه به هر سوی گود بالنگ های کشیده قدم برمی دارد و اگر جوان باشد مرشد صدای برمی دارد :

«آی ی . . . دامادحسین ، قاسم بن حسن»

آنگاه ضرب مرشد کند و آرام ولی متوالی ، هماهنگ بسرعت چرخ ادامه می یابد .
چرخ زننده دستها رابه موازات شانه در دو طرف بدن کشیده نگهداشته و پای چپ را ، پایه چرخ بدن و پای راست را وسیله تحرك ساخته ، هر بار پی در پی به زمین میزند و با فشار آن بدن خود رابه روی پای چپ به دوار می آورد و دور خود می چرخد .

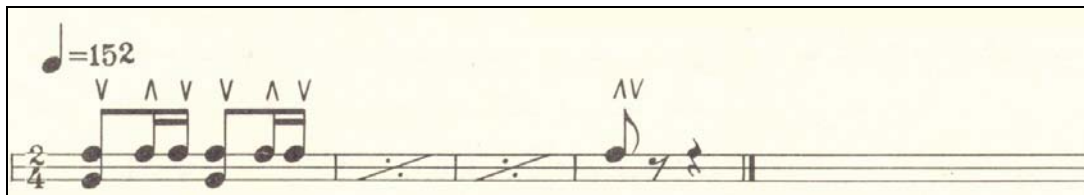
این حرکت بادور کند و یامعمولی چرخ ساده و چنانچه با سرعتی باشد که اعضای بدن چرخ زننده تشخیص داده نشود ، چرخ تیز نام دارد .

ورزشکاران یکی پس از دیگر وسط گود می آیند و به آهنگ ضرب مرشد می چرخند و به جای خود برمی گردند .

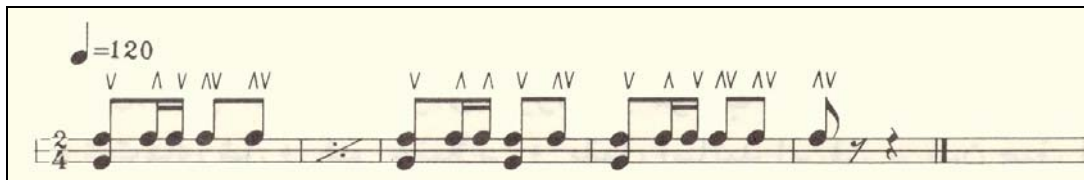
گاه دور ورزشکار یکدفعه به وسط گود آمده و به عزم شروع چرخ بانوک پنجه پا، به چپ و راست شلنگ برمی دارند و بعد با هم درگیر شده یکدیگر را از چرخیدن قبل از خود منع می کنند. این تعاریف است به معنی تواضع که هر طرف که می خواهد زیر دست دیگری بچرخد. گاه این اظهار کوچکتری در حال دست بر شانه هم نهادن و یکدیگر را برجای خود برادر بردن و به قدری طول می کشد ه به مداخله پیشکسوت و یامرشد منجر می شود مثلاً درحین که هر یک از آنها به هم تعارف می کنند:

«خواهش می کنم... بفرمایید نه نه نه...»
 «نهه جان شما غیر ممکن است»

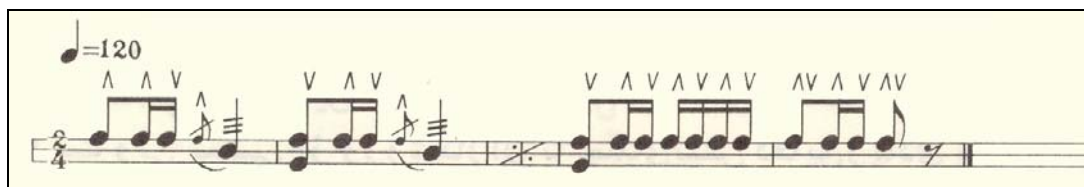
بزرگتر حاضر به کی از آنها که سابقه دار تر و محترم تر است با ذکر نام دستور می دهد که کنار برود و سر جایش بایستد. آنگاه ورزشکار سابقه دارتر با اظهار تشکر و فروتنی می رود به جای خود کنار گود می ایستد. ضربهای هرگونه از چرخها به آهنگی است. چنانکه تیز باشد مرشد هم تیز باهر دودست به این آهنگ به طبل می زند:



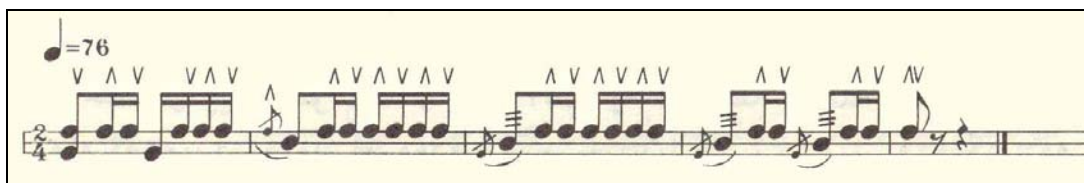
چنانچه چرخ چکشی باشد چنین است :



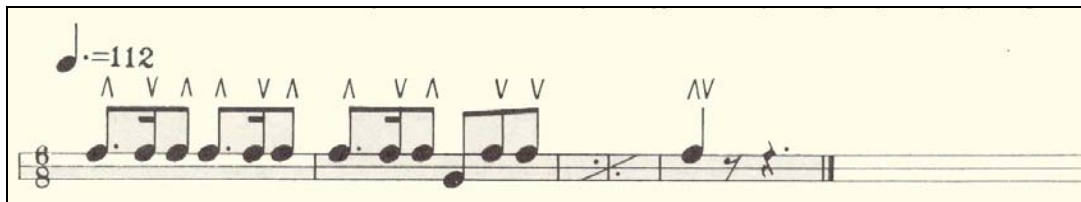
واگر چرخ جنگلی باشد مرشد مطابق این ضرب می گیرد :



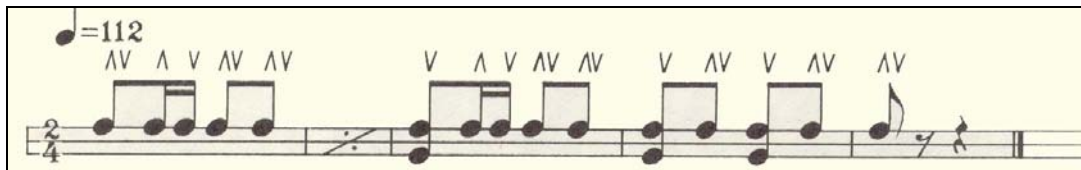
یااگر يك چرخ ويك تكير باشد چنین است :



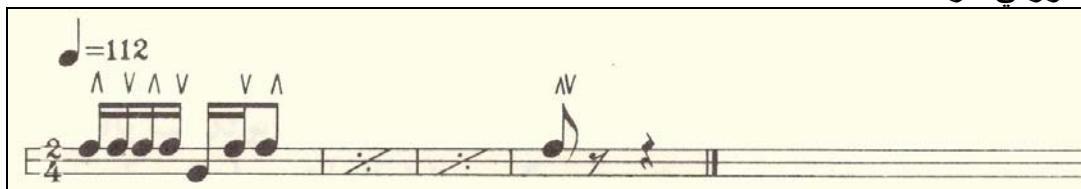
و اگر مثلاً دو چرخ و سه تکپر آن است که از گونه های فنی و دشوار چرخ است باشد مرشد باضربه های تناوبی کشیده و یک ضربه محکم باین آهنگ شیرینکار را رهبری می کند:



روش دو چرخ و سه تکپر آن است که شیرینکار دو دور گرد خود و دور بعد را بالا جهیده سه دور هم در هوا می چرخد. چرخ چمنی یکی دیگر از انواع چرخ است که خیلی جذاب و موقرانه است و مرشد برای آن چنین ضرب می گیرد:



یکی دیگر از چرخهای خیلی چشم گیر و زیبا چرخ قجری است که آهنگ ضرب آن چنین صورتی دارد:



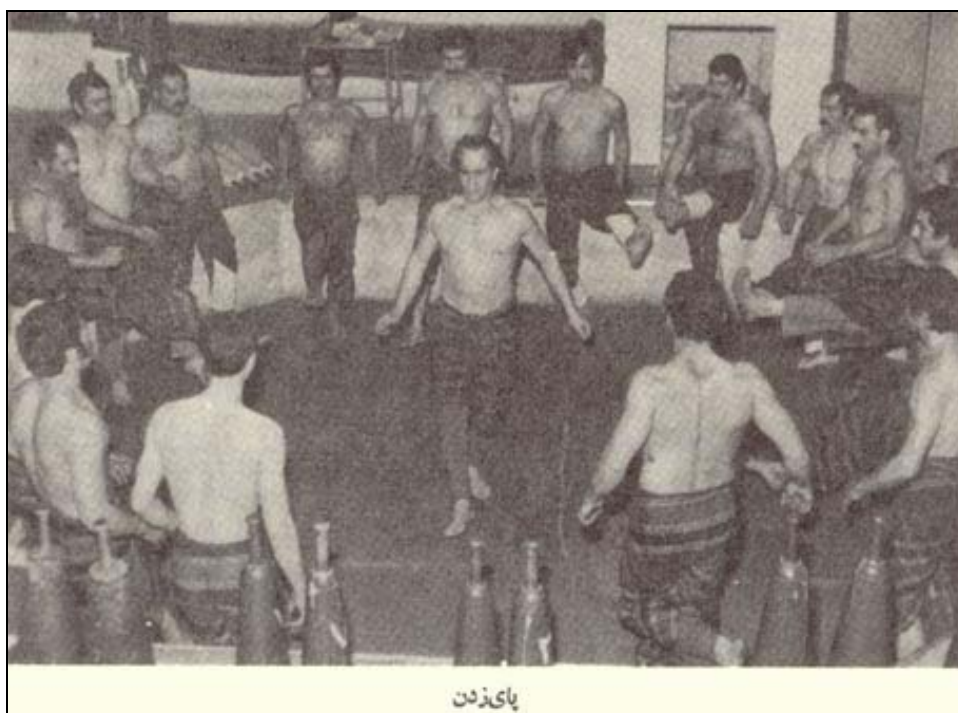
به طور کلی هرگونه چرخ برای بیننده جالب و شیرین و هیجان انگیز است و برای ورزشکار موجب چالاکي و ریختن گوشت های شل و غیر عضلانی و بقول اساتید این فن بریدن صفرا (زرداب) و رفع سرگیجه و گردش سریع خون در بدن و از بین رفتن بیماری ها خواهد شد.

مدتی که شیرین کار می چرخد به طور طبیعی حداکثر یک دقیقه است ولی بعضی از ورزشکاران تا چندین پیش دقایق زیادی یک روند می چرخیدند. چنانکه نگارنده شنیده مرحوم محمد مفیدی شیرینکار معروف کاشان اولین بار که به تهران آمده بود در زورخانه یی در حضور پیشکسوت ها و پهلوانها به ملاحظه خسته نکردن مرشد به او گفته بود: «بعد از ده دقیقه چرخیدن، ضرب را شروع کنید». و آنگاه بنای چرخیدن گذاشته بود و مرشد پس از آن ده دقیقه تا پنج دقیقه بعد هم ضرب گرفته، یعنی مرحوم مفیدی یک ربع ساعت چرخیده است. این هنر از شیرینکار های کاشان که آن مرحوم نخبه آنان و از عجایب تاریخ ورزش باستانی بود بعید نیست. نگارنده هر بار که به کاشان رفته و از زورخانه های آن شهر دیدن نموده از بسیاری تعداد شیرینکار های کاشان و مهارت شان در انواع ورزشهای باستانی حیرت کرده است. به تصدیق تمام پیشکسوتها هیچکدام از شهرهای ایران مرشدها و شیرینکارهایی به مانند کاشان ندارد.

پيشتر ا يعني تاچند ده سال پيش اكر چرخ زننده ورزشكارى محترم وقديمى وياپهلوان بود
حزار و ورزشكاران تعداد جنگلى هاى اورا به صداى بلند مى شمردند واين كمال عزت به
يك ورزشكار بود .

پای زدن

پس از انجام ورزش چرخ ، نوبت به پای زدن می رسد که دسته جمعی صورت می گیرد . برای این منظور میاندار به وسط گودمی آید و هر ورزشکار نیز در جای خود می ایستد . پای زدن همچون دیگر عملیات ورزش باستانی بسیار خوش نما و جذاب است و در عین حال به خاطر پیچیده و دقیق و دشوار بودن در صورت آشنایی به فنون آن در حقیقت هنر است .



احیاناً فقط میاندار - در صورت پیشکسوت بودن - با اشکال مختلف پای زدن آشنایی دارد و دیگر ورزشکاران همان قدر که خوب بتواند از او تقلید کنند شایان اهمیت هستند . پای زدن نوعی تمرین حرکات شاطری است . این ورزش سابقه زورخانه رابه تاریخ شاطری که به دوره باستان می رسد پیوند می دهد .

شاطر چنانکه در بخش اول ملاحظه شد مردی بوده که از دیرباز به منظور مأموریت‌های اکتشافاتی و جنگی و پیکي و برقراری ارتباط ، گسیل می گشته و با گذشتن از بیابانها و کوه ها و راه های دشوار و دور از چشم و روبروشدن با مخاطرات و سرپیجه نرم کردن بار اهزان خود را به مقصد می رسانده و یاد رهنگامه هابه شیوه عیاری شرکت می کرده است . شاطری که کسوتی پهلوانی بوده ، بدون آموختن فنون پیشه آن و چست و چالاک ساختن خود با حرکاتی مثل انواع پازدن و دیگر عملیات ورزش باستانی برای تقویت عضلات پا و نرم شدن سایر اعضای بدن میسر نبوده است .

چنانکه در قابوسنامه آمده : «جوان ، شاطر نیکو بود . . . از شاطری بلانخیزد و بهره خویش از جوانی نخست طاقت بردار که چون پیرشوی خود نتوانی بود» .

ورزش پای زدن و شلنگ تخته و این سروان سر زدن از تمریناتی دیرین کسوت عیاری است . تومار افسانه پوریای ولی و گل کشتی میرنجات نیز از وجود این ورزش دقرون هفتم و هشتم و دوره صفویه به ما آگاهی می دهد .

سابقه طولانی این ورزش را غیر از گود زورخانه در میان کشتی گیران مازندرانی به نام پای جنگلی و کشتی گیران کردبه نام شلنگ اندازی ورقص های سلحشورانه آذربایجانی هابه نام پای تبریزی می توان دید و اینگونه پای زدن ها در همان مایه ها هنوز در میان این اقوام ایرانی مرسوم و معمول است و کشتی گیران محلی در هر ناحیه پیش از درگیر شدن بایکدیگر بدن خود را با پای زدن گرم می کنند. همچنین دیرینگی این تمرینات به پای زدن زورخانه یی نیز تنوع بخشیده و اکنون اقسام آن در گود به وسیله باستانی کارها به عمل می آید و هر کدام برای خود به اقتضای شکل عمل نامی مخصوص دارد .

اول - پای چپ و راست (پایای اول) .

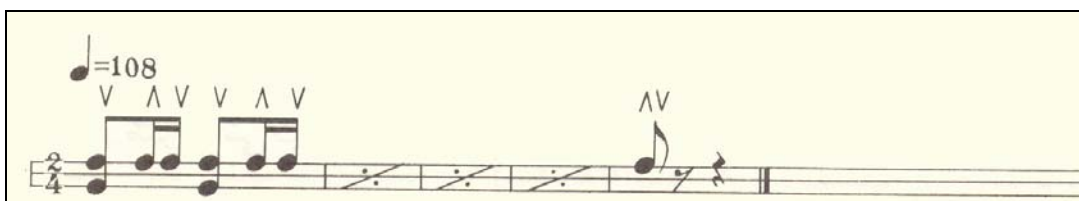
دوم - پای جنگلی (پایای چکشی)

سوم - پای تبریزی اول و دوم

چهارم - پای چپ و راست (پایای آخر)

از همانندی نام این پای ها و شلنگ زدن بانام پای های محلی که یاد شد می توان رابطه این عملیات را غیر از کسوت شاطری ، درسندن دیرینه پهلوانی و سلحشوری اقوام گوناگون ایرانی دریافت . علاوه بر اینها پای زدن از اسماع صوفیان هم نسب دارد و ورزشکاران گاه به آهنگ ضرب و اشعار عرفانی مستانه باحرکات و حالاتی همچون سماع صوفیان پای می زنند .

مرشد برای هر نوع پای زدن میاندار آهنگ مخصوصی می زند و دیگر ورزشکاران حرکات خود را باحرکات او جور می کنند . میاندار روبه سردم برابر مرشد و به آهنگ ضرب او پای چپ و راست (پایای اول) را می زند:



پس از زدن این پای ، میاندار دست راست خود را و به نشانه شروع دومین مرحله پای زدن به جانب مرشد تکان می دهد و او به زنگ می زند و باخواندن غزلی مثلا از حافظ پای چکشی یا جنگلی را به این آهنگ با تدد کردن ضرب شروع می کند :



بیا تاگل بر افشانیم و می در ساغر اندازیم

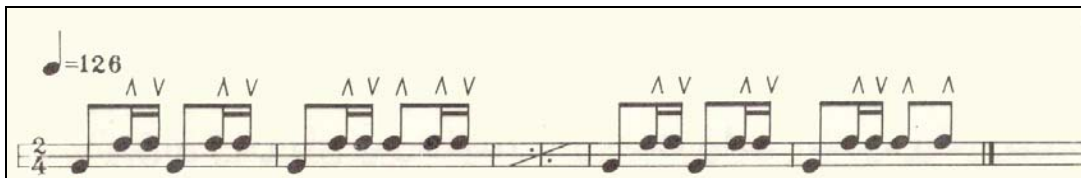
فلك راسقف بشكافيم و طرحي نو در اندازيم

اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد

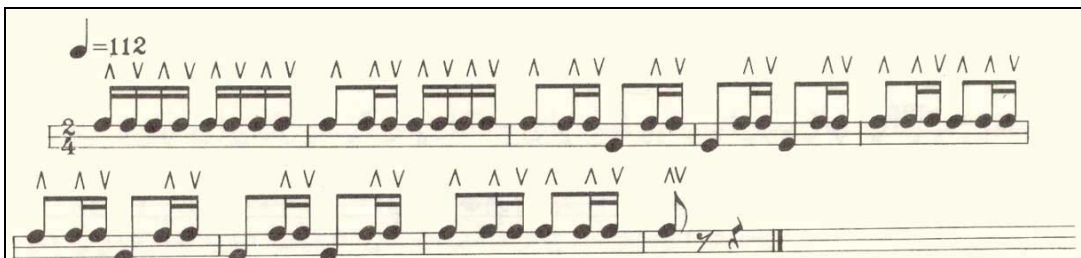
من وساقی به هم سازیم و بنیادش بر اندازیم

بهشت عدن اگر خواهی بیاباما به میخانه
 که از پای خمت یکسریه حوض کوثر اندازیم
 یکی از عقل می لافد ، یکی طامات می بافد
 بیا کین داوری ها را به پیش داور اندازیم

ورزشکاران در حال زدن پای چکشی مثل کسی هستند که به شتاب می دود ، منتها دونده قدمهایش را بالنگ انداختن به جلو تند از پی یکدیگر برمی دارد و مسافت طی می کند ولی پای زنده قدمهایش را همانجا که برداشته فرود می آورد و فقط در یک نقطه حرکت می کند . در پای چکشی میاندار چون پای چپ را به زمین می زند و به بالایی پرد دست راست را بلند می کند و پای راست را که به زمین میزند و بالا می پرد دست چپ را به بالبلند می کند . این حرکت را پای جنگلی هم می گویند پس از زدن این دو گونه پای به ترتیب پای تبریزی و سپس پای چپ و راست یاپای آخر را می زنند .
 آنگاه میاندار پای تبریزی اول و دوم را می زند که مرشد چنین ضرب می گیرد :



سپس نوبت به پای چپ و راست (یایای آخر) می رسد:



از معروفترین اشخاص در فن پای زدن در دوقرن اخیر باید از پهلوان اکبر خراسانی و پهلوان اکبر رباطی نام برد . همچنین در زمان ما از باقر مهدیه که پای زدن های نوي هم ابداع کرده و نگارنده فقط نام پای یافتی و ی را به یاد دارد . فنون پای زدن طی قرون متمادی نسل به نسل با آموزش و تقلید کوچترها یا نوچه ها از بزرگترها و پهلوانان و پیشکسوتها حفظ شده و شکل بهتری یافته است .

زنجیر کشیده شده اند و به نظر میرسد چندان اختلافی نسبت به اصل خود که الگویی بدلی کمان تیز اندازی یا کمان گروهی بوده پیدا نکرده باشد .
 کمانهای قدیم را از قطعات استخوان می ساخته و روی آنرا پی پیچ می کرده اند و برای آنکه حالت فنری پیدا کند روغن مخصوصی به خورد آن می داده اند که هنوز هم روغنی به نام (روغن کمان) هست که نهایت به مصارف دیگر می رسد .
 به عبارت دیگر کبابه های اولیه احتمالاً نیز چیزی شبیه آن کمانهای تمرینی بوده که گاه در تواریخ می خوانیم انواعی از آنها را که سنگین تری و سخت کش ترین بوده و به بزرگترین پهلوان تعلق داشته به سقف بازار پایتخت می آویخته اند و مبلغی طلا یا نقره نیز برای آن جایزه می نهاده اند تا هر پهلوانی از عهده کشیدن آن برآمد پولی که به جایزه گذاشته می شده تصاحب کند .



کبابزن

کمانهای سابق چه تمرینی کمانه یی یا کبابه یی و چه جنگی به دوشکل ساخته می شد یکن نوع قوس دار و یک نوع مستقیم که در طرفین مقبض آن برآمدگی داشته و کمان های مستقیم را کمان چهارخم می گفته اند . زیرا از یک طرف دو خمیدگی برجسته و از طرف دیگر دو خمیدگی گود داشته اند . تنه کبابه زورخانه هم دونوع و باهمین دوشکل است .
 این کبابه ها که امروزه هم در زورخانه ها آنرا به کار می برند ، قرنها است که تقریباً همین شکل را دارد . بدنه یی کمانی یا مقوس دارد که آهنین و سنگین است و در مقابل برای حفظ

تعدادل زهي زنجيري وبلند به دوسر آن آويخته که در هرقلاب آن حلقه هايي آهنيں تعبيه شده .
هم کمانه وهم زده کباده هر دوجادست (قبضه) دارد .

در هر زورخانه معمولاً دوجور کباده هست . يکي سبک براي تازه کاره ويکي سنگين که
ورزشکاران سابقه دارو پيشکسوتها از آن استفاده مي کنند . کباده زدن برسه گونه است :

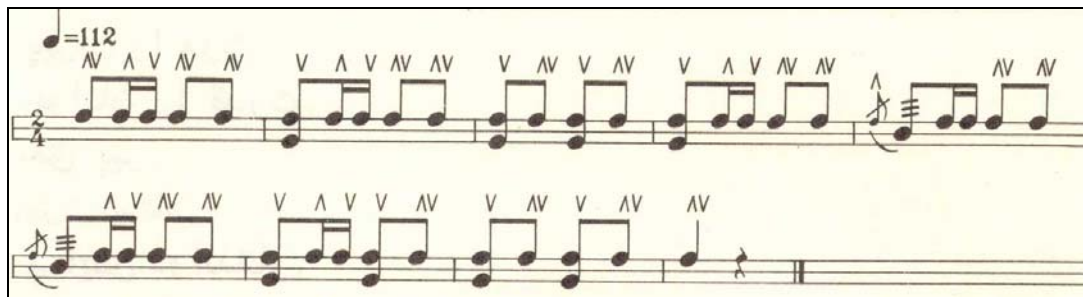
۱- يک طرف که تازه کارها مي زنند و آن حرکت دادن کباده ميان يکطرف شاهنه و تابالاي
سراست .

۲- دوطرفه که توسط پهلوانها و پيشکسوتها زده مي شود و آن حرکت کباده به چپ و راست
از بالاي سرو بازکردن هر دودست باکشيدن و بردن کباده به هر دوطرف بدن است .

۳- روبه روي سينه يا جلو رو که آنهم از عهده ورزشکاران سابقه داربرمي آيد . و آن تکان
دادن کباده بابازکردن دست به چپ و راست و کشيدن آن به هرطرف بدن است .

رسم است کباده رادر زورخانه ها به ترتيب از کوچکترين شروع وبه بزرگترين ختم مي کنند .
کشيدن کباده چنان است که ورزشکار تته کباده را از قبضه به دست چپ و زنجير آنرا هم از
قبضه به دست راست گرفته بالاي سر مي برد و طوري حرکت مي دهد که دستها از آرنج
تامچ به طور افقي به روي سر قرارگيرد وبا به هرطرف کشيدن اگر دوطرفه باشد افقي
بازشود .

مرشد در کباده زدن ورزشکاران تازه کار ضرب مي گيرد و براي سابقه دار اشعار تغزلي مي
خواند ولي کباده پيشکسوتها را از يک به بالا مي شمارد اگر به پنجاه رسيد مانند شمارش سنگ
دوباره از پنجاه اعداد را يکي يکي کم کرده به پايين مي آيد وبه اين آهنگ ضرب مي گيرد :



«يکي و – دو تاو- سه تاو- چهار تاو- پنج تاو- شش تا».

دعا کردن

از کهن ترین آداب زورخانه دعا کردن است که همچون دیگر ویژگی های آن نشان از دوران ایران باستان دارد .

هرودوت Herodote می نویسد: يك نفر ایرانی هرگز نباید فقط برای سعادت خود دعا کند بلکه همیشه از اوانتظار می رود برای بهبودی و ترقی ایرانیان دعا کند و يك نعمت عام و سعادت تمام را از هورا مزدا برای شاه و ملت و کشور خود بخواند .

چنانکه در تأیید آن در «ایوسروتیرم گاه» فقر ۷ آمده رزم- آزماي پاکدین دلیر رامي ستاییم . بزرگر گله پرور پاکدین پرکار رامي ستاییم رییس خانه پاکدین راستکار رامي ستاییم . دهخدای پاکدین نیک منش رامي ستاییم. دهخدای پاکدین نیک منش رامي ستاییم . رییس مملکت پاکدین به قانون رامي ستاییم .»

و در فقره ۸ «ایوسروتیرم گاه آمده : ما می ستاییم جوانی را که دارای اندیشه و گفتار و کردار نیکو و منش پاک بوده و پیشوا و راهبر راستی و درستی است .

همین گونه دعاها ، باهمان جنبه های اجتماعی و نقطه نظرها بااندک تفاوتی در صورت ، از روزگار باستان تا بدین دوران برجای مانده و معمولاً در زورخانه ها پیشکشوتها پس از پایان ورزش دعایی به شرح زیر می کنند و حضار در پاسخ هر دعا آمین می گویند :

پیران راعزت

جوانان ر اقدرت

حق پیر

مزد استاد

برایش ذوالفقار

تندرستی حضار

نیستی جان کفار

سلامتی پادشاه اسلام .

نازقد میاندار

در مواقع گلریزان هم – چنانکه تحت همین عنوان بیشتر آمد – یاز اشتمال عام دعا ملاحظه می شود .



گروهی از ورزشکاران زورخانه هنر - کوچه غریبان - ناحیه بازار تهران

نام قدیمیترین زورخانه های چند شهر که تا پایان قرن پیش وجود داشتند و
تعدادی از آنها که هنوز هم دایرند

تهران

زورخانه آقا غلامحسین خزانه روبروی کوچه باغ آصف الدوله
زورخانه بازارچه کل عباس علی که به جای آن زورخانه یی دیگر ساخته اند .
زورخانه بازارچه مروی بناشده به وسیله پهلوان آقاسید محمدعلی مسجد حوضی که اکنون
به صورت پاساژ درآمده است .
زورخانه پاچنار که هنوز وجود دارد .
زورخانه پشت صحن حضرت عبدالعظیم که از بین رفته
زورخانه تجریش که اکنون جزو میدان تجریش شده است .
زورخانه تکیه زرگرها که دیگر وجود ندارد .
زورخانه تکیه حاج رجب علی درمحل درخانگاه که اکنون اثری از آن نیست .
زورخانه تکیه عودلاجان دیگر وجود ندارد .
زورخانه حاج وزیري درمحله پامنار دیگر وجود ندارد .
زورخانه حاج علی معروف به باغ ایلچی دیگر وجود ندارد .
زورخانه خانواده مرتضوی تبریزی درخیابان بلورسازی
زورخانه درخانگاه که به جای آن خانه مسکونی ساخته اند .
زورخانه درو از شاهزاده عبدالعظیم که از میان رفته است .
زورخانه دزاشیب شمیران که دیگر وجود ندارد .
زورخانه سرتخت بربری ها
زورخانه سرچشمه متعلق به یوزباشی اسماعیل
زورخانه سرچشمه محل ورزش اسید حسن رزاز بود .
زورخانه سقاخانه آینه محل ورزش پهلوان صادق قمی که دیگر وجود ندارد .
زورخانه سید ولی متعلق به پهلوان اکبرخراسانی که از بین رفته است .
زورخانه سه راه دانگی
زورخانه سقاخانه نوروزخان که محل ورزش پهلوان یزدی بزرگ بود .
زورخانه سید نصرالدین که دیگر وجود ندارد .
زورخانه شاهزاده سیف الملک واقع در جعفر آباد شمیران که دیگر وجود ندارد .
زورخانه شاهزاده سیف الملک واقع در محله باغ سپهسالار که دیگر وجود ندارد .
زورخانه شهرری که از بین رفته است .
زورخانه صابون پزخانه واقع درکوچه سیاه ها .
زورخانه علی ابرام چراغ درکوچه حمام چال درگودزنبورکخانه که اثری از آن نیست .
زورخانه کوچه غریبان که هنوز هست ولی اخیراً بر اثر تجدید ساختمان از شکل سابق درآمده
وبه نام باشگاه هنر متعلق به مرشد کاظم جباری است .

زورخانه گذر ارباب در محله سنگلج که به پهلوان حاج نایب رضاقلی تعلق داشت که با سنگلج از میان رفت .
زورخانه محله حمام خاتم بنا شده به وسیله پهلوان حاج حسام که دیگر وجود ندارد .
زورخانه محله مسجد حوض معروف به کاشی پزی که دیگر وجود ندارد .
زورخانه محله هفت دختران که در کاروانسرای بی بی بوده که از بین رفته است .
زورخانه ملکالتجار واقع در بازار حلبی سازه‌ها که فعلاً متروک است .
زورخانه موسی آقا واقع در خیابان اسمعیل بزاز
زورخانه میدان گاه فروش ها روبه روی آب انبار حاج آقا موسی
زورخانه نیاوران که از بین رفته است .

قم

زورخانه ارگ
زورخانه چاله مسگرها
زورخانه حاج محمد رضا بیگ
زورخانه حسین آباد .
زورخانه گذر حاج شعبانعلی

کاشان

زورخانه رویه قبرستان که در کاروانسرای ساخته شده بود .
زورخانه دروازه دولت که به وسیله پهلوان اکبر رباطی ساخته شده بود محل آن جزو بنای فعلی فرمانداری است .
زورخانه درب زیارت حبیب بن موسی در محله پشت مشهد متعلق به بیش از دویست سال پیش

زورخانه سرپره
زورخانه سرسنگ
زورخانه سرکوچه که حاج علی نقی جلودار ساخته بود .
زورخانه گذر درب ورده
زورخانه محله بازار آران
زورخانه محله سر گنکه آران
زورخانه میدان کهنه که متعلق به بیش از دویست سال پیش است .
زورخانه میدان بزرگ قصبه آران که تاریخ آن هم از دویست سال درمی گذرد .

اصفهان

زورخانه آب بخشان
زورخانه بیدآباد
زورخانه تکیه گرگر آقا
زورخانه تل وازگان
زورخانه توقچی
زورخانه جلفا
زورخانه جنب پل خواجه
زورخانه چم لو

زورخانه چهارسوشیرازي ها
زورخانه چهارسو علي آقا
زورخانه چهارسو مقصود
زورخانه چهارسو نقاشي
زورخانه ستي فاطمه
زورخانه شهشهان
زورخانه مدرسه ملاعبدالله
زورخانه نواب در محله باب الدشت .

نام زورخانه هاي تهران وبعضی شهرستانها در دوره جدید

- ۱- آزمایش : در محل کارخانجات آزمایش
- ۲- امیرکبیر : در خیابان آزمایش
- ۳- اولیاء در خیابان کرمان
- ۴- اومسلم : در خیابان کرمان
- ۵- بانک ملي ایران
- ۶- بیر: تعطیل شده (فقط باشگاه است)
- ۷- بهرام : در خیابان شوش (میدان غار)
- ۸- بیست و پنج شهریور: در خیابان شهباز
- ۹- پوریا: در خیابان سلسبیل
- ۱۰- پولا د: در خیابان شاهپور
- ۱۱- پهلوان پور : بازارچه کل عباس علي
- ۱۲- تسلیحات ارتش : اول باب همایون
- ۱۳- توکل : در خیابان شهباز
- ۱۴- جعفری در خیابان ورزش
- ۱۵- جم: خیابان شهباز جنوبی
- ۱۶- جمشید : خیابان جمشید
- ۱۷- دخانیات :
- ۱۸- دلیران پارس: در نازی آباد
- ۱۹- زال زر: قلعه مرغی -خزانه
- ۲۰- زمانی : شهرری
- ۲۱- ژاندارمري کل کشور
- ۲۲- سعدي : خیابان مولوي
- ۲۳- سلطنت آباد :
- ۲۴- شاه مردان : انبار گندم
- ۲۵- شجاعت : تهران نو
- ۲۶- شهباز : خیابان شهباز
- ۲۷- شیر : در چهارصد دستگاه
- ۲۸- شیر افکن : خیابان قصر

- ۲۹- شیر خدا : در خیابان مولوي
 ۳۰- طلاچي : خیابان ري (آصف الدوله)
 ۳۱- فاتح: در كرج متعلق به چیت سازي قاتح
 ۳۲- كاوه: در شهرري
 ۳۳- كاوس : در خیابان بي سيم نجف آباد
 ۳۴- گردان : اول خاني آباد
 ۳۵- گودرز : در خیابان هفت چنار (بريانك)
 ۳۶- مهر نور : خیابان نظام آباد
 ۳۷- نجات : در خیابان پامنار
 ۳۸- نيروي شاد : خیابان مولوي
 ۳۹- نيروي يزدان : در خیابان گمرك
 ۴۰- هژبر : در خیابان امامزاده حسن
 ۴۱- هنر : در كوچه غريبان

زورخانه هاي بعضي از شهرستان ها

- بروجرد : كيآن ، بيژن ، بير ، عقاب ، صفا ، شهاب ، اژدر .
 آبادان : عشق ميهن ، پولاد .
 تبريز: گرشاسب يل ، گيو ، آذر برزين تهمتن
 رشت : شير ، برق ، درخشان
 زاهدان : پولاد
 تويسركان : بكتاش
 قم: دژم ، پولاد
 كاشان : ميدان كهنه ، سلطان ميراحمد ، مفيدي ، حق پرست
 گرگان : پيشين
 كرمانشاه : نيروي كهن
 كازرون: نيرو
 ملایر : رضوي ، ميرآقا
 همدان: سعادت ، نادر

نام عده بي از مرشدهاي معروف تا اواخر قرن ۱۳ هجري

- ۱- مرشد ابراهيم كرمانشاهي كه در زورخانه سرچشمه ضرب مي گرفته
- ۲- مرشد ابوالقاسم شبرننگ از معروفترين مرشدهاي عهد ناصرالدين شاه
- ۳- مرشد حاج نصرالله اكسير اعظمي
- ۴- مرشد حبيب كرده كه در زورخانه پهلوان اكبر خراساني ضرب مي گرفته
- ۵- مرشد حسن معروف به عليجان
- ۶- مرشد حسن مخطي از معاريف عهد خود

۷- مرشد رستم مرشد زورخانه سقاخانه نوروزخان که زورخانه پهلوان یزیدی بزرگ بوده است .

۸- مرشد رمضان که زورخانه نوروزخان راداشته باشد

۹- مرشد رنده مرشد زورخانه ملك التجار

۱۰- مرشد شعبان که در زورخانه چاله میدان ضرب می گرفته

۱۱- مرشد عباس معروف به سربیی ، سره یی یعنی سرچیق ساز

۱۲- مرشد عباس قمی

۱۳- مرشد عبدالوهاب که در زورخانه پشت مشهد کاشان ضرب می گرفته

۱۴- مرشد علی جان که زورخانه سه راه دانگ راداشته

۱۵- مرشد علی جان گنده که در زورخانه عولادجان ضرب می گرفته

۱۶- مرشد محمد علیجان که مرشد زورخانه حمام خانم بوده است .

نام عده یی از مرشدهای معروف تهران و شهرستان ها از آغاز

قرن چهاردهم تاکنون

۱- مرشد جعفر شیرخدا بزرگترین و مناسب خوان ترین مرشدها . ۲- مرشد کاظم جباری که اکنون بهترین و معروف ترین مرشدهای ایران است . ۳- مرشد اصغر شیرخدا برادر مرحوم جعفر شیرخدا ۴- مرشد ابراهیم فردی ۵- مرشد ابراهیم حمزه یی ۶- مرشد اکبرحال ولیان ۷- مرشد ابراهیم کاشی ۸- مرشد احمد جذاب ۹- مردش حسین اوراق چی ۱۰- مرشد باقرمائی ۱۱- مرشد اصغر خورده فروش ۱۲- مرشد ملا ۱۳- مرشد جعفر طوسی ۱۴- مرشد حاج حسین ترشیزیان ۱۵- مرشد حسین عطا شهبای ۱۶- مرشد حسین دژبان ۱۷- مرشد حشمت حشمت کرمانشاهی ۱۸- مرشد سید اکبر شیرازی ۱۹- مرشد حسین سنگلچی ۲۰- مرشد حسین عال کار ۲۱- مرشد تقی حمامی ۲۲- مرشد غلامرضا خراسانی ۲۳- مرشد خلیل بزرگ ۲۴- مرشد غلامرضا خراسانی ۲۵- مرشد سید محمد مداحی ۲۶- مرشد حسین سیرابی ۲۷- مرشد سید مهدی ببرحسینی ۲۸- مرشد حاج نصرالله ۲۹- مرشد سید نصرالله رهبر ۳۰- مرشد محمد میرکاشانی ۳۱- مرشد حاج عباس کریمخانی ۳۲- مرشد حسین سیاه سنگلچی ۳۳- مرشد سید ابراهیم اراکی ۳۴- مرشد عباس نقاش ۳۵- مرشد علی جان ۳۶- مرشد حاج نصرالله تهرانی ۳۷- مرشد علیجان دانکین ۳۸- مرشد محسن تنها ۳۹- مرشد علی رضایی ۴۰- مرشد غلام کوچک خانی ۴۱- مرشد غلامحسین خرمی ۴۲- مرشد محمئ دختی ۴۳- مردش محمود پهلوان پهلوان حسینی ۴۴- مرشد محمود کرمانشاهی ۴۵- مرشد محمود قزوینی ۴۶- مرشد مرتضی جعفری ۴۷- مرشد فرامرزی ۴۸- مرشد کاکاقمی ۴۹- مرشد عطا شهبازی پدرو پسر ۵۰- مرشد حسین حاج ولیان ۵۱- مرشد عباس ورزنده ۵۲- مرشد کل اسمال حاج ولیان ۵۳- مرشد علی قدر خانی ۵۴- مرشد رضا قزوینی ۵۵- مرشد علی کاوه ۵۶- مرشد حاجی کوچک ۵۷- مرشد رضا حاج عبدالحسینی ۵۸- مرشد یعقوب خوشاهنگ ۵۹- مرشد علی اصغر راه شبیدیز ۶۰- مرشد یدالله جلیوند .

فهرست انتشارات

الف - اداره فرهنگ عامه (۱۳۳۷-۱۳۵۰)

- ۱- راهنمای گرد آوری گویشها، از «دکتر صادق کیا» انتشارات اداره فرهنگ عامه، زیر نظر «دکتر صادق کیا» شماره ۱، تهران (هنرهای زیبای کشور، اداره کل موزه ها و فرهنگ عامه) ۱۳۴۰، ۲۶۸، صفحه ۱۴/۵*۱۲/۵.
- ۲- (مجموعه مقالات) آیین زناشویی در آینه و رزان، منتهای فارسی از کتاب شاهد صادق بازیها و بازیچه های ایرانی از فرهنگ برهان قاطع، بازیها و بازیچه ها از فرهنگ آند راج واژه های گویشی در تحفه المومنین، چند واژه نارنج و ترنج (افسانه)، نمکی (افسانه)، دیو و مرد ترسو (افسانه)، شتر زرین (افسانه)، انتشارات اداره فرهنگ عامه، زیر نظر «دکتر صادق کیا» شماره ۲، تهران (هنرهای زیبای کشور، اداره کل موزه ها و فرهنگ عامه) ۱۳۴۱، ۱۸۶، صفحه ۱۴/۵*۱۲/۵.
- ۳- پوشاک باستانی ایرانیان (کهن ترین زمان تا پایان شاهنشاهی ساسانیان)، از «جلیل ضیاء پور»، اداره کل موزه ها و فرهنگ عامه شماره ۳، تهران (هنرهای زیبای کشور) ۱۳۴۳، ۳۵۶، صفحه ۲۲*۱۳/۵.
- ۴- مجمع الامثال، از «محمد علی هبله رودی» ویراسته «دکتر صادق کیا». انتشارات اداره فرهنگ عامه، شماره ۴، تهران (وزارت فرهنگ و هنر) ۱۳۴۴، ۳۰۸، صفحه ۱۵*۲۲.
- ۵- ترانه هائی از جنوب، گردآوری «صادق همایونی» انتشارات اداره فرهنگ عامه، شماره ۵ تهران (وزارت فرهنگ و هنر) (بی تاریخ). ۳۱۴ صفحه، ۱۶/۵*۲۳/۵.
- ۶- پادشاهی و پادشاهان از دیده ایرانیان (برنیاد شاهنامه فردوسی)، از «علیقلی اعتماد مقدم»، انتشارات اداره فرهنگ عامه، شماره ۶، تهران (وزارت فرهنگ و هنر) ۱۳۴۶، ۲۵۴، صفحه ۲۳*۳۰ (*)

(۱)

« »

« - »

- ۷- پوشاك ايلها- چادر نشينان وروستائيان ايران برونزگار محمد رضا شاه پهلوي، نوشته ي «جليل ضياء پور»، انتشارات اداره فرهنگ عامه، شماره ۷ تهران (وزارت فرهنگ و هنر) ۱۳۴۶ (؟). ۳۰۸ صفحه ۳۲*۲۴ (**).
- ۸- (۸-) الاشت - زادگاه رضاشاه پهلوي، نوشته «هوشن پورکريم»، از انتشارات (اداره فرهنگ عامه)، (بي شماره)، تهران - وزارت فرهنگ و هنر، (بي تاريخ) ۲۱۸، صفحه ۳۱*۲۲ (**).
- (۹)- قاپ بازي در ايران، تأليف «حسين جهانشاه» از انتشارات اداره فرهنگ عامه، (بي شماره) تهران (وزارت فرهنگ و هنر) ۱۳۵۰، ۱۷۲، صفحه ۲۴*۱۶/۵.

ب- مرکز پژوهشهاي مردم شناسي و فرهنگ عامه (۱۳۵۱-۱۳۵۲)

- ۱- ترانه هاي نيمروز (مجموعه اي از دويبتي ها و تصنيف هاي سيستاني)، گرد آوري «عيسي نيكوكار»، از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر - مرکز ملي پژوهش هاي مردم شناسي و فرهنگ عامه، (شماره ي ۱)، تهران) آبانماه ۱۳۵۲. ۲۰۶ صفحه، ۱۶/۵*۲۴/۵.
- ۲- زندگينامه بيروني، (تأليف) دكتور علي الشابي»، ترجمه ي «پرويز اذکايي»، از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر - مرکز پژوهشهاي مردم شناسي و فرهنگ عامه، (شماره ي ۲)، تهران - آذرماه ۱۳۵۲، ۲۰۰، صفحه ۲۴*۱۶/۵.
- ۳- کارنامه ي بيروني (کتابشناسي و فهرست آثار)، (از) «ابورحمان بيروني» و «د.ژ. بوالو». ترجمه و نگارش «پرويز اذکايي»، از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر - مرکز پژوهشهاي مردم شناسي و فرهنگ عامه، (شماره ي ۳)، تهران - آذرماه ۱۳۵۲، ۱۰۴، صفحه ۲۴*۱۶/۵.
- ۴- افسانه هاي اشکور بالا، و انوشته گردآوريب «کاظم - سادات اشکوري»، از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر - مرکز پژوهشهاي مردم شناسي و فرهنگ عامه، (شماره ي ۴)، تهران) زمستان ۱۳۵۲. ۱۷۴ صفحه، ۲۴*۱۶/۵.
- ۵- اوسونگون (افسانه هاي مردم خور)، گرد آوري و نگارش «مرتضي هنري»، از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر - مرکز پژوهشهاي مردم شناسي و فرهنگ عامه، (شماره ي ۵)، تهران) زمستان ۱۳۵۲. ۸۸ صفحه، ۲۴*۱۶/۵.
- ۶- سمندر چل گيس (دفتر ي از چند قصه که در خراسان شنیده شده است) گردآوري و بازنويسي ي «محسن ميهن دوست»، از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر - مرکز پژوهشهاي مردم شناسي و فرهنگ عامه (شماره ي ۶)، تهران) زمستان ۱۳۵۲. ۱۵۶ صفحه ۲۴*۱۶/۵.

ج. مرکز مردم شناسي ايران (۱۳۵۳ - ...)

- ۷- نورو ز- تاريخچه و مرجع شناسي، تأليفات «پرويز اذکايي»، از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر - مرکز مردم شناسي ايران، (شماره ي ۷)، تهران - آبانماه ۱۳۵۳. ۷۷ صفحه ۲۴*۱۶/۵.

(*) : « - »
 (**): « - »
 (***) : « - »
 () / * . ()

۸- آیین های نوروزی ، نگارش «مرتضی هنری» ، از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر – مرکز مردم شناسی ایران ، (شماره ی ۸) ، تهران – آبانماه ۱۳۵۳ . ۹۲ صفحه
۱۶/۵*۲۴

۹- تاریخ و فرهنگ زورخانه و گروه های اجتماعی زورخانه رو ، تألیف «غلامرضا انصافیور» ، از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر - مرکز مردم شناسی ایران ، (شماره ی ۹) ، تهران – آذرماه ۱۳۵۳ ، ۳۶۲ صفحه ، ۱۶/۵*۲۴ .

**Tarix Va Farhange Zur- Xan
Va goruh- haye ejtema, ie zur-xane
row
(historique du zur- xane)
(et lesupes sociaux qui le
frequentent)**

**Par:
Gholamreza Ensafpour**

Târix Va Farhange Zūr-Xâne

Va goruh-hâye ejtema, le Zūr-xâne row

(historique du Zūr-Xâne)

(et les groupes sociaux qui le fréquentent)

Par:

Gholamreza Ensafoor

Ministère de la culture et des Arts

Centre d'Ethnologie d'Iran